

شرح ابیاتی از مثنوی معنوی

کاشف الاسرار و مطلع الانوار

تألیف

حسن ظریفی جلایی

(در گذشته ۹۷۷ / ۱۳۹۸ هـ.ق)

تصحیح و تحقیق :

علیرضا قوجه زاده



A Commentary on some verses of Masnavi Manavi

By: Hassan Zarifi Chalabi

Correction: Ali Reza Ghoujeh zade

ISBN: 978-964-304-354-4



9 789643 043544



شرکت چاپ و نشر بین الملل

فروشگاه مرکزی - میدان فلسطين تلفن: ۸۸۹۲۱۹۸ - ۸۸۹۰۲۸۴۲

email : intipub@intipub.ir

www.intipub.ir

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم به استاد گرانمایه
جناب آقای دکتر بهروز ثروتیان

کاشف الاسرار و مطلع الانوار

(شرح ابیاتی از مثنوی معنوی)

تألیف:

حسن ظریفی چلبی

(در گذشته ۹۷۷ / ۹۸۰ ه.ق)

تحقیق و تصحیح:

علیرضا قوجه زاده

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ورامین - پیشوا



شرکت چاپ و نشر بین الملل

سرشناسه	ظریفی چلبی، حسن - ۹۷۷ ق.
عنوان قراردادی	مثنوی، برگزیده، شرح
عنوان و نام پدیدآور	کاشف الاسرار و مطلع الانوار (شرح ابیاتی از مثنوی معنوی) /
مشخات نشر	تألیف حسن ظریفی چلبی؛ تحقیق و تصحیح علیرضا قوجه زاده.
مشخصات ظاهری	تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۸
شابک	۳۱۲ ص.
وضعیت فهرست نویسی	۹۷۸-۹۶۴-۳۰۴-۳۵۴-۴
یادداشت	فیبا
یادداشت	کتابنامه: ص. [۲۹۹ - ۳۱۲]
موضوع	نمایه
موضوع	مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۴ ق. مثنوی -- نقد و تفسیر
شناسه افزوده	شعر فارسی -- قرن ۷ ق. -- تاریخ و نقد.
شناسه افزوده	قوجه زاده، علیرضا، ۱۳۴۳.
شناسه افزوده	مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۴ ق. مثنوی -- نقد و تفسیر
رده بندی کنگره	سازمان تبلیغات اسلامی، شرکت چاپ و نشر بین الملل.
رده بندی دیویی	۱۳۸۸ ک ۲ / ۵۳۰۱ PIR
شماره کتابشناسی ملی	۸ فا ۱/۳۱ : ۱۹۱۰۲۵۴:



کاشف الاسرار و مطلع الانوار

(شرح ابیاتی از مثنوی معنوی)

تألیف

حسن ظریفی چلبی

تصحیح

علیرضا قوجه زاده

ناشر

شرکت چاپ و نشر بین الملل

نوبت چاپ..... اول - بهار ۱۳۸۹
چاپ و صحافی..... پژواک اندیشه
شمارگان..... ۳۰۰۰ نسخه
قیمت..... ۴۴۰۰۰ ریال

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۴-۳۵۴-۴

حق چاپ محفوظ است.

E. mail: intlpub@intlpub.ir
WWW. Intlpub.ir

فهرست

پیش‌گفتار.....	۱
مقدمه مصحح.....	۳
شرح مثنوی معنوی در قلمرو عثمانی.....	۶
شرح حال حسن ظریفی چلبی.....	۱۵
درباره انتساب کاشف‌الاسرار و مطلع‌الانوار.....	۲۰
فصول و ابواب کاشف‌الاسرار.....	۲۳
نسخه‌های خطی مورد استفاده.....	۲۴
شیوه تصحیح کاشف‌الاسرار.....	۲۵
متن کاشف‌الاسرار.....	۲۷
ابیات مورد شرح.....	۲۸
بشنو از نی چون حکایت می‌کند.....	۲۸
کز نیستان تا مرا بیریده‌اند.....	۳۸
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق.....	۳۹
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش.....	۴۳
من به هر جمعیتی نالان شدم.....	۴۵
هر کسی از ظنّ خود شد یار من.....	۴۸
سرّ من از ناله من دور نیست.....	۵۰
تن ز جان و جان ز تن مستور نیست.....	۵۳
آتش است این بانگ نای و نیست باد.....	۵۹
آتش عشق است کاندَر نئی فتاد.....	۶۳
نی حریف هر که از یاری بُرید.....	۶۵

- ۶۵.....همچو نی زهری و تریاقی که دید؟
- ۶۶.....نی حدیث راه پر خون می‌کند
- ۶۸.....محرم این هوش جز بیهوش نیست
- ۶۹.....در غم ما روزها بیگاه شد
- ۶۹.....روزها گر رفت، گو: رو، باک نیست
- ۷۰.....هر که جز ماهی ز آبش سیر شد
- ۷۱.....در نیابد حال پخته هیچ خام
- ۷۳.....بند بگسل، باش آزاد ای پسر!
- ۷۴.....گر بریزی بحر را در کوزه‌ای
- ۷۵.....کوزه چشم حریصان پُر نشد
- ۷۶.....هر که را جامه ز عشقی چاک شد
- ۷۷.....شاد باش ای عشق خوش سودای ما!
- ۷۷.....ای دواي نخوت و ناموس ما!
- ۷۸.....جسم خاک از عشق بر افلاک شد
- ۷۹.....عشق، جان طور آمد عاشقا!
- ۸۰.....با لب دمساز خود، گر جفتمی
- ۸۱.....هر که او از هم زبانی شد جدا
- ۸۲.....چون که گل رفت و گلستان درگذشت
- ۸۲.....جمله معشوق است و عاشق پرده‌ای
- ۸۵.....چون نباشد عشق را پروای او
- ۸۶.....من چگونه هوش دارم پیش و پس
- ۸۷.....عشق خواهد کاین همه بیرون بود
- ۸۹.....آینه جانت از آن غماز نیست
- ۹۲.....حکایت عاشق شدن پادشاه بر کنیزکی و...
- ۹۲.....بشنوید ای دوستان این داستان
- ۹۴.....بود شاهی در زمانی پیش ازین
- ۹۴.....اتفاقاً شاه روزی شد سوار
- ۹۵.....یک کنیزک دید شه بر شاهراه
- ۹۶.....مرغ جانش در قفص چون می‌طپید
- ۹۶.....چون خرید او را و برخوردار شد

- آن یکی خر داشت و پالانش نبود..... ۹۷
- کوزه بود و آب می‌نامد به دست ۹۷
- شه طبیبان جمع کرد از چپ و راست..... ۹۹
- جانی من سهل است، جانی جانم اوست ۹۹
- هر که درمان کرد مَر جان مرا..... ۹۹
- جمله گفتندش که جان بازی کنیم ۹۹
- هر یکی از ما مسیح عالمیست..... ۱۰۰
- گر خدا خواهد نگفتند از بطر..... ۱۰۰
- ترک استئنا مرادم قسو تیست ۱۰۰
- ای بسا ناورده استئنا بگفت..... ۱۰۱
- هر چه کردند از علاج و از دوا..... ۱۰۲
- آن کنیزک از مرض چون موی شد ۱۰۳
- از قضا سرکنگبین صفرا فزود ۱۰۳
- از هلیله قبض شد اطلاق رفت..... ۱۰۳
- ظاهر شدن عجز حکیمان از معالجه کنیزک و اضطراب شاه و خواب دیدن او ۱۰۴
- شه چو عجز آن حکیمان را بدید ۱۰۴
- رفت در مسجد سوی محراب شد..... ۱۰۴
- چون به خویش آمد ز غرقاب فنا ۱۰۵
- کای کمینه بخششت ملک جهان ۱۰۵
- ای همیشه حاجت ما را پناه ۱۰۶
- لیک گفתי گرچه می‌دانم سِرت ۱۰۶
- چون برآورد از میان جان، خروش ۱۰۸
- در میان گریه خوابش در ربود ۱۰۸
- گفت: ای شه! مژده، حاجات رواست..... ۱۰۸
- چون که آید او حکیم حاذق است ۱۰۹
- در علاجش سحر مطلق را ببین ۱۰۹
- چون رسید آن وعده گاه و روز شد..... ۱۱۱
- بود اندر منظره شه منتظر ۱۱۲
- دید شخصی فاضلی پرمایه‌ای..... ۱۱۲
- می‌رسید از دور مانند هلال..... ۱۱۴

- نیست و ش باشد خیال اندر روان..... ۱۱۶
- بر خیالی صلحشان و جنگشان..... ۱۱۶
- آن خیالاتی که دام اولیاست..... ۱۱۶
- آن خیالی را که شه در خواب دید..... ۱۱۷
- شه به جای حاجبان در پیش رفت..... ۱۱۹
- هر دو بحری آشنا آموخته..... ۱۱۹
- گفت: معشوقم تو بودستی نه آن..... ۱۲۰
- ای مرا تو مصطفی من چون عمر..... ۱۲۲
- از خداوند ولی التوفیق درخواستن توفیق رعایت ادب در همه حال ها و بیان کردن ضررهای بی ادبی..... ۱۲۵
- از خدا جوییم توفیق ادب..... ۱۲۵
- بی ادب تنها نه خود را داشت بد..... ۱۲۶
- مائده از آسمان در می رسید..... ۱۲۷
- در میان قوم موسی چند کس..... ۱۲۸
- منقطع شد خوان و نان عاشقان..... ۱۲۸
- باز عیسی چون شفاعت کرد حق..... ۱۲۹
- باز گستاخان، ادب بگذاشتند..... ۱۳۰
- کرده عیسی لابه ایشان را که این..... ۱۳۱
- بدگمانی کردن و حرص آوری..... ۱۳۱
- زان گذارویان نادیده فراز..... ۱۳۱
- ابر برناید پس منع زکات..... ۱۳۱
- هر چه بر تو آید از ظلمات و غم..... ۱۳۲
- هر که بی باکی کند در راه دوست..... ۱۳۳
- از ادب پر نور گشتست این فلک..... ۱۳۳
- بُد ز گستاخی کسوف آفتاب..... ۱۳۴
- ملاقات پادشاه با آن طیب الهی که در خوابش بشارت دادند به ملاقات او..... ۱۳۵
- دست بگشاد و کنارانش گرفت..... ۱۳۵
- دست و پیشانیش بوسیدن گرفت..... ۱۳۶
- پرس پرسان می کشیدش تا به صدر..... ۱۳۶
- گفت: ای نور حق و دفع حَرَج..... ۱۳۶
- ای لقای تو جواب هر سؤال..... ۱۳۷

۱۳۸	ترجمانی هر چه ما را در دل است.
۱۳۸	مرحبا يا مجتبی یا مرتضی
۱۳۹	أَنْتَ مَوْلَى الْقَوْمِ مَنْ لَا يَشْتَهِي
۱۴۰	چون گذشت آن مجلس و خوان کرم.
۱۴۰	قَضَةُ رَنْجُور و رَنْجُورِ بخواند.
۱۴۱	رنگ رو و نبض و قاروره بدید.
۱۴۲	گفت: هر دارو که ایشان کرده‌اند.
۱۴۶	بی خبر بودند از حال درون.
۱۴۷	دید رنج و کشف شد بر وی نهفت.
۱۴۷	رنجش از صفرا و از سودا نبود.
۱۴۸	دید از زاریش کو زار دل است.
۱۴۹	مرغ جانیش در قفس چون می طپید.
۱۵۰	عاشقی پیداست از زاری دل.
۱۵۲	عَلَّتْ عاشق ز عَلَّتْ ها جداست.
۱۵۴	عاشقی گر زین سر و گر زان سر است.
۱۵۶	هر چه گویم عشق را شرح و بیان.
۱۶۰	گر چه تفسیر زبان روشن گر است.
۱۶۰	چون قلم اندر نوشتن می شتافت.
۱۶۰	عقل در شرحش چو خر در گل بخفت.
۱۶۳	آفتاب آمد دلیل آفتاب.
۱۶۴	از وی ار سایه نشانی می‌دهد.
۱۶۷	سایه خواب آرد ترا همچون سمر.
۱۷۳	خود غریبی در جهان چون شمس نیست.
۱۷۴	شمس در خارج اگر چه هست فرد.
۱۷۵	شمس جان کو خارج آمد از اثیر.
۱۷۶	در تصوّر ذات او را گنج کو؟
۱۷۶	چون حدیث روی شمس الدّین رسید.
۱۷۶	واجب آید چون که آمد نام او.
۱۷۷	این نفس جان دامنم بر تافتست.
۱۷۹	کز برای حق صحبت سالها.

تا زمین و آسمان خندان شود.....	۱۸۰
لا تُكَلِّفْنِي فَأَتَى فِي الْفَنَاءِ.....	۱۸۱
كُلَّ شَيْءٍ قَالَهُ غَيْرُ الْمَفِيقِ.....	۱۸۲
من چه گویم یک رگم هشیار نیست.....	۱۸۳
شرح این هجران و این خون جگر.....	۱۸۴
قَالَ أَطْعِمْنِي فَأَتَى جَائِعٌ.....	۱۸۵
صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق!.....	۱۸۶
تو مگر خود، مرد صوفی نیستی؟.....	۱۹۲
گفتمش پوشیده خوشتر سَر یار.....	۱۹۴
خوشتر آن باشد که سَر دلبران.....	۱۹۵
گفت مکشوف و برهنه، بی غُلُول.....	۲۰۶
پرده بردار و برهنه گو، که من.....	۲۰۷
گفتم ار عریان شود او در عیان.....	۲۰۸
آرزو می خواه لیک اندازه خواه.....	۲۰۹
اَفْتَابِي كَزَى اَيْنَ عَالَمٍ فَرُوخت.....	۲۱۱
فتنه و آشوب و خون ریزی مجوی.....	۲۱۳
این ندارد آخر از آغاز گو.....	۲۱۷
تصویر نسخه های خطی.....	۲۲۳
تعلیقات.....	۲۳۵
نمایه ها.....	۲۸۳
آیات قرآنی.....	۲۸۳
احادیث و روایات.....	۲۹۳
اقوال بزرگان و امثال و حکم.....	۲۹۹
اشعار عربی.....	۳۰۱
اشعار فارسی.....	۳۰۷
نمایه عام (نام ها، جای ها، کتاب ها).....	۳۲۵
کتابنامه.....	۳۲۹

به نام آن‌که جان را فکرت آموخت

پیشگفتار

در سفری که سال ۱۳۸۵ به همراه دوستان فاضل و پژوهشگر، جنابان آقایان بهروز ایمانی و سید عبدالرضا موسوی به کشور ترکیه داشتم، به راهنمایی آقای ایمانی به وجود یکی از شروح مثنوی مولانا به نام کاشف الاسرار و مطلع الانوار (شرح ابیاتی از دفتر اول مثنوی) اثر حسن ظریفی چلبی پی بردم و توانستم از میان نسخه‌های خطی شرح مذکور، به دو نسخه اقدم و نزدیکتر به زمان شارح، یعنی دست‌نویس‌های کتابخانه لالا اسماعیل و حاج محمود پاشا در کتابخانه سلیمانیّه دسترسی پیدا کنم.

با مطالعه این شرح، پی بردم که شارح، تفسیرهایی تازه از برخی ابیات دفتر نخست مثنوی را ارائه داده، و نیز اطلاعات نویافته‌ای درباره خود شارح، ابراهیم گلشنی (مؤسس طریقت گلشنیه در عثمانی و مصر) و... در مطاوی اثر مندرج است، و به همین جهت، تصحیح و احیای آن بایسته می‌نمود. لذا با کسب تصویر نسخه‌های خطی کهن این شرح و نسخه‌های متأخر و ناقصی که از آن در کتابخانه‌های مجلس و دانشگاه تهران موجود بود، به احیای اثر پرداختم.

امیدوارم این شرح، مورد توجه مثنوی‌پژوهان قرار گیرد و خطاها و اشتباهات این جانب در تصحیح و تحقیق آن را متذکر شوند تا در چاپهای بعد، اصلاح گردد.

در پایان این پیشگفتار موجز، سپاسگزاری از برخی دوستان را، که به نحوی در ارائه این اثر یاری‌ام کردند، بر خود لازم می‌دانم:

از دوست دانشورم جناب آقای بهروز ایمانی، که این اثر را برای تصحیح و تحقیق این جانب معرفی کردند و در مراحل تصحیح، ترجمه و نوشتن مقدمه یاری ام دادند. از دوستان دانشمند، جناب آقای محمد باهر و دکتر سید محمد طباطبایی (منصور) که در حلّ برخی از مشکلات عبارات و اشعار عربی، مساعدت نمودند. از ریاست محترم کتابخانه سلیمانیّه استانبول جناب آقای امرش (Amraş) و همکاران دیگر این کتابخانه، که در دستیابی به تصاویر نسخ خطی کاشف الاسرار همکاری کردند. از مدیریت محترم شرکت چاپ و نشر بین الملل، جناب آقای میرکریمی، و دیگر همکاران او که در چاپ و نشر این اثر، متقبل و متحمل زحمات شدند. از سرکار خانم بنفشه ابوطالبی، آقای سید ابراهیم حسینی نژاد و آقای نادر شالیان که حروفچینی و صفحه آرایی کتاب را بر عهده داشتند.

علیرضا قوجه زاده

تهران - زمستان ۱۳۸۷

مقدمه مصحح

خداوندگار عالم شعر و ادب و عرفان، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، از چنان شهرت و آوازه‌ای برخوردار است که نیازی به ذکر احوال و شرح زندگانی وی در این وجیزه نیست. شهرت او چه به عنوان یک شاعر و چه به عنوان یک عارف، سبب شده است که در طی قرون گذشته، مطالعات و تحقیقات متعددی درباره افکار و اندیشه‌های وی صورت گیرد، اما هنوز هم در مورد تفسیر و تعبیر اشعار او و بویژه مثنوی معنوی، بین صاحب‌نظران و اربابان معرفت و بصیرت، اختلاف‌نظرهایی دیده می‌شود. مولانا با آفرینش اثری سترگ، چون مثنوی معنوی، نه تنها در زمینه شعر و عرفان، بلکه در ابعاد مختلفی از علوم عقلی و نقلی زمان خود، تحولی بس شگرف ایجاد کرد. مولوی با آگاهی کامل و وافر از اندوخته‌ها و دست‌مایه‌های دانشمندان و دانشوران و شاعران و نویسندگان پیش از خود، که درباره اقسام علوم ادبی و فلسفی و دینی و غیر اینها مطالعاتی انجام داده و آثار گرانبغایی را عرضه کرده بودند، بهره جسته است. همین آشنایی و اطلاع دقیق بر تمامی رموز و دقایق آن آثار، خود عاملی شده است که اثر همیشه جاویدان او مثنوی یکی از قابل‌بحث‌ترین کتب قرن هفتم هجری و دوره‌های بعد تلقی شود. چون دوران مورد بحث ما یعنی قرن هفتم هجری، اوج ترقی و درخشش تصوف در ایران به شمار می‌آمده و در نهایت قونیه، کانون فرهنگی و ادبی زمان مولانا در قلمرو عثمانی، یکی از مراکز مهم و به دور از هر گونه ناآرامی و هرج و مرج و ملال برای

شاعران و ادیبان فارسی زبان محسوب گشته بود، بنابراین از مشعلدار بزرگمردان شعر و ادب در آن دوران پر آشوب و اضطراب، همچون نجم الدین رازی، اوحالدین کرمانی، سیف فرغانی و فخرالدین عراقی و دیگران، بایستی مثنوی پرداز نام آور، مولانا جلال الدین را نام برد، که او با آراستن این اثر گرانمایه خویش به انواع اصطلاحات علمی، فلسفی، عرفانی، دینی و تاریخی و حتی برازنده ترین لباس بی بدیل آن، یعنی استشار و استناد به رموز آیات قرآنی و اخبار و احادیث نبوی مختلف توانست آن را جزو یکی از کم نظیرترین کتب ایران و جهان به حساب بیاورد، که نه تنها در همان دوران خود مولانا، بلکه امروزه نیز بعد از گذشت نهصد سال، مورد توجه اهل علم و ادب و عرفان قرار گرفته و بگیرد و هر کسی به ظن و گمان خود، یار و قرین مولوی و هم فکر و همدم او در مثنوی معنوی گردد و به عبارتی دیگر، هر کسی به اندازه وسع و حدود معارف و شناخت خود، بُعدی از ابعاد فکری و جهان بینی مولانا را مورد بررسی قرار دهد. ولی چه بسا افرادی که با تفسیر و تأویل و به عبارتی تعبیر ابیات او از سیر اصلی افکار و اندیشه های مولانا منحرف و به بیراهه کشانده شده اند و به جهت آن است که خود مولانا در حیات خویش برای تفهیم معانی اشعارش در مجالسی به تفسیر و تعبیر آثارش از جمله مثنوی پرداخته و تقریر کرده و یا به صورت مکتوب ارائه داده است؛ از آن جمله می توان به فیه مافیه و حتی غزلهایی از دیوان کبیر را به عنوان مثال در توضیح بعضی از اشعارش اشاره کرد. اما چون دید مولوی نسبت به محیط و به جهان هستی و بویژه به اسرار وجودی انسان، فراتر از دیدگاه دیگر افراد آن زمان و حتی این دوره بوده و اندیشه و افکارش مستقیماً از آبشخور فرهنگ اسلامی بهره مند گشته و در قالب مفاهیم فلسفی - عرفانی خاص خود متجلی گشته، بنابراین با به وجود آمدن مکتب عرفانی و فلسفی و بویژه مکتب مولویه بعد از مولوی، بنیانگذاران و شاگردان و به عبارتی مریدان و هواداران آنها هم به نوعی در ترویج افکار و آراء و مکتب خود و با توسل جستن به آیین مولویه به برپایی مراسم خاص مثنوی خوانی و مثنوی گوئی و تشریح و تعبیر ابیات آن دست می یازیدند، که همه اینها نشانگر نفوذ عمیق و ژرف افکار مولانا نه تنها در قلمرو

جغرافیایی خود، بلکه فراتر از آن در جهان است. مولوی و آثارش از جمله مثنوی معنوی مورد استقبال آحاد آن روزگار قلمرو عثمانی و در نهایت، دستداران شعر و ادب مناطق فارسی زبان و در گستره وسیعی از آن در سرزمین‌هایی که بذر عرفان اسلامی و اشعار فارسی کاشته شده و در اوج و باروری بوده، گشته بود. زیرا مثنوی معنوی نه تنها از طرف متصوفه درک و هضم می‌شد، بلکه از جانب علما و ادبا نیز مورد استقبال قرار می‌گرفت و افرادی به ذوق و سلیقه و تحت تأثیر مکتب خاص خویش شرح‌هایی را بر آن می‌نوشتند.

این اثر گرانشنگ، از آن‌چنان اعتبار و ارزش والایی در بین مردم برخوردار بود، که حتی بعد از مرگ مولانا نیز بر سر آرامگاه او هر جمعه بعد از نماز، قرآن و بعد آن مثنوی خوانده می‌شد^۱ و مریدان مولانا در نهایت شور و اشتیاق، در نماز به جای حمد و سوره، ابیاتی از غزلیات مولانا را قرائت می‌کردند.^۲ غازان خان (متوفی ۷۰۳ ه.ق)، تفسیر ابیات مولانا را از قطب‌الدین شیرازی (متوفی ۷۱۰ ه.ق)، همام تبریزی (متوفی ۷۱۴ ه.ق)، خواجه رشیدالدین فضل‌الله (متوفی ۷۱۸ ه.ق) و براق بابا درخواست می‌کرد و حتی کار را به جایی رسانده بود که ابیات غزل مولانا را با زر بر روی لباسش دوخته و بر تن کرده بود و بر آن تفاخر می‌ورزید.^۳

نفوذ افکار مولانا در قلمرو عثمانی آن زمان و عظمت و ارزش اثر جاودانه‌اش، مثنوی معنوی، در میان مردم غیرفارسی زبان، نیازمند فهم افکار و هضم و حل پیچیدگی مضامین اشعار عارفانه و رموزآلود و دشواری ابیات آثار او از جمله مثنوی معنوی را می‌طلبیده، که همین امر سبب تشویق و ترغیب ادیبان و دانشوران و شارحانی شد که تحت تأثیر مکتب‌های خویش و یا به جهت داشتن علاقه شدید و جدی به مولانا و یا دلایل دیگر به شرح و توضیح این اثر اهتمام ورزند، که حاصل آن تاکنون نزدیک به صد و پنجاه شرح و

۱. مناقب العارفين، ج ۲، ص ۷۷۷.

۲. دانشنامه ادب فارسی در آناتولی و بالکان، ج ۶، ص ۵۰۹.

۳. مولوته بعد از مولانا، ص ۹۹.

تفسیر به زبانهای مختلف فارسی، ترکی، عربی، اردو و... شده و در نهایت، هر کسی با زبان و توان خویش به نوعی در توضیح معضلات و گره‌گشایی غموض و رموز آن کوشیده است.

شرح مثنوی معنوی در قلمرو عثمانی

شهرت و آوازهٔ مثنوی سترگ معنوی و نفوذ افکار و اندیشه‌های والای مولانا جلال‌الدین محمد بلخی از زمان حیات او تا حال در قلمرو عثمانی و ترکیهٔ امروزی و در کل، در جهان شرق و غرب، سبب شده است که عالمان، ادیبان، شاعران و شارحانی در زمینه‌های مختلف مولوی‌شناسی بویژه در بررسی و تحلیل و تفسیر اشعار آثار او گام‌هایی گاه محکم و گاهی لرزان بردارند. بدین ترتیب که بعضی از دوستان و علاقمندان مولوی، آنچنانکه بایسته و شایسته بوده و هست، نتوانستند دیدگاه اصلی مولانا را درک و هضم کنند، زیرا از جهتی زبان مثنوی، یعنی زبان فارسی، زبان دوم آنها بوده و تعداد این افراد هم بیشتر و اغلب از ملیت‌های مختلفی همچون ترک و هندی بوده‌اند و از طرفی دریای واژگان و اصطلاحات فراوان علمی، ادبی، فلسفی و عرفانی و... مولانا آنقدر وسیع و عمیق بود که این افراد نتوانستند با بضاعت ناچیز معلومات خویش آن را درک کنند. بنابراین درک و تعبیر بعضی از الفاظ و تعبیر آثار او بویژه مثنوی معنوی، که مانعی برای درک مفاهیم کلی این اثر به حساب می‌آمده، سبب شد تا عدهٔ بیشتری از این افراد برای روشن‌تر شدن ظاهر و باطن معانی و مفاهیم و اصطلاحات ادبی این کتاب، به نوشتن شروع و ترجمه و حتی‌گزینه‌ش ابیاتی از آن اقدام کنند. بعضی از افراد اگر چه در کار خویش به نوعی موفق بوده‌اند و توانسته‌اند به نحوی افکار و معانی ابیات مثنوی را درک و آن را بر روی کاغذ منتقل کنند، ولی برخی از آنها متأسفانه به بیراهه رفته و به نوعی در کار خود موفق نبوده‌اند، عده‌ای هم صرفاً به شرح مشکلات و بیان بعضی از ابیات و اشارات و نکات و لغات و حتی آیات و احادیث آن، با فکر و نظر تحلیلی خویش و با متکی به آرای مکتب‌های بزرگان زمان خود، شروحنی بر آن نوشته‌اند.

بنابراین نفوذ افکار و آثار مولانا در قلمرو عثمانی و در میان طرفداران و پیروان او آنقدر وسیع و پدیده است که اگر به نزدیک‌ترین فهرست‌نویسی زمان مولانا در بررسی مثنوی معنوی یعنی کشف الظنون و هدیه العارفين توجه کنیم، می‌بینیم که بیشتر شارحان این اثر از قلمرو عثمانی به زبان فارسی، اما با فکر و اندیشه مردم ترک زبان بوده است، که گاهی ضعف و سستی‌هایی در بعضی از آنها دیده می‌شود.

معرفی این شارحان و شروح آثار آنها بر مثنوی معنوی در قلمرو عثمانی و آناتولی، بوسیله نویسندگان و مؤلفانی در قالب کتابها و مقالاتی بسیار مبسوط و مفصل با معرفی نسبتاً کامل درباره آنها و اثرشان ارائه شده است.^۱ در نتیجه از توضیح هر کدام از آنها صرف‌نظر کرده و صرفاً به معرفی شروح مثنوی از زمان مولانا تا حال در قلمرو عثمانی و ترکیه امروزی اکتفا می‌شود:

۱. شرح مولوی ابراهیم بیگ: شرحی است منظوم بر هفده حکایت مثنوی، متشکل از ۲۳۷۷ بیت با تحلیل عرفانی.^۲

۲. دقایق الحقایق: شرحی است درباره مشکلات مثنوی از احمد رومی (متوفی پس از ۷۵۵ ه.ق.)^۳ معاصر سلطان ولد (متوفی ۷۱۹ ه.ق) و فرزندش جلال‌الدین فریدون، مشهور به عارف چلبی (متوفی ۷۱۹ ه.ق)، که تألیف آن به سال ۷۲۰ ه.ق صورت گرفته است. این کتاب در یک مقدمه و هشتاد فصل تنظیم شده و شارح در آغاز هر فصل، آیه‌ای از قرآن یا حدیثی از حضرت رسول اکرم ﷺ ذکر کرده و پس از شرح آن، حکایتی مناسب شرح بیان نموده و برای اثبات و تقریر مطلب، چند بیت از مثنوی آورده و آنچه از آیات و احادیث در ابتدا ایراد کرده، برای شرح و تفسیر ابیاتی است که از مثنوی به عنوان شاهد به

۱. در این مورد رک: کشف الظنون، ج ۲، صص ۴۸۷ - ۴۸۹. هدیه العارفين. دانشنامه ادب فارسی در آناتولی و بالکان، ج ۶، صص ۵۰۹ - ۵۱۰. مولویه بعد از مولانا، صص ۱۷۴ - ۱۹۵ و بخش‌های مختلف مقدمه شرح مثنوی معنوی شاه داعی‌اله شیرازی، ج ۱، صص ۲ - ۵۷. کتابشناسی مولوی. نگاهی به روند نفوذ و گسترش زبان و ادب فارسی در ترکیه در بخش‌های مختلف این اثر. معرفی و نقد و تحلیل شروح مثنوی، چاپ امیرکبیر.

۲. «شرح‌های مثنوی در آناتولی». علی گزل‌پور، سخن عشق، سال هشتم، ش ۴، و سال نهم، ش ۱، پاییز و زمستان ۸۵ ص ۲۱.

۳. عثمانلی مؤلفلری، ج ۱، ص ۲۶.

گفتار خود می‌پیوندد.^۱ این کتاب در سال ۱۳۵۴ ش به تصحیح محمد رضا جلالی نائینی و محمد شیروانی با مقدمه دکتر صفا توسط شورای عالی فرهنگ و هنر، مرکز مطالعات و هماهنگی فرهنگی (تهران) به چاپ رسیده است. اثر دیگر احمد رومی، *دقایق الطریق* است که در سال ۷۲۵ هـ سروده شده و تشابهات زیادی با *دقایق الحقایق* دارد با این تفاوت که در مقایسه با اثر نخستین، ساده‌تر و نارساتر در سطح نازل‌تری قرار دارد. این کتاب به سال ۱۳۷۸ ش به اهتمام دکتر محسن کیانی در تهران (روزنه) انتشار یافته است.

۳. معنوی مرادیه: از شیخ معین‌الدین بن مصطفی، او دفتر اول مثنوی را در دو جلد به صورت منظوم شرح و ترجمه کرده است. این کتاب در سال ۸۴۰ هـ ق به پایان رسیده و نویسنده آن را به سلطان عثمانی «مراد روم» تقدیم کرده است. از این اثر، نزدیک به ۳۰۰۰ بیت توسط کمال یاوز در سال ۱۹۸۲ در آنکارا انتشار یافته است.^۲

۴. نی‌نامه و چوپان‌نامه: از ضیاء‌الدین عمر دده، معروف به روشنی (متوفی ۸۹۲ / ۹۰۷ هـ ق)، شرحی بر هیجده بیت آغازین دفتر یکم مثنوی و داستان شبان و موسی.^۳

۵. شرح احمد امیر بخاری: (متوفی ۹۲۲ هـ ق) بر پاره‌ای از ابیات دشوار مثنوی.^۴

۶. گلشن توحید: از ابراهیم بن صالح مغلوی، معروف به شاهی دده (۸۷۵-۹۵۷ هـ ق)،^۵ که آن را به نظم فارسی در شرح مثنوی سروده است. بدین ترتیب که وی نخست از هر دفتر، صد و بیست بیت برگزیده و آنها را «مفردات مثنوی» نامیده، سپس هر یک از این ابیات را با پنج بیت از خود شرح کرده است. این شرح به فارسی و بر وزن و شیوه مثنوی است و بخش‌ها را ندارد. چنانکه خود گفته است «بر ششصد بیت مثنوی، سه هزار بیت علاوه کردم و کتاب را در ۹۳۷ هـ ق به تحریر درآوردم:

۱. شرح مثنوی شریف، ج ۱، مقدمه، ص ۱۰.

۲. «شرح‌های مثنوی در آنتاولی» علی گزل پور، سخن عشق، سال هشتم، ش ۴، سال نهم، ش ۱، پاییز و زمستان ۸۵، ص ۲۲.

۳. هدیه العارفين، ج ۱، صص ۷۹۴-۷۹۵. «شرح‌های مثنوی در آنتاولی» ص ۳۰.

۴. دانشنامه ادب فارسی در آنتاولی و بالکان، ج ۶، ص ۵۰۹.

۵. هدیه العارفين، ج ۱، ص ۲۷. عثمانلی مؤلفلری، ج ۱، صص ۹۲-۹۳.

هم نبشتم آن زمان تاریخ او بلبلی کو گلشن توحید جو»
این کتاب، متأثر از جزیره‌المتنوی یوسف سینه چاک است، و در سال ۱۲۸۹ ه.ق توسط
بازرس عدلیه موصل احمد نیازی در مطبعه طبیه استانبول به چاپ رسیده است.^۱ چاپ
منقح و مصحح آن به اهتمام آقایان دکتر محمد حسین خسروان و دکتر رضا اشرف‌زاده
صورت گرفته و به سال ۱۳۷۲ در مشهد به وسیله جهان اندیشه کودکان چاپ و نشر شده
است.

۷. شرح مصلح الدین مصطفی بن شعبان الکلیولی، معروف به سروری: (۸۹۷-۹۶۲ / ۹۶۹ ه.ق) در شش جلد به فارسی.^۲

۸. کاشف الاسرار و مطلع الانوار، از حسن ظریفی چلبی (متوفی ۹۷۷ / ۹۸۰ ه.ق).^۳ متن
مصحح، که درباره این اثر و شارح آن در صفحات بعدی مفصلاً بحث خواهد شد.

۹. تسلی القلوب: از سید مرشد درویش یسوی، زنده در نیمه آخر سده دهم، که در شرح
سه بیت نخست متنوی به نام مبارزالدین شروان گرای (حکومت: ۹۸۵-۹۹۲ ه.ق) تألیف
کرده است.^۴

۱۰. شرح محمد بن عبدالله قره طوی سلانیک قسطنطنی، معروف به ضعیفی رومی:
(متوفی حدود ۹۹۳ ه.ق).^۵

۱۱. شرح مصطفی چلبی بن محمد قسطنطنیه‌ای رومی، معروف به شمعی (متوفی
۱۰۰۵ / ۱۰۰۵ ه.ق) در شش جلد به زبان ترکی.^۶

۱۲. شرح سودی بوسنوی: (۹۳۰-۱۰۰۶ ه.ق) در شش جلد به زبان ترکی.^۷

۱. مولوته بعد از مولانا، صص ۱۷۹-۱۸۰. دانشنامه ادب فارسی در آناتولی و بالکان، ج ۶، صص ۷۱۲-۷۱۳.

۲. کشف الظنون، ج ۲، ص ۴۸۸. هدیه العارفین، ج ۲، ص ۴۳۴. العقد المنظوم فی ذکر افاضل الروم، ص ۳۴۵. عثمانلی
مؤلفری، ج ۲، ص ۲۲۵. ۳. کشف الظنون، ج ۲، ص ۴۸۸.

۴. دانشنامه ادب فارسی در آناتولی و بالکان، ج ۶، ص ۳۸۰.

۵. کشف الظنون، ج ۶، ص ۲۰۴. هدیه العارفین، ج ۲، ص ۲۵۸.

۶. کشف الظنون، ج ۲، ص ۴۸۸. هدیه العارفین، ج ۲، ص ۴۳۸. عثمانلی مؤلفری، ج ۲، ص ۲۵۸.

۷. کشف الظنون، ج ۲، ص ۴۸۸. عثمانلی مؤلفری، ج ۱، ص ۳۲۳.

۱۳. شرح نوعی یحیی افندی (متوفی ۱۰۰۷ ه.ق) بر دو بیت مثنوی^۱.
۱۴. کشف الاسرار: از حسن قنالی زاده (۹۵۳-۱۰۱۲ ه.ق) به زبان ترکی^۲.
۱۵. خزینة الابرار فی شرح المثنوی: از پیر محمد بالكسیری (زنده ۱۰۲۶ ه.ق) بر دفتر چهارم مثنوی معنوی^۳.
۱۶. شرح ناقص عزیز محمود بن فضل الله بن محمود هدایی: (۹۵۰-۱۰۳۸ ه.ق) عالم، شاعر و صوفی عثمانی^۴.
۱۷. فاتح الایات: از رسوخ الدین اسماعیل انقروی (متوفی ۱۰۴۱ ه.ق)، جامع‌ترین و ارزنده‌ترین شرح ترکی بر مثنوی معنوی در ۶ جلد است^۵. روش کار انقروی به این صورت است که ابتدا احادیث و آیات مثنوی را جمع و شرح کرده و آن را جامع‌الآیات نامید، سپس به خواهش دوستان و اصحاب طریقت به شرح ۱۸ بیت آغاز مثنوی و توضیح بعضی از کلمات دشوار مثنوی پرداخته و آن را فاتح‌الایات نامید، سپس محتویات دو کتاب جامع‌الآیات و فاتح‌الایات را در یک جا جمع کرده و با شرح تفسیر سایر ابیات مثنوی، تفسیری مفصل نوشته، که به فاتح‌الایات معروف است^۶. اسماعیل انقروی ظاهراً اثری دیگر به نام نصاب مولوی دارد که منتخباتی است از مثنوی معنوی مولانا در سه بخش، هر کدام دارای ده باب (آداب طریقت، آداب شریعت، آداب معرفت و حقیقت)، که مجموعاً در آداب تصوّف و مرید و مراد و چگونگی سیر و سلوک می‌باشد با توضیحاتی از انتخاب‌کننده^۷.

۱۸. ازهارالمثنوی و انوارالمعنی: از عبدالمجید بن محرم بن ابی البرکات محمد بن عارف مجدالدین ابوالخیر سیواسی (۹۷۱-۱۰۴۹ ه.ق) بر قسمتی از دفتر اول مثنوی تا حکایت

۱. عثمانلی مؤلفلری، ج ۲، ص ۴۳۷.

۲. دانشنامه ادب فارسی در آناتولی و بالکان، ج ۶، ص ۶۹۹.

۳. عثمانلی مؤلفلری، ج ۱، صص ۴۷-۴۸. دانشنامه ادب فارسی در آناتولی و بالکان، ج ۶، ص ۲۲۸.

۴. مولویه بعد از مولانا، ص ۱۹۰.

۵. کشف الظنون، ج ۲، ص ۴۸۸. عثمانلی مؤلفلری، ج ۱، ص ۲۴.

۶. شرح کبیر انقروی بر مثنوی، ج ۱، مقدمه.

۷. کتابشناسی مولوی، صص ۴۸۷-۴۸۸.

شیر و نخجیران به اشاره سلطان احمدخان.^۱

۱۹. حقیقه‌الیقین در شرح بیت:

«گفت المعنی هو الله شیخ دین بحر معنی‌های رب العالمین»

و سبب و شصت بیت از جزیره‌المثنوی یوسف سینه چاک: از عبدی (عبدالله) بوسنوی بایرامی، مشهور به شارح فصوص (متوفی ۱۰۵۴ ه.ق).^۲

۲۰. اختیارات مثنوی: از احمد بن محمد مولوی صبوخی توقادی قسطنطنی (متوفی ۱۰۵۷ ه.ق) به زبان فارسی بر برخی از آیات، احادیث و ابیات مشکل فارسی و عربی.^۳

۲۱. حلّ تحقیقات: از جوری ابراهیم جلبی مولوی (متوفی ۱۰۶۵ ه.ق)، که چهل بیت از مثنوی را برگزیده و هر بیت را در پنج بیت شرح کرده است. این شرح در سال ۱۰۵۷ ه. تألیف شده است.^۴

۲۲. جواهر بواهر: از عبدالله بن سید محمد بن عبدالله، رئیس الکتاب عثمانی، معروف به صاری عبدالله و مشهور به شارح مثنوی (۹۹۲ - ۱۰۷۰ ه.ق)، به ترکی بر دفتر نخست مثنوی در پنج جلد، که ناتمام مانده است.^۵ صاری عبدالله جزیره‌المثنوی یوسف دده، معروف به سینه چاک را اساس شرح خود قرار داده است.^۶ این شرح به سال ۱۲۸۷ ه. در استانبول چاپ شده است.^۷

۲۳. منهج القوی: از یوسف دده ابن احمد (متوفی ۱۰۸۰ ه.ق)، که شارح نخست تمام ابیات مثنوی را به زبان عربی ترجمه کرده و سپس به شرح ابیات آن پرداخته است. یوسف دده در این اثر خود، از شرح فاتح الایات (شرح کبیر انقروی) بهره جسته است. این شرح در سال ۱۲۸۹ ه.ق در شش جلد در مصر به چاپ رسیده است.^۸

۲۴. قلب المثنوی: از شارحی ناشناخته، که ظاهراً قدیمی‌ترین نسخه این شرح در کتابخانه

۱. کشف الظنون، ج ۲، ص ۴۸۸. هدیه العارفین، ج ۱، ص ۶۲۰. عثمانلی مؤلفری، ج ۱، ص ۱۲۰.

۲. هدیه العارفین، ج ۱، ص ۴۷۶. عثمانلی مؤلفری، ج ۱، ص ۴۶. دانشنامه ادب فارسی در آناتولی و بالکان، ج ۶، ص ۵۸۷.

۳. هدیه العارفین، ج ۱، ص ۱۶۰. دانشنامه ادب فارسی در آناتولی و بالکان، ج ۶، ص ۵۸۷. مولونه بعد از مولانا، ص ۱۹۲. عثمانلی مؤلفری، ج ۲، ص ۱۲۶.

۵. کشف الظنون، ج ۲، ص ۴۸۸. هدیه العارفین، ج ۱، ص ۴۷۷. عثمانلی مؤلفری، ج ۱، صص ۱۰۰ - ۱۰۱.

۶. دانشنامه ادب فارسی در آناتولی و بالکان، ج ۶، صص ۵۱۰، ۵۳۱. ۷. ملامت و ملامتیان، ص ۱۷۵.

۸. عثمانلی مؤلفری، ج ۱، ص ۲۰۱.

عاطف افندی ترکیه به تاریخ کتابت ۱۰۹۲ هـ موجود است. این شرح، ناقص و به زبان ترکی است.^۱

۲۵. نخل تجلی: از رجب مولوی سیروزی، متخلص به عدنی دده (متوفی ۱۰۹۵ / ۱۱۰۰ هـ.ق) شرحی منظوم به ترکی و برگزیده‌ای از مثنوی،^۲ که هر بیت را با پنج بیت تفسیر کرده است.^۳

۲۶. لطایف المعنوی فی شرح المثنوی: از عبداللطیف افندی استانبولی (متوفی ۱۱۰۰ هـ.ق)، بر ابیات دشوار و عبارتهای عربی مثنوی.^۴

۲۷. مظهر الاشکال فی بیان لغات المثنوی: از محمد محتشم شعبان زاده بوسنوی (متوفی ۱۱۰۴ هـ.ق).^۵

۲۸. یتیم الشروح: از حسن دده فرزند قاضی عبدالله اشتیبی، ملقب به طالبی، (متوفی ۱۱۲۵ / ۱۱۳۰ هـ.ق) شرحی به فارسی بر مشکلات مثنوی و به عبارتی دیگر بر دفتر سوم مثنوی.^۶

۲۹. شرح مصطفی لدنی بوسنوی (متوفی ۱۱۳۳ هـ.ق)، سفیر دولت عثمانی در ایران.^۷
 ۳۰. روح المثنوی: از اسماعیل حقی فرزند شیخ مصطفی استانبولی، حنفی مذهب و معروف به جلوتی (بوسوی)، (۱۰۶۳ - ۱۱۳۷ هـ.ق) در شرح هفتصد و سی و هشت بیت از دفتر اول مثنوی، یعنی تا پایان «حکایت پادشاه جهود و وزیر او» به زبان ترکی، که برخی از آن را شرح نی‌نامه (هیجده بیت آغازین مثنوی) دانسته‌اند.^۸ روح المثنوی به سال ۱۲۸۷ هـ.ق در استانبول در دو جلد چاپ شده است.

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه‌های ترکیه، ص ۲۸۵.

۲. هدیه العارفین، ج ۱، ص ۳۶۱.

۳. همان، ج ۲، ص ۳۱۲.

۴. عثمانلی مؤلفی، ج ۲، ص ۲۶۱. علما و شعرای بوسنی و هرزگوین، ص ۲۰۰.

۵. هدیه العارفین، ج ۲، ص ۲۹۷. معجم المؤلفین، ج ۳، ص ۲۲۴. دانشنامه ادب فارسی در آناتولی و بالکان، ج ۶، صص ۵۵۱ - ۵۵۲.

۶. «نویسندگان و شعرای فارسی گوی یوگسلاوی»، دیان بوگدانوویچ، وحید، سال یکم، ش ۸ - ۹، ص ۳۳. علما و شعرای بوسنی و هرزگوین، ص ۲۲۷.

۷. هدیه العارفین، ج ۱، ص ۲۱۹. عثمانلی مؤلفی، ج ۱، ص ۲۹. دانشنامه ادب فارسی در آناتولی و بالکان، ج ۶، ص

۴۲۱. مولوته بعد از مولانا، ص ۱۸۸.

۳۱. شرح بعضی از اشعار مولوی و ترجمه مثنوی شریف: از عبدالله صلاحی عشاقی (صلاحی افندی) بالیکیسری و معاصر سلطان مصطفی خان روم (حکومت ۱۱۰۶ - ۱۱۱۵)^۱
۳۲. شرح محمد امین بن درویش رومی (توقادی)، متخلص به امین و عارف (متوفی ۱۱۵۸ ه.ق)، بر بعضی از ابیات مثنوی.^۲ این شرح به زبان فارسی بر مصرع «آن خیالاتی که دام اولیاست» می باشد.^۳
۳۳. شرح سلیمان افندی مستقیم زاده (متوفی ۱۲۰۲ ه.ق) بر بعضی از ابیات مثنوی.^۴
۳۴. شرح منظوم سید محمد شاکر استانبولی رومی حنفی (متوفی ۱۲۵۲ ه.ق)^۵
۳۵. انس معنوی: از محمد توفیق بن احمد استانبولی (متوفی ۱۲۷۴ ه.ق) بر پاره ای از ابیات مثنوی معنوی به ترکی.^۶
۳۶. شرح کمالی محمد چلبی «بالا طی زاده» (گویا زنده ۱۲۵۸ ه.ق) بر قسمتی از مثنوی معنوی.^۷
۳۷. خلاصه الشروح: از محمد مراد نقشبندی (متوفی ۱۲۶۴ ه.ق) بر شش دفتر مثنوی.^۸
۳۸. شرح عبدالرحمن خالص طالبانی (متوفی ۱۲۷۵ ه.ق) بر هیجده بیت مثنوی (نی نامه).^۹
۳۹. شرح حسام افندی، معروف به خواجه مثنوی خوان (متوفی ۱۲۸۰ ه.ق)، نیز شرح بیت آغازین مثنوی به شیوه لامعی چلبی.^{۱۰}
۴۰. شرح حامد بن ملا علی بیسارانی (زنده ۱۳ ه.ق) به درخواست فرزندان مرشدش عثمان ثانی به سال ۱۲۸۱ ه.ق در سرآغاز این شرح، مقدمه ای در پنج مقاله آمده است،
-
۱. عثمانلی مؤلفلری، ج ۱، صص ۱۰۴ - ۱۰۶. نگاهی به روند نفوذ و گسترش زبان و ادب فارسی در ترکیه، ص ۲۲۰.
۲. هدیه العارفین، ج ۲، صص ۳۴۶ - ۳. عثمانلی مؤلفلری، ج ۱، ص ۳۶.
۴. همان، ج ۱، صص ۱۶۸ - ۱۶۹.
۵. هدیه العارفین، ج ۲، ص ۳۶۸.
۶. همان، ج ۲، ص ۳۷۶. عثمانلی مؤلفلری، ج ۱، ص ۲۶۴.
۷. عثمانلی مؤلفلری، ج ۳، ص ۱۲۲.
۸. همان، ج ۱، ص ۱۶۹.
۹. عثمانلی مؤلفلری، ج ۱، ص ۱۳۱.
۱۰. دانشنامه ادب فارسی در آناتولی و بالکان، ج ۶، ص ۳۲۴.

مشمول بر: ترجمه جلال الدین رومی، اصطلاحات صوفیه، بیان الحضرات الکلیه علی وجه الاجمال، مسئله وحدت وجود و مصطلحات شعرای صوفیه.^۱

۴۱. شرح حاجی مصطفی افندی میخالیجیق لی (۱۲۵۳ - ۱۳۰۰ ه.ق) بر چهار بیت از مثنوی معنوی.^۲

۴۲. الدرر المعبرة فی شرح الآیات الثمانية عشرة من مقدمة المثنوی الشریف: از عبدالقادر کمال الدین افندی (متوفی ۱۳۱۵ ه.ق).^۳

۴۳. لطائف اللغة: از احمد مصطفی اللبابیدی الدمشقی، که در سال ۱۳۲۱ ه.ق در شرح لغات مثنوی تألیف نموده و در استانبول چاپ شده است.^۴

۴۴. شرح و ترجمه مثنوی: از عابدین پاشا (۱۲۹۵ - ۱۳۲۴ ه.ق)، حکمران انقره که ترجمه مثنوی به سال ۱۳۰۵ ه.ق در شش جلد در استانبول به چاپ رسیده است.^۵

۴۵. ظاهراً شرح اسعد محمد دده (متوفی ۱۳۳۰ ه.ق) به ترکی.^۶

۴۶. شرح محمد طاهر الگون، مشهور به طاهر مولوی (متوفی ۱۳۷۱ ه.ق)، او تقریرات خود را از مثنوی که درس مثنوی نام داشت در شرح مثنوی (دفتر یکم) نوشت، اما الگون به دلایلی نتوانست آن را به پایان برساند. بعدها این اثر با نام مثنوی به سال ۱۹۷۱ م در استانبول به چاپ رسیده است.^۷

۴۷. شرح احمد عونى قونوق (۱۲۸۸ - ۱۳۷۵ ه.ق) در سی و چهار دفتر به ترکی.^۸

۴۸. خلاصة الروح: از محمد مراد افندی، شرحی بر تمام مثنوی.

۴۹. شرح مختصر شفایی محمد دده.^۹

۵۰. شرح محمد نسرین.^{۱۰}

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ج ۱۰، صص ۱۰۶ - ۱۰۷.

۲. عثمانلی مؤلفه‌ری، ج ۲، ص ۴۰. ۳. همان، ج ۱، صص ۱۳۵ - ۱۳۶.

۴. کتابشناسی مولوی، ص ۵۲۱.

۵. عثمانلی مؤلفه‌ری، ج ۲، ص ۳۴۱. دانشنامه ادب فارسی در آناتولی و بالکان، ج ۶، ص ۸۰۳.

۶. دانشنامه ادب فارسی در آناتولی و بالکان، ج ۶، ص ۱۱۲. ۷. همان، ص ۱۲۴.

۸. همان، ص ۶۲۷.

۹. «شرح مثنوی در آناتولی». علی گزل پور، سخن عشق، سال هشتم، ش ۴ و سال نهم، ش ۱، پاییز و زمستان، سال

۸۵، ص ۲۵. ۱۰. شرح کبیر انقروی بر مثنوی معنوی، ص ۱۸. مقدمه

۵۱. رساله احمد آتش در شرح نی.^۱

۵۲. شرح کامل عبدالباقی گولپنارلی (۱۹۰۰ - ۱۹۸۲ م)، مولوی شناس برجسته، که در شش جلد به تاریخ ۱۹۴۱ - ۱۹۴۶ م در استانبول به چاپ رسیده است.

شرح حال حسن ظریفی چلبی

حسن ظریفی چلبی از صوفیان، شاعران و نویسندگان قرن دهم هجری است.^۲ اطلاعات ما درباره وی اندک است، ولی همین قدر معلوم است که ظاهراً از مردم سیروز ترکیه امروزی بوده و تحصیلات مقدماتی خود را هم در آن دیار فراگرفته است. سپس به طریقت مولویه گرویده و به شهر روملی حصار مهاجرت کرده و شیخ تکیه علی پاشا، معروف به طورمش دده شده است.^۳ یکی از منابع اطلاعاتی ما درباره این شخصیت، همین کاشف الاسرار است. وی در برخی از مواضع این اثر، گاه‌گاه از خود سخن می‌گوید و ما می‌توانیم بدین طریق درباره او اطلاعاتی پیدا کنیم.

حسن چلبی مردی وارسته و خداشناس بوده و همواره در تکمیل معلومات و شناخت معرفت به دنبال راهنما و هدایتگری بوده، تا به نیروی وی به ارشاد و به کمال معرفت نایل گردد. او حتی در سرزمین روم - ترکیه امروزی - فردی شناخته شده و معروف بوده و آن چنان از اعتبار و احترام خاصی برخوردار بوده، که پیشنهاد خلافت طریقت زین الدین خوافی را به او داده بودند ولی او به دلایلی به آن راضی نشده و با خود و خدای خویش عهد کرده که تا عمر باقی است برای نایل شدن به محضر انسانی کامل و مرشدی حقیقی، گرد عالم را درنوردد و به گمشده خویش دست یابد و از ارشاد و راهنمایی او مستفیض گردد:

و این چنین احوال، ما را نیز واقع شد در دیار روم، حتی خلافت نیز دادند در طریق زین الدین خوافی - رحمة الله علیه رحمة واسعة - لکن قناعت نکردیم و با این قدر سلوک راضی نشدیم و با خدا - تعالی - عهد کردیم که آنچه از عمر باقی

۱. نی‌نامه، ص ۷۵.

۲. آقای سعید نفیسی، تاریخ وفات وی را ۱۰۱۲ ه.ق ذکر کرده‌اند. ر.ک: تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان

فارسی، ج ۱، ص ۸

۳. دانشنامه ادب فارسی در آناتولی و بالکان، ج ۶، ص ۵۵۸.

مانده است در طلب این راه صرف کنیم و گرد عالم بگردیم و قرار نگیریم، باشد که حق - جلّ و علا - ما را به ملاقات انسان کامل و مرشد حقیقی برساند تا به ارشاد او مغتنم و مستفیض شویم.^۱

چنانچه می‌بینیم، چلبی خلافت زین الدّین خوافی را نپذیرفت و از قلمرو روم خارج شد و عزم خراسان کرد، اما از رفتن به این دیار صرف نظر نمود و به احترام خانه خدا و زیارت آن مکان مقدّس، راه مکه معظمه را در پیش گرفت و پس از طی سفر دریایی به زیارت خانه خدا نایل آمد، اما چون هدف اصلی او درک مرشدی کامل بوده، بنابراین پس از جست و جوی فراوان به مصر رسید و در مسجد جامع الازهر رحل اقامت افکند.

پس بدین سبب، قصد دیار خراسان کردیم و به آرزوی آن خطه، از دیار روم جدا شدیم، لکن گفتیم که اول مکه الله را - شرفها الله - طواف کنیم. چون از دیار روم به دیار عرب رسیدیم از سفر دریا، پس مر هر مقام را که رسیدیم از طلب و تجسّس خالی نشدیم، تا به محروسه مصر رسیدیم و در جامع الازهر متمکن و متوطن شدیم و به طلب و جستن شروع کردیم.^۲

حسن چلبی، سؤالات درونی خویش را به رجال و بزرگان آنجا ابراز می‌دارد و چون جواب قانع کننده‌ای از آنها دریافت نمی‌کند، با دیداری که با یکی از اهل معرفت در مسجد جامع طبلون برایش پیش می‌آید، او را به جامع مؤیدیه راهنمایی می‌کند تا پاسخ سؤالات خود را از کسی که شیخ ابراهیم می‌نامند بگیرد.

از هر طرف، گوشه نشینان و عزیزان را طواف و زیارت کردیم، مر بسیار کسان را دوچار شدیم از رجال غیب، و به دعا‌های ایشان مغتنم شدیم، اما هر جا که یکی را از آن اهل الله دوچار می‌شدیم احوال خود بر او عرض می‌کردیم. بر این نمط، چند روز در مصر متمکن و در جامع الازهر ساکن شدیم. ناگاه یک روز در جامع طبلون، یکی را از اهل الله دوچار شدیم و با او مصاحبت کردیم و ما را از همه احوالها خبرها داد، که یکی از آن با او نگفته بودیم چون حال او چنین دیدیم، پس مر او را گفتیم که از شما توقّع داریم که چندی با شما مصاحبت کنیم و مفارقت نکنیم، گفتند که ما با کسی نتوانیم مصاحبت کردن، لکن بروید به جامع

مؤیدیه، در آنجا کسی هست که او را شیخ ابراهیم می‌گویند، همه مرادات شما از او حاصل می‌شود.^۱

حسن چلبی پس از فراز و نشیب فراوان به «شرف ملاقات آن غریق بحر لاهوتی و مُعطی جواهر خزاین جبروتی مشرف می‌شود»^۲ و سالهای سال در خدمتش می‌ماند و سرانجام به گمشده‌اش می‌رسد. با اطلاعات ارائه شده توسط خود چلبی، معلوم می‌شود که او از مریدان ابراهیم گلشنی بردعی^۳ (م ۹۴۰ ه.ق) نویسنده، شاعر و عارف ایرانی بوده، که بنیانگذار مکتب گلشنیه در آسیای صغیر و مصر محسوب می‌شود. گلشنی از مریدان دده عمر روشنی^۴ (م ۸۹۲ ه.ق)، عارف و شاعر ایرانی و بنیانگذار شاخه روشنیه از طریقت

۱. همان.

۲. همان.

۳. ابراهیم بن محمد بن ابراهیم بن شهاب الدین گلشنی بردعی، ملقب به هیبتی از شاعران و عارفان ایرانی، که در سال ۸۳۰ ه.ق در برده متولد شد. وی پس از کسب دانش‌های زمان در شهر تبریز از مریدان دده عمر روشنی، بنیانگذار مکتب روشنیه و سپس جانشین مرادش گردید. گلشنی به جهت داشتن عقاید افراطی، بعد از بر تخت نشستن اسماعیل یکم صفوی رهسپار مصر شد. گلشنیان در مصر و قلمرو عثمانی به او انتساب دارند. وی از جمله عارفانی بوده که مورد احترام سلطان سلیم اول عثمانی (۹۱۸ - ۹۲۶ ه.ق) و سلطان سلیمان اول عثمانی (۹۲۶ - ۹۷۶ ه.ق) واقع شده است. گلشنی در سن ۱۱۰ سالگی در شهر استانبول و به قولی در مصر چشم از دنیا فرو بست. وی در علوم و تفسیر و حدیث توانا و در کلام و تصوف از استادان روزگار خود بوده و گلشنی تخلص می‌کرده است. در غزل از حافظ و در مثنوی از مولانا پیروی کرده و در اشعار ترکی نیز تحت تأثیر یونس امره و نسیمی بوده است. او دارای آثار زیادی است از جمله: دیوان اشعار فارسی و ترکی، مثنوی ازهار گلشن (به تصحیح دکتر جلیل تجلیل، قم، دارالتقلین، ۱۳۷۸)، بحرالحقایق فی کشف الدقایق به فارسی، المعنویة الخفیة / المعنی الخفی، کنزالجواهر، سیمرغ‌نامه، تفسیر منظوم آیه فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی، منظومه ای به فارسی در تصوف، پندنامه منظوم به فارسی، چوپان‌نامه، رساله الاطوار و قدم‌نامه.

درباره شرح احوال و آثار او ر.ک: الشقایق النعمانیة، ص ۴۶۲. عثمانلی مؤلفاری، ج ۱، ص ۱۹. روضات الجنان و جنات الجنان، ج اول، ص ۴۷۶. روضة اطهار، ص ۷۳. هدیه العارفین، ج ۱، ص ۲۶. سرایندگان شعر پارسی در قفقاز، صص ۶۳ - ۶۷. دانشمندان آذربایجان، صص ۳۱۸ - ۳۱۹. دانشنامه ادب فارسی در قفقاز، ج ۵، صص ۴۶۳ - ۴۶۴. مولویه بعد از مولانا، صص ۳۹۱ - ۳۹۷. مناقب ابراهیم گلشنی، ترجمه حال پیر ابراهیم گلشنی و شرح معنوی.

۴. ضیاءالدین دده عمر روشنی، عارف و شاعر آذربایجانی قرن نهم هجری است. درباره محل تولد او اختلاف نظر است. عده‌ای او را اهل بردع و برخی از آیدین و بعضی نیز از سرزمین روم می‌دانند. در دوران جوانی، اهل عیش و نوش بوده، ولی بعدها بر اثر دیدار با برادر بزرگش علاءالدین خلوتی از کارهای گذشته توبه کرده و سپس در شروان به خدمت یحیی شروانی رسیده و با کسب ریاضت به عرفان روی آورده است. روشنی پس از گشت و گذار فراوان، در دوران فرمانروایی آق قویونلوها در شهر تبریز مورد احترام اوزون حسن (۸۵۷ - ۸۸۲ ه.ق) و همسرش سلجوق خاتون و سلطان یعقوب (۸۹۶ ه.ق) بوده است. دده عمر بنیانگذار طریقت

خلوتیّه بوده است.

چلبی در خدمت گلشنی «به همّت بلند او و به نظر اکسیر اعظم او و نفس عیسی دمش و فیوضات آب حیات او، حیات طیّبه یافته و از انجذاب رحمانی سالها مست شده»^۱ در حلقه درس او شرکت جست و از پیروان و مبلّغان سرسخت گلشنیان مصر گردید. از نکات برجسته این اثر، شرح اتفاقات نادر و شگفت‌انگیزی است که در مصر و در جامع مؤیدیه بر شارح پیش آمده و جریان آن، یادآور صحنه‌های خارق‌العاده‌ای بوده است که روزگاری فدائیان حسن صبح با اشاره رهبرشان و در اجرای فرمان او و نشان دادن فداکاری خویش، خود را از بالای قلعه بر پایین پرتاب می‌کردند. بدین ترتیب که شارح کاشف الاسرار نیز این چنین حالاتی را که بر طالبان راه معرفت در اوج عشق و محبت حادث می‌شده و از شدت شوق، جامه و پیراهن بر تن پاره می‌کرده و شگفت‌انگیزتر از اینکه خود را از بالای دیوار جامع مؤیدیه بر زمین پرتاب می‌کرده و جان بر جانان تسلیم می‌نمودند به عینه دیده و گوید:

یکی را دیدم از عشاق که از بالای دیوار جامع مؤیدیه، خود را پرتا و کرد و بر زمین انداخت، پس در آن زمان تسلیم شد، نمازش گزاریدیم و در غرفات مصر دفن کردیم...^۲

از محتوای اثر حسن ظریفی چنین استنباط می‌گردد که وی بر مذهب اهل سنت بوده و بیان بعضی از عناوین و القاب ناشی از عقیده و گرایش دگراندیش مذهبی ایشان بوده است. آنچه ارائه شد، تمام اطلاعاتی است که از ظریفی چلبی در دست است و ما از

← روشنیّه در تصوّف بوده و با مولویه روابط بسیار نزدیکی داشته و در شعر نیز روشنی تخلص می‌کرده است. وی در حدود سال ۸۹۶ ه. ق در شهر تبریز وفات یافت. آثار او عبارتند از: کلیّات روشنی شامل مثنوی‌های عرفانی به روش مثنوی مولوی. قصاید به ترکی. ترجیع‌بند، مخمّسات، غزلیات به فارسی و ترکی، رباعیات به ترکی. قسمیّات و مناجات به ترکی، سلسله نامه مشایخ متصوّفه به فارسی، چویان‌نامه، ترجمه و شرحی از داستان صد بیتی شبان و موسی، نی نامه به ترکی، شرح هیجده بیت مثنوی، تحفه سلیمیه به فارسی.

درباره شرح احوال و آثار او رک: هدیه العارفین، ج ۱، صص ۷۹۴ - ۷۹۵، الشقایق النعمانیه، صص ۱۶۰ - ۱۶۱، روضات الجنان و جنات الجنان، ج اول، صص ۴۷۳ - ۴۷۶. روضه اطهار، ص ۷۳، عثمانلی مؤلفری، ج ۱، ص ۶۹. دانشنامه ادب فارسی در قفقاز، ج ۵، ص ۲۸۳. فهرست نسخه خطی مرکز احیای میراث اسلامی، ج ۳، صص ۳۸۸ - ۳۹۱. سخن عشق، مقاله ترجمه‌های ترکی عثمانی، ص ۳۰. دانشمندان آذربایجان، صص ۳۱۱ - ۳۲۰.

۱. متن حاضر، ص ۵۶. ۲. متن حاضر، ص ۵۶.

احوال اواخر عمر او خبر نداریم، ظاهراً در سال ۹۷۷ یا ۹۸۰ ه. ق از دنیا رفته است. ظریفی چنانکه از مطاوی کاشف الاسرار و مطلع الانوار بر می آید، به زبان فارسی، ادبیات تازی، دانش حدیث، تفسیر و دیگر معارف اسلامی تسلط داشته، و به مناسبت شروع ابیات، جلوه‌هایی از علوم یادشده را در اثرش بروز داده است. او طبع شاعرانه نیز داشته و نمونه‌هایی از سروده‌های پارسی و تازی او در کاشف الاسرار و مطلع الانوار با تخلص «حسن» آمده است.

قد تَجَلَّى فِي فُؤَادِي رُبُّنَا	جاءَ من ذاك التجلَّى لي فنا
زال عني كل شيءٍ من وجود	صِرْتُ لاشيئاً عديماً في الفنا...
صرت ابناً معنوياً للخليل	ابنِ ابنِ روشني باطنا
أحسن الأقوال قولاً للحسن	ما يقول إلا فبي ينطق لها ^۱
یک ره از قید تعلّق همه آزاد شدم	صنعتم سادگی و در فم استاد شدم
تاجم از ترک جهان باشد و تجرید بقا	رستم از عالم کل، بی غم و دلشاد شدم...
همه ادراک فرو ماند و مراکس شناخت	کز تجلّی محبّت ز چه ایجاد شدم
هر چه آمد ز خدا با دل و جان کرد قبول	زان سبب گفت حسن، بنده منقاد شدم ^۲

درباره انتساب کاشف الاسرار و مطلع الانوار

برخی از پژوهشگران، کاشف الاسرار و مطلع الانوار را تألیف ادریس بدلیسی، دانشور، مورخ، سراینده و دولتمرد پراوازه عثمانی و مؤلف کتاب هشت بهشت دانسته‌اند. مرحوم دانش‌پژوه ضمن معرفی نسخه خطی محفوظ این کتاب در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، آن را به ادریس نسبت داده است.^۳

استاد احمد منزوی نیز به پیروی از ایشان، کاشف الاسرار و مطلع الانوار را تألیف بدلیسی دانسته است.^۴

استاد عبدالحسین حائری هم این شرح را نوشته بدلیسی تلقی نموده است،^۵ اما با قرائن

۱. همان، صص ۵۷-۵۶. ۲. همان، ص ۵۷.

۳. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۳، ص ۳۰۱۹.

۴. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج (۱)، ص ۱۲۵۵. فهرستواره کتابهای فارسی، ج (۱۷)، ص ۵۹۲.

۵. پیام بهارستان، سال هفتم، شماره ۷۷، آبان ۸۶، صص ۷-۸.

و دلایلی که در دست است، انتساب کاشف الاسرار و مطلع الانوار به بدلیسی منتفی است:

۱. حاجی خلیفه تصریح نموده است که حسن ظریفی چلبی بعضی از ابیات دفتر نخست مثنوی معنوی را شرح کرده و آن را کاشف الاسرار نامیده است.^۱ و مرحوم محمد علی تربیت نیز به استناد کشف الظنون، این شرح را از حسن چلبی دانسته،^۲ و آقای محمد امین ریاحی در کتاب زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی و آقای خلیل الله خلیلی نیز در نی‌نامه به کاشف الاسرار حسن ظریفی چلبی اشاره کرده است.^۳

۲. ظریفی چلبی، شاعر بوده و در کاشف الاسرار، ابیاتی از خود با تخلص «حسن» آورده است:

همه ادراک فرو ماند و مرا کس شناخت کز تجلی محبت ز چه ایجاد شدم
هر چه آمد ز خدا با دل و جان کرد قبول زان سبب گفت حسن، بنده منقاد شدم^۴

...صرت ابناً معنوياً للخليل ابنِ ابنِ روشنی باطنا
احسن الاقوال قولاً للحسن ما يقول إلا فبی ينطق لها^۵

...تهت من لذاتها عند الكرام قد سكرنا منه من غير المدام
جاء عند السكر سكرٌ للحسن من جناب العزّ قدوس السلام^۶

در حالیکه تخلص بدلیسی در شعرهایش «ادریس» است:

شد به امر عالی‌اش تحقیق اخبار سلف ماند باقی ذکر خیر خاندانشان از شرف
بود ادریس از دعاگویان شاه دین‌پناه کرد تألیف دعا را مبداء از اجداد شاه^۷

ادریس مشو ز عشق خالی گر طالب دولت وصالی^۸

بگو از دل ثنا ادریس هر روز به روح آن شه و شمع شب افروز^۹

۱. کشف الظنون، ج ۲، ص ۴۸۸. ۲. رجال آذربایجان (ادب، تاریخ و هنر)، ص ۲۱۵.

۳. زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، ص ۲۱۶. نی‌نامه، ص ۷۶. ۴. متن حاضر، ص ۵۷.

۵. همان. ۶. همان، ص ۱۲۳. ۷. هشت بهشت، برگ ۱.

۸. همان، برگ ۲۳. ۹. همان، برگ ۱۱۶.

بساز ادریس منزل آن فضا را که باشد جلوه‌گاه آنجا خدا را^۱ و همچنین در کتاب قانون شاهنشاهی، آنجا که در لباس شعر به مدح و ستایش پیامبر ﷺ می‌پردازد و به توضیح علت جلای وطن و پناه‌آوردن به سلطان بایزید را بیان می‌دارد، تخلص شعری خود را نیز ارائه می‌دهد:

...ادریس غلام خاندانت بر فرق روان به آستانت...^۲

چو مهر افروخت ادریس از دعایت امیدش این که دریابد لقایت^۳

۳. در شرح حالی که صاحب کاشف الاسرار و مطلع الانوار از خود ارائه می‌دهد، می‌گوید که خلافت زین الدین خوایی را به او پیشنهاد دادند، اما وی نپذیرفت،^۴ در حالیکه در شرح حال ادریس بدلیسی از این پیشنهاد به او نشان و خبری نیست و او بیشتر دولتمرد بوده تا شخصیتی با روحیات و اخلاقیات عارفانه.

۴. صاحب کاشف الاسرار، چنانکه در مقدمه اثر نوشته، آن را به سلطان سلیمان قانونی (حکومت: ۹۲۶ - ۹۷۴ ه.ق) اتحاف نموده است،^۵ در حالیکه ادریس بدلیسی از دولتمردان و دانشوران دوره سلطان بایزید دوم (حکومت: ۸۸۶ - ۹۱۸ ه.ق) و سلطان سلیم اول (حکومت: ۹۱۸ - ۹۲۶ ه.ق) بوده و در سال ۹۲۶ ه.ق یعنی در اوایل سلطنت سلطان سلیمان خان قانونی در استانبول درگذشته است.^۶

۵. در کاشف الاسرار می‌خوانیم که سفر مؤلف به مصر به دلیل مسائل معنوی و روحانی بوده،^۷ در حالیکه سفر بدلیسی به مصر در رکاب سلطان سلیم اول و در فتح آن سرزمین پیش آمده،^۸ و نیز گفته‌اند به دلیل رنجش او از بدرفتاری‌های کارگزاران دولت عثمانی در مصر به ستیزه با آنها برخاسته و در قصیده‌ای که به سلطان سلیم اول نوشته بود، از ایشان

۱. همان، برگ ۲۲۱. ۲. قانون شاهنشاهی، ص ۳. ۳. همان، ص ۷.

۴. متن حاضر، ص ۱۴۴.

۵. همان، ص ۲۸.

۶. دانشنامه ادب فارسی در آناتولی و بالکان، ج ۶، ص ۷۵.

۷. الشقایق النعمانیة، ص ۱۹۱.

۸. متن حاضر، ص ۱۴۴.

۹. تاریخ امپراطوری عثمانی، ج ۲، ص ۸۷۷.

خواسته بود: «که اگر رفع ستم از اهل مصر نخواهند بفرمایند به او اذن بدهند که فوراً از آن مملکت بیرون رود.»^۱

فصول و ابواب کاشف الاسرار

کاشف الاسرار و مطلع الانوار، شرحی است بر برخی از ابیات دفتر اول مثنوی معنوی مولانا، که حسن ظریفی چلبی در حدود قرن دهم هجری، آن را به نام سلطان ابن السلطان سلیمان خان عثمانی (حکومت: ۹۲۶ - ۹۷۴ ه.ق) اتحاف کرده است. ظریفی در دیباجة این اثر، که به زبان عربی است هدف و منظور خویش را در شرح بعضی از ابیات دفتر اول مثنوی معنوی چنین بیان می‌دارد، که بعد از آنکه خداوند - تعالی - به من قدرت آگاهی بر آثار اولیا و توانایی دریافت دانشهای برگزیدگان را به همت و اراده مرشدان اعطا کرد، پس از تحمل سختی‌ها و دشواری‌ها و با غور در کتب اهل باطن و معرفت، متوجه شدم که کتاب مثنوی معنوی مولوی مملو به انواع اسرار آیات الهی و مشحون به بیان احادیث نبوی و تمثیلات ارشادی و تعبیرات است، اما دیدم این گوهرهای روشن و منافع بزرگ در خزاین فصول و صندوقچه‌های ابیات مانده و دستیابی به آنها دشوار است، لذا آن را به شرح و توضیح پیوستم تا برای طالبان استفاده عام داشته باشد.^۲

ظریفی در این اثر خود، به شرح کامل مثنوی معنوی نپرداخته و ۱۴۶ بیت از دفتر اول آن را شرح کرده و دلیل این کارش را این چنین بیان نموده است که:

اگر خواهیم که همه مجلدات مثنوی را تفسیر و شرح کنیم این چنین عمر سریع الزوال مساعده نکند و کسی طاقت کتابت کردن نیارد. پس بدین قدر اکتفا کردیم، خصوصاً که مشکلات مثنوی، ابیات سابقه است. پس مجملات این ابیات شرح کردیم و معضلاتش به بیان آوردیم و استار اسرار همه را کشف کردیم از این سبب، نام این رساله را کاشف الاسرار و مطلع الانوار نهادیم.^۳

ظریفی چلبی با نثری ساده و روان و دور از هرگونه تعقید، نکات و تمثیلات عرفانی ابیات، اشارات و تلمیحات قرآنی آنها، مستندات روایی و حدیثی، معانی لغوی و مفاهیم

۱. همان، ج ۲، ص ۹۲۲. دانشنامه ادب فارسی در آناتولی و بالکان، ج ۶، ص ۷۵.

۲. متن حاضر، ص ۲۶.

۳. همان، ص ۲۲۱.

اصطلاحی واژه‌ها را مورد تشریح و تبیین قرار داده است. حسن چلبی با استفاده از دو واژه «ظاهر» و «باطن»، نخست به مفهوم صوری ابیات پرداخته، و بعد به تبیین مفاهیم و معانی دوری ابیات و به اصطلاح باطنی آنها روی آورده است.^۱

شارح این اثر، در مطاوی شرح خود بر ابیات مثنوی، به اشعار شعرای تازی همچون ابن فارض، بوصیری، و سروده‌های شعرا و عرفای ایرانی همچون عطار نیشابوری، شیخ محمود شبستری، فخرالدین عراقی، عین‌القضات همدانی، سعدی، حافظ و... استناد جسته است. همچنین او از آثار علمای ایرانی و تازی همچون قاضی بیضاوی (صاحب انوارالتنزیل)، امام محمد غزالی، ابن عربی، نجم‌الدین کبری، محمد بن منور و... در اثر خود استفاده کرده است.

شارح کاشف‌الاسرار و مطلع‌الانوار از آنجا که مدتی از عمر خویش را در دیار عرب (مصر) گذرانده،^۲ به زبان عربی نیز احاطه کامل داشته و در تفسیر و تأویل ابیات مثنوی، به این زبان روی آورده و گاهی معنی و توضیح بیت را با زبان عربی مشحون به آیات و اخبار و روایات بیان کرده است. او به اقتضای مطلب، گاه در لابه‌لای شرح ابیات، آیاتی از قرآن مجید را نیز تفسیر نموده است.

ظریفی چلبی در مواردی نیز از تفسیر مفصل برخی از ابیات چشم پوشیده و صرفاً با ارائه جمله‌ای کوتاه، مبنی بر اینکه بیت، نیازی به شرح آن نیست، از توضیح آن گذشته است.

نسخه‌های خطی مورد استفاده

۱. نسخه خطی کتابخانه لالا اسماعیل (منتقل شده به کتابخانه سلیمانیّه - استانبول)، شماره ۱۱۸، خط: نستعلیق، تاریخ کتابت: ۱۶ شوال ۹۹۷ ه.ق، نام کاتب: حسن الکاتب. محل کتابت: قسطنطنیه، ۸۷ برگ. این نسخه به دلیل قدمت کتابت، نسخه اساس قرار گرفته و با نشان اختصاری «س» در پاورقیها مشخص شده است.
۲. نسخه خطی کتابخانه حاج محمود پاشا (منتقل شده به کتابخانه سلیمانیّه - استانبول)،

۱. به عنوان نمونه رک: متن حاضر، ص ۸۱

۲. همان، ص ۱۴۶.

- شماره ۲۴۴۴، خط: نستعلیق، تاریخ کتابت: ۱۰۱۹ ه.ق، محل کتابت: مکه مکرمه، ۱۱۳ برگ. علامت اختصاری این نسخه در پاورقیها «م» است.
۳. نسخه خطی کتابخانه مجلس سنا، شماره ۱۳۷۸، خط: نستعلیق، تاریخ کتابت: سده ۱۰ - ۱۱ ه.ق ۱۸۶ برگ.^۱ (آغاز نسخه افتاده است).
- نشان اختصاری «ن» در پاورقیها مربوط به این دستنویس است.
۴. نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۴۰۲۹، خط: شکسته نستعلیق، تاریخ کتابت: سده ۱۲ - ۱۳ ه.ق ۵۳ برگ.^۲ (انجام این نسخه افتاده است)
- رمز این نسخه در پاورقیها «د» است.
۵. نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۴۱۱۰/۱ (برگ ۱ - ۸۵)، خط: شکسته نستعلیق، تاریخ کتابت: ۱۲۵۷ ه.ق نام کاتب: محمد لاهیجانی.^۳

شیوه تصحیح کاشف الاسرار

نسخه کتابخانه لالا اسماعیل ترکیه را به جهت اقدم و اکمل بودن نسبت به چهار نسخه دیگر، نسخه اساس قرار داده و اغلاط و افتادگیهای جزئی این نسخه را با توجه به نسخه‌های دیگر اصلاح و کامل نموده‌ایم. همچنین ابیات مورد شرح ظریفی را نیز با مثنوی (چاپ نیکلسون و دکتر سبحانی) مقابله کرده و موارد اختلاف را در پاورقی باز نموده‌ایم.

۱. فهرست کتب خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی (شماره ۲: سنای سابق)، ج ۲، ص ۲۳۹.

۲. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۳، ص ۳۱۰۹.

۳. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۱۱، ص ۱۰۵.

بسم الله الرحمن الرحيم^١

الحمدُ لله الذي أنعم^٢ علينا وهدانا^٣ للإسلام وجعلنا مِنْ أُمَّةٍ حَبِيْبِهِ مُحَمَّدٍ - عليه أفضل الصَّلوات^٤ وأكمل التَّحِيَّاتِ و على آلِهِ الطَّيِّبِينَ وَ الطَّيِّبَاتِ.

أما بعد،^٥ لَمَّا أَعْطَانِي اللهُ - تعالى - مَكْنَةً على أَطْلَاعِ كُتُبِ أَوْلِيائِهِ وَقُدْرَةً على إدْرَاكِ عُلُومِ أَصْفِيائِهِ بِهَمَّةٍ^٦ المرشدين و بعناية الملك^٧ الحقِّ المبين إِثْرَ رِياضاتِي^٨ و مجاهداتِي سنين، فَإِنِّي نظرت كتب أهل الباطن و طالعتها و رأيت المثنوى المولوى^٩ بينها مملوءاً بأنواع أسرار الآيات^{١٠} الكريمة، و مشحوناً^{١١} ببيان أصناف مكنونات الأحاديث^{١٢} النبوية و التمثيلات^{١٣} الإرشادية و تعبيرات المنامات^{١٤} الصادقة، و لكن رأيت هذه الدَّرَر^{١٥} السَّنيَّة و المنافع^{١٦} العظيمة مخفية^{١٧} و مستورة في خزائن الوصول^{١٨} و صناديق الأبيات عسيرة التناول^{١٩} منها، فشرحته^{٢٠} شرحاً واضحاً^{٢١} ليكون عامّاً الفائدة للطَّالِبِينَ^{٢٢}، فجعلته تحفةً لِسَيِّدِ السُّلَاطِينِ

-
- | | |
|---------------------------------|--------------------------------------|
| ١. س: - بسم الله الرحمن الرحيم. | ٢. م: - انعم. ج: أمّا. |
| ٣. ج: هدينا | ٤. د: الصَّلواة. |
| ٥. ج: بهمت. | ٦. ج: بعناية. - الملك. د: الملك. |
| ٨. د: رياضتي. | ٩. د: المولى. |
| ١١. ج: مشحناً. | ١٢. س. ج: احاديث. |
| ١٤. س: منامات. ج: مقامات. | ١٥. د: هذا الدَّرر. |
| ١٧. ج: مخفية. | ١٨. س. م. د: الفصول |
| ٢٠. د: فشرحت. | ٢١. ج: - واضحاً. |
| | ١٩. م: عسير التناول. ج: عثر للتناول. |
| | ٢٢. ج: د: عامّاً لفائدة الطالبين. |

وهو السلطان الأعظم و الخاقان^۱ المعظم^۲، مالک رقاب^۳ الأمم، منبع الفضل و الکرم، نورُ بصیر سلاطین العرب و العجم، ملاذ و ملجأ صنادید ملوک العالم، مفخر آل عثمان، السلطان ابن^۵ السلطان^۴ سلیمان خان - خلدَ الله تعالى^۶ ملکه و أبد سلطنته إلى آخر الزمان و انقراض الدّوران.

قال الفاضل الکامل العالم العامل، عمدة^۸ الأولیاء و الصالحین، مفخر الأصفياء و العارفين مولانا جلال الملة و الدّین:

بیت^۷

بشنو از^{۱۱} نی چون حکایت^{۱۱} می کند از^{۱۲} جدایی ها شکایت^{۱۳} می کند
نیک بدان ای عزیز و^{۱۴} کامل بزرگوار، و ای عارف و عالم همّتدار^{۱۵} که نی: مستعار و کنایت است از فرد کامل و هیکل جامع^{۱۶} از نوع انسان.
اما ببايد دانست، که جهت^{۱۷} جامعه در میان انسان کامل^{۱۸} و نی، و وجه مشاکلت و مشابهت^{۱۹} ایشان با یکدیگر چیست؟
گوش دار ای عزیز! وجه مناسبت ایشان آن است، که نی، تهی دل است از سر تا به^{۲۰} پا، در اندرون او چیزی نیست. پس هر صدا^{۲۱} که از نی می آید، در حقیقت^{۲۲} از دمساز وی^{۲۳} می آید. پس از^{۲۴} آن زمان که از لب دمساز دور شود، صدای نی^{۲۵} منقطع و منعدم می شود.

- | | | |
|--|-----------------------------|---------------------------------|
| ۱. س. ج: خاقان. | ۲. ج: الاعدل. + اکرم. | ۳. ج: الرقاب. |
| ۴. ج. د: فخر. | ۵. س: - السلطان ابن. | ۶. س. م. د: سلطان. |
| ۷. ج: - تعالى. | ۸. س: عمة. | ۹. ج. د: بیت. |
| ۱۰. ق: این، (ص ۵). | ۱۱. ق: شکایت، (ص ۵). | ۱۲. ج: در. |
| ۱۳. ق: حکایت، (ص ۵). | ۱۴. س. ج. د: و. | |
| ۱۵. س: بی مقدار. م: وی عالم و عارف. ج: در عالم و عارف. | ۱۶. ج: + درن. د: + در میان. | |
| ۱۷. م. ج: - جهت. | ۱۸. د: کل. | ۱۹. ج: مشابهت و مناسبت. |
| ۲۰. س: - به. | ۲۱. م: صدای. | ۲۲. س. م: - در حقیقت. د: حقیقة. |
| ۲۳. ج. د: وی. | ۲۴. م. ج. د: از. | |
| ۲۵. ج: آن صدا. | | |

پس بدان ای طالبِ اسرار الهی، و ای مرید مراتب و^۱ مقامات نامتناهی! سالک حقیقی، آن زمان که با شمشیر ریاضت، گردن اعدای هوای نفسانی^۲ بزند و با مجاهده تامه خود، شمع و چراغ روحانی به دست قدرت بسوزاند^۳، از پرده حجب ظلمانیه^۴ خلاص یابد. چون از کدورات نفسانیه، خالی و صافی شود و از جلیباب بشریت بیرون آید، غیر از آثار تجلی الهی در اندرون او چیزی نماند. پس هر چه گوید از جانب خدا^۵ گوید؛ نه از جانب خود^۶. کما قال عز و جل فی الكتاب^۷ الکریم والقرآن العظیم: وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ.^۸

یعنی: حق - جل و علا - این آیت^۹ کریمه را فرستاد در شأن مصطفی - علیه السلام^{۱۰} - تا گواهی دهد که گفت او گفت خداست و فعل او^{۱۱} فعل خداست^{۱۲}. کما اشیر الیه^{۱۳} بقوله^{۱۴}: وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى^{۱۵}، و جای دیگر فرمود: إِنْ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ^{۱۶}. پس از این بیان، معلوم و ظاهر شد که اطاعت او اطاعت خداست، مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ^{۱۷} نیز همین^{۱۸} معنی دارد^{۱۹}.

پس اولیا نیز مجالی^{۲۰} و مرایای اویند. پس هر چیز^{۲۱} که در مرآت ایشان مرتسم و منتقش^{۲۲} شود از پرتو نور محمدی^{۲۳} منعکس باشد. پس هر چه از ایشان شنیدی از مصطفی - علیه السلام^{۲۴} - شنیده باشی، ای عزیز! این نیز بشنو تا سرّی به نزد^{۲۵} تو مکشوف شود و ظاهر گردد^{۲۶}، که لفظ نی دو حرف است: یکی «نون» و

- | | | |
|-----------------------------|----------------------------|---|
| ۱. ج. د: - و. | ۲. ج. + را. | ۳. م: بسوزد. |
| ۴. ج: ظلمانیّت. | ۵. ج: خود. | ۶. م: - گوید نه ... خود. ج: - نه... خود |
| ۷. ج: کتاب | ۸. النجم/۳-۴ | ۹. ج: آیه |
| ۱۰. ج: ص | ۱۱. ج: - فعل او | ۱۲. م. د: - است. |
| ۱۳. س: - الیه. | ۱۴. ج: + تعالی. | ۱۵. انفال / ۱۷. |
| ۱۶. م: + که. ج: فرموده. | ۱۷. الفتح / ۱۰ | ۱۸. نساء / ۸۰ |
| ۱۹. ج: در این. د: در همین. | ۲۰. ج: مثل د: وارد شد. | ۲۱. ج: محالی |
| ۲۲. ج: د: چه | ۲۳. س: منتقش. | ۲۴. ج: + ص. |
| ۲۵. ج: ص | ۲۶. م. د: - به. ج: نی پیش. | |
| ۲۷. م. د: مکشوف و ظاهر شود. | | |

یکی^۱ «یا». پس «نون» در حساب پنجاه است و «یا» ده. و^۲ جمله شصت می شود^۳ و شصت^۴ «سین» است و «سین» کنایت از محمد است - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ^۵. بقوله تعالى: يَسَّ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ پس اولیا در ولایت خود، آن زمان، کامل و مکمل باشند^۶ که از نور مصطفی - علیه و سلم^۷ - ایشان را نوری رسد. پس آن نور که در ولی ظاهر می شود، او نیست الا نور محمد^۸ است. پس هر چه^۹ طالبان را از انسان کامل می رسد به واسطه او از نور^{۱۰} محمد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ^{۱۱} - می رسد؛ مثلاً کسی که چراغ ثانی را از چراغ اول بسوزاند^{۱۲} و چراغ ثالث را^{۱۳} از چراغ ثانی، پس نور هر دو نیست الا نور چراغ اول است. قال الفاضل - قدس سره العزیز^{۱۴}:

مصرع^{۱۵}

از جدایی ها شکایت می کند

اگر تو را اشکال می آید که اولیاء الله از خدا جدا نیستند، زیرا که ایشان در^{۱۶} آن زمان که از پوست بشریت بیرون آیند^{۱۷} و از خودی خود دور شوند^{۱۸}. یعنی: إِنَّ الْأَوْلِيَاءَ إِذَا انْسَلَخَتْ مِنَ^{۱۹} الصِّفَاتِ الْبَشَرِيَّةِ^{۲۰} الطَّبِيعِيَّةِ، فَتَجَرَّدَتْ^{۲۱} من^{۲۲} النِّشْأَةِ الْعَنْصَرِيَّةِ و أحكامها، و بقیت مع الصِّفَاتِ الرُّوحَانِيَّةِ و هیأتها؛ فتبدلت هیأت النفس^{۲۳} المظلمة بِهَيَاةِ رُوحِهَا الْمُنُورِ^{۲۴} و

- | | | |
|--|---|---------------------------|
| ۱. ج: دیگری. | ۲. س. ج: - و. | ۳. ج: شصت می شود. |
| ۴. ج: (حاشیه: شصت تا) | | |
| ۵. م: - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. ج: کنایت است از محمد (ص). | ۶. یس ۱/۲-۳. | |
| ۷. ج: می شوند. | ۸. م: - علیه و سلم. د: علیه السلام. | |
| ۹. ج: + ص | ۱۰. س: + از. | ۱۱. س. د: - نور. ج: او در |
| ۱۲. م. د: علیه السلام. | ۱۳. م: بسوزد از چراغ اول. د: بسوزاند از چراغ اول. | |
| ۱۴. ج. د: + هم. | ۱۵. م. ج. د: - العزیز. | ۱۶. ج. د: - مصرع |
| ۱۷. ج: - در. | ۱۸. ج. د: آمدند. | ۱۹. ج: شدند. |
| ۲۰. م. ج. د: عن. | ۲۱. د: البشریة. | ۲۲. ج: فتجرت. |
| ۲۳. م. ج. د: عن. | ۲۴. س. ج: نفس. د: هیأة نفس. | ۲۵. ج. د: المنورة. |

انقلابت صورتها صورةً مثالیة نورانیة مناسبة بالهیأة الروحانیة^۱. پس در این حالت از واردات قدسیه^۲ واله شوند و از انفعالات شراب عشق، خود را ندانند که ابن فارض - قدس سره العزیز^۳ - از این شراب، چنین^۴ خبر داده و گفته:

بیت^۵

شَرِبْنَا عَلَى ذِكْرِ الْحَبِيبِ، مُدَامَةً سَكِرْنَا بِهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُخْلَقَ الْكَرْمُ

شعر^۶

چو^۷ خوردم من شراب بی خودی را رها کردم خیالات خودی را
شدم بی خود صفت اندر دو عالم ندانستم دگر نیک و بدی را
پس در آن سُکر و فنا که خود را در میان نینند^۸ از ایشان مستی ها صادر می شود^۹ و از سرِ
وحدت خبرها می دهند^{۱۰}. پس یکی از ایشان می گوید: «مَنْ عَرَفَنِي عَرَفَكَ فَنَا»^{۱۱} لَا أَعْرِفُ وَ
أَنْتَ لَا تُعْرِفُ. و یکی دیگر می گوید^{۱۲}:

بیت^{۱۳}

لَا أَنْادِيهِ وَلَا أَذْكُرُهُ إِنَّ ذِكْرِي وَ نَدَائِي يَا اَنَا

و بعضی^{۱۴} دیگر گویند^{۱۵}:

«لَيْسَ فِي جَبْتِي سِوَى اللَّهِ^{۱۶}»، یعنی: لَيْسَ فِي جَبْتِي الْبَدَنِيَّةُ غَيْرَ مُحَبَّةٍ^{۱۷} رَبِّي. و بعضهم می گویند:

بیت^{۱۸}

چو^{۱۹} مُمكن گرد امکان برفشاند بجز واجب دگر چیزی نماند

- | | | |
|---|--------------------------|-------------------------------|
| ۱. ج: روحانیة. | ۲. ج: قدسی. | ۳. م. ج. د: - قدس سره العزیز. |
| ۴. ج: - چنین. | ۵. ج: شعر. د: - بیت. | ۶. س: - من |
| ۷. د: - شعر. | ۸. ج. د: چه. | ۹. د: نبیند. |
| ۱۰. ج: شود. | ۱۱. د: می دهد. | ۱۲. د: وَأَنَّ. |
| ۱۳. ج: - من عرفنی... می گوید. | ۱۴. س. د: - بیت. ج: شعر. | ۱۵. م: بعض. |
| ۱۶. م. د: می گوید. ج: می گویند. | ۱۷. ج: سوالله. | ۱۸. س. م: + محبة. |
| ۱۹. ج: می گوید. شعر. د: می گوید. - بیت. | ۲۰. ج: چه. | |

و بعضی^۱ دیگر می گوید^۲:

بیت^۳

صد نشان دارند محو مطلقند چه نشان، بل عین دیدار حقند
یعنی: هر یکی^۴ از ایشان از توحید خبرها دادند^۵ عبارات شتی، لکن معنی^۶ همه یکی
است. کما قیل:

بیت^۷

عبارت‌نا شتی و حسنک^۸ واحد و کلُّ اِلٰی^۹ ذاکَ الجمالِ یشیر^{۱۰}
پس از این کلمات طِیِّبات^{۱۱} قدسیّه و از^{۱۲} این نفحات دُرافشان^{۱۳} انسیّه معلوم و ظاهر شد
که اولیا^{۱۴} از خدا^{۱۵} دور نیستند، که گفته اند:

بیت^{۱۶}

مردان خدا، خدا نباشند لیکن ز خدا جدا نباشند
پس جدا شدن این فرد^{۱۷} کامل ربّانی و کون جامع صمدانی از تجلّیات سبحانی و
فیوضات رحمانی چگونه باشد؟
پس بیاید دانست، جواب^{۱۸}:
ای عزیز! گوش^{۱۹} هوش بیاور و بشنو^{۲۰} تا به تو تفصیل و شرح دهم که جدایی نی^{۲۱} چگونه
باشد؟

پس بیاید دانست که غالب‌ترین لذّتها، لذّت^{۲۲} استغراق است و بهترین حالتها، حالت^{۲۳}

- | | | |
|-----------------------------------|--------------------|--|
| ۱. م: بعض | ۲. س: می‌گویند. | ۳. ج: د: - بیت. |
| ۴. ج: یک | ۵. ج: دهند. | ۶. ج: لیکن. - معنی. |
| ۷. م. ج. د: - بیت. | ۸. ج: حسنها. | ۹. ج: اذا. |
| ۱۰. س: تشیر. ج: بشیر. | ۱۱. س: - طِیِّبات. | ۱۲. س. م. د: - از. |
| ۱۳. م: درفشان. ج: نفحات در افشان. | ۱۴. ج: + الله. | ۱۵. د: خدای. |
| ۱۶. ج: شعر. د: - بیت. | ۱۷. ج: مرد. | ۱۸. م. ج: - پس بیاید دانست. د: - پس... جواب. |
| ۱۹. ج: + و. | ۲۰. س. ج: - نی. | ۲۱. د: لزّاء. |
| ۲۲. د: حالة. | | |

استغراق. و ایشان را از عالم استغراق به عالم عقل رسانند^۱ از بهر تربیت طالبین^۲ و ارشاد کردن سالکین. پس خلق جهان از وجود ایشان بسیار منفعت دنیوی و اخروی حاصل کنند و از همت بلند ایشان از تقیدات نفسانیه خلاص یابند. پس از این است که مصطفی - علیه السلام^۳ - فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ عِبَاداً خَلَقَهُمْ^۴ لِمَنَافِعِ النَّاسِ».

پس شکایت نی از دور شدن حالت استغراق است، اگر چه در دایره عقل نیز از لذتهای گوناگون خالی نیست لکن لذت استغراق از همه لذتها عظیم تر^۵ و قوی تر است.

جواب^۶ دیگر آن است که چون از خویشتن دور شد^۷ و از خودی خود اثر ندید^۸ و تخلّق اخلاق ربّانی^۹ یافت^{۱۰}، بتزکیه النفس و تصفیه القلب. کما قال - علیه السلام: «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» چون دلش به تصفیه^{۱۱} تامّه مرآت تجلّیات ربّانی و محلّ فیوضات الهی گشت پس از^{۱۲} واردات قدسیّه مؤیّد شد و مشاهده جمال الله او را واله کرد. پس^{۱۳} خود را در میان چنین حالت دید که در لذّت^{۱۴} تجلّی الهی مستغرق شده و انواع معارف ربّانی و کشفات کونیّه در دلش حاصل شده^{۱۵}، پس در آن زمان سالهای گذشته خود بی^{۱۶} چنین حالات روحانی و لذا یذ لطایف^{۱۷} رحمانی یاد کند و بهر او تأسّف خورد و غمگین شود، که عمر نازنین بی مثال من که هر^{۱۸} نفس او بهتر از صد جهان صورت و عالم جسمانی است چرا با چنین سعادت عظمی و مرتبه علیا مقارنت^{۱۹} و مجامعت واقع نشد و به جدایی اینها^{۲۰} گذشت. پس شکایت نی نیست الا از این مفارقت سابقه.

جواب^{۲۱} آخر^{۲۲}:

- | | | |
|-------------------|--------------------------|----------------------|
| ۱. س: + و. | ۲. ج: طالبین تربیت. | ۳. ج: - علیه السلام. |
| ۴. ج: خلفهم. | ۵. د: عظیم. | ۶. د: جواب. |
| ۷. ج: شدند. | ۸. ج: ندیدند. | ۹. د: زبانی. |
| ۱۰. ج: یافتند. | ۱۱. ج: + قلب. | ۱۲. م: - از. |
| ۱۳. ج: + چون. | ۱۴. س: - در. ج: د: لذّت. | ۱۵. د: شد. |
| ۱۶. ج: د: - بی. | ۱۷. ج: د: - لطایف. | ۱۸. م: + که. |
| ۱۹. س: م: مفارقت. | ۲۰. ج: آنها. | ۲۱. د: - جواب. |
| ۲۲. د: دیگر. | | |

وجه دیگر^۱ از^۲ شکایت نی آن است که چون آن انسان کامل و پیشوای و هادی و مهدی جام جهان نمای^۳ به چنین کمالات و معارف ربّانی و آثار تجلّیات صفات سبحانی مزین و موصوف گشت پس یک طالب پاک گوهر و قابل سرشته طین به آب کوثر طلب کند تا در^۴ قالب عنصر لطیف او مرآت قلب غیر مجلّو اش^۵ را به ترتیب^۶ نفّس عیسی صفت خود را^۷ مجلّی و مصقّی سازد^۸ تا آینه گیتی نما کند^۹ و جمال خود^{۱۰} در آن^{۱۱} مشاهده نماید، که عاشق خود است.

بیت^{۱۲}

عاشق آینه باشد روی خوب صیقل جان آمد و تقوی القلوب
اگر سائلی^{۱۳} اینجا سؤال کند که انسان، خویشتن را نظر کند و خود را ببند^{۱۴}، پس عالم ذات و صفات خود باشد؟
پس فایده مرآت و مقصود از او چه باشد؟
گوش دار^{۱۵}، ای عزیز! جواب سؤال^{۱۶} بشنو به زبان^{۱۷} تازی، تا که معلومت شود مقصود از آینه چیست؟

جواب^{۱۸}: فَإِنَّ رُؤْيَا الشَّيْءِ نَفْسُهُ بِنَفْسِهِ مَا هِيَ مِثْلُ^{۱۹} رُؤْيَا نَفْسِهِ فِي أَمْرِ آخِرٍ يَكُونُ لَهُ كَالْمِرْآتِ؛ فَإِنَّهُ تَظْهَرُ لَهُ^{۲۰} نَفْسُهُ فِي صُورَةِ يَعْطِيهَا الْمَحَلُّ الْمَنْظُورَ فِيهِ، مِمَّا^{۲۱} لَمْ يَكُنْ تَظْهَرُ لَهُ عَنْ غَيْرِ^{۲۲} وَجُودِ هَذَا الْمَحَلِّ وَلَا تَقَابُلَهُ^{۲۳} لَهُ. وَ ذَلِكَ لِأَنَّ^{۲۴} الْمِرْآتَ لَهَا خُصُوصِيَّةٌ فِي ظُهُورِ عَيْنِ^{۲۵} ذَلِكَ الشَّيْءِ وَ تِلْكَ الْخُصُوصِيَّةُ^{۲۶} لَا تَحْصُلُ بَدُونِ تِلْكَ الْمِرْآتِ وَ لَا بَدُونِ

- | | | |
|-----------------------|----------------------|-----------------------|
| ۱. د: + وجه. | ۲. ج: - دیگر از. | ۳. س: جهان نما. |
| ۴. ج: بر. | ۵. د: سجدلّو اش. | ۶. س: تربت. |
| ۷. س. م: - را. | ۸. ج: + که. | ۹. ج: د: گیتی نماید. |
| ۱۰. ج. د: + را. | ۱۱. م. ج. د: + آینه. | ۱۲. ج: شعر. د: - بیت. |
| ۱۳. ج: + در. | ۱۴. د: ببند. | ۱۵. ج: - گوش دار. |
| ۱۶. ج: سؤال را. | ۱۷. ج. د: زبانی. | ۱۸. د: - جواب. |
| ۱۹. د: مثل. | ۲۰. ج: + و | ۲۱. ج: - ممّا. |
| ۲۲. ج. د: - غیر. | ۲۳. ج: لا تقبله. | ۲۴. ج: الان. |
| ۲۵. ج: - عین. د: غیر. | ۲۶. د: الخصوصیّت. | |

تَقَابِلُ^۱ ذَٰلِكَ الشَّيْءَ لَهَا^۲ كَاهْتِزَازَ النَّفْسِ وَالتَّذَاذَهَا عِنْدَ^۳ مَشَاهِدَةِ الْإِنْسَانِ صُورَتَهُ^۴ الْجَمِيلَةَ^۵ فِي الْمِرَّاتِ^۶ الَّتِي غَيْرَ حَاصِلٍ لَهَا^۷ عِنْدَ تَصَوُّرِهِ لَهَا^۸ كَظْهُورِ^۹ الصُّورَةِ^{۱۰} الْمُسْتَطِيلَةِ فِي الْمِرَّاتِ الْمُسْتَدِيرَةِ^{۱۱} الْمُسْتَطِيلَةِ^{۱۲} وَكَظْهُورِ الصُّورَةِ الْوَاحِدَةِ فِي الْمِرَايَا الْمُتَعَدِّدَةِ^{۱۳} وَأَمْثَالِ ذَلِكَ. وَ^{۱۴} مِنْ هَذَا الْبَيَانِ^{۱۵} ظَهَرَ لَكَ سِرُّ قَوْلِهِ تَعَالَى فِي الْحَدِيثِ^{۱۶} الْقُدْسِيِّ بِلِسَانِ نَبِيِّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ^{۱۷}: «خَلَقْتُ الْعَالَمَ لِأَجْلِكُمْ وَخَلَقْتُكُمْ لِأَجْلِي». وَ^{۱۸} دَرِ^{۱۹} اَيْنِجَاگَفْتِهْ اَنْدَ^{۲۰}:

بيت^{۲۰}

روی خوبان ز آینه زیبا شود روی احسان از گدا پیدا شود
پس مرشد کامل، چنین طالبِ قابلِ پاک گوهر راطلب نماید و جدّ و سعی^{۲۱} بلیغ کند^{۲۲}،
باشد که به دست آرد. لکن چنین طالبِ قابل در میان طالبان^{۲۳} کمیاب است. کما قیل: «ما
کَلَّ طَالِبٌ^{۲۴} قَابِلًا، وَلَا کَلَّ قَابِلٌ طَالِبًا، وَلَا کَلَّ طَالِبٌ صَابِرًا، وَلَا کَلَّ صَابِرٌ وَاجِدًا^{۲۵}»
پس شکایت نی از عدم مقارنت و جدایی این چنین طالبِ قابل است.
پس یافتن چنین طالبِ قابل^{۲۶} عسیر است. از بهر این شمس تبریزی^{۲۷} - قدّس سرّه -
می فرماید که: شش سال، گرد عالم گردیدم و یک طالب^{۲۸} قابل، تجسّس و طلب^{۲۹} کردم،

- | | | |
|--|----------------------|-----------------------------|
| ۱. ج. د: نقابل. | ۲. ج. - لها. | ۳. ج. عن. |
| ۴. ج. صورة. د: الاسناد صورت. | ۵. ج. + التي. | ۶. س. م. ج. د: مرآت. |
| ۷. س. - له. | ۸. ج. د: + و. | ۹. س. لها لظهور. |
| ۱۰. ج. - الصورة. | ۱۱. س. + مستديره. | |
| ۱۲. ج. - فی المرآت المستديره... مستطيله. | ۱۳. ج. - متعددة. | |
| ۱۴. ج. - و. | ۱۵. ج. هذا الانسان. | ۱۶. د: حديث. |
| ۱۷. م. د: عليه السلام. ج. ع. | ۱۸. ج. از. | ۱۹. ج. اينجاست که گفته است. |
| ۲۰. د: - بيت. | ۲۱. ج. وسيع. | ۲۲. ج. نماید. |
| ۲۳. س. - طالبان. | ۲۴. م. س. م. د: طبع. | ۲۵. ج. واحداً. |
| ۲۶. ج. د: - قابل. | ۲۷. م. ج. شمس تبريز. | ۲۸. م. س. م. د: - طالب. |
| ۲۹. س. ج. - طلب. | | |

نیافتم^۱ الا مولانا^۲ جلال الدین را^۳ - قدس سره.

پس هر دو آینه یکدیگر باشند. پس طالب در آینه انسان کامل، آثار تجلی^۴ الهی بیند و او نیز در قلب طالب^۵ قابل، جمال خود مشاهده کند که:

«المؤمنُ مرآة المؤمن» همین معنی دارد.

پس بدان، ای عزیز! که وجود انسان کامل علت^۶ غایت عالم است، زیرا که مقصود از جمله آفرینش^۷، وجود شریف اوست. و مقصود از وجود انسان، معرفت ذات و صفات حضرت خداست. کما اشیرالیه^۸ بقوله^۹: «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَخْبَيْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأُعْرَفَ^{۱۰}»

پس بدین معرفت، مرآت ربّانی و قابل تجلیات سبحانی می شود و این نیست الا نسخه جامعه و آینه جمال نمای حضرت الوهیت است^{۱۱}.

رباعی^{۱۲}

ای نسخه نامه الهی، که تویی

وی آینه جمال شاهی، که تویی

بیرون ز تو نیست، هر چه در عالم هست

در^{۱۳} خود بطلب هر آنچه خواهی، که تویی

پس از این بیان^{۱۴}، نزد شما معنی این حدیث معلوم و ظاهر شد که مصطفی - علیه السلام^{۱۵} - فرمود: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ^{۱۶}».

یعنی: إِنَّ اللَّهَ^{۱۷} تعالی جَعَلَ^{۱۸} آدم - آی: الصّورة النوعيّة الإنسانیّة^{۱۹} - مرآتاً لذاته و مظهرأ

۱. م: کردیم، نیافتم. ج: کردیم، یافتیم. د: کردیم نیافتم.

۲. ج: المولانا.

۳. س: - را.

۴. س: - تجلی. د: - آثار.

۵. ج: - در آینه انسان کامل... طالب.

۶. م. ج: د: علت.

۷. ن: - بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله الذي... آفرینش.

۸. س: - الیه.

۹. ج: - بقوله.

۱۰. س: - لأعرف.

۱۱. ج: - است.

۱۲. م. ن. ج: شعر. د: - رباعی.

۱۳. ج: از.

۱۴. ج: + به.

۱۵. ج: ص.

۱۶. د: صورت.

۱۷. ج: لله.

۱۸. م: جعلی. ج: خلق.

۱۹. ج: د: - الانسانیّة.

لصفاته^۱ و مَجْلَى لِأفعاله. به يُظْهَرُ من حیث المجموع. اُشیر إلى قوله - تعالى: وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^۲.

قال الفاضل:

بیت^۳

کز نیستان تا مرا ببریده‌اند از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

ای عزیز و^۵ کامل بزرگوار، و ای عاقل و^۶ عالم^۸ همتدار! چون شرح^۱ نی شنیدی، استماع این کلمات را به سمع^{۱۰} جان توجه کن که نیستان را نیز^{۱۱} به تو بیان کنم^{۱۲} و شرح دهم^{۱۳} و به تفصیل این از خدای - تعالی^{۱۴} - عون و یاری خواهم^{۱۵} تا مرا در شرح این کلمات قدسیه و القای^{۱۶} سبوحیه نگاه دارد از خطاها^{۱۷} و جَعَلَنِي مِنَ الَّذِينَ لَيْسَ لِلشَّيْطَانِ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

نیک بدان ای طالب^{۱۸} عاشق و ای^{۱۹} سالک صادق! نیستان نیز مستعار و کنایت است از مقام جمع الجمع و هی الحقیقه المحمّدیّه، و هی الذّات مع التّعین الاوّل فله الاسماء^{۲۰} الحسنی کُلّها، و هُوَ الاسم الاعظم، که او را نور محمّدی^{۲۱} می‌گویند.

بیت^{۲۲}

مقام دلگشایش جمع جمع است جمال جانفزایش شمع جمع است

ای عزیز! ببايد دانست که نور محمّدی^{۲۳} بحر^{۲۴} اعظم و دریای بی پایان است که همه ارواح اولیا از روح^{۲۵} محمّدی^{۲۶} استمداد می‌طلبند و انوار همه از نور او^{۲۷} منقسم و منشعب

۱. ج. د: الصفاته. ۲. بقره / ۳۰. ۳. م. د: بیت.

۴. س. در. ق: در. (ص ۵). ۵. س. ج: - و. د: + ای. ۶. س. م: وی. ن. ج. د: وی. + ای.

۷. ج: - و. ۸. ن: عالم و عاقل. ۹. ج: معنی. د: - شرح.

۱۰. ج: سمیع. ۱۱. ج. د: - نیز. ۱۲. ن. ج. د: - کنم.

۱۳. م: به تو بیان و شرح کنم. ن. ج. د: کنم. ۱۴. ج: - تعالی.

۱۵. م. ن. ج. د: طلبم. ۱۶. ج. د: الفاظ.

۱۷. ج: - از خطاها. د: از خطاها نگاه دارد. ۱۸. س. م: طالب.

۱۹. م: وی. ۲۰. س: الاسمی. ۲۱. ج: + ص.

۲۲. د: بیت. ۲۳. ج: + همجو. ۲۴. ج: بهر.

۲۵. ج: نور. ۲۶. ج. د: + ص. ۲۷. ج: - و.

می شود. پس هر مرشدی را که نوری نرسد از نور مصطفی - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ^۱ - نتواند که کسی را ارشاد کند. پس نور مصطفی - عَلَیْهِ السَّلَام^۲ - اصل اصول همه انوار اولیاست. کما قال النبی - عَلَیْهِ السَّلَام^۳: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ نُورِی» و جای دیگر گفت^۴: «أَنَا مِنْ نُورِ اللّٰهِ وَ الرِّبَّاءُ مِنْ نُورِی وَ الْأَوْلِیَاءُ مِنْ نُورِی» الحدیث. پس از این بیان^۵، تو را معلوم شد که^۶ نی کیست^۷ و مراد از نیستان^۸ چیست.

مصرع^۹

از نفیرم مرد و زن نالیده اند

بدان که مراد از نفیر، صدای مرشد کامل است و کلام اوست و فیوضاتی^{۱۱} است که از نفحات^{۱۲} او به قلوب طالبین^{۱۳} و^{۱۴} دل های سالکین می رسد از مردان و زنان، یعنی من الرِّجَال وَ النِّسَاء. پس هر چند که این^{۱۵} فیوضات ربّانی^{۱۶} و جذبات حقّانی به دل های ایشان به واسطه انسان کامل برسد^{۱۷}، پس دل های ایشان منفعل و متأثر می شوند^{۱۸} و ناله های گوناگون از هر دو صادر می شود^{۱۹} و حقیقت اش آن است که چون^{۲۰} مرید صادق به تربیت مرشد کامل مقارن شود و به ارشاد او مغتنم گردد پس در دل او حالتی و کیفیتی حاصل شود که از آثار عشق الهی دیگر قرار نگیرد^{۲۱}. پس چون عشق حقیقی، او را مستولی شود نَفْسِش از قیودات حجب ظلماتیه خلاص یابد و در آن حالت، روح را^{۲۲} مطیع و منقاد شود و^{۲۳} هر دو از طلب و تضرّع خالی نباشند.^{۲۴}

قال الفاضل:

- | | |
|---|---------------------------------|
| ۱. م. ج. د: عَلَیْهِ السَّلَام. | ۲. ج: ص. |
| ۳. م: «کما قال... السَّلَام. ج. د: - النبی. | ۴. ن: + تعالی. |
| ۵. س: - گفت. ج: فرمود. | ۶. م: - بیان. |
| ۸. ن: چیست. | ۹. ج: نی. |
| ۱۱. ن: فیوضات. | ۱۲. م: نفحات. |
| ۱۴. ج: + که به. | ۱۵. ج. د: - این. |
| ۱۷. س: - برسد. | ۱۸. ج: متأثر. - می شوند. |
| ۲۰. س. م. د: + که. | ۲۱. ج: - نگیرد. |
| ۲۳. ج: - و. | ۲۲. ج: - را. |
| | ۲۴. د: نباشد. |
| | ۱۰. م: مصرع. د: - مصرع. |
| | ۱۳. ج: - و کلام اوست... طالبین. |
| | ۱۶. د: ربّانی. |
| | ۱۹. د: می شوند. |

بیت^۱

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم^۲ شرح درد اشتیاق

یعنی: کسی می‌باید مرا، که اندرون او دایماً از غم خدا^۳ خالی نباشد و از دوری قربت حق - جلّ و علا^۴ - علی‌الاستمرار غم خورد تا بدین جا رسد که از لذات دنیویّه متلذّذ^۵ نشود و مغرور تزیّنات دنیویّه نگردد و به معنی این^۶ آیت^۷ کریمه، متوعّظ و متنصّح شود، که حق - جلّ و علا - می‌فرماید: **فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ**^۸ تا که نصیحت من، او را کار^۹ کند و معنی این کلمات در اندرون او منتقش^{۱۰} شود. پس آن زمان ممکن باشد که او را بیان و شرح کنم و الاّ از نصایح ناصحان اعراض کند^{۱۱} و قبول نکند^{۱۲}. پس چنین کس را نصیحت کردن و شرح و بیان طریق سلوک مفید نیست. پس از این سبب، چنین سینه مذکور می‌طلبید^{۱۳} که لایق و قابل خطاب باشد. ای عزیز! گوش^{۱۴} هوش دار، که از حقیقت این بیت تو را خبری دهم^{۱۵}.

مصراع^{۱۶}

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق

سینه به زبان عربی، صدر است و صدر چیست؟ و کدام زمان، شرحه شرحه می‌شود؟ بدان ای عزیز! که صدر، آن زمان شرحه شرحه می‌شود^{۱۷} که انشراح یابد^{۱۸} که حق - جلّ و علا - می‌فرماید: **أَقَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ**^{۱۹}. و مراتب انشراح بسیار است: اولش آن است که از علایق دنیویّه و قیودات نفسانیّه خلاص یابد و او را وسعتی حاصل

- | | |
|----------------------------------|-----------------------------|
| ۱. ج: قال الفاضل: بیت. د: - بیت. | ۲. ج: یا نگویم. |
| ۳. ج: + تعالی. د: خدای. + تعالی. | ۴. س: علی. |
| ۵. س: متلذّذ. | ۶. ج: - این. |
| ۸. لقمان/ ۳۳. | ۹. م. ن. ج. د: تأثیر. |
| ۱۱. س: کنند. | ۱۰. د: منقش. |
| ۱۲. ج: نکنند. | ۱۳. س: می‌طلبند. |
| ۱۴. ج. د: + و. | ۱۵. ن. د: دهیم. |
| ۱۷. ج: - بدان... می‌شود. | ۱۶. ن: مصرع. ج. د: - مصراع. |
| ۱۸. س: که. | ۱۹. الزمر / ۲۲. |

شود، تا^۱ که استعداد آید به قبول فیوضات ربّانی و انجذاب^۲ آثار اسماء^۳ سبحانی. پس بدین سبب^۴، رفتن معراج حقایق و قطع مراتب روحانی، او را به تدریج میسر شود به متابعت^۵ نبی - علیه السلام^۶ - و اقتدای سلوک طریق او^۷. کما قال عزّ و جلّ فی الکلام القديم و القرآن العظیم: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا^۸

پس از این انشراح صدر، مصطفی - علیه السلام^۹ - چنین خبر داد و گفت: «فُرِجَ عَنِّي سَقْفُ بَيْتِي وَ أَنَا بِمَكَّةَ، فَتَزَلَّ جِبْرِيلُ^{۱۰} - علیه السلام^{۱۱} - فَفَرَجَ صَدْرِي ثُمَّ غَسَلَهُ بِمَاءِ زَمْزَمَ ثُمَّ جَاءَ بِطَسْتٍ مِّنْ ذَهَبٍ^{۱۲} مُّثَلَّثِي حُكْمَةً وَ اِيْمَانًا.» الحديث^{۱۳}.

پس بیاید دانست که هر سالکی را به مقتضای استعداد و طلب قابلیت نشئه خود معراجی هست. پس معراج سالک، آنکه تمام شود که اطوار قلب او را تا به هفتم طبقه گشاده شود. پس از این فتوحات روحانیّه سیر معّ الله نقد وقت^{۱۴} او شود و انشراح صدر، او را حاصل گردد^{۱۵}.

ای عزیز! این کلمات را به گوش^{۱۶} جان بشنو که تو را تفصیل و شرح کنم و از محبّان دریغ ندارم که مصطفی - علیه السلام^{۱۷} - فرموده^{۱۸}: «النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ».

پس بیاید دانست که اطوار قلب، هفت گونه است که حق^{۱۹} - جلّ و علا - می فرماید: مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلّٰهِ وَقَاراً وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَاراً^{۲۰} و هر یکی^{۲۱} از ایشان، معدن یک گوهر است. پس^{۲۲} طور اوّل^{۲۳} مرتبه^{۲۴} مقدّمه صدر است. این طور، محلّ و معدن گوهر اسلام

- | | | |
|-------------------------------------|-----------------------------|----------------------|
| ۱. ج. د: - تا. | ۲. ج. بجذبات. + رحمانی و. | ۳. س: - اسماء. |
| ۴. ج. د: - سبب. | ۵. س. م: متابعه. ن: متابعه. | ۶. ج: - علیه السلام. |
| ۷. ج: - او. | ۸. عنکبوت / ۶۹. | ۹. ج: - علیه السلام. |
| ۱۰. س. ج: جبرئیل. م. ن. د: جبرائیل. | ۱۱. ج: - علیه السلام. | ۱۲. س: الذهب. |
| ۱۳. س. ج. د: - الحديث. | ۱۴. ج: دقت. | ۱۵. ج: شود. |
| ۱۶. ج: + و. | ۱۷. ج: - علیه السلام. | ۱۸. ج: فرمود. |
| ۱۹. س: - حق. | ۲۰. نوح / ۱۳ - ۱۴. | ۲۱. ج: د: یک. |
| ۲۲. ج: لیکن. | ۲۳. س. م. ن. د: + و. | ۲۴. ج: + و. |

است که^۱ مشارالیه شد بدین آیت^۲ کریمه که حق - جل و علا - فرمود، بقوله^۳: أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ^۴

پس آن زمان که از این^۵ گوهر اسلام خالی شود محلّ شرک و کفر و وسوسه شیطان می شود. کما اشیر الیه^۶ بقوله - تعالی: الَّذِي يُوسِّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ^۷ و^۸ طور دوم^۹ مرتبه ثانیه قلب است، که او^{۱۰} محلّ گوهر ایمان است و مقام نور عقل است که حق - جل و علا - فرموده^{۱۱}: كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ^{۱۲} و^{۱۳} طور سیم^{۱۴} که مرتبه ثالثه است، شغاف می گویند که معدن عشق و محبت و شفقت است^{۱۵} که^{۱۶} بدین جا عشق و محبت مخلوقات^{۱۷} می رسد، کما اشیر الیه^{۱۸} بقوله - تعالی: قَدْ شَفَّعَهَا حُبًّا^{۱۹}

در حب^{۲۰} زلیخا، تاج النساء، به عشق یوسف^{۲۱} صاحب جمال و در بیان عشق مجنون نامدار، سرور عاشقان و مفخر صادقان گفته اند که^{۲۲}:

نظم^{۲۳}

أَحِبُّ بِحُبِّهَا تَلَعَاتٍ^{۲۴} تَجِدُ وَ مَا شَفَّعِي^{۲۵} لَهَا لَوْ لَا هَوَاهَا
وَ مَا حُبُّ الدِّيارِ شَفَّعَنِي^{۲۶} قَلْبِي وَ لَكِنْ^{۲۷} حُبٌّ مِنْ سَكَنِ الدِّيارِ [۱]
و طور^{۲۸} چهارم^{۲۹} مرتبه رابعه، فؤاد است که محلّ و معدن گوهر^{۳۰} مکاشفه^{۳۱} و مشاهده و

- | | | |
|---|----------------------------------|-------------------------------|
| ۱. ج: و. | ۲. س. آیه. ج. د: آیه. | ۳. م. ن. ج. د: - حق... بقوله. |
| ۴. الزمر / ۲۲. | ۵. م: - از این. | ۶. ج: است. |
| ۷. س: - الیه. | ۸. الناس / ۵. | ۹. ج: - و. |
| ۱۰. س. م. ن. د: + و. ج: دوم. | ۱۱. ج: - او. | ۱۲. د: عز. |
| ۱۳. س: فرمود. + بقوله. ج: فرمود. | | ۱۴. المجادله / ۲۲. |
| ۱۵. ج: - و. | ۱۶. ن: سیوم. د: سوم. | ۱۷. ج: است و شفقت. د: - است. |
| ۱۸. س. م. د: + تا. | ۱۹. ج: مخلوقات. | ۲۰. س: - الیه. |
| ۲۱. یوسف / ۳۰. | ۲۲. ج: عشق. | ۲۳. ج: + ع. د: + علیه السلام. |
| ۲۴. س. ج. د: - که. | ۲۵. م. ن: بیت. ج: شعر. د: - نظم. | |
| ۲۶. س. م. د: طلعات. ن: یحبها طلعات. ج: بحب طبقات. | ۲۷. ج: شقی. د: شغفی. | |
| ۲۸. ن: شغین. ج: شغفن. | ۲۹. ج: ولیکن. | ۳۰. ج: اطوار. |
| ۳۱. س. م. ن. د: + و. | ۳۲. س: - گوهر | ۳۳. ج: + است. |

رؤیت است که مشارالیه گشت^۱ بقوله - تعالى: مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى^۲ و^۳ طور پنجم^۴ مرتبه^۵ خامسه، حبه القلب است که مخصوص به محبت خداست که در آن جا محبت کونین و عشق عالمین را جایی نیست، که این قلب طاهری^۶ است «مِنَ التَّعَلُّقِ بِالْغَيْرِ» و این را بیت المحرم می‌گویند^۷ که قلب انسان کامل است که «حَرَمٌ^۸ عَلَى غَيْرِ الْحَقِّ^۹».

و^{۱۰} طور ششم^{۱۱} مرتبه^{۱۲} سادسه، شویداست که معدن و محلّ عالم لدُنّی است و این را بیت الحکمه^{۱۳} می‌گویند و در این^{۱۴} جا از تجلیات قدسیه و واردات نامتناهیّه و فیوضات علوم^{۱۵} الهیه حاصل می‌شود که حق - جلّ و علا - می‌فرماید: وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا^{۱۶} که ملایکه از آن علوم^{۱۷} احدیت و معارف صمدیت حیران بمانند^{۱۸}. و طور هفتم^{۱۹} مرتبه^{۲۰} سابعه، محلّ و معدن اسرار الهی است که او را بیت العزّه^{۲۱} می‌گویند که قلب اکمل است. «وَهُوَ الَّذِي لَا يَظْهَرُ مِمَّا فِي بَاطِنِهِ^{۲۲}» اثر علی ظاهره^{۲۳} پس این مرد^{۲۴} اکمل، حضرات قرب را به کمال رسانیده است. منازل سایرین و^{۲۵} مراحل سالکین^{۲۶}، اینجا منقطع و منعدم می‌شود که: «لَيْسَ^{۲۷} وَرَاءَ اللَّهِ الْمَرْمِيُّ^{۲۸}» و از این طایفه خبر چنین آمد^{۲۹}، که: «أُولَیائِی تَحْتَ قَبَابِی^{۳۰} لَا یَعْرِفُهُمْ غَیْرِی». پس از این طایفه، خبر و شرح نتوان کرد که: «هُمْ الَّذِينَ خَرَجُوا عَنْ^{۳۱} التَّعِیِّنَاتِ^{۳۲} الرُّوحَانِیَّةِ إِلَى هَوِیَةِ الْإِلَهِیَّةِ» قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّی لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ کَلِمَاتُ رَبِّی وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا^{۳۳}.

- | | | |
|-------------------------|---------------------------|--------------------|
| ۱. م: کشف. | ۲. النجم / ۱۱. | ۳. ج: - و. |
| ۴. م. ن. د: + و. | ۵. س: ظاهری. | ۶. ج: گویند. |
| ۷. د: محرم. | ۸. ج: غیر الحق حرام علیه. | ۹. س. م. ج: - و. |
| ۱۰. س. م. ن. د: + و. | ۱۱. ج: بیت الحکمت. | ۱۲. ج: آن. |
| ۱۳. م: - علوم. ج: علم. | ۱۴. بقره / ۳۱. | ۱۵. س: علم. |
| ۱۶. ج: د: بماند. | ۱۷. س. م. ن. د: + و. | ۱۸. د: بیت العزّت. |
| ۱۹. د: بطنه. | ۲۰. د: طاهره. | ۲۱. د: مراد. |
| ۲۲. د: - و. | ۲۳. ج: + است. | ۲۴. ج: - که لیس. |
| ۲۵. س: مرمی. ج: المرئی. | ۲۶. س: آمده. | ۲۷. ج: قبابی. |
| ۲۸. س: من. | ۲۹. ن. د: تعینات. | ۳۰. کشف / ۱۰۹. |

قال الفاضل - قدس سره العزیز:

بیت^۱

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

پس اول بیاید دانست که اصل چیست و دور شدن از^۲ اصل، چگونه باشد؟
ای عزیز! نیک بیاید دانست که مقصود و مراد از اصل، روح اعظم است که اصلِ اصول
همه ارواح است، که عبارت از تعین اول است از ذات احدیت، و او را نور محمدی^۳
می‌گویند. کما قال - صلی الله علیه و سلم: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ رُوحِي»، پس همه ارواح از
روح او منقسم و منشعب می‌شوند. پس همه ارواح، تعین یافته باشند پیش از ابدان و
اجساد. کما ورد فی الحدیث: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى^۴ خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ^۵ الْأَجْسَادِ بِأَرْبَعَةِ آلَافِ
سَنَةٍ وَ فِی رِوَايَةٍ^۶ بِالْأَلْفِ سَنَةٍ» پس حق - جل و علا - پس^۷ از آن^۸ تعینات ارواح^۹، ابدان
ایشان را ایجاد کرد^{۱۰} و ارواح هر یکی را^{۱۱} به جسدی که مناسب وی بود، فرستاد. پس
چون از^{۱۲} عالم ارواح به^{۱۳} عالم اجساد نزول کردند در قالب قرار گرفتند و با کدورات
نفسانیّه مخلوط و مبتلا گشتند. کما قال الله - تعالی - فی الکتاب الکریم و القرآن العظیم:
لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ^{۱۴}
یعنی: خلقنا ارواح الانسانیّه ثُمَّ انزلناها الی القالب الذی هُوَ^{۱۵} اسفل موجودات السافلین.
پس در آن حالت که مبتلا گشتند به انواع حجب^{۱۶} ظلمانیّه و کدورات نفسانیّه، حال
ایشان^{۱۷} بدتر شد از دیو و دَد و بهیمه.

- | | |
|--|-----------------------------|
| ۱. م. ن. ج. - قدس سره العزیز. د: - قدس... بیت. | ۲. ج. - پس... دور شدن از. |
| ۳. ج. + ص. | ۴. ج. - می‌گویند. د: گویند. |
| ۵. م. ن. ج. د: علیه السلام. | ۶. س. ج. د: می‌شود. |
| ۷. ن. ج. د: - تعالی. | ۸. ج. - قبل. |
| ۹. د: روایت. | ۱۰. س. ج. د: - پس. |
| ۱۱. س. ج. + و. | ۱۲. س. ج. د: - کرد. |
| ۱۳. ج. د: - ان. | ۱۴. ن. د: - به. |
| ۱۵. س. - هو. | ۱۶. د: عجب. |
| | ۱۷. س. - ۲۰. د: + را. |

كما قال الله - تعالى - : **اُولَئِكَ كَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ**!

پس از این سبب حق - جلّ و علا - مؤمنان را استثنا کرد و گفت: **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**^۲

پس تو را معلوم و ظاهر^۳ شد از این آیات کریمه و احادیث نبویه که ایشان دور شدند^۴ از اصل خویش، که^۵ اعلاء علیین بود. پس هر که را از ایشان رشّ^۶ نور شد از عالم جان از پرده غفلت به در آمد و^۷ سعی بلیغ نمود^۸ در^۹ طلب اصل خویش، لکن^{۱۰} طالبان معانی و سالکان روحانی و جویندگان^{۱۱} اسرار سبحانی سه گونه اند بحسب مراتبهم:

یکی از ایشان سؤال لفظی کند و یکی سؤال حالی، این^{۱۲} بهتر از سؤال لفظی باشد هزار بار. و یکی سؤال استعدادی و این بهتر از هر دو باشد^{۱۳}، زیرا که مسؤول و مراد از این سؤال^{۱۴} استعدادی تخلف نمی کند به جهت آنکه^{۱۵} مقتضای استعداد^{۱۶} آن است فی نفس الامر. پس در میان اسوله فرق بسیار است، زیرا که سؤال لفظی، آن است که صاحبش می داند و غیر صاحبش و خدای - تعالی عزّ اسمه. و اما سؤال حالی را صاحبش می داند^{۱۷} و خدای - تعالی عزّ اسمه^{۱۸} - دیگران مطلع نمی شوند. و سؤال استعدادی را غیر از خدا، کسی^{۱۹} مطلع نمی شود. «وَهُوَ الْمَشَارُ إِلَيْهِ بِقَوْلِهِ - تعالی: فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفَى^{۲۰}. و الاستعداد هُوَ الْأَخْفَى الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ^{۲۱} إِلَّا اللَّهُ، فافهم! يسره الله^{۲۲} لنا و لكم فی المطالب كلّها!

قال الفاضل:

- | | |
|----------------------------------|--|
| ۱. اعراف / ۱۷۹. | ۲. الشعرا / ۲۲۷. ص / ۱۴. انشقاق / ۲۵. العصر / ۳. |
| ۳. ج: - و ظاهر. | ۴. د: شدن. |
| ۵. س: - که. | |
| ۶. ج: د: رسد. | ۷. س: + به. |
| ۸. س: + و. د: ننمود. | |
| ۹. ج: از. | ۱۰. ج: لیکن. |
| ۱۱. م. ن: جوینده گان. | |
| ۱۲. ج: + کند و سؤال حالی. - این. | ۱۳. ج: د: و این از هر دو بهتر باشد. |
| ۱۴. س: - سؤال. | ۱۵. ج: جهة اینکه. |
| ۱۶. د: استعدادی. | |
| ۱۷. ج: - می داند. | ۱۸. ج: + می داند و. |
| ۱۹. ج: + نمی داند و | |
| ۲۰. طه / ۷. | ۲۱. ج: لا يعلم. |
| | ۲۲. ن: يسره الله. ج: فانهم يسره اليه. |

بیت^۱

من به هر جمعیتی نالان شدم جفت بدحالان و خوش حالان شدم
 بپاید دانست که از منکر بد حالت را^۲ در دو عالم، کس^۳ نیست که گفته‌اند در کتاب
 معنوی^۴:

نظم^۵

منکران انبیا و اولیا بی سعادت^۶ اشقیانند اشقیا
 اوّل^۷ آخر منکری از کوری است کان ز کبر و معجبی مغروری است
 کوری بوجهل نسبت هر غبی^۸ هان ندانی جز ز کبر و^۹ معجبی
 کوری ابلیس دون از معجبی^{۱۰} است کو ز استکبار شیخ هر غبی^{۱۱} است
 هر که شد تیره بصر از روشنی همجو شب پر ظلمتی شد آن دنی
 زان بود بر روشنی اعدا عدو کاو^{۱۲} شود تیره نظر از دید او
 انبیا و اولیا را زان نظر گشت دشمن هر غبی بی‌بصر
 هر که شد اعدا عدو بر انبیا بی‌سعادت آن بود از اشقیا
 اوّل آخر منکران کور دل زانگهی^{۱۳} گمراه و^{۱۴} رهن شد مُضِل
 اولیا^{۱۵} را هم نژاد گمراهان دشمنند اعدا عدو از بیگهان
 منکری^{۱۶} بر اولیا و انبیا^{۱۷} بر نیارد جز ز کوران از عمی
 تا قیامت هست و^{۱۸} خواهد ای سنی! شب پیران^{۱۹} را دشمنی^{۲۰} روشنی

۱. د: - بیت. ۲. م: - را. ن. د: بد حال تر. ج: بد حال را.

۳. ن. ج. د: کسی. ۴. م. ج. د: - در کتاب معنوی. ن: - در کتاب.

۵. م: مثنوی. ن. د: - نظم. ج: بیت. ۶. ج. د: در دو عالم.

۷. ج: + و. ۸. ج: نبی. ۹. ج: - و.

۱۰. ج. د: معجب. ۱۱. ج. د: غب. ۱۲. س. م. ن. ج. د: که.

۱۳. د: زاگهی. ۱۴. س. د: - و. ۱۵. ج: و اولیا را زان نظر... اولیا.

۱۶. س: دشمنی. ۱۷. س. ن. ج: انبیا و اولیا. ۱۸. م. ن. ج. د: - و.

۱۹. م: شب پرن. ن. ج. د: شب پری. ۲۰. ج: + با.

پس اولیاء اللہ در آن زمان^۱ که قصد^۲ ارشاد می کنند طالبان راه خدا را^۳، در میان انجمن، انواع کلمات طیبات^۴ روحانی و اصناف جواهر علوم^۵ ربانی^۶ را آغاز می کنند تا که خلق جهان از نصایح اولیا و مواعظ اتقیا، بسیار منفعت دنیوی و اخروی حاصل کنند. کما اشیر الیه^۷ بقوله - تعالی^۸: وَ ذَكَرْهُ فَإِنَّ الذِّكْرَی تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِیْنَ^۹ و جای دیگر فرموده^{۱۰}: فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَی^{۱۱}

یعنی: ان نفعت الذکر^{۱۲} او لم تنفع أمر بهذا مبالغة.

و جای دیگر گفت: وَ اَمَّا بِسِنْمَةٍ رَبِّكَ فَحَدِّثْ^{۱۳} و لهذه الآیات^{۱۴} نظائر فی القرآن لأتحصی، در همه اشارت کرد بارشاد المرشدین فی طریق الحق و تربیت کردن طالبین خصوصاً که فی^{۱۵} ارشادهم فرمود^{۱۶}: لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْاَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ^{۱۷}

پس منکران نیز در مجلس ایشان حاضر^{۱۸} می شوند، همچو شیاطین که در مجمع^{۱۹} ملائکه حاضر^{۲۰} می شوند و از ایشان استراق^{۲۱} سمع می کنند. و در آن حالت ایشان، شیاطین را رمی نجوم می کنند و طرد می کنند^{۲۲}. پس از محافل ملائکه دور می شوند به انواع اندوه و غم. کما اشیر الیه^{۲۳} بقوله - تعالی^{۲۴}: وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَاصِیْحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّیَاطِیْنِ^{۲۵}

پس کلمات طیبات مرشدین و انقباس دُرر بار صالحین، همچو^{۲۶} نجوم^{۲۷} سماوی است که

- | | | |
|--------------------------------------|--------------------|-------------------------------|
| ۱. ج. د: - زمان. | ۲. ج: - قصد. | ۳. ج: راه حق، - را. د: حق را. |
| ۴. د: طیبایة. | ۵. ج: + لدنی. | ۶. د: زبانی. |
| ۷. س: - الیه | ۸. ج. د: - تعالی. | ۹. ذاریات ۵۵/ |
| ۱۰. س: فرمود. + بقوله. | ۱۱. الاعلیٰ ۹/ | ۱۲. ج: - یعنی... الذکر. |
| ۱۳. الصّحی ۱۱/ | ۱۴. ج. د: الابیات. | ۱۵. ج: در. |
| ۱۶. س: بقوله. | ۱۷. نور ۵۵/ | ۱۸. ج: حاضر. د: حاضر. |
| ۱۹. ج: مجلس. | ۲۰. ج: حاضر. | ۲۱. ج: یراق. |
| ۲۲. ج. د: - و در آن حالت... می کنند. | ۲۳. س: - الیه. | ۲۴. س: - الیه. |
| ۲۵. الملک ۵/ | ۲۶. س: - همچو | ۲۷. س: هجوم |

قلوب منکران را می سوزاند.^۱ پس از^۲ مجلس ایشان^۳ نمی خیزند و نمی روند الا به انواع اندوه و غم جفت و مقارن^۴.

معنی دیگر آن است که ای عزیز! مراد و مقصود از بدحالات، آن^۵ طایفه اند که در مقام نفس اماره مقیم و متمکن شده اند که مرتبه اولی است از مراتب نفس، که حق - جل و علا - فرموده^۶: إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ^۷ ای: مائلة الى القبایح.

و مراد از خوش حالات آنهاست که به مرتبه نفس مطمئنه رسیده اند. ایشان را نیز اشارت^۸ فرموده^۹، بقوله - تعالی: يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي^{۱۰}.

پس مرشد کامل، هر دو را ارشاد و تربیت کند آن طایفه ای که در مرتبه نفس اماره^{۱۱} مانده بودند؛ ایشان را از آن دایره مذمومه بگذرانند و به منازل سالکین رسانند و ایشان به تدریج یوماً فیوماً در ترقی باشند. و آنان^{۱۲} که در مرتبه مطمئنه اند ایشان را نیز به تربیت آن^{۱۳} مرشد کامل و به مقارنت همت بلند خویش بالاتر از مراتب نفس - که مرتبه قلب و مرتبه روح است - می رسانند. پس هر دو را به واسطه تربیت مرشد کامل^{۱۴}، انواع فتوحات روحانیّه حاصل می شود. واللّه الموفق و المرشد.

قال الفاضل - قدس الله تعالی^{۱۵} سرّه العزیز:

بیت^{۱۶}

هر کسی از ظنّ خود شد یار من از درون من نجست^{۱۷} اسرار من

- | | | |
|---|---|---------------------------------|
| ۱. ج: می سوزانند. | ۲. ن: ز | ۳. ج: + بر |
| ۴. ج: + می شود. | ۵. ج: این. | ۶. س: فرمود. + بقوله. د: فرمود. |
| ۷. یوسف / ۵۳. | ۸. د: اشاره. | ۹. س: فرمود. |
| ۱۰. الفجر / ۲۶-۲۸ | ۱۱. ج: + اند و در آن عمل | ۱۲. ج: آنانی |
| ۱۳. ج: به تربیت نیز. | | |
| ۱۴. ج. د: - کامل و به مقارنت... مرشد کامل | | |
| ۱۵. ن: - تعالی | ۱۶. م: - قدس العزیز. ن: - العزیز ج: - قدس... بیت. د: - قال الفاضل... بیت. | |
| ۱۷. س: نجست. | | |

ای عزیز! بیاید دانست که اولیاء اللہ همچو بحر^۱ بی پایان و^۲ دریای بیکرانند^۳ در معارف اسرار لدنی و انواع علوم باطنی. پس هر کس^۴ از آن آب دریا که عبارت است از معارف اسرار سبحانی و حقایق علوم ربّانی، به قدر حوصله ظرف^۵ خویش اخذ کند^۶، یعنی زیاده از مقدار استعداد خود^۷ متحمل نشود، به نزد دریا می آید و خواهد^۸ که از آب^۹ دریا اخذ کند^{۱۰} و پاره ای برگیرد^{۱۱}. آن کس از آب دریا چیزی نگیرد^{۱۲} الا به قدر سیوی خود. و اولیا در مثل، مرآت مصقولند. هر که در آن مرآت نظر کند از معتقدان و منکران وجه خود بیند. روایت^{۱۳} است^{۱۴} که روزی ابوجهل به نزد مصطفی - علیه السلام^{۱۵} - آمد و کلمات چند ناشایسته گفت: مصطفی - علیه السلام^{۱۶} - گفت: «صَدَقْتَ یا اَبَاجَهِل» و ابوبکر^{۱۷} نیز آمد^{۱۸}، مدحت رسول اللہ^{۱۹} کرد و^{۲۰} قال علیه السلام^{۲۱}: «صَدَقْتَ یا اَبَابَکَر» پس در میان صحابه اختلاف افتاد^{۲۲} که چرا هر دو را تصدیق کرد با وجودی که^{۲۳} این کلمات^{۲۴}، ضد یکدیگرند. پس مصطفی - علیه السلام^{۲۵} - گفت^{۲۶}: «نَحْنُ مَرَاةٌ مَجْلُوَّةٌ رَأَى^{۲۷} کُلُّ واحدٍ فیها^{۲۸} وَجْهَهُ»

پس ای عزیز! از این بیان، تو را معلوم شد که هر کسی که به نزد اولیا رسید و به مصاحبت اولیا مغتنم گشت و عزم و^{۲۹} قصد کرد که از کمالات اولیا تحصیل کند و از معارف ایشان بیاموزد و از مراتب اولیا و مقامات ایشان خبردار شود. پس بدان ای حکیم رعنا و ای^{۳۰}

- | | | |
|---|-----------------------------------|----------------------|
| ۱. د: بحری. | ۲. ج: + است | ۳. ج: بیکران. +و |
| ۴. ج: کسی. د: - هر. | ۵. م: - ظرف. د: ظرف. | ۶. س: کنند. ج: - اخذ |
| ۷. ج: - خود | ۸. ج: می آید و خواهند. د: می آمد. | |
| ۹. ج: - آب | ۱۰. ج: کنند | ۱۱. ج: برگیرند. +و |
| ۱۲. ج: مروی. د: بینند. | ۱۳. د: - است. | ۱۴. ج: ص. |
| ۱۵. ج: ص. د: - علیه السلام. | ۱۶. ن: - ابا جهل. ج: ابوجهل. | ۱۷. م: + رضه |
| ۱۸. ج: + و | ۱۹. د: + صلی الله علیه و سلم. | ۲۰. س: ج: - و |
| ۲۱. م. د: + ایضاً ج: - علیه السلام. + ایضاً | ۲۲. د: اوفتاد. | |
| ۲۳. ج. د: با وجود، - که. | ۲۴. ج: + که | ۲۵. ج: علیه السلام |
| ۲۶. ج: فرمود | ۲۷. س. م. ن. د: مرآت. | ۲۸. س: - رأی. |
| ۲۹. ج. د: - فیها. | ۳۰. د: و علیه السلام. | ۳۱. م: وی |

عالم دانا! تحصیل کمالات اولیا و قطع مراتب ایشان نتوان کرد الا به مقتضای استعداد و به^۲ اعطای قابلیت و به مرتبه سعی و طلب و^۳ وسعت حوصله و^۴ به درجه اعتقاد و تصدیق و^۵ انقیاد و تسلیم. كما ورد فی الحدیث القدسی: «وَهُوَ مَا^۶ أَخْبَرَ اللَّهُ^۷ بِهِ نَبِيَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام^۸ - بِالْإِلَهَامِ أَوْ بِالْمَنَامِ فَأَخْبَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ذَلِكَ الْمَعْنَى بِعِبَارَةِ نَفْسِهِ فَالْقُرْآنُ مُفَضَّلٌ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ لَفْظُهُ مَنْزِلٌ». أَيْضاً عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «أَنَا^۹ عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِ بِي^{۱۰}». قَالَ الشَّارِحُ الظَّنُّ هَاهُنَا بِمَعْنَى الْيَقِينِ كَمَا فِي قَوْلِهِ - تَعَالَى: «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ^{۱۱}»: فَسَّرَهُ^{۱۲} الْمُفَسِّرُونَ بِيُوقِنُونَ، يَعْنِي: إِنْ^{۱۳} اعْتَقَدَ عَبْدِي أَتَى مُجِيبُ الدَّعَوَاتِ أَجَبْتُ لَهُ وَإِنْ اعْتَقَدَ أَتَى غَفُورٌ^{۱۴} غَفَرْتُ لَهُ.

پس از این بیان، معلوم و ظاهر شد که اولیا را به چشم اعتقاد باید نگریست به تصدیق و بصر یقین باید نظر کرد و الا یک^{۱۵} مویش را نتوان دید^{۱۶}. كما ورد فی القرآن در حق منکران که به نظر انکار نگریستند. قوله تعالى: وَ تَرِيَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ^{۱۷}. پس ای عزیز! نباید دانست که منکران چون^{۱۸} عمیا و اصم اند. كما أشير إليه^{۱۹} بقوله - تعالى: صُمُّ بَكْمُ عُمَى^{۲۰} و جای دیگر فرمود^{۲۱}: وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا^{۲۲}

مثل اولیا در میان منکران، همچو مثل^{۲۳} فیل است که در میان کوران واقع شده باشد^{۲۴}، یعنی: هر یکی از ایشان عضوی از اعضای وی^{۲۵} را دست بمالند

- | | | |
|--------------------------------|-------------------------------------|------------------------------|
| ۱. ج: - هر کسی که.... دانا | ۲. م: - و. ج: - به | ۳. ج: - طلب و. |
| ۴. ج: - و. | ۵. ج: به | ۶. ج: د: - هو. |
| ۷. ج: اما | ۸. ج: د: + تعالی | ۹. س. ن. ج: د: - علیه السلام |
| ۱۰. ج: علیه ما علیه علی. - انا | ۱۱. ج: عبد، - بی. د: - بی. | ۱۲. بقره/ ۴۶. |
| ۱۳. س. م. د: فُتِّرَ. | ۱۴. د: - ان. | ۱۵. س: - غفور. |
| ۱۶. د: + نظر. | ۱۷. ن: نتواند دید. ج: - و الا.. دید | |
| ۱۸. اعراف/ ۱۹۸. | ۱۹. ن. ج: د: همچو | ۲۰. س: - الیه. |
| ۲۱. د: - تعالی. | ۲۲. بقره/ ۱۸-۱۷۱. | ۲۳. ج: فرموده |
| ۲۴. اعراف/ ۱۷۹ | ۲۵. ج: د: - مثل. | ۲۶. ج: - باشد |
| ۲۷. د: او. | | |

ولکن^۱ ندانند که هیأت^۲ فیل و صورت او چگونه باشد و رنگش چرا^۳ احمر است و^۴ یا ابیض؟ پس^۵ هر یکی از ایشان به ظن باطل و اعتقاد فاسد خود، فیل را تصویری کند^۶ و هذا الظنّ لیس إلا بعض^۷ الظنّ. اللهم اهدنا إلى سواء السبیل.
قال الفاضل - قدّس سرّه العزیز^۸:

بیت^۹

سرّ من از ناله من دور نیست لیک چشم و گوش^{۱۰} را آن نور نیست
ای عزیز! ببايد دانست که مقصود و مراد از این چشم و گوش، چشم و گوش منکران^{۱۱} است، زیرا که ایشان از دیدن انبیا و اولیا و شنیدن سخن^{۱۲} ایشان محرومند و از این جا گفت مصطفی - علیه السلام^{۱۳}: «طوبی لمن رانی» و در قرآن^{۱۴} از کوری ایشان خبر چنین آمد که قوله - تعالی^{۱۵}: «وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا»^{۱۶} و جای دیگر آمده: «وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا»^{۱۷}
حجابهای منکران اگر ندانی که چگونه است، بدان که ظلمات اخلاق ذمیمه و کدورات نفسانیه^{۱۸} است. کما اُشیر الیه^{۱۹} بقوله - تعالی: «جَعَلُوا أَصَابِعُهمْ فِی آذَانِهِمْ وَ اسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ»^{۲۰} یعنی: جعلوا أصابع إنکارهم فی سمع بواطنهم، فتصاموا^{۲۱} بها و جعلوا أيضاً أخلاق رديتهم حجاباً^{۲۲} لأنفسهم، فصاروا^{۲۳} محتجبين منها^{۲۴}.
پس دیدن منکران و شنیدن ایشان به چشم^{۲۵} یقین و^{۲۶} سمع اعتقاد نیست.

- | | | |
|---|--|--------------------------------------|
| ۱. ج: لیکن | ۲. م. ن: هیئت. | ۳. م. ن. ج. د: چه |
| ۴. ج. د: و. | ۵. ج: - پس | |
| ۶. س: تصور می کند. ن. ج: کنند. د: کرده اند. | ۷. ج: لبعض | |
| ۸. م. ن: - قدّس سرّه العزیز. | ۹. ج. د: - قدّس... بیت | ۱۰. د: گوش و چشم. |
| ۱۱. د: منکر. | ۱۲. ج: سخنان | ۱۳. ج: ص ع |
| ۱۴. ج. د: + عظیم | ۱۵. م. ن. ج: - قوله تعالی. د: - که قوله تعالی. | |
| ۱۶. اسراء/ ۴۵. | ۱۷. اسراء/ ۴۶. | ۱۸. ج: - اگر ندانی... نفسانیه. + آن. |
| ۱۹. س: - الیه. | ۲۰. نوح / ۷. | |
| ۲۱. س. م: فتصاموا. ج. د: و تصاموا. | ۲۲. س: مجاباً. | |
| ۲۳. س: فصار. ج: فصاردا. | ۲۴. س. م. ن. د: فیها. | ۲۵. ج: - به چشم. |
| ۲۶. د: + به. | | |

چون دیدن و شنیدن معتقدان چه جای منکران، بلکه بسیار کس از معتقدان نیز نه بینند و نه شنوند^۱ که در چشم و سمع^۲ حسّ صوری مانده باشند پس دیدن ایشان و شنیدن سخن‌های^۳ ایشان میسر نشود^۴ الاّ به حسّ^۵ باطنی و حواسّ اندرونی. و إذا فهمت ما ذکرناه فاسمع هذا^۶ الحديث القدسی، و هو ما أخبر الله - تعالی - بقوله: «الإنسان سرى و أنا سرّه»

ای عزیز و^۷ کامل^۸ بزرگوار و ای^۹ عالم و عارف^{۱۰} همتدار! ببايد دانست که انسان دو گونه است: یکی انسان صوری و یکی انسان معنوی. پس آن انسان که نشاء عنصریّه او و اصل وجودش از نطفه آمده^{۱۱} که حق - جلّ و علا - فرمود^{۱۲}: إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ. الآية^{۱۳} و جای دیگر فرموده^{۱۴}: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ^{۱۵}

آن شایسته سرّ الهی نیست، زیرا که ماده اصل وجود او از خاک تیره^{۱۶} ظلمانی است و آنکه انسان معنوی است از نور الهی ظاهر شده است و از همه موجودات پیشتر^{۱۷} و مقدم است. کما اشیرالیه^{۱۸} بقوله - تعالی: هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً^{۱۹}

استفهام علی وجه الانکار، نیک ببايد دانست که این مقام از مزالتی^{۲۰} قاصرالفهم است و مطارح^{۲۱} صورت بینان. قال سیّد الثقلین و مفخر العالمین - علیه افضل الصلوات^{۲۲} و اکمل التحیات: «إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهراً وَ بَطْناً وَ حَدّاً وَ مَطْلَعاً^{۲۳}».

- | | | |
|---------------------------|-------------------------------------|-------------------|
| ۱. ج: نشو. | ۲. س: - سمع. | ۳. د: به سخن. |
| ۴. د: نمی شود. | ۵. د: حُسن. | ۶. ج. د: فاذا |
| ۷. ج. د: - هذا | ۸. ج. د: - و | ۹. س: - و کامل. |
| ۱۰. م: وی. | ۱۱. ج: عارف عالم. د: - و. | ۱۲. ج. د: آمد. |
| ۱۳. س: + بقوله. ج: + که. | ۱۴. س. ن. ج. د: - الآية. انسان / ۲. | |
| ۱۵. س. ج. د: فرمود | ۱۶. طارق / ۵ - ۶. | ۱۷. س: است. |
| ۱۸. م: است. ج: - بیشتر و. | ۱۹. س. د: - الیه. | ۲۰. انسان / ۱. |
| ۲۱. ن: مذالقی. | ۲۲. ج: + آن. | ۲۳. س. ج: الصلوة. |
| ۲۴. س: مطلقاً. | | |

پس ظاهر قرآن، انسان ظاهر را بیان می‌کند و باطنش^۱ باطن را. و این معنی را اشارت فرموده، که^۲: «كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ.» و جای دیگر فرموده^۳: «كُنْتُ نَبِيًّا وَ لَمْ أَمَّا وَ لَا طِينٌ.» و جای دیگر فرموده^۴: «الانسانُ و القرآنُ تَوَآمَانِ» انسان معنوی را اشارت کرده و امیرالمؤمنین^۵ علی ابن ابی طالب - رضی الله عنه - فرموده^۶: «أَنَا كَلَامُ اللَّهِ الْنَاطِقُ» و قطب العارفين^۷ و عمدة السالکین، شیخ المشایخ، شیخ الاکبر فرموده - قدس سره العزیز^۸:

بیت^{۱۱}

أَنَا الْقُرْآنُ وَالسَّبْعُ الْمَثَانِي وَ رُوحُ الرُّوحِ لَا رُوحَ الْأَوَانِي
و مولانا جلال^{۱۲} الملة و الدین فرمود^{۱۳}:

بیت^{۱۴}

معنی قرآن ز قرآن پرس و بس وز^{۱۵} کسی کآتش زده ست^{۱۶} اندر هوس
و قال بعض الأفاضل من الکملین^{۱۷}:

بیت^{۱۸}

وَ إِنِّي وَ إِن كُنْتُ ابْنُ آدَمَ صُورَةً فَلَيْ^{۱۹} فِيهِ مَعْنَى شَاهِدٌ بِأُبُوتِي^{۲۰}
و بعضی می‌گویند^{۲۱}:

بیت^{۲۲}

گفتا: به صورت ار^{۲۳} چه ز اولاد آدمم در روی مرتبه به همه حال برترم

۱. ج: و باطن قرآن انسان. د: باطن انسان.

۲. س: بقره.

۳. س: گفت.

۴. ج: + ع

۵. ج: لله ناطق.

۶. م: ن: - قدس سره العزیز. ج: فرموده قدس سره العزیز.

۷. د: جمال.

۸. ج: د: فرموده.

۹. م: س: - است. م: که آتش. د: آتش.

۱۰. ج: د: فرموده.

۱۱. ج: شعر. د: - فرموده... بیت.

۱۲. ج: شعر. د: - بیت.

۱۳. ج: شعر. د: - بیت.

۱۴. ج: شعر. د: - بیت.

۱۵. ج: شعر. د: - بیت.

۱۶. ج: شعر. د: - بیت.

۱۷. ج: شعر. د: - بیت.

۱۸. ج: شعر. د: - بیت.

۱۹. ج: شعر. د: - بیت.

۲۰. ج: شعر. د: - بیت.

۲۱. ج: شعر. د: - بیت.

۲۲. ج: شعر. د: - بیت.

۲۳. ج: شعر. د: - بیت.

و لهذه^۱ الكلمات نظائر صدرت^۲ عن أكابر^۳ الأولياء لاتحصى. همه انسان معنوی را بیان و شرح می‌کند که سرّی است و حقیقت وی.

ای عزیز! شرح این بیت شنیدی و این نیز بشنو^۴. شرح این بیت^۵، خلعت معنوی است^۶ هر قالب قلب را بنوشانند^۷ و هر کسی نتواند^۸ فهم کرد، زیرا که این خلعت از بهر مخلصین است که اخلاص، سرّ ایشان است^۹. كما اخبر الله - تعالى - بقوله^{۱۰}: «الإخلاص سرٌّ من سرِّ استودعته في قلب من أحببته من عبادي».

معنی الحديث: الاخلاص سرّ من سرّ^{۱۱} وجودی^{۱۲} المستور بالتعینات، تجلّیت^{۱۳} به فی قلب من أحببته^{۱۴} و جعلته فانياً فی وجودی بحيث لا یطلع علیه الا بفناء المخلص^{۱۵} و هو فناؤه فی^{۱۶} الحق عند شهوده إياه، بحيث^{۱۷} لا یشغله و لا یصرف عنه استعمال الجوارح ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء^{۱۸}.

قال الفاضل - قدس سرّه:

بیت^{۱۹}

تن ز جان و جان ز تن مستور نیست^{۲۰} لیک کس را دید^{۲۱} جان دستور نیست

ای عزیز! باید دانست که منکران انبیا و اولیا همچو ابدانند^{۲۲} که روح ندارند. پس انبیا و اولیا در میان ایشان همچو ارواحند در میان اعضا. كما اشیر الیه^{۲۳} بقوله - تعالى: فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الضَّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ وَمَا أَنْتَ بِهَادٍ الْعُمَى عَنْ ضَلَالَتِهِمْ

- | | | |
|---|----------------|--------------------|
| ۱. س: لهذا | ۲. د: صورت. | ۳. ج: الاکابر. |
| ۴. ج: + که. | ۵. ج: - بیت | ۶. ج: + و |
| ۷. س: بنوشانند | ۸. د: + که. | ۹. ج: - است |
| ۱۰. ج. د: - بقوله. | ۱۱. ج: - سرّ. | ۱۲. د: وجود. |
| ۱۳. د: نجلبت. | ۱۴. ج: - و. | ۱۵. ج. د: المخلصین |
| ۱۶. ج: - فی | ۱۷. ج: - بحيث. | |
| ۱۸. مانده / ۵۴ حدید / ۲۱. جمعه / ۴. | | |
| ۱۹. م. ن: - قدس سرّه ج. د: - قدس سرّه، بیت. | ۲۰. س: - نیست. | |
| ۲۱. د: دیدن. | ۲۲. ج: بدانند | ۲۳. س. د: - الیه |

إِنْ تَسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ^۱ وَ مَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَ لَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ^۲

منکران را موتی خواند و عمیا گفت. پس اولیا از کسی مستور نیستند، لکن این چنین کسان^۳ که همچو موتی^۴ و عمیاند از ایشان دیدن و شنیدن نباید که:

وَ تَرِيَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ^۵ بیان این همه شده است، اما ای عزیز! این^۶ نیز به گوش جان بشنو که حقیقت این بیت^۷ نیز^۸ نزد تو مکشوف و ظاهر شود.

یعنی^۹: تن اولیا، همین^{۱۰} تن نیست که تو می بینی، زیرا که اولیا^{۱۱} را تن روحانی دیگر هست^{۱۲} که آن^{۱۳} را بدن مثال^{۱۴} مکتسبی می گویند که از جان فرق نتوان کرد، که گفته اند: «أَجْسَادُنَا أَرْوَاحُنَا»، أَرْوَاحُنَا أَجْسَادُنَا.

بیت^{۱۵}

محمّد را چو جان تن بود و^{۱۶} تن جان سوی معراج شد^{۱۷} با این و با آن
و آن^{۱۸} قطب العارفین و پیشوای سالکین، خواجه عطار، فریدالدین - قدس سره - از این معنی^{۱۹} خبر داده و گفته^{۲۰}:

بیت^{۲۱}

گنج یابی چون^{۲۲} طلسم از پیش رفت جان شود پیدا چو جسم از پیش رفت
بعد از آن جانت طلسم^{۲۳} دیگر است غیب را جان تو جسم^{۲۴} دیگر است

۱. روم / ۵۲ - ۵۳.	۲. فاطر / ۲۲.	۳. د: کسانی.
۴. ج: - خواند و عمیا... موتی.	۵. اعراف / ۱۹۸.	۶. د: - این.
۷. ج: - نیز.	۸. د: و معنی.	۹. ج: همچو.
۱۰. م: - همین تن... اولیا	۱۱. ج: است	۱۲. م. ن. ج. د: او.
۱۳. ج: + و.	۱۴. ج: + و.	
۱۵. ج: شعر. د: - بیت.	۱۶. ن: - و	۱۷. م. ن. ج. د: رفت
۱۸. ج: از.		
۱۹. د: معنا.	۲۰. س: داد و گفت. ج: - و	۲۱. ج: شعر. د: - بیت.
۲۲. س: چو	۲۳. ج: طلسمی	۲۴. س: جسم تو جان. ج: جسمی

و وقع البیان فی کلام الفاضل أيضاً^۱ لتفصیل هذا المعنی و هو قوله:

بیت^۲

غیر^۳ این جانی^۴ که در گاو و^۵ خر است آدمی را جسم^۶ و جانی^۷ دیگر است
باز غیر جسم و جان^۸ آدمی هست جانی در ولی^۹ آن دمی
آن دلارامی که قطب عالم است جانِ جانِ جانِ جانِ آدم است
و آن پیشوای سالکین و مفخر عارفین، عین القضاة همدانی^{۱۰} - رحمة الله علیه^{۱۱} - از این
بیان چنین^{۱۲} خبر داده که^{۱۳}:

بیت^{۱۴}

ما را به جز^{۱۵} این جهان، جهانی دگر^{۱۶} است
جز جنت^{۱۷} و^{۱۸} فردوس، مکانی^{۱۹} دگر^{۲۰} است
آزاده نسب، زنده به جانی^{۲۱} دگر^{۲۲} است
و آن گوهر پاکمان^{۲۳} ز کانی^{۲۴} دگر است^{۲۵}
و^{۲۶} این بیچاره^{۲۷} نیز در آن زمان که در محروسه مصر متمکن بود در جامع مؤیدیه در
خدمت^{۲۸} اکرم الاتقیاء و سید الاصفیاء^{۲۹} سلطان الاولیاء^{۳۰}، برهان الاصدقاء، گلشنی ابن

۱. س: ایضاً فی کلام الفاضل ۲. ج: شعر. د: - بیت. ۳. س: + از
۴. د: جان: ق: غیر فهم و جان، (ص ۵۰۴). ک: غیر فهم و جان، (ج ۲، ص ۳۰۲).
۵. م. د: - و ۶. ق: عقل، (ص ۵۰۴). ک: عقل، (ج ۲، ص ۳۰۲)
۷. م: - و. ن: ج: جان ۸. م: جانی. ق: جان و عقل، (ص ۵۰۴). ک: جان و عقل، (ج ۲، ص ۳۰۲)
۹. ج: و دلی. + و ۱۰. س. م. ج: - جان. ن: - جان جان.
۱۱. م. ن: عین القضاة الهمدانی. ج: د: عین القضاة همدانی. ۱۲. س: - علیه
۱۳. س: - چنین
۱۴. ج: + به این رباعی. - که. د: - که.
۱۵. ن: رباعی. ج: شعر. د: - بیت.
۱۶. م: دیگر. ج: جهان دگر. ۱۷. م. د: - و
۱۸. ج: جان ۱۹. ج: مکان.
۲۰. د: دیگر. ۲۱. ج: جان
۲۲. د: دیگر.
۲۳. ج: د: پاکان ۲۴. س. ج: کان. د: و کانی.
۲۵. م: - و آن.... است. د: دیگر است.
۲۶. س: + از ۲۷. د: + در آن.
۲۸. س: خدمت
۲۹. م. ن. د: - و ۳۰. ج: + و

معنوی روشنی - قدس الله^۱ سرهما^۲ - به همت بلند او و^۳ به نظر اکسیر اعظم او^۴ و نفس عیسی دمش^۵ و فیوضات آب حیات او، حیات طیبه یافته^۶ و از انجذاب رحمانی سالها مست شده،^۷ در آن حالت مستی سخنهای بسیار گفته، لکن^۸ یک چند کلمه^۹ از آنها که^{۱۰} اینجا مناسبت دارد، نوشته^{۱۱} تا که طالبان را^{۱۲} معنی آن بیت که فاضل و^{۱۳} علامه - قدس سره^{۱۴} - فرموده^{۱۵}، واضح تر و روشن تر شود و آن کلمات، این است:

نظم^{۱۶}

جاء من ذاك التجلى لى فنا	قَدْ تَجَلَّى فِي فُؤَادِي رُبُّنَا
صِرْتُ لَا شَيْئاً ^{۱۸} عديماً فى الفنا	زال عني ^{۱۷} كلُّ شَيْءٍ من وجود
كى يَنَالَ السِّرُّ لأدنى مَنْ دَنَا ^{۱۹}	ثُمَّ يُفْنِي ^{۱۸} القلب عن تعيينه ^{۲۰}
كالذرائر تحت ظلُّ أَوْ ^{۲۱} هَبَا ^{۲۲}	لم أزل من محوٍ محوٍ دائماً
كيف كانت رؤية لئلا لا	ثُمَّ مَنَى لا ترى عين أثر ^{۲۳}
قد قرأت عارياً عني بها	بعد ^{۲۴} محوى علّم لى آية
حى و ^{۲۵} قيوم هكذا بين بقا	كل شىء هالك الا وجهه
ابن ابن روشنى باطنا	صرت ابناً معنوياً للخليل
ما يقول إلا فبى ^{۲۷} ينطق لها	أحسن الأقوال قولٌ للحسن

سخن آخر به زبان دیگر:

- | | | |
|-----------------------------|---------------------------|---------------------|
| ۱. ج. د: - الله | ۲. م. ن: + و | ۳. ج: - او. د: - و. |
| ۴. م. ن. ج. د: - او | ۵. ج: دش | ۶. د: یافت. |
| ۷. م. ن. ج. د: + و | ۸. ج: لیکن | ۹. ج. د: - کلمه |
| ۱۰. م: - که | ۱۱. ن: نوشت | ۱۲. س: - را |
| ۱۳. ج. د: - و | ۱۴. م. ن. ج. د: - قدس سره | ۱۵. س: فرمود |
| ۱۶. م. ن. ج: شعر. د: - نظم. | ۱۷. د: عینی. | ۱۸. س: لاشیا |
| ۱۹. ج: یغنی | ۲۰. م. ج: تعینه. | ۲۱. ج: دنی |
| ۲۲. ج: الظل. - او | ۲۳. ج: ههنا. د: هنا. | ۲۴. ج: البشر. |
| ۲۵. د: بعدی. | ۲۶. م. د: - و. | ۲۷. س: فنى |

نظم^۱

یک ره از قید^۲ تعلق همه آزاد شدم صنعتم^۳ سادگی و^۴ در فتم استاد^۵ شدم
 تاجم از ترک جهان باشد و تجرید^۶ قبا رستم از عالم کل، بی غم و دلشاد شدم
 چون برون^۷ آمدم از عالم گیتی^۸ کثیف^۹ جان شدم از سر و پا بی جهت^{۱۰} آباد شدم
 شد تنم روح مجرد ز تجلی خدا نفخ^{۱۱} حق آمده ام من نه ازین باد شدم
 روح قدسم ز خدا آمدم این جای لطیف^{۱۲} باز خواهم شدن^{۱۳} آن جای که معتاد شدم
 همه ادراک فرو ماند و^{۱۴} مراکس نشناخت کز^{۱۵} تجلی محبت ز چه ایجاد شدم
 هر چه آمد ز خدا با دل و جان کرد قبول زان سبب گفت حسن، بنده متقاد شدم
 پس^{۱۶} از این بیان، تو را معلوم و ظاهر شد که تن و جان اولیا چگونه باشند؟^{۱۷} و کس
 چیست؟ کس آنست که در عالم صورت جسمانی مانده بود و از عالم روحانی خبردار
 نشده و چشم دل نگشاده^{۱۸} و همیشه به حس^{۱۹} بصر نظر کند^{۲۰}. پس آن چنان کس را دستور
 نیست که تن و جانی که شنیدی، ببند. پس از این سبب، خواجه عطار - قدس سره^{۲۱} -
 فرمود:

بیت^{۲۲}

ازینجا بُرد باید چشم روشن اگر چشمی بود چون چشم سوزن

۱. ن: بیت. ج: شعر. سخن آخر به زبان دیگر. د: - نظم.
۲. ن: + و.
۳. د: صفت.
۴. س. م. ن. ج. د: شد.
۵. ج: صفت ساده گی ره رفته و استاد. د: ده رفته استاد.
۶. س: جهان و شده تعجیر
۷. ج: بیرون
۸. ج: بیکیف
۹. ج: بی جهت. د: از سر و پای جهت.
۱۰. س. د: نفخ
۱۱. د: لطف.
۱۲. م. ن. ج. د: روم
۱۳. س: - و.
۱۴. ن: از
۱۵. د: - پس.
۱۶. ج: - چگونه باشند. د: باشد.
۱۷. ج: + بود
۱۸. ج: حق
۱۹. ج. د: نکند.
۲۰. ج: - قدس سره
۲۱. ج: شعر. د: - بیت.

اگر با خود بری یک ذره نوری شود زان نور خورشیدت حضوری
و مولانا خداوندگار^۱ می فرماید:

بیت^۲

آدمی دیدست و^۳ باقی پوست است دید آنست آنکه دید^۴ دوست است
هر که^۵ دید دوست نبود کور به^۶ یار^۷ کو باقی نباشد دور به^۸
و جای دیگر فرمود:

بیت^۹

گر به صورت آدمی انسان بُدی^{۱۰} احمد و بوجهل خود^{۱۱} یکسان بُدی
گر بدیدی حس^{۱۲} حیوان، شاه را پس بدیدی گاو و^{۱۳} خر، الله را^{۱۴}
پس از این بیان، معلوم و ظاهر شد که دیدن تن و جان اولیا را چشم اندرونی می باید، زیرا
که به چشم صورت نتوان دید.
قال الفاضل:

بیت^{۱۵}

آتش است این بانگ نای و^{۱۶} نیست باد هر که این آتش ندارد، نیست باد
دانی که این آتش چگونه آتش است؟
این آتش، آتش دنیوی نیست و هم آتش دوزخ نیست که وعید طاغیان است، که حق - جل
و علا - فرموده: **وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ**^{۱۷}

۱. ج: + قدس سره. ۲. ج: شعر. د: فرماید. - بیت. ۳. س. م. ن: - و.

۴. د: دیدی. ۵. ق: چونک، (ص ۸۷). ک: چونکه، (ص ۶۰).

۶. ق: دوست، (ص ۸۷). ک: دوست، (ص ۶۰). ۷. ج: فرموده. - بیت. د: - بیت.

۸. ج: بودی. ۹. م. ن. د: پس محمد با بوجهل.

۱۰. ج: جنس. ۱۱. د: - و.

۱۲. «در نسخه ج مصراعها پس و پیش است» ۱۳. ج. د: - بیت.

۱۴. م: - و

۱۵. عنکبوت/ ۵۴.

بلکه آتش نیز از این آتش می ترسد و این آتش، آتش عشق الهی^۱ است که مقامش فؤاد خاصگان باشد، که فرموده^۲: نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفَنَدَةِ^۳ و این نار، فی الحقیقه نار نیست، بلکه حقیقت او^۴ نور است، لکن^۵ در عالم مثال به صورت نار پیدا می شود.

ای طالب اسرار الهی، و ای^۶ راغب معارف نامتناهی! این سخن را به گوش^۷ جان بشنو تا که سر نور به صورت نار، ظاهر شدن چگونه باشد، تو را مکشوف و معلوم شود: إِنَّ صاحب الكشف قد یترقی بتزکیة النفس^۸ إلى عالم المثال و هی الحضرة^۹ الخیالیة^{۱۰}، قد یتجاوز عنه بتصفیة الباطن إلى حضرة^{۱۱} القلب و حضرة^{۱۲} السرّ و حضرة^{۱۳} الروح. و فی کُلّ حضرة^{۱۴} یرى الشیء الواحد بصورة تقضیها^{۱۵} تلك الحضرة و أولى^{۱۶} حضرات^{۱۷} الغیب بعد الترقی عن الحسن^{۱۸} الذى هو عالم الشهادة هی الحضرة^{۱۹} الخیالیة المسماة عالم^{۲۰} المثال.

یعنی: اَنَّ الشیء الواحد یرى فی تلك الحضرات^{۲۱} على صورة تعطیها تلك الحضرة^{۲۲} كما اَنَّ یوسف - علیه السلام - یرى إخوته على صورة^{۲۳} الكواكب؛ كما أخبر الله تعالى لنبيه - علیه السلام - بقوله^{۲۴}: إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ^{۲۵}

فَكُلٌّ مَا وَرَدَ وَصُورُ فِي النَّوْمِ أَوْ^{۲۶} الْيَقَظَةِ مِنْ هَذَا^{۲۷} الْقَبِيلِ، أَى مِنْ قَبِيلِ مَا^{۲۸} يُعْبَرُ، فَهُوَ مِنْ عَالَمِ

- | | | |
|---------------------------------|--------------------|--------------------|
| ۱. ج: الله. | ۲. د: فرمود. | ۳. الهمزة / ۶ - ۷. |
| ۴. ج: - او | ۵. ج: لیکن | ۶. س. م: وى. |
| ۷. ج: + و | ۸. ن. ج: د: نفسه. | ۹. د: الحضرت. |
| ۱۰. ن. ج: د: + و. | ۱۱. ن. ج: د: حضرت. | ۱۲. ن. ج: د: حضرت. |
| ۱۳. ن. ج: د: حضرت. | ۱۴. ن. ج: د: حضرت. | ۱۵. ج: نقیضها. |
| ۱۶. ج: الى | ۱۷. د: حضرة. | ۱۸. ج: الحسن |
| ۱۹. ج: الحضرت | ۲۰. ج: د: بعالم. | ۲۱. س. م: الحضرة. |
| ۲۲. ج: الحضرت | ۲۳. م. د: صورت. | ۲۴. د: - بقوله. |
| ۲۵. یوسف / ۴ | ۲۶. ج: و. | ۲۷. ج: هذه |
| ۲۸. ج: قبل با. د: - ای من قبیل. | | |

الخیال المسمی بعالم المثال، و لهذا یُعَبَّرُ ما وَرَدَ فی النومِ إلى الأمر الذی هُوَ فی نفسه علی صورة کذا ظَهَرَ فی صورةٍ غیره، فیجوزُ فِیَعْبَرُ العابِرُ^۱ من هذه الصّورة الّتی أَبْصَرَها النَّاسُ إلى ما هو الأمر علیهِ فی نفسه، کظهور العلم فی صورة^۲ اللَّبَنِ. فَعَبَّرَ النَّبِيُّ - علیه السّلام^۳ - حین رأى فی مَنَامِهِ^۴ أَنَّهُ شَرِبَ اللَّبَنَ فی التَّأْوِيلِ من صورة^۵ اللَّبَنِ إلى صورة^۶ الْعِلْمِ. و إذا^۷ کان الأمر علی ما قَرَّرْنَاهُ^۸ وَ بَيَّنَّاهُ، فاعلم^۹ أَنَّ النَّارَ الّتی رَأَى مُوسَى - علیه السّلام - لیست ناراً فی الحقیقة، بل هُوَ^{۱۰} نَوْرٌ من أنوار التَّجَلَّى الإلهی، فرآه فی عالم المثال کما أخبر الله تعالی لنبیّه - علیه السّلام - بقوله^{۱۱}: «وَهَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ مُوسَى إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ»^{۱۲}

ای عزیز و^{۱۳} کامل بزرگوار، و ای^{۱۴} عالم و^{۱۵} عاقل همتدار! این سخن را به گوش^{۱۶} جان بشنو تا اسرار این معنی^{۱۷}، نزد تو مکشوف و ظاهر^{۱۸} شود. پس ببايد دانست که موسی - علیه السّلام - آن نور ربّانی را از پرده حجاب نار دید، زیرا موسی - علیه السّلام^{۱۹} - در مقام عشق و محبّت ربّانی^{۲۰} بود. پس از وراى پرده حجاب عشق، آن نور صمدیت را نظر انداخت و دید در صورت نار و او را نار^{۲۱} پنداشت و قصد کرد که نزد او رود. پس از آن نار، ندایی بشنید^{۲۲} که: یا موسی إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى^{۲۳} ای: عالم الرُّوحِی المنزّه عن آثارِ التَّعَلُّقِ وَ هِیْثَاتِ اللَّوَاحِقِ وَ العِلَاقِ الْمَادِيَةِ الْمَسْمُی بطوًى

- | | | |
|---|-----------------|----------------------|
| ۱. ن: و یعبّر العابر: ج: العابر. | ۲. ن: صورت | ۳. ج: ص |
| ۴. ج: منام. د: المنام. | ۵. ن: صورت | ۶. ن: صورت. |
| ۷. د: اذا. | ۸. ج: قدرناه. | ۹. ج: ما علم |
| ۱۰. ن. ج. د: هی. | ۱۱. ن. ج: بقوله | ۱۲. طه / ۹ - ۱۰ - ۱۱ |
| ۱۳. ج: - و. | ۱۴. س. م: وى. | ۱۵. ج: - و |
| ۱۶. ج: + و | ۱۷. د: معنا. | ۱۸. ج: - و ظاهر |
| ۱۹. ج: - آن نور ربّانی..... علیه السّلام. | | |
| ۲۰. ج: + از پرده حجاب نار دید زیرا که موسی «ع» در مقام و عشق و محبّت ربّانی | | |
| ۲۱. د: - نار. | ۲۲. ج: شنید | |
| ۲۳. طه / ۱۱ - ۱۲ | | |

لطی^۱ اطوارِ النشأة البدنیة العنصریة.

زیرا که اطوارِ نشاء^۲ بدنیّه همجو اطوارِ قلب، هفت مرتبه است: مرتبه اولی سلاله طین است. کما قال الله - تبارک^۳ و تعالی: وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ^۴ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ^۵

پس در آن زمان^۶ که موسی - صلوات الله علیه و سلامه^۷ - امر خدا را^۸ قبول کرد و اخراج نعلین کرد. پس چون از نعلین دور شد و به خدا نزدیک مختار الهی گشت و گزیده^۹ اصفیا. کما اخبر الله - تعالی^{۱۰} - بقوله: وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ^{۱۱} یعنی: اصطفیتک للنبوّة^{۱۲} فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا^{۱۳} پس ببايد دانست که موسی را^{۱۴} - علیه السلام - چرا امر^{۱۵} آمد به اخراج نعلین و سبب داعی اخراج چیست؟

قاضی بیضاوی چنین خبر داد که: «امرہ بذلک لآن الحُفوة تواضع و^{۱۶} أدب، و لذلك طاف السلف حافین^{۱۷} و قيل لنجاسة^{۱۸} نعليه، فإنهما كانتا^{۱۹} من جلد حمار،^{۲۰} غیر مذبوغ و قيل معناه فرغ قلبک من الأهل و المال» الى هنا كلامه.

و أنا أقول: ^{۲۱} المراد من النعلين المحبة^{۲۲} الدنيوية والأخروية. كما أُشير إليه^{۲۳} بهذا الحديث: «الدُّنْيَا حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ الْآخِرَةِ، وَ الْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ الدُّنْيَا وَ هُمَا حَرَامَانِ عَلَىٰ أَهْلِ اللَّهِ».

یعنی: نظر نکند غیر محبت^{۲۴} الهی را^{۲۵} از ماسوی. کما قيل: «البيت المحرم^{۲۶} هو قلب الإنسان

- | | | |
|-------------------------------|---------------------|------------------|
| ۱. ج: بطی | ۲. ج: د: نشاء. | ۳. د: - تبارک و. |
| ۴. د: خلقناه. | ۵. مومنون / ۱۱ - ۱۲ | ۶. ج: زمان |
| ۷. ج: ع: د: علیه السلام. | ۸. د: - را. | ۹. ج: + الهی |
| ۱۰. د: - تعالی. | ۱۱. طه / ۱۳ | ۱۲. ج: النبوة. |
| ۱۳. طه / ۱۴ | ۱۴. ج: د: - را. | ۱۵. د: - امر. |
| ۱۶. ج: - و | ۱۷. ج: - حافین | ۱۸. د: لنجاست. |
| ۱۹. س. م. ن: کانا. | ۲۰. ج: الحمار | ۲۱. ج: + من |
| ۲۲. س. م. ج: محبة. ن: د: محبت | ۲۳. م: - اليه | ۲۴. د: - اهل. |
| ۲۵. ج: محبة. | ۲۶. ج: - را | ۲۷. ج: + و |

الکامل الَّذی حَرَّمَ عَلَى غَیْرِ الْحَقِّ وَ هُوَ الْقَلْبُ الطَّاهِرُ مِنَ التَّعَلُّقِ بِالْغَیْرِ^۱.

و از این^۲ جا است^۳ که صاحب گلشن راز^۴ فرمود:

بیت^۵

دو خُطوه بیش نَبُود راه سالک اگر چه دارد این چندین مهالک
یک از «های» هویت درگذشتن دوم صحرای هستی در نوشتن
گذاری کُن ز کاف گنج کونین نشین در قاف قرب^۶ قاب قوسین
پس از این بیان، تو را^۷ معلوم^۸ شد که نور ربّانی، موسی را - علیه السّلام^۹ - از چه وجه
در رنگ نار نمود^{۱۰}. و در بیان این معنی، سلطان العارفین و مفخر السالکین، گلشنی - قدّس
سرّه - فرمود:

بیت^{۱۱}

چون که موسی^{۱۲} اقتباس نار کرد از تجلّی نور نار، اظهار کرد
نار موسی بُد^{۱۳} که از نور ودود^{۱۴} در تجلّی مرورا خواهش نمود
چون که نارش من نور الله کرد نور نار آسا نمودش از رصد^{۱۵}
نار بی کیف است از نور اله کز تجلّی شد برای اشتباه
در تجلّی زان نمود آن نور نار کاققباس شاهدش بُد اضطرار
سرّ آن نار الهی را ز نور کس بداند کو شود دک^{۱۶} همچو طور

قال الفاضل:

- | | | |
|-------------------|---------------------------------------|--------------------------------------|
| ۱. ج: الغیر | ۲. ج: د: آن. | ۳. ج: - است |
| ۴. ج: + قدّس سرّه | ۵. ج: فرموده، شعر: د: - بیت. | ۶. ج: س: م. ن: د: قاف قرب. |
| ۷. ج: د: - تو را. | ۸. ج: د: + و ظاهر. | ۹. ج: موسی علیه السّلام را: د: - را. |
| ۱۰. ج: د: نمود. | ۱۱. ج: فرموده، شعر: د: فرموده، - بیت. | |
| ۱۲. ج: + ع | | |
| ۱۳. ج: بود | | |
| ۱۴. ج: وجود | | |
| ۱۵. ج: رسد | | |
| ۱۶. م: - دک | | |

مصراع^۱

هر که این آتش ندارد نیست باد

یعنی: هر آن که از عشق و محبت الهی خالی است، نیست بادا^۲، که این چنین عمر نازنین را که یک^۳ ساعتش به هزار عالم می‌ارزید^۴ بی‌این لذت محبت الهی گذشت و از این سبب از درجات مراتب روحانی محروم ماند.

معنی دیگر آنست، که هر که از آتش عشق الهی خالی است باید که خود را فانی کند از اخلاق ردیه و اوصاف ذمیمه، باشد که بدین سبب، قابل عشق الهی شود.
قال الفاضل:

بیت^۵

آتش عشق است کاندَر نی فتاد جوشش عشق است کاندَر مَی فتاد

ای عزیز! معنی نی شنیدی و مراد از آتش دانستی، اکنون بدان که این آتش، آتش^۶ عشق^۷ الهی است که در قلب مرشد کامل رسید^۸ از جانب خدا و جوشش عشق، جذبه‌ای است که با نَفَس پیر، مقارن گشته^۹، که او را مَی می‌گویند^{۱۰} از بهر آن^{۱۱} که مستی می‌دهد طالبان را، زیرا^{۱۲} نفس پیران معنوی^{۱۳} مؤثر است، به دل‌های مریدان تأثیر می‌کند. پس آن زمان که به قلوب طالبان، نَفَس پیر تأثیر کند^{۱۴} از ایشان مستی‌ها صادر شود و^{۱۵} کلمات مستانه گویند، همچو حسین منصور، که مشهور آفاق و معلوم خلایق شد. از اینجاست که صاحب گلشن راز - قدس سره^{۱۶} - فرموده^{۱۷}:

- | | | |
|--|-------------------------|-------------------|
| ۱. ن: مصرع. ج. د: - مصراع. | ۲. ج. د: باد. | ۳. ج. - یک |
| ۴. م: عالمی ارزید. ج. د: می‌ارزد. | | |
| ۵. س: - هر چه آمد ز خدا با دل و جان..... بیت. ج. د: - بیت. | | ۶. د: که اندر. |
| ۷. س: آتش | ۸. ج: محبت | ۹. ج: رسد |
| ۱۰. ن: گشت | ۱۱. ج. د: گویند. | ۱۲. ج: این. |
| ۱۳. ن. م. ج. د: + که. | ۱۴. ج. د: معنی. | ۱۵. ج. د: می‌کند. |
| ۱۶. ن: - و. ج: می‌شود و | ۱۷. ن. ج. د: - قدس سره. | |
| ۱۸. س. م. ج. د: فرمود | | |

بیت^۱

همه ذرات عالم همچو منصور تو خواهی مست گیر و خواه مخمور
چو کردی خویشتن را پنبه کاری تو هم منصور وار^۲ این دم^۳ برآری
هر آن کاو خالی از چون و چرا^۴ شد انا الحق اندرو صوت و صدا شد
و مولانا خداوندگار - قدس سره^۵ - فرمود:

بیت^۶

این^۷ کسی داند که روزی زنده بود از کف آن^۸ جانِ جان، جامی ربود
و مولانا جامی - رحمة الله علیه^۹ - می فرماید:

بیت^{۱۰}

صفت باده عشقش ز من^{۱۱} مست می رس ذوق این می شناسی^{۱۲}، به خدا تا نجشی
این بیت ها معنی این بیت^{۱۳} مشروح^{۱۴} را واضح و روشن کردند.^{۱۵}
قال الفاضل - قدس سره العزیز:

بیت^{۱۶}

نی حریف هر که از یاری بُرید پرده هایش پرده های ما درید
ای طالب اسرار الهی و ای راغب مقامات نامتناهی! نیک بیاورد دانست^{۱۷} که مرشد کامل^{۱۸}
پیشوای^{۱۹}، آن^{۲۰} چنان طالبان^{۲۱} را به نظر محبت منظور و به قبول^{۲۲} مصاحبت مقبول می کند که

۱. م. - از اینجا است که بیت. ج. شعر. د: - بیت.
۲. م. ن. ج. د: حلاج وار.
۳. م. - د. م.
۴. م. ن. د: از خود چون جدا. ج: زخود چون جدا.
۵. م. ن. ج. د: - قدس سره. ۶. س. م. د: - بیت. ج. شعر. ۷. ج. د: آن.
۸. ق: این، (ص ۶۵۸). ک: این، (ج ۳، ص ۳۹).
۹. م. ن. د: فرمود. - بیت. ج: فرمود، شعر.
۱۰. م. ن. د: فرمود. - بیت. ج: فرمود، شعر.
۱۱. م. ن. د: فرمود. - بیت. ج: فرمود، شعر.
۱۲. م. ن. د: فرمود. - بیت. ج: فرمود، شعر.
۱۳. س: نیست. م. - بیت. ج: - معنی این بیت.
۱۴. ج: + این بیت را
۱۵. ج: - کردند.
۱۶. م. د: - قدس بیت. ن: - قدس سره العزیز. ج: علیه رحمة، - بیت
۱۷. م. ن. ج. د: شناخت. ۱۸. ج. د: + و
۱۹. م. ن. د: پیشوا
۲۰. س: - آن
۲۱. ج: طالب
۲۲. ن: قول

از خودی خود بریده باشند و از مقتضیات شهوات^۱ نفسانیّه منقطع شده^۲ و با^۳ این حدیث عامل^۴ گشته، که سید عالم^۵ - صلوات الله علیه و سلم^۶ - فرموده^۷: «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» پس مصاحبت^۸ نئی را از این سبب، استعداد و قابلیت یابند^۹. پس هر که از علایق دنیوی بمیرد، قابل فیوضات^{۱۰} ربّانی^{۱۱} و واردات^{۱۲} صمدانی شود، که^{۱۳}: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مَيْتٍ يَمْشِي عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى ابْنِ أَبِي قُحَافَةَ» بیان این همه شده است. پس نعمات^{۱۴} نئی و بیان مقاماتش که پرده‌های وی است پرده‌های^{۱۵} طالب^{۱۶} را^{۱۷} که^{۱۸} مراتب نفس است و حجابهای ظلمانی^{۱۹} از میان بردارد. و^{۲۰} قال الفاضل - قدّس سرّه العزیز:

بیت^{۲۱}

همچو نی زهری و تریاقی که دید؟ همچو نی دمساز و مشتاقی که دید^{۲۲}؟
ای عزیز! اگر تو را اشکال^{۲۳} می‌آید که زهر و تریاق، ضدّان لایجتماعاند، در یک^{۲۴} جا مجتمع نشوند، پس نی، هر دو را چگونه جامع باشد؟
جواب:

این نه آن زهر است که در مار و کژدم است، بلکه مستعار و کنایت است از لطف و قهر مرشد کامل، زیرا که مربّی عالم، طالبان^{۲۵} را تربیت نکند^{۲۶} الاّ به قهر و^{۲۷} لطف. پس اوّلاً او را^{۲۸}

- | | |
|---|---------------------------------------|
| ۱. د: شهوة. | ۲. ج: شد، + باشند. د: + باشند. |
| ۳. س. ج. د: به. | ۴. م: عالم |
| ۵. ج. د: - عالم. | ۶. م. ن: سلامه. ج. د: علیه السلام. |
| ۷. س: + بقوله. د: فرمود. | ۸. س: باید |
| ۹. ج: فیضات | ۱۰. د: ربّانی. |
| ۱۱. س: واردات. | ۱۲. م. ن: می‌شود. ج. د: می‌شود. - که. |
| ۱۳. ج. د: - وی.... پرده‌های. | ۱۴. د: - را. |
| ۱۵. د: کی. | ۱۶. ج. د: ظلمات نی |
| ۱۷. م. ن: - قدّس سرّه العزیز. ج. د: - قدّس... بیت | ۱۸. م. ن: - طالبان. |
| ۱۹. م: اشکالی | ۲۰. ج: یکی |
| ۲۱. س: - طالبان. | ۲۲. ج: نکند. |
| ۲۳. س: - او را | ۲۴. ج: - و |

بمیراند و فانی کند به قهر از خودی خود، و ثانیاً حیات^۱ دهد به لطف. پس از این فنا و اثبات «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گفتن، او را حقیقی باشد.

پس سالک، آن زمان، این^۲ آیت^۳ کریمه را که حق - جلّ و علا - فرموده^۴: «وَأَيُّ لَهِمُ الْأَرْضِ الْمَيْتَةِ أَحْيَيْنَاهَا» به زبان حقیقت بخواند و نقد وقت او شود.

و آن چنان مرشد کامل که شنیدی که^۵ جامع ضدّین^۶ است^۷، دمساز تجلّی الهی^۸ و مشتاق انوار اسرار^۹ نامتناهی اوست^{۱۰}، زیرا که هر^{۱۱} چند قرینت، زیاده‌تر باشد اشتیاق نیز زیاده‌تر^{۱۲} شود.

و معنی دیگر آنست، که مرشد کامل دمساز، طالب قابل است و مشتاق او، بلکه اشتیاق مرشدان، زیاده‌تر^{۱۳} و غالب‌تر^{۱۴} است از اشتیاق طالبان. «الْأَطَالُ شَوْقُ الْأَبْرَارِ إِلَى لِقَائِي وَ أَنَا إِلَيْهِمْ لَأَشَدُّ شَوْقًا» همین معنی دارد.
قال الفاضل:

بیت^{۱۵}

نی حدیث راه پر خون می‌کند قصّه‌های عشق مجنون می‌کند

ای عزیز! عاشقان راه خدا را خلق جهان^{۱۶}، مجنون^{۱۷} می‌خوانند^{۱۸}، زیرا که^{۱۹} برایشان محبت^{۲۰} الهی مستولی است. پس دل‌های ایشان به غیر از محبت خدا، متعلّق هیچ چیز دیگر نمی‌شود و ماسوای او را نظر نمی‌کند. کما اخبر الله تعالی عن نبیه - علیه السلام^{۲۱} - بقوله:

۱. ج: حیوة. ۲. ج. د: - این. ۳. ج: آیه.

۴. س. م: فرمود

۵. د: + که دلیل است بر قدرت ما مرایشان را، زمین مرده بی نبات را زنده گردانیم آن را از باران. یس / ۳۳.

۶. س. د: - که. ۷. س: ضدّیت. ۸. ج: + و

۹. ج. د: الله. + است. ۱۰. ج. د: اسرار انوار. ۱۱. س: - او

۱۲. م: - هر ۱۳. ج: زیاده ۱۴. ج: زیاده‌تر

۱۵. س: عالی تر ۱۶. م: اشدّ الیهم ۱۷. ج. د: - بیت.

۱۸. ج: - خلق جهان ۱۹. د: + نمایند. ۲۰. ج: نامند. د: خوانند.

۲۱. ج. د: - محبت.

۲۲. س. د: - علیه السلام.

ما زاعَ الْبَصْرُ وَ ما طَفَى^۱ پس ایشان والهان عشق الهی اند و راه ایشان سلوک طریق انبیا و اولیاست^۲ که پُر خون است، که حق - جلّ و علا - در حدیث قدسی فرموده: «الْبَلَاءُ مُوَكَّلٌ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ عَلَى الْأَوْلِيَاءِ ثُمَّ عَلَى الْأَمْثَلِ فَلَا مَثْلَ^۳»

پس مرشد کامل، شرح و بیان طریق عشق^۴ می‌کند مر طالبان^۵ و عاشقان را و قصه‌های عشق مجانین خدا از آن بیان، واضح و روشن می‌شود. پس ببايد دانست که بهترین راهها، راه عشق است^۶ و واصل‌ترین طرق^۷، طریق محبت^۸.
از اینجاست^۹ که فرمود:

بیت^{۱۱}

عشق است^{۱۲} طریق و^{۱۳} راه پیغامبر^{۱۴} ما ما زاده عشق و عشق شد^{۱۵} مادر ما
پس عاقل‌ترین کسان آنهايند که در راه عشق خدا مجنون شوند نه^{۱۶} از هوای نفسانی.
این بیت‌ها به گوش جان^{۱۷} بشنو، که چه می‌گوید:

بیت^{۱۸}

نیست از عاشق، کسی دیوانه‌تر عقل از سودای او کور است و کر
زانکه این دیوانگی عام نیست طب را ارشاد این احکام نیست

اوست دیوانه که دیوانه نشد این عسس را دید و در خانه نشد

- | | | |
|---|------------------------------|-----------------------|
| ۱. النجم ۱۷ / | ۲. م. ن. د: اولیا و انبیا. | ۳. ج: - علی |
| ۴. ج: - فالامثل | ۵. س: - طریق. ج: - عشق | |
| ۶. س: + را | | |
| ۷. ج: - است | ۸. س. د: طریق. ج: - طرق. | ۹. ج: + است |
| ۱۰. ج: - است | ۱۱. ج: شعر. د: - بیت. | ۱۲. س: عشقت. |
| ۱۳. س. م. ن. ج. د: - و. | ۱۴. س. م. ن. ج. د: پیغامبر. | |
| ۱۵. م: ما زاده عشقم عشق بود. ن: ما زاده عشقم عشق بُد. ج: ما زاده عشقیم و بود. د: ما زاده عشقیم عشق بود. | | |
| ۱۶. ج. د: - نه. | ۱۷. ج: بیت‌ها را به جان و دل | ۱۸. ج: شعر. د: - بیت. |

هر چه غیر از شورش^۱ دیوانگیست اندرین ره، دوری و بیگانگیست

کار مردان، روشنی و گرمی است کار دونان، حيله^۲ و بی شرمی است
قال الفاضل:

بیت^۳

محرم این هوش^۴ جز بیهوش نیست مر زبان را مشتری جز گوش نیست
ای عزیز! هوشمندان و^۵ عاقلان را^۶ مستور و مخفی نیست که مقصود از این هوش،
ادراکات و واردات قدسیه است و مشاهدات تجلیات شهودیه و کشفیات روحیه. پس
طالبان این چنین حالات روحانیه و انجذابات^۸ سبحانیه را آن گاه استعداد یابند و قابل
شوند که تجرد یابند از این عقل جزوی، که حق^۹ - جلّ و علا - فرموده در حدیث قدسی^{۱۰}:
«تَجَوَّعُ تَرَانِي، تَجَرَّدُ تَصِلُ» هر که از این عقل جزوی بیهوش^{۱۱} نشود محرمیت و انسیت
نیابد. پس آنها که این عقل جزوی را گم کردند گوش^{۱۲} هوش شوند از سر تا به^{۱۳} پا. پس آن
زبان^{۱۴} معنی را مشتری حقیقی شوند. پس این آیت^{۱۵} کریمه را به گوش^{۱۶} هوش، مستمع
شوند که حق - جلّ و علا - فرموده: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ
الْجَنَّةُ^{۱۷} پس مر^{۱۸} این بیع معنوی را مطلع شوند که این چگونه بیع و شرا باشد. «فیکونون»
مِنَ الَّذِينَ رِبَحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَكَانُوا مُهْتَدِينَ»
قال الفاضل:

۱. س: شورش. ق: غیر شورش و (ص ۸۳۲). ک: غیر شورش و، (ج ۳، ص ۳۰۷).

۲. ج: جمله ۳. م. ج. د: بیت. ۴. د: راز.

۵. م. ن. ج. د: + از. ۶. ج: او ۷. م. ن. ج. د: - را.

۸. س: انجذبات ۹. س: عقل

۱۰. م. ن. ج: در حدیث قدسی فرموده. د: در حدیث قدسی فرماید. ۱۱. ج: بی خویش. د: بی خود.

۱۲. ج. د: + و. ۱۳. س: - به ۱۴. د: زمان.

۱۵. م: (زیر کلمه: آیه). ج: آیه ۱۶. ج. د: + و. ۱۷. توبه / ۱۱۱

۱۸. ج: - مر ۱۹. ج: همه باشند. فیکون

بیت^۱

در غم ما روزها بیگاه شد روزها با سوزها همراه شد
ای عزیز! مثل مشهور است در عجم، که می‌گویند: وقت بیگاه شد، یعنی وقت در گذشت. پس معنی «روزها^۲ بیگاه شد»، یعنی روزها به شام رسید.
پس ای طالب معنی! بدان که روزها^۳ جمع روز است و روز، مستعار و کنایت است از مرشد کامل.

پس معنی این بیت آنست که اولیای رفته و مرشدان گذشته از ارشاد کردن ما غم^۴ نخورند، زیرا که از این جهان به عالم بقا رفتند.
پس در مصرع^۵ ثانی، شرح این شده است که گفت:

مصرع^۶

روزها با سوزها همراه شد

یعنی: از عالم^۷ شهادت دنیوی بیرون^۸ رفتند و به عالم غیب اخروی رسیدند.
قال الفاضل - قدس سره العزیز:

بیت^۹

روزها گر رفت، گو: رو، باک نیست تو بمان، ای آنکه چون^{۱۰} تو پاک نیست
این بیت، تفسیر بیت مقدم است از روی معنی.
یعنی: غم مخور^{۱۱} برای مرشدان گذشته، که در زمان تو شیخ کامل و^{۱۲} مکمل، شمس تبریزی - قدس سره - کفایت می‌کند که در این عصر^{۱۳}، همتای او نیست.

- | | | |
|--|---------------------------|-------------------------|
| ۱. ج: - بیت | ۲. س: روز. د: روز، + گاه. | ۳. م: - به شام... روزها |
| ۴. د: - غم. | ۵. م: مصراع. د: مصرع. | ۶. م: مصراع. ج: - مصرع |
| ۷. م: - یعنی: از عالم | ۸. د: برون. | |
| ۹. م. ن. د: - قدس سره العزیز. ج: - قدس... بیت. | | |
| ۱۰. ج. د: جز. | | |
| ۱۱. ج: نخورید | ۱۲. ج: - و | |
| ۱۳. م: - عصر. د: زمان (زیر کلمه: عصر). | | |

و قال بعضهم المراد من المرشد الكامل صلاح الدّین زركوب^۱ است. و قال بعضهم حسام الدّین. قال الفاضل:

بیت^۲

هر که جز ماهی ز آبش سیر شد هر که بی روزیست روزش دیر شد

این نیز مثل عجم است که گویند: هر که گرسنه است روز، او را دیر می آید. ای عزیز! بدان که ماهی^۳، مستعار و کنایت است از طالب قابل دریا دل، همچو ماهیان که^۴ دریا می طلبند و از دریا بیرون نخواهند شدن^۵، پس آنها که این^۶ چنین قابلیت ندارند به مرتبه جزوی قناعت می کنند^۷ و راضی می شوند^۸. پس در مقام اول^۹ از مقامات و منازل سالکین بمانند^{۱۰}. پس آنها که نیک گوهرند ایشان را قناعت نیاید، زیرا که مراتب انسانی^{۱۱} و علوم ربّانی^{۱۲} را نهایت نیست و تجلیات الهی نهایت ندارد. پس از این سبب، مصطفی - علیه السّلام^{۱۳} - فرمود: «عَرَّ مَنْ قَتَعَ^{۱۴} ذَلَّ مَنْ طَمَعَ^{۱۵}» پس از این سبب، صاحب مثنوی گفت:

بیت^{۱۶}

ای برادر بی نهایت در گهیست در هر آنچه^{۱۷} می رسی باللّه مایست

و جای دیگر فرمود:

بیت^{۱۸}

ریگ ز آب سیر شد، من نشدم، زهی زهی!

لایق این کمان من^{۱۹} نیست درین^{۲۰} جهان^{۲۱}، زهی^{۲۲}

- | | | |
|--------------------------------------|----------------------------------|---------------------------|
| ۱. ج: زرگر | ۲. ج: بیت | ۳. س. م. ن. د: - بدان که. |
| ۴. م: + در | ۵. س: نخواهد شدن. ج: شد. | ۶. ج: - این چنین |
| ۷. ج: د: کنند. | ۸. ج: شوند | ۹. ج: د: - اول. |
| ۱۰. ج: بماند | ۱۱. ن. د: + را. | ۱۲. س: - و علوم ربّانی |
| ۱۳. ج: - علیه السّلام | ۱۴. ن: طمع | ۱۵. س. م. ن: قطع. د: + و. |
| ۱۶. ج: شعر. د: - بیت. | ۱۷. ج: آن در | ۱۸. ج: شعر. د: - بیت. |
| ۱۹. م: کمان. - من. ن. ج: د: کمان من. | ۲۰. س. م. د. به. ج: - درین. | |
| ۲۱. ج: + کسی | ۲۲. س. م. ج: + زهی. د: + زهی. و. | |

قال الفاضل - قدس سره العزیز:

بیت^۱

در نیابد^۲ حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید و السلام
چون که کلام کملین^۳ را مبتدیان فهم نتوانند کرد، پس^۴ مر^۵ ایشان را^۶ سخن گفتن، جواهر
ضایع کردن بود. کما قال النبی - علیه السلام: «كَلِّمُوا النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ» و جای
دیگر فرمود: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ كُلَّ لِسَانِهِ» و جای دیگر گفت: «وَلَا تَطْرَحِ الْجَوَاهِرَ عَلَى
أَفْوَاهِ الْكِلَابِ».

بیت^{۱۱}

قدر گوهر چو^{۱۲} گوهری داند چه نهی در دکان خرده فروش
و بزرگی دیگر^{۱۳} فرماید در این معنی^{۱۴}:

بیت^{۱۵}

قدر زر، زرگر شناسد، قدر جوهر جوهری^{۱۶}
آدمی را^{۱۷} آن کسی داند که^{۱۸} آدم زاده است
عن ابی هریره - رضی الله عنه - قال: «حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -
وَعَائِنِ^{۱۹} فَأَمَّا أَحَدُهُمَا فَبَيَّنَّتُهُ^{۲۰} وَأَمَّا الْآخَرُ فَلَوْ بَيَّنَّتُهُ^{۲۱} قُطِعَ^{۲۲} هَذَا^{۲۳} الْبَلْعُومُ^{۲۴}» أشار الى مَجْرَى

۱. م. ن. د. - قدس سره العزیز. ج. - قدس... بیت

۲. س. در نیاید

۳. س. متکملین. ج. کلمین.

۴. د. + هر.

۵. ج. ص. د. صلی الله علیه و سلم.

۶. ج. بر

۷. د. فرموده.

۸. م. د. گفته. ج. فرموده.

۹. س. د. بیت. ج. شعر.

۱۰. م. ج. د. - دیگر.

۱۱. ج. د. می فرماید. - در این معنی.

۱۲. ج. شعر. د. - بیت.

۱۳. د. گوهر گوهری.

۱۴. س. + او

۱۵. ج. - را

۱۶. س. ن. دعایی. د. + من العلم.

۱۷. س. فتنه. د. فتنه.

۱۸. س. تبت.

۱۹. س. م. ن. د. لقطع.

۲۰. س. لبعوم

الطَّعام، و عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ^۱ - كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ^۲ أَنَّهُ قَالَ: «لَوْ^۳ حَدَّثْتُكُمْ مَا سَمِعْتُ مِنْ فَمِ أَبِي الْقَاسِمِ، لَخَرَجْتُمْ^۴ وَأَنْتُمْ تَقُولُونَ: إِنَّ عَلِيًّا أَكْذَبُ الْكَذَّابِينَ وَأَفْسَقُ الْفَاسِقِينَ»^۵.
و قطب العارفين، شیخ عطار فرماید:

بیت^۶

دلی پر گوهر^۸ اسرار دارم ولی^۹ اندر زبان، مسمار دارم
و جای دگر گفت:

بیت^{۱۰}

گر خبر داری ز حی لا یموت بر دهان خود بنه مهر سکوت
و مولانا خداوندگار - قدس سره^{۱۱} - فرماید:

بیت^{۱۲}

هر که را اسرار کار^{۱۳} آموختند مهر کردند و دهانش دوختند
قال الفاضل - قدس سره و روح العزیز:

بیت^{۱۴}

بند بگسل، باش آزاد ای پسر! چند باشی بند سیم و بند زر

ای عزیز^{۱۵} دانی که این بند، چگونه^{۱۶} بند است؟ این بند، بندِ صوری نیست. این بند، عبارت از تقیدات^{۱۷} و خواطر نفسانیّه‌ای است که او را طول امل می‌گویند که^{۱۸} شهوات

۱. د: - ابن ابی طالب. ۲. م. د: رضی الله عنه. ۳. س: لوا.

۴. س. م. ن. ج: + من عندی. ۵. ج: - عن ابی هریره... الفاسقین.

۶. م: خواجه. د: خواجه فرید الدین.

۷. ج: خواجه فرید الدین می‌فرماید. - بیت. د: - بیت. ۸. د: گوهری.

۹. د: دلی. ۱۰. س. د: - بیت. ج: فرموده، - بیت.

۱۱. م. ج. د: - قدس سره. ۱۲. ج. د: می‌فرماید، - بیت.

۱۳. ج: حق.

۱۴. م. ن: - قدس سره العزیز. ج. د: - قدس... بیت. ۱۵. س: - ای عزیز.

۱۶. ج: چه. ۱۷. س: تقید است. ۱۸. س: - که. ج. د: گویند که.

نفسانیّه است، مثل محبة^۱ المال و النساء و المناصب و الأولاد. كما قال الله - تبارک و تعالی: زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ^۲ و افکار اینها همه بند^۳ معنوی است بر دل و حیل^۴ ناپدید، که گفته اند:

بیت^۵

کرده حق، ناموس را صد من حدید ای بسا بسته به حیل^۶ ناپدید
پس باید که سالک، این^۷ بندهای گوناگون از دل بردارد، زیرا که اینها همه^۸ قفلند بر
دل^۹. مگر این آیت^{۱۰} نشینده ای که حق - جل و علا - فرموده^{۱۱}: أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ
عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا^{۱۲} و در بیان^{۱۳} این قفل، بزرگی^{۱۴} فرموده^{۱۵}:

بیت^{۱۶}

رسیدم در^{۱۷} بیابانی که عشق از وی پدید آید
بیباید^{۱۸} پاکی مطلق درو هر چه^{۱۹} پلید آید
هزاران قفل^{۲۰} و هر قفلی چو عرض^{۲۱} آسمان باشد
دو سه حرف^{۲۲} چو دندان بر آن جمله کلید آید
پس باید که سالک^{۲۳} از این اقبال خلاص یابد به تجرد باطنی، که آنها همه^{۲۴} حجاب راهند.
پس از تجرد، خبر چنین^{۲۵} داده اند که^{۲۶}:

- | | | |
|--|--------------------------|------------------------|
| ۱. ج. د: محبت. | ۲. ج. د: تبارک و. | ۳. آل عمران / ۱۴. |
| ۴. س. م: - بند. | ۵. س: حیل. | ۶. م: - که. |
| ۷. س. د: - بیت. ج: شعر. | ۸. س: نحیل. م: چهل. | ۹. م: ای. ج. د: - این. |
| ۱۰. م. ن. د: همچو. | ۱۱. د: - بر دل. | |
| ۱۲. ج: آیه. + کریمه را. د: + کریمه را. | ۱۳. س: + بقوله. ج: + که. | |
| ۱۴. محمد / ۲۴. | ۱۵. د: - فرموده... بیان. | ۱۶. س: - بزرگی. |
| ۱۷. س. ن: فرمود. | ۱۸. ج: شعر. د: - بیت. | ۱۹. م: تر. ن. د: بر. |
| ۲۰. س: بیاید. د: بیاید. | ۲۱. س: هر که. | ۲۲. ج. ن: + است. - و. |
| ۲۳. ج. د: ارض. + و. | ۲۴. س: حرفی. ج: + و. | ۲۵. م. ن. ج. د: طالب. |
| ۲۶. م: - همه. | ۲۷. د: چنین خبر. | |
| ۲۸. د: - که. | | |

بیت^۱

خویشتن گم کن که تجرید این بود گم شدن گم کن که تفرید این بود
قال الفاضل - قدس سره العزیز:

بیت^۲

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای چند گنجد قسمت یک روزه‌ای
ای عزیز! باید^۲ دانست که کوزه کنایت است از تنگی حوصله صورت بینان، زیرا که
قلب ایشان همچو^۴ کوزه‌ای است که از آب پر نشود الا به مقدار کفایت یک روزه یا به
مقدار کفایت^۵ افطار^۶ روزه‌داری.
یعنی: آن عالم متبحر ربّانی که در معارف بی‌پایان لدنی^۷ همچو دریای عظیم است که
نهایت ندارد.

پس یکی از آن طالبان که تنگ حوصله است به نزد این چنین فاضل آید^۸ که از او تحصیل
معارف کند. پس آن کامل، مر او^۹ را به قدر حوصله و طاقت فهم وی سخن گوید، که
مصطفی - علیه السلام^{۱۰} - فرموده: «كَلِّمُوا النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ» و دریا بر جای ماند.
قال الفاضل - قدس سره العزیز:

بیت^{۱۱}

کوزه چشم حریصان^{۱۲} پر نشد تا صدف قانع نشد، پُر دُر نشد
یعنی: کوزه چشم طمع از طمعکاران پُر نشود، زیرا که هر چند که^{۱۳} به منصبی برسد از
مناصب دنیا، منصبی^{۱۴} دیگر می‌طلبد إلى غیر التّهایة بمقتضای حرصه.

۱. ج: شعر. د: بیت. ۲. م. ج: - قدس... بیت. ن. د: - قدس... العزیز.

۳. ج: باید. ۴. ج: - همچو. ۵. ج: - کفایت.

۶. س: افطار. ۷. س: لدنی. ۸. س: آیند. ج: فاضلی آید.

۹. س: کنند. ۱۰. ج: هر دو. ۱۱. ج: ص.

۱۲. م. ن. د: - قدس سره العزیز. ج: - قدس... بیت. ۱۳. س: حسودان.

۱۴. ج: - که.

۱۵. س: منصب.

مصراع^۱

تا صدف قانع نشد، پُر دُر نشد

پس^۲ قناعت باید که^۳ به کمال برسد. کما قال النبی - علیه السلام^۴: «عَزَّ مَنْ قَنَعَ ذُلَّ مَنْ طَمَعَ». و جای دیگر فرمود^۵: «لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ ذَهَبٍ لَابْتَغَى ثَالِثًا وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ».

ای عزیز! ببايد دانست که در ماه نيسان، باران بهاری می بارد و صدف از قعر دریا برمی آید و بر بالای دریا^۶ می نشیند و^۷ دهن خود باز می کند^۸ و هر قطره باران که در دهان صدف می چکد، دُر می شود. پس چون او را قناعت می آید، باز به^۹ تک دریا می رود و غواص در آن بحر فرو می رود و همان صدف را از تک دریا بیرون می آورد و می شکند و در بر می گیرد^{۱۰} و صدف را می اندازد.

پس از این بیان، معلوم^{۱۱} شد که صدف را این کمال حاصل نشود الا به قناعت. قال الفاضل - قدس سره:

بیت^{۱۲}

هر که را جامه ز عشقی چاک شد او ز حرص و^{۱۳} عیب، کلی^{۱۴} پاک شد

ای عزیز! ببايد^{۱۵} دانست که طالبان راه خدا را بسیار افتد که جامه و پیراهن از افراط شوق، پاره پاره کنند. این چنین حالت، این بیچاره را افتاد مراراً^{۱۶} در محرومیه مصر. در^{۱۷} ابتدای حالت عشق^{۱۸} این عجب نیست؛ عجب تر آن است که خود را پاره پاره کند^{۱۹}.

۱. س. د. - مصراع. ن. مصرع. ۲. ج. این. ۳. س. ج. - که.

۴. ج. ص. ۵. م. فرموده.

۶. ج. لا ینفی، + لهما. د. + لهما.

۷. ج. آب. ۸. س. - و. ۹. ج. می کنند.

۱۰. ج. - به. ۱۱. س. می کرد. ج. د. - بر. ۱۲. ج. د. + و ظاهر.

۱۳. م. - قدس سره. بیت. ن. د. - قدس سره. ۱۴. د. - و.

۱۵. ک. جمله عیبی، (ج ۱، ص ۴). ۱۶. ج. باید.

۱۷. س. مر: ج. افتاد. - مراراً. د. افتاد مراراً. ۱۸. ج. از. د. ز.

۱۹. ج. - عشق. ۲۰. د. کنند.

یکی را دیدم از عشاق که از بالای دیوار جامع^۱ مؤیدیه^۲، خود را^۳ پرتاو^۴ کرد و^۵ بر زمین انداخت، پس در آن زمان تسلیم شد. نمازش گزاریدیم^۶ و در غرفات^۷ مصر دفن کردیم - رحمة الله عليه رحمة^۸ واسعة^۹. این چنین^{۱۰} حالت از عشاق، دور نیست، این خود رفت.

ای عزیز! نباید دانست که مقصود و مراد از این جامه، جامه معنوی است که او را قلب می پوشد که اخلاق ردیه است، مثل الحقد و الحسد و الحرص و الغضب و الکبر و غیرها. پس سالک، آن زمان که به مقام عشق رسد و به لذت عشق، خود را گم کند از همه اخلاق ذمیمه خلاص یابد و رنگ عشق گیرد. پس او را از^{۱۱} عشق نتوان فرق کردن، همچو آهنی^{۱۲} که در آتش افتد. پس او را از آتش فرق نتوان^{۱۳} کرد، زیرا که از رنگ خود که سودا^{۱۴} است خلاص یابد و صلابت که حالت اوست، برود و به جای او^{۱۵} لینتی آید و^{۱۶} رنگ نار^{۱۷} که^{۱۸} حُمرت است، بپوشد و برودت که کیفیت اوست مبدل شود به حرارت نار^{۱۹}، به مرتبه ای که همچو نار بسوزد. پس^{۲۰} آن زمان گوید که من^{۲۱} آتشم. پس آن آتش^{۲۲} نیست، لکن^{۲۳} کیفیت آتش دارد و^{۲۴} این مقام، مقام حیرت^{۲۵} است که مصطفی - علیه السلام - فرمود^{۲۶}: «رَبِّ زِدْنِي فَيْكَ تَحِيْرًا».

قال الفاضل - قدس سره:

- | | |
|---|---|
| ۱. س: - جامع. | ۲. ج: + را. |
| ۳. س: - خود را. د: خود را از بالای دیوار جامع مؤیدیه. | ۴. ج: پرتاو. |
| ۵. ج: - و. | ۶. س: گزاریدیم. ج. د: گذاردیم. |
| ۸. ج: - علیه رحمة. | ۷. س. م. ن. د: غرفات. |
| ۹. ج: همچنین. | ۱۰. ج: در. |
| ۱۱. س: آهني. | ۱۲. س: نتواند کرد. ج: کردن. د: نتوان فرق. |
| ۱۳. س. ن. ج. د: سودا. | ۱۴. د: - او. |
| ۱۶. م: او. | ۱۵. ج: - و صلابت که... آید و. |
| ۱۷. د: - که. | ۱۸. ج: باز. |
| ۱۹. ج: - پس. | ۲۰. م: - من. |
| ۲۲. ج: لیکن. | ۲۱. ن: تش. |
| ۲۳. ن. ج: - و. | |
| ۲۴. م: حیرتی. | |
| ۲۵. ج: ص، فرموده. | |

بیت^۱

شاد باش ای عشق خوش سودای ما ای طیب جملہ علّتهای ما
ای عزیز! نباید دانست که عشق، عین شادی است. بلکه هر که را عشق، مصاحب و مقارن
شود خاک بر سر غم^۲ عالم نهد^۳ و در شادی بماند و^۴، غم را فراموش^۵ کند. بلکه به
مرتبه‌ای رسد که مرء وجود غم را انکار کند. پس عشق را شاد باش گفتن^۶، چنین است^۷
که گویی. یعنی^۸: تقول لرجلٍ عزیزٍ مکرمٍ: أعزّک الله و أکرّمک! تُريد طلبَ زیادةٍ ما^۹ هو
ثابت فيه و استدامته.

پس سالک، آن زمان با عشق زنده شود و حیات^{۱۱} طیبه یابد، از همه^{۱۲} علّتهای قلبیه
خلاص گردد، زیرا که^{۱۳} عشق، طیب حاذق روحانی است.
قال الفاضل:

بیت^{۱۴}

ای دواى نخوت و ناموس ما ای^{۱۵} تو افلاطون و جالینوس ما
بدان که^{۱۶} نخوت، عبارت است از عظمت و^{۱۷} تکبری که^{۱۸}: هما صفتان قبیحتان
مذمومتان، و صاحب هر دو از رحمت حق دورند. کما^{۱۹} قال الله - تبارک و تعالی - فی کبر
فرعون: إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِی الْاَرْضِ^{۲۱}، ای: تعظّم و تکبر فی الارض المصر^{۲۲}.
و مقام متکبرین را بیان کرد، بقوله - تعالی: أَلَيْسَ فِی جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِینَ^{۲۳} پس هر که را
عشق الهی یار شد از کبر و نخوت صافی شد^{۲۴}. جهد کن که طیب تو عشق باشد که دوا و

۱. م. د: - قدّس سرّه. ن. ج: - قدّس سرّه، بیت.

۲. د: غمهای. ۳. م: نهند. ج: است. د: باشد. ۴. س. م. ن: - و.

۵. ج: فراموش. ۶. م: هر. ج: - مر. ۷. د: گفته‌اند.

۸. د: - است. ۹. د: - یعنی. ۱۰. ن: یا. ج: زیارة ما.

۱۱. ج: حیوة. ۱۲. س: - همه. ۱۳. د: - که.

۱۴. س. م. ج: - بیت. ۱۵. ج: وی. ۱۶. س. م. ن: د: - بدان که.

۱۷. د: - و. ۱۸. ج: تکبر، - که. د: - که. ۱۹. م. ن: د: - کما.

۲۰. ج: - تبارک و. ۲۱. قصص / ۴. ۲۲. س: - المصر.

۲۳. الزمر / ۶۰. ۲۴. ج: گشت.

علاج او بهتر از صد^۱ افلاطون و جالینوس بود^۲، زیرا که عشق^۳، طیب حاذق روحانی است.

قال الفاضل - قدس سره:

بیت^۴

جسم خاک از^۵ عشق بر^۶ افلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد
ای عزیز! عشق، روح عالم و حیات^۷ جهان است و مرشد کامل و طریق انبیا و اولیاست.
و^۸ هر که از^۹ عشق خبردار نشد او^{۱۰} همچو اعمی^{۱۱} و اصم^{۱۲} است، که طریق مستقیم را
نمی بیند، زیرا که عشق، طریق مستقیم است که در بیانش فاضل^{۱۳} بیتی فرموده:

بیت^{۱۴}

عشق است طریق و^{۱۵} راه پیغامبر^{۱۶} ما ما زاده عشق و عشق شد^{۱۷} مادر ما
پس هر که او عشق^{۱۸} را رهبر خود سازد^{۱۹} بالای هفتم افلاک مقام وی سازند^{۲۰}. پس کوه را
بین، که جماد صرف است. آثار عشق، او را به رقص آورد^{۲۱}.
پس تو که عاشق خدا باشی چرا آثار عشق خدا^{۲۲} تو را به رقص در نیاورد. مگر که تو از
جماد بدتری، اما این رقص، رقص لغوی^{۲۳} است نه آن رقص لاعبین است که حرام است. و
هی الحركة الموزونة بطریق اللّعب.

- | | | |
|--|---------------------------|-----------------------|
| ۱. د: هزار | ۲. ج: د: است. | ۳. س. م. ن: - عشق. |
| ۴. م. ن. د: - قدس سره. ج: قدس... بیت. | | ۵. س: ار. |
| ۶. س: پر. | ۷. س: - ای عزیز. | ۸. ج: حیوة. |
| ۹. ج: زیرا که. | ۱۰. ج: در. | ۱۱. ج. د: - او. |
| ۱۲. د: اعمّا. | ۱۳. س. م. ن. د: فاضلی. | ۱۴. ج: شعر. د: - بیت. |
| ۱۵. س. م. ن. ج. د: - و. | ۱۶. س. م. ن. ج. د: پیغمبر | |
| ۱۷. م: عشقم عشق بود. ن: عشقم عشق بُد. ج: ما زاده عشقم بود. د: ما زاده عشقیم عشق بود. | | |
| ۱۸. ج: - عشق. | ۱۹. م: ساخت. | |
| ۲۰. م: سازد. | ۲۱. ج: آورد. | |
| ۲۲. ج: - خدا. | | |
| ۲۳. ج: لغوی. | | |

كما قال صاحب القاموس المحيط: «ولا يكون الرقص إلا لللاعب»^۱ و ظنَّ البعض أنَّ حركة العشاق من هذا القبيل و هو بعض الظنِّ.
اللهمَّ ثبِّتْنا على الهداية و مكنَّا على الاستقامة و أدمنا^۲ على سلوك طريق^۳ الحق! قال الفاضل^۴:

بیت^۵

عشق، جان طور آمد عاشقا! طور^۶ مست و خزّ موسی صاعقا^۷

یعنی: عشق، کوه طور را حیات^۸ داد در آن زمان که موسی - علیه السلام - گفت:
رَبِّ ارْنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَ لَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي
فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَزَّ مُوسَى صَعْقًا^۹ یعنی: موسی - صلوات الله علیه و سلامه^{۱۰} - از جناب عزّت طلب کرد که حجاب‌های نورانی خود از میان بردارد و^{۱۱} به مشاهده تجلّی ربّانی مشرّف شود. پس آن زمان، او را^{۱۲} از جناب عزّت، وحی، چنین آمد که: طاقت نداری یا موسی! و لکن انظر إلى الجبل^{۱۳}، یعنی: به کوه بنگر.
فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي^{۱۴} اگر کوه به تجلّی ما طاقت تواند آورد و بر جای خود ساکن تواند ماند^{۱۵} تو نیز توانی طاقت^{۱۶} آوردن:
فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ^{۱۷}، ای: کشف توره و ظهر له عظمته و^{۱۸} أعطى حیوة^{۱۹} و رؤیة حتّی راه.
جَعَلَهُ دَكًّا^{۲۰}، ای: مدکوکاً مُفَتَّتاً^{۲۱}.

وقتی که حق - تعالی^{۲۲} - کوه را تجلّی کرد پس کوه^{۲۳} بدان رسوخی که داشت طاقت نیاورد و^{۲۴}

- | | | |
|-------------------------------|----------------------|------------------------|
| ۱. س: الاعب. م. ن. د: اللاعب. | ۲. ج: ادمنا. | ۳. م. ن: طریقک. |
| ۴. ج: + علیه الرحمة. | ۵. س. م. ج: - بیت. | ۶. ج: عشق. |
| ۷. م: صعقاً. | ۸. م: حیاة. ج: حیوة. | ۹. اعراف / ۱۴۳. |
| ۱۰. ج: ع. د: علیه السلام. | ۱۱. ج. د: تا. | ۱۲. ج: او را آن زمان. |
| ۱۳. اعراف / ۱۴۳. | ۱۴. اعراف / ۱۴۳. | ۱۵. ن: - ماند. ج: بود. |
| ۱۶. ج: طاقت توانی. | ۱۷. اعراف / ۱۴۳. | ۱۸. ج: او. |
| ۱۹. س: حیات. ج: حیوة. | ۲۰. اعراف / ۱۴۳. | ۲۱. ج: منقنا. |
| ۲۲. م. ن. ج. د: جلّ و علا. | ۲۳. س: کوهی. | ۲۴. ج: - و. |

از شکوه و^۱ هیبتش پاره پاره^۲ شد.

و خَرَّ موسى صَعْقاً^۳، أی: سَقَطَ مَغْشِياً عَلَيْهِ لَهْوُلٍ مَا رَأَهُ^۴ و هو دلیل علی اُنْ رُؤِیْتِه تعالی جائزۀ فی الجملة لَأَنَّ طَلَبَ الْمُسْتَحِيلِ مِنَ الْأَنْبِیَاءِ محال.

قال الفاضل - قَدْ سَ سِرَّهُ^۵ و رُوحِ روحه:

بیت^۶

بالب دمساز خود، گر جفتمی همچو نی من گفتمی ها^۷ گفتمی

معنی این بیت به جانب طالب تعلق دارد، از این سبب، این بیت را از زبان طالب گفت، یعنی حقیقت طالب به زبان حال می گوید که^۸ اگر ما نیز همچو اولیا که با دمسازان خود جفتند^۹ جفت و مقارن می شویم^{۱۰} پس همچو^{۱۱} معارف و کلمات طیبات ایشان توانیم اظهار کردن.

و حقیقت این بیت، تعلیم و ترغیب و تشویق است مر طالبان را از جانب فاضل که: ای طالبان! جهد و سعی^{۱۲} کنید که در خدمت^{۱۳} مرشد کامل باشید^{۱۴} و از مصاحبت ایشان خالی نباشید که مصاحبت ایشان مر شما را اکسیر اعظم سازد و کامل و مکمل کند. قال الفاضل:

بیت^{۱۵}

هر که او از هم زبانی شد جدا بی زبان شد، گرچه دارد صد نوا^{۱۶}

ای عزیز! بایاد دانست که زبان دو نوع است: یکی زبان قال، یکی زبان حال.

۳. ج: + یعنی. اعراف / ۱۴۳.

۲. د: + کرد.

۱. ج: - و.

۵. ج: علیه الزحمة.

۴. ن: زآیه.

۷. ج: گفتها.

۶. م. ن. د: - قَدْ سَ ... روحه. ج: - بیت.

۹. ج: + دمساز خود. د: + با دمساز خود.

۸. س: - که.

۱۲. ج: سعی و جهد.

۱۱. ج: - همچو.

۱۰. ج: می شدیم.

۱۵. س. م. ج: - بیت.

۱۴. س: باشند.

۱۳. س: خدمت.

۱۶. ج. د: صدا.

پس ظاهر بیت آن است، که هر که از علمای رسوم در علم ظاهر، فرید زمان و وحید دهر خود باشد^۱، اما چون^۲ به مملکتی رسد که کسی زبان او را^۳ نداند، همچو هندی که در میان جمع رومیان واقع شود و^۴ کسی سخن او را^۵ فهم نکند و وی^۶ همچو ابکم^۷ و بی زبان باشد^۸، که کسی از معارف او مستفید نشود. و حقیقت بیت، آن است که مقصود و مراد از هم زبان، مرشد کامل است.

پس هر که او از مرشد کامل جدا شد^۹ و با او مقارن و مصاحب نشد و از نفّس روح پرور او حیات^{۱۰} طّیبه نیافت، که حق - جلّ و علا - فرموده^{۱۱}: «فَلَنَحْيِيَهُ حَيوةً طَّيِّبَةً» و از او زبان دل نیاموخت که زبان حال است، زیرا که^{۱۲} دل، هزار زبان داند به غیر از زبان قال، که فاضل - قدّس سرّه^{۱۳} - فرموده^{۱۴}:

غیر نطقی و غیر ایما و سبجَل صد هزاران ترجمان خیزد زدل
پس آن چنان کس^{۱۵}، همچو ابکم و^{۱۶} بی زبان است اگر چه از علوم صورت، خلق جهان را هزار گونه مسئله بیان کند.
قال الفاضل - قدّس سرّه:

بیت^{۱۸}

چون که گل رفت و گلستان درگذشت نشنوی زآن پس زبلبل سرگذشت
ای عزیز! بیاید دانست که گل، عبارت است از مرشد کامل و بلبل، طالب راه خدا را می گویند. پس آن زمان^{۱۹} که مرشد کامل، ارشاد کند طالبان راه^{۲۰} خدا را، پس جذبه ربّانی

- | | | |
|---|------------------------------|-----------------|
| ۱. د: باشند. | ۲. س: - چون | ۳. د: - را. |
| ۴. ج: - و | ۵. ج: - را. | |
| ۶. س: - وی م. ن. د: - و. ج: نتواند کرد. - و وی. | ۷. ج: د: بکم. | |
| ۸. ج: - باشد | ۹. ج: باشد | ۱۰. ج: حیوة. |
| ۱۱. س: فرمود، + بقوله. ج: د: فرمود. | ۱۲. النحل / ۹۷ | |
| ۱۳. م. ج: د: + زبان | ۱۴. م. ن. ج: د: - قدّس سرّه. | |
| ۱۵. س. ج: د: فرمود. | ۱۶. ج: کسی. + که. د: کسی. | ۱۷. ج: - ابکم و |
| ۱۸. م. ن. د: - قدّس سرّه. ج: - قدّس ... بیت | ۱۹. ج: زمانی. | |
| ۲۰. د: را. | | |

به واسطه انسان کامل، بر^۱ آن طالبان را رسد و^۲ از ایشان انواع حالات^۳ ظاهر شود و انواع مراتب قطع کنند و هزار گونه معارف تحصیل کنند و هزار گونه شوق از ایشان صادر شود^۴ و اصناف^۵ کرامات از ایشان ظاهر شود^۶ به همت شیخ کامل. پس از این سبب سرگذشت ایشان در میان خلایق ظاهر و معلوم شود^۷ به مرتبه‌ای که خلق جهان از حال ایشان گویند و شنوند، اما آن زمان که مرشد کامل^۸ در میان نماند، پس از طالبان نه کرامت ظاهر شود و نه حالات^۹ و نه شوق، بلکه ساکن مانند. پس کسی از ایشان و^{۱۰} از مناقب^{۱۱} و سرگذشت^{۱۲} ایشان نه گوید و نه شنود^{۱۳}.

قال الفاضل - قدس سره و روحه:

بیت^{۱۴}

جمله معشوق است و عاشق پرده‌ای زنده معشوق است و عاشق مرده‌ای
إِعْلَمَنَّ أَنَّ هَذَا الْبَيْتَ لَا يَدْرِكُ إِلَّا بِالدُّقِّ وَ الْكُشْفِ^{۱۵} وَ الْحَالِ؛ لَا بِمَجْرَدِ الْعِلْمِ وَ الْعِرْفَانِ. ای عزیز! کسی معنی این بیت نتواند^{۱۶} فهم کردن^{۱۷} الا به مجاهدات بدنیّه و ریاضات جسمیه، که بدین سبب^{۱۸} تزکیه نفس و تصفیه قلب، او را حاصل شود که آن^{۱۹} پیشوای سالکین و امام الموحّدين^{۲۰} فرموده در این معنی:

بیت^{۲۱}

-
- | | | |
|---|--|-----------------------|
| ۱. ج: مر. | ۲. س: رساند. - و. | ۳. د: حالت. |
| ۴. س: می شود. | ۵. ج: د: - هزار گونه شوق... اصناف. | |
| ۶. س: می شود. | ۷. د: + و. | ۸. س: - که مرشد کامل. |
| ۹. د: حالت. | ۱۰. س. ن. م. د: - و. | ۱۱. د: مناقب ایشان. |
| ۱۲. ج: - و سرگذشت. | ۱۳. ج: نگویند و نشنوند. د: نتواند گفت و نتواند شنود. | |
| ۱۴. م. ن. د: - قدس... روحه، ج: - قدس... بیت. | ۱۵. ج: وانکشف. | |
| ۱۶. س: نتوان. ج: معنی این بیت کسی نتواند. | ۱۷. د: کرد. | |
| ۱۸. م: - سبب. | ۱۹. م: - آن. | |
| ۲۰. م. ن. ج: د: - و امام الموحّدين. | | |
| ۲۱. ج: در این معنی فرموده، شعر. د: در این معنی فرموده. - بیت. | | |

صمت و جوع^۱ و سهر و عزلت و ذکر به دوام^۲

ناتمامان جهان را بکند کار^۳ تمام

و آن قطب العارفین و عمدة السالکین^۴، خواجه محمد^۵ عطار نیشابوری - قدس سره^۶ -
فرمود در این معنی^۷:

بیت^۸

نَفْسٌ نَتَوَانُ كُشْتٌ، أَلَا بَا^۹ سه چیز چون بگویم یاد دارش^{۱۰} ای عزیز!
خنجر خاموشی^{۱۱} و شمشیر^{۱۲} جوع نیزیۀ تنهایی^{۱۳} و ترک هجوع
پس سالک^{۱۴}، آن زمان که به^{۱۵} مجاهده تامۀ خود^{۱۶}، قلبش^{۱۷} مصفی و مجلی کند لایق
تجلی الهی می شود و محبوب ربانی. کما اخبر الله - تعالی - بهذا الحديث القدسی: «لَا
يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ لَهُ سَمْعًا وَبَصَرًا وَيَدًا^{۱۸} وَلِسَانًا
فَبِي يَسْمَعُ وَبِي يُبْصِرُ^{۱۹} وَبِي يَبْطِشُ وَبِي يَنْطِقُ^{۲۰}».

این قرب، هنوز قرب نوافل است و قرب دیگر هست که او را قرب فرائض می گویند که از
وجود عبد در^{۲۱} آنجا اثر نماند،^{۲۲} بلکه آن زمان که^{۲۳} حق^{۲۴} - جل و علا - او را یاد کند،
گوید: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ^{۲۵} - روى مسلم عنه: يَا ابْنَ آدَمَ مَرِضْتُ فَلَمْ تُعْدِنِي،
قَالَ: يَا رَبِّ كَيْفَ أَعُوذُكَ^{۲۶} وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ؟ قَالَ: أَمَا^{۲۷} عَلِمْتَ أَنَّ عَبْدِي فُلَانًا مَرِضَ، فَلَمْ

- | | | |
|---|----------------------------------|-----------------------------|
| ۱. ج: وجود. | ۲. ن: دام. ج: بردام. | ۳. م. ن. ج: مرد. د: جمله. |
| ۴. ج: + فریدالدین. | ۵. س. م. ن: محمد خواجه. | ۶. م. ن. ج. د: - قدس سره. |
| ۷. ج: فرموده، - در این معنی. د: زین معنی. | ۸. ج: شعر. د: - بیت. | ۹. م. ن. د: + را. |
| ۱۰. س. م. ن. د: + را. | ۱۱. ج: خنجر و خاموشی. د: خاموشی. | ۱۲. ج: با تو گویم یاد گیرش. |
| ۱۳. ج: خنجر و خاموشی. د: خاموشی. | ۱۴. م: تنهای. | ۱۵. س. م. ن. د: - با. |
| ۱۶. س: - خود. | ۱۷. س: - سالک. | ۱۸. ج: + و. |
| ۱۹. ج: - ویدأ. | ۲۰. ج: و بی یبیطش و بی یبیطش. | ۲۱. ج: + و. |
| ۲۲. ن: - و بی یبصر. | ۲۳. ج: د: - که. | ۲۴. ج: از. |
| ۲۵. ج: نمایند. | ۲۶. ج: اعوذک. | ۲۷. د: + و. |
| ۲۸. ج: علیه علیه. | ۲۹. ج: انا. | |

تَعْدُهُ؟ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّكَ لَوْ عُدَّتْنِي عِنْدَهُ؟» الحديث^۲.

قال شارح الحديث هذا الكلام^۳ لا يعرفه إلا مَنْ ذاقه وليس للعاقل في معرفته طاقة أحال معرفة معنى الحديث إلى الذوق.

پس چون^۴ سالک بدین جا رسد و از خودی خود در او چیزی^۵ نماند و از اخلاق بشریه فانی شود و به عشق زنده، یعنی به موت اختیاری بمیرد که مصطفی - علیه السلام - فرمود: «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» و جای دیگر فرمود: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مَيِّتٍ يَمْشِيَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى ابْنِ أَبِي قُحَافَةَ.»

پس حیات^۶ طیبه یابد، کما أُشِيرَ إِلَيْهِ بِقَوْلِهِ - تعالی: وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ^۷. و جای دیگر فرمود^۸: وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ^۹ الْآيَةُ^{۱۰}. و بزرگی در این معنی فرموده:

بیت^{۱۱}

لَيْسَ مَنْ مَاتَ وَاسْتَرَاحَ بِمَيِّتٍ أَلَمَّا الْمَيِّتُ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ
و جای دیگر فرمود:

بیت^{۱۲}

قُبُورُ الْوَرَى^{۱۳} تَحْتَ التُّرَابِ وَ لِلْهَوَى رِجَالٌ لَهُمْ تَحْتَ الثِّيَابِ^{۱۴} قُبُورُ
پس هر چه در^{۱۵} ایشان ظاهر شود از معشوق ظاهر شود^{۱۶} نه از عاشق، زیرا که عشاق^{۱۷} از

- | | | |
|---------------------------|-----------------------------|--------------------------------|
| ۱. س: عدتنی. | ۲. ج. د: - الحديث. | ۳. ج: هذا الكلام. |
| ۴. س: - چون. | ۵. د: چیزی در او. | ۶. ج: ص. |
| ۷. ج: حیوة. | ۸. بقره / ۱۵۴. | ۹. م. ن: فرموده. |
| ۱۰. آل عمران / ۱۶۹ - ۱۷۰. | ۱۱. س. ج. د: - الآية. | ۱۲. ج: - بیت. د: فرمود. - بیت. |
| ۱۳. ج. د: - بیت. | ۱۴. ج: الوری. | ۱۵. م: - الثیاب. |
| ۱۶. ج. د: از. | ۱۷. س: - از معشوق ظاهر شود. | |
| ۱۸. ج: عاشق. | | |

خودی خود مرده باشند^۱ و به عشق معشوق زنده و از رنگ^۲ خودی^۳ خلاص یافته و رنگ معشوق، رنگ ایشان شده. و بزرگی از این عشق چنین^۴ فرموده^۵:

بیت^۶

میان عاشق و معشوق رمزبست^۷ کسی^۸ داند^۹ که اشتر می چراند؟
 اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ الَّذِيْنَ عَلِمُوا^{۱۰} تَوْحِيْدَ اَفْعَالِكَ وَ وَّصَلُوا اِلَى تَوْحِيْدِ صِفَاتِكَ وَ غَابُوا فِى تَوْحِيْدِ ذَاتِكَ!
 قال الفاضل - قدّس سرّه:

بیت^{۱۱}

چون نباشد عشق را پروای او او چو مرغی ماند^{۱۲} بی پر، وای او
 ای عزیز! نباید دانست که عشق، پرو بال عاشقان است و سالک را^{۱۳} باید که طالب عشق^{۱۴} شود و غم عشق الهی خورد، زیرا که بی عشق، این راه خدا را نتواند رفتن^{۱۵}. پس عشق، جناح سالکین و بال و پر طالبین است. کما قال^{۱۶} اِنَّ اللّٰهَ - تعالى: جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا اُولٰى اَجْنَحَةٍ مِّثْنٰى وَ ثُلُثَ وَ رُبَاعٍ^{۱۷}. کذلک جَعَلَ الْمُحِبِّينَ وَ الْمُشْتَاقِيْنَ اُولٰى اَجْنَحَةٍ مَّعْنَوِيَّةٍ بِقُوَّةٍ^{۱۸} مَحَبَّتِهِمْ وَ مُقْتَضٰى عَشْقِهِمْ. کما اَخْبَرَ النَّبِىَ - عليه السّلام^{۱۹} - بقوله: «مَنْ اَرَادَ اَنْ يَعْلَمَ^{۲۰} مَنْزِلَتَهُ عِنْدَ^{۲۱} اللّٰهِ - تعالى - ، فَلْيَعْلَمْ مَنْزِلَةَ اللّٰهِ عِنْدَهُ. فَاِنَّ اللّٰهَ - تعالى^{۲۲} - يُنْزِلُ الْعَبْدَ مِنْ نَفْسِهِ حَيْثُ مَا اَنْزَلَهُ الْعَبْدَ مِنْ نَفْسِهِ^{۲۳}»

- | | | |
|--|--|--------------------------|
| ۱. ج: باشد. | ۲. ج. د: - رنگ. | ۳. ج: خود. |
| ۴. ج: + خبر. | ۵. س. ج. د: فرمود + که. | ۶. ج: شعرا. د: - بیت. |
| ۷. م: رمزست. | ۸. ج: چه. | ۹. ج: + آن. |
| ۱۰. ج: عملوا. | ۱۱. م. ن. د: - قدّس سرّه. ج: - قدّس ... بیت. | |
| ۱۲. د: مانده. | ۱۳. ج: - را. | ۱۴. ج. د: - عشق. |
| ۱۵. م. ن: رفت. ج. د: نتوان رفت. | ۱۶. ن. ج. د: - قال. | |
| ۱۷. فاطر / ۱. | ۱۸. س. ن: بقوت. | |
| ۱۹. ج: ص. د: صلى الله عليه و آله و سلّم. | ۲۰. س: + من. ج: - اِنْ يَعْلَمَ. | |
| ۲۱. ج: عن. | ۲۲. ج: - تعالى. | ۲۳. ج: - حيث ما... نفسه. |

یعنی: يعطيه من الكشوفات الرُّوحِيَّة و الكرامات اللَّدُنِيَّة^۱ الاستعداديَّة بِقدر^۲ ما تَطَلُّبُهُ حَقِيقَةُ^۳ بانقياده و محبَّتِهِ. پس چون در کسی غم عشق نباشد آن مانند مرغ بی پر است. از این سبب، خواجه فریدالدین^۴ عطار می فرماید:

بیت^۵

ذَرَّه‌ای عشق از همه آفاق به ذَرَّه‌ای درد از همه عشاق^۶ به
عشق، جذبه‌ای است که عاشق را به مقصد می‌رساند^۷ از این سبب مصطفی - علیه السلام^۸ - فرمود: «جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ^۹ تُوَازِي عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ» قال الفاضل - قدس سره:

بیت^{۱۰}

من چگونه هوش دارم پیش و پس چون نباشد نور یارم پیش و^{۱۱} پس
ای عزیز! بدان که نور عقل طالبان از نفَس اولیا حاصل^{۱۲} و روشنتر می شود، زیرا که نور قلب خاصگان^{۱۳} روشنتر^{۱۴} است از صد آفتاب، که مصطفی - علیه السلام^{۱۵} - فرموده^{۱۶}:
«إِنَّ لِلَّهِ^{۱۷} عِبَاداً قُلُوبُهُمْ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ وَ فَعْلُهُمْ كَفَعَلِ الْأَنْبِيَاءِ»

بیت^{۱۸}

ظلمتی را کآفتابش^{۱۹} بر نداشت از دَم^{۲۰} ما گردد آن ظلمت چو^{۲۱} چاشت
پس هر چند که طالب در تسلیم و رضا کامل باشد فیوضات ربّانی و انوار صمدانی به واسطه نفَس پیر^{۲۲} عشق، او را یوماً فیوماً زیاده‌تر و کاملتر گرداند.

-
- | | | |
|---|-------------------------------------|-------------------------------|
| ۱. ن: الدنّیة ج: اللرات الدنّیة. | ۲. ج: یقدر. | ۳. س: - حقیقة ج: یطلبه حقیقة. |
| ۴. س. م. ن. د: فریدالدّین خواجه | ۵. م. ن: گفته. ج. د: گفت. | ۶. ج: شعر. د: - بیت. |
| ۷. ج: آفاق. | ۸. م. ن. د: رساند. ج: رساند. + و. | |
| ۹. ج: ص. | ۱۰. س: + بقوله. | ۱۱. ج. د: الرحمن. |
| ۱۲. م. ن. د: - قدس سره ج: - قدس... بیت. | ۱۳. د: - و. | |
| ۱۴. ج: کامل. | ۱۵. ن: خاصگا. | ۱۶. د: روشن‌تری. |
| ۱۷. ج: ص. | ۱۸. س: فرمود. + بقوله. ج. د: فرمود. | |
| ۱۹. ج: الله. | ۲۰. ج: شعر. د: - بیت. | ۲۱. د: که آفتابش. |
| ۲۲. د: دمی. | ۲۳. س: آن دم همجو. | ۲۴. س: پر. ج: شتر. |

پس باید که^۱ سالک^۲ به زبان حال و لسان استعداد در طلب آن نور، مُجَدِّی^۳ باشد و سعی بلیغ نماید. کما عَلَّمَنَا اللَّهُ - تعالی - طَرِيقَ تَحْصِيلِ أَنْوَارِهِ بِأَنْ نَنْصَرِّعَ وَ نَقُولَ: رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ^۴ تا باشد که آن نور ربّانی، او را قبول کند و محیط او شود. یَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ^۵ بیان این همه^۶ شده است.

قال الفاضل - قدّس سرّه:

بیت^۸

عشق خواهد کاین همه^۱ بیرون بود آینه غماز نبود چون بود؟

ای عزیز! مراد از عشق، وجود مطلق است، یعنی وجود مطلق دایماً در تجلّی است و از جانب او بُخْلِی و منعی^{۱۱} نیست «لکونه جوداً^{۱۲} مطلقاً»، اما عاشق می باید که دل خود را از زنگ^{۱۳} صور کونیه و کدورات احکام امکانیه پاک کرده باشد تا قابل آن تجلّی تواند گشتن، که گفته اند^{۱۴}: تجلیه از تخلیه^{۱۵} منفک نمی شود. همان لحظه که^{۱۶} آینه صافی گشت فیض ربّانی در او منعکس می شود چرا که فیض از مبداء فیاض علی الدوام است. هرگاه که^{۱۷} مانع زایل شد، مترتب^{۱۸} می شود، یعنی عشق می طلبد که از تو ینابیع معارف جریان کند و انواع علوم ربّانی و اصناف کشفیات کونیه از^{۱۹} دل تو ظاهر شود.

کما أُشِيرَ إِلَيْهِ بِقَوْلِهِ - تعالی: يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ^{۲۰} یعنی: يُحِبُّ اللَّهُ^{۲۱} الطَّالِبِينَ أَوَّلًا ثُمَّ الطَّالِبُونَ

- | | | |
|--|-----------------------|-------------------|
| ۱. ج: آن زمان. | ۲. س: - سالک. | ۳. ج: محمّدی. |
| ۴. ج: يقول. | ۵. تحریم / ۸ | ۶. حدید / ۱۲. |
| ۷. س: - همه. | | |
| ۸. م. ن. د: - قدّس سرّه. ج: - قدّس... بیت. | | |
| ۹. ق: سخن، (ص ۶). ک: سخن، (ج ۱، ص ۴). | | |
| ۱۰. س: منیعی. ج: تجلّی - و. د: تجلّی و منعی. | | ۱۱. ج: د: وجوداً. |
| ۱۲. م. ن: زنگ. د: رنگ. | ۱۳. م. ن. ج. د: + که. | |
| ۱۴. م: تخلیه از تخلیه. د: تخلیه از تجلیه. | ۱۵. م: - که. | |
| ۱۶. م: - که | ۱۷. س: مرتّب | ۱۸. ج: در. |
| ۱۹. مانده / ۵۴ | ۲۰. س. ج: - الله | |

يَحْبُونَ اللَّهَ لَكِنْ مَحَبَّةُ اللَّهِ تَعَالَى^۲ أَشَدُّ وَ^۳ أَقْوَى مِنْ^۴ مَحَبَّتِهِمْ إِيَّاهُ. كما قال في الكتاب الكريم و^۵ الفرقان^۶ العظيم: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا^۷ و جاء في الحديث القدسي: «مَنْ تَقَرَّبَ مِنِّي شِبْرًا تَقَرَّبْتُ مِنْهُ ذِرَاعًا وَ مَنْ تَقَرَّبَ مِنِّي ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ مِنْهُ بَاعًا وَ مَنْ أَتَانِي يَمْسِي، أَتَيْتُهُ هَرَوَلَةً» هذه^۸ الكلمات القدسية تدل على أَنَّ مَحَبَّةُ اللَّهِ تَعَالَى^۹ لعباده^{۱۰} أَشَدُّ وَ أَقْوَى مِنْ مَحَبَّةِ^{۱۱} العباد^{۱۲} إِيَّاهُ. «ألا طال شوق^{۱۳} الأبرار إلى لقائي و أنا إليهم لأشد^{۱۴} شوقاً» تفصيل^{۱۵} و بيان این^{۱۶} همه شده است^{۱۷}.

پس از این بیان، معلوم و ظاهر شد که طلب نخستین از جانب^{۱۸} عشق^{۱۹} پیدا و ظاهر می شود و^{۲۰} بعد از آن از طرف عاشق، یعنی هر دو عاشق یکدیگرند همچنان که گدا عاشق کرم کریم است و^{۲۱} کرم کریم نیز^{۲۲} عاشق گدا^{۲۳}.

بیت

عاشق آینه^{۲۴} باشد روی خوب صیقل جان آمد و تقوی القلوب

پس ببايد دانست که بهترین موجودات و خوبترین اشیا و زیباترین مخلوقات در جمال و کمال، غیر^{۲۵} از عشق چیزی^{۲۶} نیست. پس عشق می طلبد که مر آینه عشاق را نظر کند^{۲۷} و قصه عشق و عاشقی از آینه پیدا شود^{۲۸}. و صیت و صدای سخن^{۲۹} عشق در عالم شایع و منتشر گردد، لکن^{۳۰} آینه^{۳۱} مقابله^{۳۲} او غمازی نکند،

۱. ن: محبت	۲. س: - الله تعالى. م: - الله	۳. ج: - و. أشد و.
۴. ج: - من	۵. ج. د: - الكتاب الكريم و.	۶. ج. د: القرآن.
۷. انعام / ۱۶۰	۸. د: هذا.	۹. س. ن: محبت
۱۰. س: - تعالى	۱۱. س: بعباده. د: - لعباده.	۱۲. ن. د: محبت.
۱۳. س: - اشد... العباد.	۱۴. س. ن: الشوق.	۱۵. س. م. ن. د: ج: اشد اليهم.
۱۶. ج: - تفصيل و	۱۷. س: - اين.	۱۸. د: - است.
۱۹. س: - جانب	۲۰. ج. د: معشوق.	۲۱. د: - و.
۲۲. ج: - و	۲۳. ج: هم	۲۴. ج: + است
۲۵. ج: شعر. د: - بیت.	۲۵. م. ج: آينه.	۲۶. م. ن. ج. د: - غير.
۲۷. ج: + ديگر	۲۸. س: - کند.	۲۹. ج: می شود.
۳۰. س: - سخن.	۳۱. ج: وليکن.	۳۲. ن. د: مقابل.

اما^۱ آینه چرا غمازی نکند؟ بیت^۲ ثانی، او را شرح و بیان می‌کند. قال الفاضل - قدس سره
العزیز:

بیت^۳

آینه جانت از آن غماز نیست زانکه زنگار^۴ از رُخش ممتاز نیست
ای عزیز! نباید دانست که قلب بنی آدم، همچو مرآت است. پس در آن زمان که از او
معصیتی صادر شود نقطه سودا ظاهر می‌شود در دل او، پس در آن زمان که استغفار کند
و نادم شود آن نقطه سودا از دل او در آن ساعت^۵ محو و گم شود و اگر استغفار نکند و
معصیت و گناه دیگر کند یک نقطه اخری بر دل او نازل می‌شود همچو نقطه اولی^۶، تا به
جایی رسد که دلش از آن رنگ^۷ ممتاز نشود^۸. کما قال النبی - علیه السلام: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ
إِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا كَانَتْ نَقْطَةً^۹ سَوْدَاءَ فِي قَلْبِهِ فَإِنْ تَابَ وَ اسْتَغْفَرَ صُقِلَ قَلْبُهُ وَ إِنْ زَادَ^{۱۰} زَادَتْ
حَتَّى تَعْلُوا^{۱۱} قَلْبَهُ^{۱۲}» أی: تَغْلَبُ^{۱۳} فذلکم الزَّانُ الَّذی ذکر الله - تعالی - بقوله^{۱۴}: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى
قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ^{۱۵}»
معنی الحدیث: يُحَدِّثُ^{۱۶} مِنَ الذَّنْبِ فِي الْقَلْبِ أَثَرٌ أَسْوَدُ^{۱۷} مِثْلُ قَطْرَةِ مِدَادٍ تَقْطُرُ فِي
الْقِرْطَاسِ.

و جای دیگر فرموده^{۱۸}: «إِنَّ الْقُلُوبَ تَصْدَأُ^{۱۹} كَمَا يَصْدَأُ^{۲۰} الْحَدِيدُ.»
پس باید که^{۲۱} سالک دائماً از استغفار و ذکر الله خالی نباشد، تا که قلبش از زنگ^{۲۲}

۱. ج: - آینه مقابله... اما. ۲. د: - بیت.

۳. م. ج: - قدس... بیت. ن. د: - قدس... العزیز.

۴. ج: آینه دل چرا. د: آینهات دانی چرا. ق: آینهات دانی چرا، (ص ۶) ک: آینهات دانی چرا، (ج ۱، ص ۹۴).

۵. م: زنگار. ۶. ج: آن. د: در ساعت از دل. ۷. ج: اول.

۸. م. ن: زنگ. ج: این رنگ. ۹. س: شود. ۱۰. م. ن. ج: صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

۱۱. م. ن: نکتة. ج: د: کان نکتة. ۱۲. ج: و اذا ازاد. ۱۳. ج: فقلوا.

۱۴. ج: تَغْلَبُ. ۱۵. س. ن. ج. د: - بقوله. ۱۶. م. ن: مطلقین / ۱۴.

۱۷. ج: يُحَدِّثُ. ۱۸. ج: سوداء. ۱۹. س. ج. د: فرمود.

۲۰. م. ن: تصدع. ج. د: القلب يصدع. ۲۱. م. ج. ن: يصدع.

۲۲. ج. د: - که. ۲۳. م. ن: رنگ.

معصیت مجلی باشد و از کدورات نفسانیّه مصفی^۱ بسبب الاستغفار و مداومه^۲ الذکر. و عن عبد الله بن عمر - رضی الله عنه^۳ - عن النبی - علیه السلام^۴ - أنه قال: «لِكُلِّ شَيْءٍ صَقَالَةٌ وَإِنْ صَقَالَةُ الْقُلُوبِ ذِكْرُ اللَّهِ» و جای دیگر فرموده: «إِنَّهُ لَيَغْنُ^۵ عَلَى قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ مِائَةً مَرَّةً» اعلم أنّ هذه^۶ الكلمات الطيّبات^۷ المتقدّمة المذكورة في ابتداء^۸ المثوى المولوى -^۹ و هي أربعة و ثلاثون بيتاً^{۱۰} - هي خزائن الحكمة اللدنيّة^{۱۱} و أصداف المعارف القدسيّة و صناديق الحقايق السّبحيّة و مجملات العلوم التفصيليّة في سائر الأبيات الآتية من القصص^{۱۲} و التمثيلات الإرشاديّة. و إذا فهمت ما أشرناه إليك، فاعلم أنّ أسرار هذه^{۱۳} الأبيات لا تُدرَك إلاّ بالذّوق و العيان، لا بمجرد العلم و البيان،^{۱۴} و أنّ قطب العارفين و سيّد المحقّقين و إمام الموحّدين و وارث الأنبياء و المرسلين و نور بصر السّالكين، مولانا الإمام العلامة الكامل^{۱۵} المكمّل، و حيد دهره^{۱۶} و فريد عصره^{۱۷}، گلشنی ابن معنوی روشنی در مدح مثوى مولوى بيت هاى^{۱۸} كثيره فرموده بود^{۱۹} در كتاب المسمّى^{۲۰} بالمعنوى^{۲۱}. پس بعضى^{۲۲} از آن بيت ها اينجا آورديم تا كه مردمان^{۲۳} جهان مر^{۲۴} علوّ شأن مثوى را واقف شوند و از فوايد او نصيب^{۲۵} يابند. اَللّهُمَّ انفعنا به و لسائر^{۲۶} المسلمين و صلّى الله على سيّدنا محمد و آله^{۲۷} أجمعين! و آن ابیات معهوده اينهايند^{۲۸}:

- | | | |
|----------------------------------|-------------------|-----------------------------------|
| ۱. س: مصطفى. ج: - مصفى. | ۲. ن. د: مداومت. | ۳. م. ن: عنهما ج: - رضى الله عنه. |
| ۴. م. ن. ج: صلى الله عليه و سلم. | ۵. ح: صفاته. | ۶. س. م. د: فرمود. |
| ۷. س. ج: ليعان. ن: لَيَغْنُ. | ۸. ج: - و. | ۹. د: هذا. |
| ۱۰. س. م. د: طيّبات. | ۱۱. ج: ابیات. | ۱۲. س: - المولوى. |
| ۱۳. س. م. ن. ج. د: + و. | ۱۴. س: الدنية. | ۱۵. ج: النقص. |
| ۱۶. د: هذا. | ۱۷. ج: و العرفان. | ۱۸. م: للمكمّل. |
| ۱۹. د: دهر. | ۲۰. د: عصر. | ۲۱. ج: د: بيتها. |
| ۲۲. ج: - بود. | ۲۳. س: المسمّى. | ۲۴. ج. د: المعنوى. |
| ۲۵. م. ن: بعض. ج. د: - بعضى. | ۲۶. م: + ز خلق. | ۲۷. ج. د: - مر. |
| ۲۸. ج: ايشان نسب. | ۲۹. م: ساير. | ۳۰. ج. د: + و اصحابه. |
| | | ۳۱. ج: + كه گفته مى شود. |

نظم^۱

مثنوی^۲ که معنی است از وی^۳ صُور
 بهر یک معنی ز صورت صد مثل
 از «فبی ینطق» چو^۴ او ناطق کجا^۵
 مولوی را مثنوی مداح پس است
 تا قیامت گر کسی مدحش کند
 صد قیامت بگذرد آن ناتمام
 زین نظر از مدح او ختمی مجو
 عبد مطلق بودنش از بند قید
 هر که شد از مطلق^۶ عبد^۷ إله
 مدح او حق می‌کند از بندگی^۸
 مدح او حملی بود از مکرم
 گفت حق، بهر چنان عبد^۹ و دود
 هر که شد محمول ایزد کردگار
 ای دریغا! بهر این مدح و دود
 گوش^{۱۰} هوشی یابد^{۱۱} از بی‌کیف ذات

رمز و ایهام است و ایما سربه سر^{۱۲}
 توی نظم آورده است آن^{۱۳} بی بدل
 کز خدا گویا بود نی^{۱۴} از هوا^{۱۵}
 که ثنا از وی^{۱۶} نه کار^{۱۷} هر کس است
 کی تمام^{۱۸} مدح در گردش نند
 ماند از^{۱۹} مداح خود^{۲۰} بین الانام
 انتها نسبت بری^{۲۱} آن عبد هو^{۲۲}
 کرد مستغنی ز مدح عمرو^{۲۳} و زید
 مطلق از مدحت^{۲۴} او بی اشتباه
 بندگی^{۲۵} با ثنا پابندگی^{۲۶}
 آن ثنا پس^{۲۷} مولوی را منقبت
 حمل او شد مکرم از من شهود
 کیست مداحش به جز پروردگار
 گوش واعی^{۲۸} نیست از بی‌چون شنود^{۲۹}
 کاشنود آن^{۳۰} مدح بی‌چون از صفات

۱. م. ن. د: - نظم. ج: شعر.
۲. مثنوی.
۳. د: او را.
۴. جمله سربه سر.
۵. د: او.
۶. ج: چه.
۷. س: + است.
۸. س: نه.
۹. ج: روی.
۱۰. ج: + است.
۱۱. د: کاری.
۱۲. ن. ج. د: تمامی.
۱۳. م. د: از.
۱۴. س: - خود.
۱۵. س: بر.
۱۶. ج: عیده.
۱۷. ج: امر.
۱۸. س. م. ن. ج. د: مطلق.
۱۹. م. ن: بنده گیش.
۲۰. ج. د: آن مدحت.
۲۱. س. م. ن: پابنده گیش. ج: - مدح او... پابندگی. د: پابنده گیش.
۲۲. س. م. ن: پابنده گیش.
۲۳. س. م. ن: پابنده گیش.
۲۴. س: داعی.
۲۵. س: شهود.
۲۶. ج: + و.
۲۷. م. د: باید.
۲۸. م: که شنود آن. ج. د: کان شود از.
۲۹. ج. د: شنود آن.
۳۰. ج. د: شنود آن.

چون نیابم گوش واعی^۱ آن چنان رو بگردانم ازین معنی بیان
 کاین بیان از رمز «لا أذن^۲ سمع» هست ایما نسبتی، کو مستمع؟
 مستمع باید برم^۳ کز معنوی پی برد^۴ سوی بیان مثنوی
 بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين^۵

الحمد لله منفع الفهوم و فاتح مغالق^۶ العلوم، عن السر^۷ المكتوم، المنزل من المقام القديم
 إلى حضرة النعيم^۸، بالقدر المعلوم فهو الرزق المقسوم، بلسان التفهيم على قوالب الجسوم
 و هياكل الرسوم^۹.

حکایت^{۱۰} عاشق شدن پادشاه بر کنیزکی^{۱۱} و خریدن پادشاه^{۱۲} او را و رنجور شدن
 کنیزک و تدبیر معالجه شاه^{۱۳} در او^{۱۴}
 قال الفاضل^{۱۵} - قدس سره:

بیت^{۱۶}

بشنوید^{۱۷} ای دوستان این داستان! خود حقیقت نقد^{۱۸} حال ماست آن
 ای عزیز و^{۱۹} کامل بزرگوار و ای^{۲۰} عالم و عارف^{۲۱} همّتدار و ای^{۲۲} دوستان اصفیا و ای^{۲۳}
 ایمان آوران سخن اولیا! این حکایت را به گوش جان بشنوید^{۲۴} تا سرّ این حکایت، نزد
 شما ظاهر شود^{۲۵} و به حقیقت وی واقف شوید. زیرا که این حکایت بطریق التمثیل آمده

- | | | |
|--|---|------------------|
| ۱. س: داعی. | ۲. ج: + و. | ۳. ج: د: بدم. |
| ۴. س: می برد. | ۵. س: - بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين. ج: - و به نستعين. | |
| ۶. س. م: د: منفخ. | ۷. ج: د: مغالق. | ۸. س. م: سرّ. |
| ۹. م: التعلیم. ن: ج: حضرت التعلیم. د: القريم الى حضرت التعلیم. | ۱۰. م: الوسوم. | |
| ۱۱. د: - حکایت. | ۱۲. س: کنیزک. | ۱۳. س: - پادشاه. |
| ۱۴. م: - شاه. ج: - شاه در. | ۱۵. د: او را. | |
| ۱۶. م: + المكمل. ن: + الكامل المكمل. | ۱۷. ج: د: - قدس... بیت. | |
| ۱۸. م: بشنو. | ۱۹. ج: شرح. | ۲۰. ج: - و. |
| ۲۱. م: وی. | ۲۲. ج: عالم عاقل. | |
| ۲۳. م: وی. | ۲۴. م: وی. | |
| ۲۵. م: بشنو. | ۲۶. د: - شود. | |

است. پس این را به سمع دل باید اصفا کردن، نه به گوش منکران. إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعَزُونَ^۱ و جای دیگر فرمود:^۲ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فُهَيْمٍ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ^۳

پس منکران از فواید این کتاب محرومند، از این است که فاضل - قدس سره^۴ - فرموده:

بیت^۵

گر جهان را پُر دُرْ مکنون کنم روزی تو چون نباشد، چون کنم
هر^۶ چه را خوب و خوش و^۷ زیبا کنند از برای دیده بینا کنند
پس بدان، ای طالب اسرار الهی و ای^۸ جوینده مراتب و مقامات نامتناهی! این حکایت،
نقد طریق سلوک توسست از این سبب فرموده^۹ که:

مصراع^{۱۰}

خود حقیقت نقد حال ماست آن

لکن بطریق التمثیل تقریر کرد، تا که^{۱۱} تفهیم او آسان شود مر طالبان راه خدا را و سالکان
طریق مصطفی را - علیه السلام^{۱۲} - از این معنی است، که حق - جل و علا - فرمود^{۱۳}: وَلَقَدْ
ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ^{۱۴} و جای دیگر فرمود: وَتِلْكَ
الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ^{۱۵}.

پس بدان ای عاقل و دانا و ای زکی^{۱۶} و فهیم و^{۱۷} اهل فطن! این نیست الا بیان^{۱۸} سلوک
طریق^{۱۹} اولیا است و صورت حکایت این است.

- | | |
|--------------------------------|---------------------------------|
| ۱. شعراء / ۲۱۲. | ۲. م. ن. ج: - و جای دیگر فرمود. |
| ۳. انفال / ۲۳. | ۴. م. ن. ج. د: - قدس سره. |
| ۵. م. ن. ج. د: - بیت. ج: شعر. | ۶. م. ن. ج. د: - بیت. ج: شعر. |
| ۷. م. ن. ج. د: - بیت. ج: شعر. | ۸. م. ن. ج. د: - بیت. ج: شعر. |
| ۹. م. ن. ج. د: - بیت. ج: شعر. | ۱۰. م. ن. ج. د: - بیت. ج: شعر. |
| ۱۱. م. ن. ج. د: - بیت. ج: شعر. | ۱۲. م. ن. ج. د: - بیت. ج: شعر. |
| ۱۳. م. ن. ج. د: - بیت. ج: شعر. | ۱۴. م. ن. ج. د: - بیت. ج: شعر. |
| ۱۵. م. ن. ج. د: - بیت. ج: شعر. | ۱۶. م. ن. ج. د: - بیت. ج: شعر. |
| ۱۷. م. ن. ج. د: - بیت. ج: شعر. | ۱۸. م. ن. ج. د: - بیت. ج: شعر. |
| ۱۹. م. ن. ج. د: - بیت. ج: شعر. | ۲۰. م. ن. ج. د: - بیت. ج: شعر. |

قال الفاضل - قدّس سرّه:

بیت^۱

بود شاهی در زمانی^۲ پیش ازین ملک دنیا بودش و هم ملک دین
یعنی^۳: پادشاهی بود در زمان سابق، که سلطنت دنیا و عقبی برای او^۴ بوده است، که
فرموده^۵:

بیت^۶

ای^۷ دریغا! آن من بود^۸ این دکان^۹ گور بودم بر نخوردم زین مکان
ای دریغا! بود ما را برد باد^{۱۰} تا ابد و^{۱۱} حسرتا شد لیلعباد
قال الفاضل - قدّس سرّه العزیز:

بیت^{۱۲}

اتّفاقاً شاه روزی شد^{۱۳} سوار با خواصّ خویش از بهر^{۱۴} شکار
ای عزیز! ببايد دانست که پادشاه، مستعار^{۱۵} و کنایت است از قلب سالک حقیقی که
طالب راه خداست. پس^{۱۶} او را پادشاه گفت، زیرا که او^{۱۷} رئیس اعضاست و حاکم
قواست^{۱۸}. پس از این سبب مصطفی - علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات^{۱۹} - فرمود^{۲۰}: «إِنَّ
فِي جَسَدِ بَنِي آدَمَ مُضَغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْبَدَنُ كُلُّهُ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْبَدَنُ كُلُّهُ أَلَا وَ
هِيَ الْقَلْبُ» و جای دیگر فرمود: «لَوْ خَشَعَ قَلْبُهُ^{۲۱} هَذَا^{۲۲} لَخَشَعَتْ^{۲۳} جَوَارِحُهُ».

-
۱. م. ج. - قدّس... بیت. ن. د. - قدّس سرّه.
۲. س. ج. زمان.
۳. م. + همیشه.
۴. س. - برای او. ج. د. وی.
۵. م. ن. ج. د. + است.
۶. ع. ج. شعر. د. - بیت.
۷. ق. یا، (ص ۵۸۳) ک: یا، (ج ۲، ص ۴۲۹).
۸. ن. ج. د. بُد.
۹. م. د. دوکان.
۱۰. م. + بار. ن. و باد.
۱۱. ق. یا، (ص ۵۸۳) ک: یا، (ج ۲، ص ۴۲۹).
۱۲. م. ج. د. - قدّس... بیت. ن. - قدّس سرّه العزیز.
۱۳. ج. رانهر.
۱۴. د. + است.
۱۵. م. ن. ج. د. - او.
۱۶. ج. قوی.
۱۷. م. ن. د. - علیه السّلام. ج. - علیه... التحیات.
۱۸. ج. بنی.
۱۹. س. م. ن. قلب.
۲۰. ج. - خَشَعَتْ.
۲۱. م. ج. د. - قدّس سرّه.
۲۲. م. ن. ج. د. + است.
۲۳. م. ن. ج. د. - او.
۲۴. م. ن. ج. د. - علیه السّلام. ج. - علیه... التحیات.
۲۵. ج. بنی.
۲۶. س. م. ن. قلب.
۲۷. ج. - خَشَعَتْ.
۲۸. م. ج. د. - قدّس سرّه.
۲۹. م. ن. ج. د. + است.
۳۰. م. ن. ج. د. - او.
۳۱. م. ن. ج. د. - علیه السّلام. ج. - علیه... التحیات.
۳۲. ج. بنی.
۳۳. س. م. ن. قلب.
۳۴. ج. - خَشَعَتْ.

پس آن زمان که قلب^۱ به صدق و^۲ صفای خود، سلوک طریق اولیا کرد که شاهراه است^۳ که صاحب^۴ گلشن راز فرموده^۵ در بیان این راه:

نظم^۶

درین ره انبیا چون ساروانند دلیل و^۷ رهنمای کاروانند
وز ایشان سید ماگشته سالار هم او^۸ اول هم او^۹ آخر در این کار
شده او پیش و^{۱۰} دل‌ها جمله در^{۱۱} پی گرفته دست جان‌ها دامن وی

مصراع^{۱۲}

با خواص خویش از بهر شکار

یعنی: با خواص و قوای صوری و حواس^{۱۳} و قوای اندرونی از بهر شکار واردات قدسیه و تجلیات شهودیه.

قال الفاضل - قدس سره:

بیت^{۱۴}

یک کنیزک دید شه بر شاهراه شد غلام آن کنیزک جان شاه

نیک بدان ای عزیز! که مراد و مقصود از کنیزک، نفس امّاره است که تابع^{۱۵} هواست. کما اشیر الیه^{۱۶} بقوله - تعالی: إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ^{۱۷}، ای: مائلة الى القبايح.
پس بدان که نفس جاریه هواست که^{۱۸} آزادی نیافته است از بند هوا، از این سبب معبر شد به کنیزک. مگر شما این حدیث^{۱۹} نشنیده‌اید^{۲۰} که مصطفی - علیه السلام^{۲۱} - فرمود:

- | | | |
|--|--|---------------------------------|
| ۱. ج. د: - قلب. | ۲. ج. - و. | ۳. ج: شاه راست. |
| ۴. س. م. ن. ج. د: - صاحب. | ۵. د: فرموده. | ۶. م. ن: بیت. ج: شعر. د: - نظم. |
| ۷. د: - و. | ۸. ن. د: همو. | ۹. ن. د: همو. |
| ۱۰. س: - و. | ۱۱. س. از. م: جمله. | ۱۲. ن: مصرع. ج. د: - مصراع. |
| ۱۳. ج: خواص. | ۱۴. م. د: - قدس... بیت. ن: - قدس سره. ج: رحمة الله. - بیت. | ۱۷. یوسف / ۵۳. |
| ۱۵. س: توابع | ۱۶. س: - الیه. | |
| ۱۸. س. م. ن. - که. | ۱۹. س: - حدیث. | |
| ۲۰. م: نشنیده. ن: نشنیده‌ای. د: شنیده. | ۲۱. ج: ص. | |

«تَعِيسَ^۱ عَبْدُ الْهَوَاءِ وَ تَعِيسَ^۲ عَبْدُ الدِّينَارِ^۳» پس جان شاه به محبت آن کنیزک مبتلا شد.
قال الفاضل - قدس سره العزیز^۴

بیت^۵

مرغ جانش در قفص^۶ چون می طپید^۷ داد مال و آن کنیزک را خرید
چون که جان شاه^۸ در قفص^۹ تن می طپید^{۱۰} و قرار نگرفت، پس مال بسیار داد و او را
خرید. یعنی: بیع و شرا کرد^{۱۱} با او^{۱۲}، لکن^{۱۳} بیع و شرا^{۱۴} دو گونه است:
یکی صوری، کسواء التَّجَار و یکی شرای معنوی است، کالأعمال الصَّالِحَة فَإِنَّهَا بَيْعٌ وَ
شراء مع الله تعالى. كما أُشِيرَ إِلَيْهِ^{۱۵} بقوله - تعالى: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ
وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ^{۱۶} و كالأعمال^{۱۷} القبيحة فَإِنَّهَا^{۱۸} بَيْعٌ وَ شراءً أيضاً كما قال^{۱۹} الله -
تبارك^{۲۰} و تعالى - بقوله^{۲۱}: وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَلَيْسَ مَا
شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ^{۲۲} و لا ربح لمثل هذا البيع كما أخبر الله - تعالى - بقوله: فَمَا
رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَ ما كانوا مُهْتَدِينَ^{۲۳} پس شاه نیز اعمال صالحه را داد و هوای نفس را
خرید و به مقتضای او شد.

قال الفاضل - قدس سره العزیز:

بیت^{۲۴}

چون خرید او را و^{۲۵} برخوردار شد آن کنیزک از قضا بیمار شد

- | | | |
|---|--------------------------------|---|
| ۱. ج: نفس. | ۲. ج: نفس. | ۳. ج. د: + الحديث. |
| ۴. م. ن. د: - قدس سره العزیز. ج: رحمة الله. | ۵. ج: - بیت. | ۶. ج: قفس. |
| ۷. ج: می طپد. | ۸. م. ن. ج. د: سلطان. | ۹. ج: قفس. |
| ۱۰. ج: می طپد. | ۱۱. د: + و. | ۱۲. ج: - یا او. |
| ۱۳. ج: ولیکن. | ۱۴. ج: شرای. | ۱۵. س: - الیه. |
| ۱۶. توبه / ۱۱۱. | ۱۷. س: کالأعمال. د: کمالاعمال. | ۱۸. ج: فأنه. |
| ۱۹. د: کمال. | ۲۰. ج. د: - تبارک و. | ۲۱. م. ن. ج. د: - بقوله. |
| ۲۲. بقره / ۱۰۲. | ۲۳. بقره / ۱۶. | ۲۴. م. ن. د: - قدس سره العزیز. ج: - قدس... بیت. |
| ۲۵. ج: - و. | | |

چون که شاه بر^۱ مقتضای هوای^۲ نفس شد پس دید او را که بیمار شد و بیمار شدن نفس، آراستن اوست به اخلاق ردیه^۳. و الرذائل کلها^۴ أمراض النفس لأنها أسباب ضعفها و آفتها فی أفعالها الخاصة و هلاكها فی العاقبة. كما قال الله - تعالى - بقوله^۵: **فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا**

قال الفاضل:

بیت^۶

آن یکی خر داشت و^۷ پالانش نبود یافت پالان، گرگ خر را در ربود
کوزه بود و^۸ آب می نامد^۹ به دست آب را چون یافت، کوزه خود^{۱۰} شکست
ای عزیز! بدان که^{۱۱} این کوزه، کوزه بدنیه است. پس ابلهان جهان از مردمان کاهلان^{۱۲} در
آن زمان که در دنیا بودند^{۱۳} قدر حیات و^{۱۴} عمر عزیز بی مثال و قیمت او^{۱۵} ندانستند و
ضایع کردند و ترک اعمال و^{۱۶} معرفت^{۱۷} کردند. پس چون^{۱۸} در آن عالم اخروی^{۱۹} رفتند^{۲۰}
دیدند که رفعت اخروی به علم و عمل تعلق دارد. كما قال شيخ^{۲۱} الكبير: «فَانْظُرْ مَرَاتِبَ
النَّاسِ فِي الْعِلْمِ بِاللَّهِ^{۲۲} هُوَ عَيْنُ مَرَاتِبِهِمْ فِي الرُّؤْيَةِ^{۲۳} يَوْمَ الْقِيَامَةِ» پس در این بیان،
صاحب^{۲۴} گلشن راز فرمود^{۲۵}:

بیت^{۲۶}

- | | | |
|---|--------------------|---------------------------------|
| ۱. د: به. | ۲. ج. د: هوای. | ۳. ج: تا خلّاق. ردیه. د: زردیه. |
| ۴. س: الرذائل. - کلها. م: الرذائل. | | ۵. م. ن. ج. د: - بقوله. |
| ۶. ج. د: + الآية بقره / ۱۰. | ۷. س. م. ج: - بیت. | ۸. س. م. ن. ج. د: - و. |
| ۹. ج: بودش. ق: بودش، (ص ۶) ک: بودش، (ج ۱، ص ۵) | | ۱۰. ن: می آمد. |
| ۱۱. د: خود کوزه. ق: خود کوزه، (ص ۶) ک: خود کوزه، (ج ۱، ص ۵) | | |
| ۱۲. س. م. ن. د: - ای عزیز بدان که. | | ۱۳. س: کاملان. |
| ۱۴. س. م. ن. د: + و. | ۱۵. ج. د: - و. | ۱۶. ج: خود. |
| ۱۷. ج: - و. | ۱۸. ج: معرفة. | ۱۹. ج. د: - چون. |
| ۲۰. س. م. ن. د: + و. | ۲۱. س: + و. | ۲۲. م. ج. د: الشيخ. |
| ۲۳. د: + و. | ۲۴. ج: الرؤیت. | |
| ۲۵. س. م. ن. ج. د: - صاحب. | | |
| ۲۶. د: فرموده. | ۲۷. ج. د: - بیت. | |

صفاتش را ببین امروز این جا که ذاتش را توانی دید فردا
 پس قصد^۱ کردند که در علم و عمل کوشش و سعی کنند^۲، پس طاقت نیافتند^۳ و فریاد و
 افغان^۴ کردند^۵ و گفتند: **فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ**^۶ و جای دیگر فرمود که، **يَقُولُونَ: رَبَّنَا
 أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ**^۷
 پس بدان که سعادت اخروی را به اعمال مردم بستند که مصطفی - علیه السلام^۸ - فرمود:
«زِينَةُ الدُّنْيَا بِالْمَالِ وَ زِينَةُ الْآخِرَةِ بِالْأَعْمَالِ» و مصطفی - علیه السلام - چنین خبر داد^۹
 که چهار گونه^{۱۰} جوهری هست^{۱۱} که قیمتش ندانند^{۱۲} الا چهار کس^{۱۳}: یکی از آن جوهر^{۱۴}،
 جوهر^{۱۵} حیات^{۱۶} است و قیمت^{۱۷} جوهر حیات^{۱۸} را ندانند^{۱۹} الا موتی دانند و قیمت جوهر
 جوانی را ندانند^{۲۰} الا پیران دانند و قیمت جوهر صحت را ندانند^{۲۱} الا^{۲۲} مرضی دانند و
 قیمت^{۲۳} فراغ^{۲۴} را^{۲۵} ندانند^{۲۶} الا آنها^{۲۷} که در زندان و^{۲۸} بند قوی اند^{۲۹}. پس در چنین حالات^{۳۰}،
 دانستن قیمت جوهر^{۳۱} چنین است^{۳۲} که کوزه بود^{۳۳} لکن^{۳۴} آب نیافت، آن زمان که آب یافت،
 کوزه اش شکسته^{۳۵} بود.

پس ای عزیز! این حدیث را به گوش جان بشنو که معنی این بیت، نزد شما واضح تر و

- | | | |
|---|--------------------------------------|-----------------|
| ۱. ج. د: قصدی. | ۲. س: - پس قصد... کنند. | ۳. ج: نیاوردند. |
| ۴. س: فغان. | ۵. ج: در کشیدند. | ۶. مؤمن / ۱۱. |
| ۷. سجده / ۱۲. | ۸. ج: ص | ۹. ن: زینت |
| ۱۰. ن: زینت | ۱۱. س: بالاعمال | |
| ۱۲. ج: ص، فرمود. د: - زینة... خبر داد. | ۱۳. م. ن: چهار گونه. د: چار، - گونه. | |
| ۱۴. ج: است. د: گوهری هست. | ۱۵. م. ن. د: + دانند. | ۱۶. م. ن: جواهر |
| ۱۷. ن. ج. د: - جوهر. | ۱۸. ج: حیوت | ۱۹. م. ج: قيمة. |
| ۲۰. ج: حیوة. | ۲۱. م: ندانند. | ۲۲. د: الی. |
| ۲۳. ج: + جوهر | ۲۴. ج: فراق | ۲۵. د: - را. |
| ۲۶. م. ن: + دانند. د: الی آنها. + دانند. | | |
| ۲۷. م. ن. د: + در. ج: - در زندان و. + در. | | |
| ۲۸. م. ن: قویست ج: غل اند. د: هستند. | ۲۹. د: حالت. | |
| ۳۰. م. ن. ج. د: جواهر. | ۳۱. س: جنبینت | ۳۲. س: - بود |
| ۳۳. لیکن | ۳۴. م: شکست. | |

روشنتر شود. کما^۱ قال النبی - علیه الصلوة و السلام^۲: «الدُّنْیَا حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ الْآخِرَةِ وَ الْآخِرَةُ حَرَامٌ^۳ عَلَى أَهْلِ الدُّنْیَا وَ هُمَا حَرَامَانِ عَلَى أَهْلِ اللَّهِ». اللهمَّ انفعنا بالعمل الصالح^۴ فی الدنیا و الآخرة و لسایر^۵ المسلمین!^۶
قال الفاضل - قدس سره:

بیت^۷

شه طبیبان جمع کرد از چپ و راست گفت: جانِ هر دو در دستِ شماس
جانِ من سهل است، جانِ جانم اوست دردمند و خسته‌ام، درمانم اوست
هر که درمان کرد مر جانِ مرا بُرد^۸ گنج و دَر و^۹ مرجان مرا
پس پادشاه، طلب و تجسس کرد از هر طرف کاملان را در ارشاد و حاذقان را در تربیت
مریض القلب، زیرا که ایشان عیسی نفس‌اند، دل‌های مرده را زنده کنند و انواع امراض
قلبیّه را معالجه کنند^{۱۱}. زیرا که ایشان طبیب حاذق روحانی‌اند. از این است که^{۱۲} فرمود:

بیت^{۱۳}

جان‌های مرده^{۱۴} اندر^{۱۵} گور تن بر جهد^{۱۶} ز آوازشان اندر بدن^{۱۷}
قال الفاضل - قدس سره:

بیت^{۱۸}

جمله گفتندش که جان بازی کنیم^{۱۹} فهم گرد آریم و انبازی کنیم^{۲۰}

-
۱. م. د: - کما.
 ۲. م. ن: علیه السلام. ج. ص: د: صلی الله علیه و سلم.
 ۳. م. - حرام.
 ۴. د: الحال.
 ۵. م. سایر.
 ۶. ج: + اجمعین. د: لمسلمین. + اجمعین.
 ۷. س: و له. م. ن. د: - قدس سره. ج: - قدس سره، بیت.
 ۸. ج: + با خود.
 ۹. س: - و.
 ۱۰. ج: - و دَر و.
 ۱۱. م. ن: می‌کنند.
 ۱۲. م. ن: - که.
 ۱۳. م. د: - بیت. ج: شعر.
 ۱۴. س: مرده‌اند.
 ۱۵. ق: جان هر یک مرده بی از، (ص ۸۰)
 ۱۶. م. ن. د: - بر جهد.
 ۱۷. د: بدل. ق: کفن، (ص ۸۰) ک: کفن، (ج ۱، ص ۱۹۳۱).
 ۱۸. م. ج: - قدس سره. بیت. ن. د: - قدس سره.
 ۱۹. ج: کنیم.
 ۲۰. ج: کنیم. د: جانبازی کنیم.

یعنی: جمله اطبا گفتند^۱ مشاورت و اتفاق کنیم که مصطفی - علیه السلام^۲ - فرمود: «المستشار مؤتمن» و با یکدیگر معاونت و یاری کنیم و از او^۳ جان دریغ نداریم و او را به صحت آوریم و از مرض های گوناگون، او را خلاص^۴ کنیم.^۵
قال الفاضل - قدس سره العزیز:

بیت^۶

هر یکی از ما مسیح عالمیست^۷ هر الم را در کف ما مرهمیست
یعنی: هر یک^۸ از ما قطب عالم و مرشد کامل و در مرتبه اتملی^۹ است. پس هیچ مرض^{۱۰} و بیماری نیست الا در دست ما او را دوائی و علاجی هست.^{۱۱}
قال الفاضل - قدس سره:

بیت^{۱۲}

گر خدا خواهد^{۱۳} نگفتند از بطر^{۱۴} پس خدا بنمودشان عجز بشر
یعنی: اطبا خدا را یاد نکردند و «إن شاء الله» نگفتند از غرور و شادی. پس حق - جل و علا - عجز^{۱۵} ایشان^{۱۶} ظاهر کرد. پس فرو ماندند و معالجه را قادر نشدند.
قال الفاضل - قدس سره:

بیت^{۱۷}

ترک استثنا مرادم قسوتیست نی همان^{۱۸} گفتن^{۱۹} که عارض حالتیست
ای نور چراغ روحانی و ای^{۲۰} چشمه روضه معانی! نیک ببايد دانست که استثنا چیست؟
و^{۲۱} ترک استثنا چون باشد^{۲۲}؟

-
- | | | |
|--|--|---------------------------|
| ۱. ج: + که. | ۲. ج: ص. | ۳. ج: - او. |
| ۴. م: اخلاص. | ۵. ج: کنم. | |
| ۶. م. ن. د: - قدس سره العزیز. ج: - قدس ... بیت. | ۷. ج: عامی است. | |
| ۸. ج. د: یکی. | ۹. س: اکملیت. | ۱۰. ج. د: مرضی. |
| ۱۱. س: نیست. | ۱۲. م. ج: - قدس ... بیت. ن. د: - قدس سره. | |
| ۱۳. س: خواهند. | ۱۴. ج: نظر. | ۱۵. م: - عجز. |
| ۱۶. ج: + را. | ۱۷. م. ن. د: - قدس سره. ج: - قدس سره، بیت. | |
| ۱۸. ن: همین. ق: نه همین. (ص ۷). ک: همین، (ج ۱، ص ۵). | ۱۹. ج: گفتند. | |
| ۲۰. م: وی. | ۲۱. ج: - استثنا چیست؟ و. | ۲۲. س: - استثنا چون باشد؟ |

استثناء: ان شاء الله گفتن است. یعنی: «إن شاء الله» کان و إلا لم یکن.
یعنی: لفظ الّا که^۱ حرف استثنا است در لفظ «إن شاء الله» مضمّر است. پس هر که^۲ «إن شاء الله» گوید حرف استثنا را گفته باشد و هر که ترک کند، ترک کرده باشد. و در اینجا که فاضل گفت:

مصراع^۳

ترک استثنا مرادم قسوتیست

از آن است که در بیت مقدّم این بیت گفت:

مصراع^۵

گر خدا خواهد نگفتند از بطر^۶

پس این لفظ «گر خدا خواهد» مرادف ان شاء الله است. پس هر دو استثناست در مقام^۷ و جای خود.

قال الفاضل:

بیت^۸

ای بسا ناورده^۹ استثنا بگفت جان او با جان استثناست جفت

ای طالب اسرار طریقت، و ای راغب گفتار حقیقت! این سخن را به گوش^{۱۰} جان^{۱۱} باید اصغا کردن^{۱۲}. پس سالک حقیقی که^{۱۳} در آن زمان که با ریاضات^{۱۴} تامّه و مجاهدۀ کامله از جلاب بشریت بیرون آید و از کدورات نفسانیّه خالص و صافی شود و به انوار^{۱۵} تجلّیات ربّانی منور^{۱۶} و به واردات قدسیّه مشرف شود و از خودی خود دوری^{۱۷} گزیند و به خدا نزدیکی حاصل کند^{۱۸}. پس هر سخن که می‌گوید از جانب خدا می‌گوید نه از جانب

- | | | |
|-----------------------------|-----------------------------|----------------------------|
| ۱. س: - که. | ۲. ج: - هر که. | ۳. ن: مصرع. ج. د: - مصراع. |
| ۴. م. ن. د: او. | ۵. ن: مصرع. ج. د: - مصراع. | ۶. ج: نظر. |
| ۷. ج. د: اگر. | ۸. ج: - مقام و. | ۹. س. م. ج: - بیت. |
| ۱۰. م: نا آورده. | ۱۱. د: + و. | ۱۲. س. ج. د: + بشنو. |
| ۱۳. ج. د: - باید اصغا کردن. | ۱۴. م. ن. ج. د: - که. | ۱۵. د: ریاضت. |
| ۱۶. س: انوار. | ۱۷. س: - منور. د: - ربّانی. | ۱۸. د: روزی. |
| ۱۹. ج: - حاصل. | | |

خود^۱. پس هر کلام که از او^۲ صادر می شود مقارن «ان شاء الله» است و از او دور^۳ نیست و خالی نباشد^۴.

قال الفاضل - قدس سره العزیز:

بیت^۵

هر چه کردند از علاج و از دوا^۶ گشت رنج افزون و حاجت ناروا

یعنی: آن^۷ اطباء که جمع^۸ آمده بودند بر^۹ آن مریضه را^{۱۰}، تا که او را معالجه کنند. پس هر علاج که کردند و شربت ها که نوشانیدند و انواع داروها که دادند^{۱۱}، نافع نشد و تأثیر نکرد و مرض^{۱۲} او زایل نشد و خلاص نیافت به سبب آن که ایشان^{۱۳} هنوز ناقص بودند و از کدورات بشریه و اخلاق ردیه خلاص نیافته بودند^{۱۴} و جمله ایشان در مرتبه طالبان مانده بودند^{۱۵}، به درجه مریدان و پیری را شایسته و لایق نبودندی^{۱۶} و به کمال بلوغ^{۱۷} و به^{۱۸} درجه ارشاد^{۱۹} نرسیده بودند، پس عاجز ماندند و مرض او زیاده تر شد. یعنی مرض نفس زیاده تر شد^{۲۰}. پس باید که طالب را با^{۲۱} عشق تربیت کند^{۲۲} و پرورش دهد^{۲۳}، زیرا که بی عشق، راه بریدن محال است. پس از این معنی خواجه عطار - قدس سره^{۲۴} - فرمود^{۲۵}:

بیت^{۲۶}

- | | | |
|--|--|----------------------------------|
| ۱. ج: - نه از جانب خود. | ۲. ج: - از او. | ۳. س: دو. |
| ۴. ج: - و از او دور... نباشد. | ۵. م: قدس... بیت. ن. د: - قدس سره العزیز. ج: علیه الرحمة، فی بیان. | |
| ۶. ج: از دوا و از غذا. | ۷. ج: - آن. | ۸. ج: - جمع. د: که اطباء. - جمع. |
| ۹. س: - بر. | ۱۰. ج. د: - را. | ۱۱. م: کردند. ج. د: - که دادند. |
| ۱۲. ج: + از. | ۱۳. ج: - ایشان. | |
| ۱۴. ج: - و از کدورات... نیافته بودند. | | |
| ۱۵. ج: + و از کدورات بشریه و اخلاق ردیه خلاص نیافته بودند. | | |
| ۱۶. ج. د: - به درجه مریدان... نبودندی. | | ۱۷. س: - به درجه... بلوغ. |
| ۱۸. م. ن: - به. ج. د: - بلوغ و به. | ۱۹. ج: ارشادیه. | ۲۰. ج: - یعنی... شد. |
| ۲۱. س: بر. ج: راه. د: - با. | ۲۲. م. ن. ج. د: - کند. | ۲۳. ن. م: کنند. ج. د: کند. |
| ۲۴. م. ن. ج. د: - قدس سره. | ۲۵. م. د: فرموده. | |
| ۲۶. ج. د: - بیت. | | |

ذره‌ای عشق از همه آفاق به ذره‌ای درد^۱ از همه عشاق به^۲
و مولانا^۳ خداوندگار - قدس سره‌العزیز^۴ - فرمود:

بیت^۵

عشق است طریق و^۶ راه پیغامبر^۷ ما ما زاده عشق و عشق شد^۸ مادر ما
پس هر که طریق عشق^۹ را به دست آورد راه^{۱۰} رفتن، او را آسان شود و الا از طریق معانی
و راه حقیقت چنان دور افتد که خود را نیز نتواند یافتن.
اللهم اهدنا صراطک المستقیم!
قال الفاضل:

بیت^{۱۱}

آن کنیزک از مرض چون موی شد چشم شه از اشک خون چون^{۱۲} جوی شد
پس در نفس کنیزک، اخلاق ذمیمه و قیودات نفسانیّه زیاده‌تر شد و نفس جاریه از ایشان
مغلوب گشت تا به مرتبه‌ای رسید که در میان قیودات محو شد. پس شاه چون که حالت^{۱۳}
جاریه^{۱۴} را چنین دید زاری کرد و فریاد و افغان را^{۱۵} آغاز کرد و از چشم او اشک خون
روانه^{۱۶} شد. قال الفاضل - قدس سره:

بیت^{۱۷}

از قضا سرکنگبین صفرا فزود^{۱۸} روغن بادام خشکی می نمود^{۱۹}
از هلیله قبض شد^{۲۰} اطلاق رفت آب،^{۲۱} آتش را مدد شد همچو نفت

۱. س: عشق. ۲. ج: - ذره‌ای درد... به. ۳. ج. د: + حضرت.

۴. م. ن. ج. د: - قدس سره‌العزیز. ۵. ج: شعر. د: فرموده، - بیت. ۶. س. م. ن. ج. د: - و.

۷. س. م. ن. ج. د: پیغامبر.

۸. م. ن: عشقم، عشق بُد. ج: ما زاده عشقم بود. د: مازاده عشقم و عشق بود.

۹. س: - عشق. ۱۰. ج. د: - راه. ۱۱. م. ج: - بیت.

۱۲. س: - چون. ۱۳. س: - حالت. ۱۴. د: کنیزک.

۱۵. ج: فغان - را. د: فغان را. ۱۶. د: جاری.

۱۷. س: - بیت. م. ج: - قدس سره. بیت. ن. د: - قدس سره. ۱۸. ک: نمود، (ج ۱، ص ۵).

۱۹. س: می فزود. ک: می فزود. (ج ۱، ص ۵). ۲۰. ج. د: چون.

۲۱. ج: + و.

این دو بیت، علی وجه التمثیل آمده است که حال او چگونه شد تا^۱ روشن تر و واضح تر^۲ شود.

یعنی: آن مرشدان^۳ که ناقص بودند در طریق عشق و به کمال بلوغ نرسیده بودند. پس به تربیت ایشان طالب بیچاره از قیودات نفسانیه خلاص نیافته^۴، بلکه قیودات او زیاده تر و قوی تر شد.

ظاهر شدن عجز حکیمان از معالجه کنیزک^۵ و اضطراب شاه و^۶ خواب دیدن او^۷

قال الفاضل - قدس سره:

بیت^۸

شه چو^۹ عجز آن حکیمان را بدید پا برهنه جانب مسجد دوید
پس چون که^{۱۰} شاه را عجز طیبیان و فرو ماندن حکیمان در علاج^{۱۱}، معلوم و ظاهر شد،
ترک ایشان کرد و پابرهنه جانب مسجد دوید، زیرا که پابرهنه، تواضع و ادب است همچو
سالفین، که بیت الله^{۱۲} را طواف پابرهنه کنند^{۱۳} و حقیقت بیت، آن است که، یعنی قلب
خویش^{۱۴} خالی کرد از افکار علایق.

قال الفاضل:

بیت^{۱۵}

رفت در مسجد سوی محراب شد سجده گاه از اشک^{۱۶} شه پُر آب شد
پس آن زمان که قلب^{۱۷} شاه از علایق، خالی و صاف^{۱۸} شد و با^{۱۹} اخلاص، تضرع و زاری

- | | | |
|----------------------------|---|-----------------|
| ۱. ج: باشد. - تا. د: - تا. | ۲. ج: - و واضح تر. | ۳. ج: مرشدانی |
| ۴. م. ن: د: نیافت. | ۵. م. ن: - از معالجه کنیزک. | ۶. س: - و. |
| ۷. ج: + یعنی پادشاه. | ۸. م. ن: د: - قدس سره. ج: قدس سره، بیت. | |
| ۹. ج: چه. | ۱۰. س: - که. | ۱۱. ج: د: + او. |
| ۱۲. ج: د: - الله. | ۱۳. س. ن. ج: د: کردند. | ۱۴. ج: را. |
| ۱۵. س. م. ج: - بیت. | ۱۶. س: - قلب. | ۱۷. ن. ج: صافی. |
| ۱۸. م. ن. ج: د: به. | | |

کرد و از چشم او اشک روانه^۱ شد و در این حالت، خود را گم کرد و از خویش خبردار نشد.

قال الفاضل:

بیت^۲

چون به خویش آمد ز غرقاب فنا خوش زبان بگشاد^۳ در مدح و ثنا
چون که شاه از این^۴ حالت بی خودی^۵ باز آمد و خویش را تعقل کرد، زبان ثناء^۶ برگشاد^۷ و حمد بی پایان و شکر بی نهایت^۸، حضرت^۹ حق - جلّ و علا عزّ اسمه - را^{۱۰} کرد.^{۱۱}
قال الفاضل - قدّس سرّه:

بیت^{۱۲}

کای^{۱۳} کمینه بخششت ملک^{۱۴} جهان من چه گویم چون^{۱۵} تو می دانی نهران
پس پادشاه در آن زمان که از مدح و ثنا فارغ شده بود، گفت که^{۱۶}: ای خالق عالم، و ای رازق انس و جان^{۱۷} بنی آدم و ای وهّاب بی علّت و^{۱۸} پرورش کننده^{۱۹} هفتاد و دو ملّت! کمترین بخشش تو ملک عالم^{۲۰} است و مظاهر قدرت تو خلق جان^{۲۱} و آدم است. ای بار خدایا^{۲۲}! عرض حاجت گفتن بر تو^{۲۳} احتیاج نیست، زیرا که علام الغیوب^{۲۴} و فتّاح القلوب وصف تو آمده است. پس من چه گویم، چون^{۲۵} تو^{۲۶} اسرار دلم را واقفی^{۲۷} و عالمی.

- | | |
|--------------------------------|--|
| ۱. ج: جاری. | ۲. ج: + علیه رحمة - بیت. د: - بیت. |
| ۳. د: بگشود. | ۴. د: - این. |
| ۵. ج: بخودی خود. | ۵. ج: بخودی خود. |
| ۶. م. ن. ج. د: + را. | ۷. م. ن. ج. د: بگشاد. |
| ۸. م. بی نهایی. | ۸. م: بی نهایی. |
| ۹. ج: + پروردگار. | ۱۰. س: - را. م. ن: - عزّ اسمه. ج. د: - عزّ اسمه را. |
| ۱۱. ج: + و گفت. | ۱۲. م. د: - قدّس سرّه. بیت. ن: - قدّس سرّه. ج: علیه رحمة. - بیت. |
| ۱۳. م: ای. | ۱۴. د: جمله. |
| ۱۵. ج: + که. | ۱۵. ج: + که. |
| ۱۶. ج. د: - که. | ۱۷. م. ن. د: جن. |
| ۱۸. ج: دهنده. | ۲۰. ج: عالمی. |
| ۱۹. م: یا. | ۲۱. د: - و. |
| ۲۰. م. ن. ج. د: + که. | ۲۲. ج. د: بر تو گفتن. |
| ۲۱. م. ن. ج. د: + که. | ۲۳. ج. د: بر تو گفتن. |
| ۲۲. م. ن. ج. د: + که. | ۲۴. م. ن: - و. ج: علام الغیوب. |
| ۲۳. ج. د: بر تو گفتن. | ۲۵. م. ج. د: - تو. |
| ۲۴. م. ن: - و. ج: علام الغیوب. | ۲۶. م. ج. د: - تو. |
| ۲۵. م. ن. ج. د: + که. | ۲۷. ج: دالمرا و واقف. |

قال الفاضل - قدّس سرّه:

بیت^۱

ای همیشه حاجت ما را پناه
بار دیگر ما غلط کردیم راه
ای خداوند قدیم^۲ و ای حاجت رواکننده کریم^۳! بار دیگر طریق مستقیم تو که طریق عشق
است، گم کردیم. ما را یک رهبری بفرست که رهنمای حقیقی^۴ شود و ما را دستگیری
کند و از راه غلط بگرداند و راه راست را^۵ نماینده شود.
قال الفاضل - قدّس سرّه:

بیت^۶

لیک گفتی گرچه می دانم سرت
زود هم پیدا کنش بر ظاهر
ای عزیز^۷! ببايد دانست که حق - جلّ و علا^۸ - دوست دارد^۹ دعاها را و تضرّعات را^{۱۰}
بالجهر كما أمر الله - تعالى - للجبال فی عهد داود - علیه السلام - بقوله: يا جبالُ اُوبى
مَعَهُ وَ الطَّيْرُ^{۱۱} یعنی: سَبَّحِ مع داود - علیه السلام - فکان داود - علیه السلام^{۱۲} - اِذ نادى^{۱۳}
بالنیاحة أجابته الجبالُ بِصداهَا و عكفت^{۱۴} الطَّيُورُ علیه من فوقه و^{۱۵} عن رسول الله - صَلَّى
الله علیه و سَلَّمَ^{۱۶} - أَنه قال: «يَنْزِلُ^{۱۷} اللهُ تبارك و^{۱۸} تعالى فِي كُلِّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ^{۱۹} الدُّنْيَا
وَيَقُولُ: هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَأَتُوبُ عَلَيْهِ. هَلْ مِنْ دَاعٍ فَأُجِيبَ لَهُ، هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأُغْفِرَ لَهُ»
یعنی^{۲۰}: ای عزیز! معنی این بیت آن است^{۲۱} که فاش گو اندر دعا و حاجت بر ظاهر^{۲۲}،

- | | |
|--|-------------------------------------|
| ۱. م. ج. د: - قدّس سرّه: بیت. ن: - قدّس سرّه. | ۲. م. ن. ج. د: کریم. |
| ۳. م. ج. د: قدیم. | ۴. ج. + ما |
| ۵. م. ج. د: قدّس سرّه. بیت. ن. د: - قدّس سرّه. | ۶. س. ج. د: - ای عزیز |
| ۷. س. علی | ۸. س. ج. د: - |
| ۹. س. + و | ۱۰. م. ج. د: - |
| ۱۱. سبا / ۱۰ | ۱۲. س. - فکان... علیه السلام |
| ۱۳. م. اذنادای. ج. اذنادای. د: اذا بادی. | ۱۴. د: کفت. |
| ۱۵. م. - من فوقه ج: - و | ۱۶. م. - صَلَّى الله علیه و سَلَّمَ |
| ۱۷. ج. د: - تبارک و. | ۱۸. س. سماء |
| ۱۹. ج. - یعنی | ۲۰. ن: - من داع...هل. |
| ۲۱. م. طاهرت | ۲۲. م. - آن است |

اگرچه حق - جل و علا - در شأن خود فرمود که^۱: فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى^۲ یعنی: عالمِ خفیات است، لکن^۳ فی الجَهْرِ خصوصیتِ لا توجِدُ^۴ فی الخفی. كما قال القاضي^۵ فی بیان الذکر الجَهْرِی «و فيه تنبيه على أن شرع^۶ الذکر و الدعاء و الجهر فیهما^۷ ليس لإعلام^۸ الله بل لتصوير النفس^۹ بالذکر و رسوخه فیها^{۱۰} و منعها عن الاشتغال بغيره»، إلى هاهنا^{۱۱} کلامه.

اعلم أن فی الذکر الجَهْرِی فوائد أخرى کایقظ^{۱۲} غافل و تنبيه ذاهل^{۱۳} و غیرهما خصوصاً إذا كان فی حالة^{۱۴} الاجتماع. و قد شَبَّه الغزالی - رحمة الله علیه^{۱۵} - ذکر شخص واحد و ذکر جماعة مجتمعين بمؤذن واحد و جماعة مؤذنين فکما أن^{۱۶} أصوات الجماعة تنقطع^{۱۷} جرم الهواء أكثر من ذکر شخص واحد؛ فکذا ذکر جماعة مجتمعين على قلب واحد^{۱۸} أكثر تأثيراً فی^{۱۹} رفع الحجب من ذکر شخص واحد و من حيث الثواب؛ فکلّ واحد ثواب ذکر نفسه و ثواب ذکر رفقائه. و أما قولنا إنه أكثر تأثيراً فی رفع الحجب، فلأن الله^{۲۰} شَبَّه القلوب بالحجارة فی قوله تعالى: ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً^{۲۱}

و معلوم^{۲۲} أن الحجر لا ینکسر إلا بقوة. فَقَوَّة^{۲۳} ذکر جماعة^{۲۴} مجتمعين على قلب واحد، أشدُّ من قوَّة^{۲۵} ذکر شخص واحد. و لهذا قال الشيخ نجم الدین الکبری^{۲۶} - قدس الله روحه^{۲۷}: إِنَّ الْقُوَّةَ شَرْطٌ فِي الذِّكْرِ، وَ اسْتَدَلَّ بِهَذِهِ الْآيَةِ. وَاللَّهُ^{۲۸} أَعْلَمُ^{۲۹}.

۱. د: فرموده، - م: که.	۲. طه / ۷.	۳. ج: لیکن.
۴. ج: لا یوجد.	۵. س: قاضی.	۶. س: ذکر.
۷. ج: د: - ان شرع.	۸. ج: فیما.	۹. س: اعلام. ج: الاعلام.
۱۰. ج: د: - النفس.	۱۱. د: فیهما.	۱۲. م: هنا.
۱۳. س: کما یقظ.	۱۴. ج: ذهل. - و.	۱۵. ن: حالت.
۱۶. ج: - رحمة الله علیه.	۱۷. ج: - ان.	۱۸. س: ج: نقطع.
۱۹. م: - واحد.	۲۰. م. ن. ج: د: من.	۲۱. م. ن. ج: د: + تعالى.
۲۲. بقره / ۷۴.	۲۳. ج: د: + شد.	۲۴. ن: فقوت.
۲۵. د: جماعت.	۲۶. ن: قوت. د: - أشد.	۲۷. ج: النجم الدین. د: کبری.
۲۸. ج: د: سرة.	۲۹. ج: + تعالى.	۳۰. ج: د: + بالصواب.

قال الفاضل - قدّس سرّه:

بیت^۱

چون برآورد^۲ از میانِ جان، خروش اندر آمد بحر بخشایش به جوش
چون که گریه و زاری نمود و جوش و خروش بسیار شد، بحر بخشایش الهی و دریای
جود نامتناهی به جوش آمد و تموجات او فایض و^۳ نازل شد و محیط شاه گشت.
قال الفاضل:

بیت^۲

در میان گریه خوابش در ربود دید در خواب او که پیری رخ^۴ نمود
چون که گریه و زاری، از حد فزون شد^۵ و تجاوز کرد^۶ در میان این گریه او را نعاس اتخاذ^۷
کرد و خواب در ربود. پس در عالم مثال، او را پیری رو نمود و^۸ او را نزدیک شد و با او
معانقه کرد و^۹ بشارت کرد^{۱۰}.
قال الفاضل - قدّس سرّه العزیز:

بیت^۳

گفت: ای شه! مژده، حاجات رواست گر غریبی آیدت فردا، ز ماست
پس آن پیر از انواع احوال خبرها داد و بشارت‌ها کرد و مژدگانی‌ها^{۱۱} آورد و گفت: ای
پادشاه! حق - جلّ و علا - دعای^{۱۲} شما را^{۱۳} قبول کرد و حاجتت^{۱۴} به جای آورد^{۱۵} و گفت^{۱۶}
فردا شما را غریبی می‌آید او از من دور نیست من نیز^{۱۷} از او دور نیستم. هر که او را دید،

۱. م. ن. د: - قدّس سرّه. ج: علیه رحمة. - بیت.

۲. ج: + شد.

۳. ج: + رحمة الله - بیت.

۴. م. ج. ن. د: رو. ق: رو، (ص ۷). ک: رو، (ج ۱، ص ۶).

۵. ج: - شد و تجاوز کرد. ۸. س: اتحاد. م. ج: اتخاذ.

۹. ج: + او را. ۱۰. ج: داد.

۱۱. م. ن. د: - قدّس سرّه العزیز. ج: رحمة. - بیت.

۱۲. م: - دعای. ۱۳. م. ن. د: - را.

۱۴. س: - و گفت... آورد. د: به جا آورد.

۱۵. ج. د: - نیز.

۱۶. م: بر آور.

۱۷. م. ن. د: - شد.

۱۸. ج: بنمود. د: بنموده - و.

۱۹. م: مژده گانی‌ها.

۲۰. د: حاجت.

۲۱. ج: - ای پادشاه... گفت.

مرا^۱ دیده باشد و^۲ هر که را او^۳ قبول کرد^۴ مقبول من است^۵.

قال الفاضل - قدّس سرّه العزیز:

بیت^۶

چون که آید او حکیم^۷ حاذق است صادقش دان، کو امین و^۸ صادق است
چون که او شما^۹ را واصل شود او را حکیم حاذق دان، که در علم طبّ روحانی کامل^{۱۰} و
مکمل است و عیسی نفّس است که مرده را زنده می‌کند و لقمان معنوی است که او را
حکمت الهی دادند^{۱۱}. یُوْتِی الْحِکْمَةَ مَنْ یَشَاءُ وَ مَنْ یُوتِ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْرًا کَثِیْرًا^{۱۲}
قال الفاضل:

بیت^{۱۳}

در علاجش سحر مطلق را ببین در مزاجش قدرت حق را ببین

یعنی: در مزاج آن پیر معنی، نه پیر صورت.

ای عزیز! بدان که اولیا را پیر می‌گویند، زیرا که ایشان در مراتب و جمیع کمالات^{۱۴} بلوغ
یافتند^{۱۵} از اینجاست که گفتند:

بیت^{۱۶}

پیر، پیر عقل^{۱۷} باشد ای پسر نی سفیدی^{۱۸} موی اندر ریش و سر
و بالجمله انسان کامل را شیخ و خلیفه و پیشوا و قطب و هادی و مهدی گویند. و صاحب
زمان و دانا و بالغ و امام^{۱۹} و کامل و مکمل و جام جهان نمای گویند^{۲۰} و تریاق بزرگ و آینه

- | | | |
|--|---|--------------------|
| ۱. ج: - دید، مرا. د: دیده، مرا. | ۲. س: - و. ج: دیدی باشد و. | ۳. س: او را. |
| ۴. ج: + کند و. | ۵. ج: + و الله اعلم بالصواب. | |
| ۶. م. ن. د: - قدّس سرّه العزیز. ج: - قدّس ... بیت. | ۷. ج: طبیب. ق: حکیمی، (ص ۷). | |
| ۸. س: - و. ج: امینی. | ۹. م: - شما. | ۱۰. م: - کامل. |
| ۱۱. ج: د: داده‌اند | ۱۲. ج: + والله اعلم بالصواب. بقره / ۲۶۹ | |
| ۱۳. ج: - بیت | ۱۴. د: کمال. | ۱۵. ج: یافته‌اند |
| ۱۶. ج: گفته‌اند. شعر. د: - بیت. | ۱۷. س: عشق | ۱۸. م. ج: د: سفید. |
| ۱۹. س: - و امام | ۲۰. ج: جهان نما می‌گویند | |

گیتی‌نمای^۱ و اکسیر^۲ اعظم گویند^۳ و خضر گویند که آب حیات^۴ خورده است و سلیمان گویند که زبان^۵ مرغان می‌داند^۶ و عیسی گویند که مرده را احیا می‌کند^۷. پس فاضل، اینجا فرمود که:^۸

مصراع^۹

در علاجش سحر مطلق را بین

پس مراد از سحر مطلق، کمال علم و حکمت^{۱۰} و حذاقت است. کما قالوا لموسی^{۱۱} - علیه السلام - لَمَّا عَايَنُوا الْعَذَابَ قَصْداً لَتَعْظِيْمِهِ. يَا أَيُّهُ السَّاجِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ^{۱۲} أَيْ: ^{۱۳} أَيُّهَا الْعَالَمُ الْكَامِلُ الْحَاقِقُ، وَ إِنَّمَا قَالُوا هَذَا تَوْفِيراً^{۱۴} وَ تَعْظِيْماً لَهُ، كَذَا فِي الْبَغْوِيِّ. پس فاضل گفت:^{۱۵}

مصراع^{۱۶}

در مزاجش قدرت حق را بین

یعنی: قدرت خدا در دیده ایشان و سمع و بصر ایشان ظاهر شده است. کما قال النَّبِيُّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ^{۱۷} - حَاكِيَا عَنْ اللَّهِ - تَعَالَى - أَنَّهُ قَالَ: «مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ الْمُقَرَّبُونَ بِمَثَلِ إِدَاءٍ مَا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِمْ وَ أَنَّ الْعَبْدَ^{۱۸} يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أُحِبَّيْتُهُ كُنْتُ لَهُ سَمْعاً وَ بَصَراً وَ يَداً وَ لِسَاناً وَ رِجْلاً فَبِئْسَ يَسْمَعُ وَ بِي يُبْصِرُ وَ بِي يُنْطِقُ وَ بِي يَبْطِشُ^{۱۹} وَ بِي يَمْشِي^{۲۰}».

اعلم أَنَّ التَّقَرُّبَ إِلَى اللَّهِ - تَعَالَى - عَلَى قَسَمَيْنِ: الْأَوَّلُ بِطَرِيقِ إِدَاءِ الْفَرَائِضِ وَ هُوَ يَتَعَلَّقُ بِسِيرِ الْمَجْدُوبِ^{۲۱} السَّالِكِ وَ يَسْمَى^{۲۲} أَيْضاً بِالسَّيْرِ الْمَحْبُوبِ^{۲۳} الْمُتَضَمِّنِ بَقَاءَ الذَّاتِ. وَ فِي هَذَا

- | | |
|--------------------------------------|-------------------------------------|
| ۱. ج: - آینه گیتی نمای. د: گیتی نما. | ۲. د: اکثر. |
| ۳. ج: - گویند | ۴. س: جان. ج: حیوة. |
| ۶. ج: داند | ۷. س: کند. م. ن. ج. د: زنده می‌کند. |
| ۸. ج: د: - که | ۹. ن. ج: مصرع. د: - مصراع. |
| ۱۱. س: قال موسی | ۱۲. زخرف / ۴۹ |
| ۱۴. ج: توفیراً | ۱۵. م. ن: + که |
| ۱۷. ج: ص | ۱۸. ج: + الله |
| ۲۰. ج: المجذب | ۲۱. د: سَمَى. |
| | ۱۹. م: و بی یبطش و بی ینطق |
| | ۲۲. م: المجبى. ج: بسیر المجبوى. |
| | ۱۰. ج: حکمة. |
| | ۱۱. ن: + یا |
| | ۱۲. ن: مصرع. ج. د: - مصراع. |
| | ۱۳. م: + بی یبطش و بی ینطق |
| | ۱۴. م: المجبى. ج: بسیر المجبوى. |

السَّيْر يكون السَّائِر مع الحق و بَصَره. و الثَّانِي يُسَمَّى ' بقرب النَّوَافِل و هو يتعلَّق بسير السَّالِك المَجْذُوب و يسمَّى ايضاً بالسَّيْر المَحْبِي المتضمَّن ' فناء الصِّفَات. و في هذا السَّيْر يكون الحقَّ بسمع^٢ السَّائِر و بَصَره و جميع قواه؛^٣ كما قال: «كُنْتُ سَمِعَهُ و بَصَرُهُ».

پس از این بیان، تو را معلوم و ظاهر شد که قدرت ایشان، قدرت^٥ خداست.

قال الفاضل:

بیت^٦

چون رسید آن وعده گاه و روز^٨ شد آفتاب از شرق^٩، اختر سوز شد

یعنی: آفتاب جهان آرا^{١٠} از برج سعادت بازغ و طالع گشت و پیر^{١١} قدرت خود بگشاد و گرد عالم کرد^{١٢} و ارض و سما به نور او منور شد و مصابیح نجوم در ضیای او مستغرق شدند و از تعینات ایشان^{١٣} اثری پیدا نماند و رسید شاه را آن وعده، که از جانب خدا^{١٤} - عز و جل - گشته بود زیرا که^{١٥} هر چه از خدا موعود شد هر آینه واقع می شود. بلا خلف^{١٦} فائده لایخلف میعاد^{١٧}.

كما أُشِير إليه بقوله - تعالى: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرُّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرُّكُم بِاللَّهِ الْغَرُورُ^{١٨} الغرور^{١٩} هو الشيطان^{٢٠}، أي: وَلَا يَغُرُّكُمُ الشَّيْطَانُ بما وَعَدَهُ عَنِ تَلْقَاءِ نَفْسِهِ، كما أَخْبَرَ اللَّهُ - تعالى - بقوله^{٢١}: وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ^{٢٢} أي: لَمَّا فَرِغَ مِنَ الْأَمْرِ فَادْخَلَ أَهْلَ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ^{٢٣} و أَهْلَ النَّارِ النَّارَ. إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ^{٢٤} أي: حُجَّةٍ و برهان فيما دعوتكم إليه. إِلَّا أَنْ

- | | | |
|----------------------------|-------------------------------|----------------------|
| ١. م: - يسمي | ٢. ج: - بقاء الذات... المتضمن | ٣. م. ج. د: سمع. |
| ٤. س: فواه | ٥. م: قدرة. | ٦. ج: - است. |
| ٧. ج: + عليه الرحمة - بيت | ٨. س: دوز | ٩. س: چرخ |
| ١٠. م. ن. ج. د: جهان آرای. | ١١. ج: سز | ١٢. ج: را گردید |
| ١٣. س: ایشان | ١٤. ج: خدای | ١٥. س: - که |
| ١٦. ج: بلا خلاف | ١٧. ج: الميعاد. د: الميعاد. | ١٨. ج: + و. فاطر / ٥ |
| ١٩. س: - الغرور. ج: + و. | ٢٠. ج: الشيطان | ٢١. س: - بقوله |
| ٢٢. ابراهيم / ٢٢ | ٢٣. ج: - الجنة. | |
| ٢٤. ابراهيم / ٢٢ | | |

دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَوْ مَوَا أَنْفُسَكُمْ^۱ یا جابتی^۲ و متابعتی من غیر سلطان و لابرهان^۳. ما أَنَا بِمُضِرِّكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُضِرِّحِي^۴ ای: مغیثی.

پس ای عزیز! جهد کن که از دعوت^۵ ابلیس دور شوی و از وعده او^۶ اجتناب کنی و وعده حق را به گوش جان^۷ مستمع باشی چنان که انبیا و رسل - علیهم السّلام - به جان و دل، او را قبول کردند که حق - جلّ و علا^۸ - بیان می کند، بقوله^۹: وَاعْذُنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَاتَّمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً^{۱۰} و مخلصان را نیز به حسن^{۱۱} وعده خود فرمود که^{۱۲}: «أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ» قال الفاضل - قدّس سرّه العزیز:

بیت^{۱۳}

بود اندر منظره^{۱۴} شه^{۱۵} منتظر تا که ببند^{۱۶} آنچه بنمودند سر

پس باید^{۱۷} که سالک انتظار می کشد و از کوشش و جدّ خالی نمی شود، تا که به مقصد خود رسد به مداومت خویش. کما قال النّبی - علیه السّلام - لعائشه - رضی الله عنها: «یا عائشه^{۱۸} داومی^{۱۹} علی قرع باب الجنّة. قالت^{۲۰} یا رسول الله بماذا؟ قال^{۲۱} بالجوع.» قال الفاضل - قدّس سرّه:

بیت^{۲۲}

دید شخصی فاضلی^{۲۳} پُر مایه ای آفتابی در میان سایه ای

یعنی: آن زمان که آن شاه جهان پناه پری پیکر و بهترین ملوکِ مُلک منظر در منظره قصر

- | | | |
|---|--------------------------|------------------------------------|
| ۱. ابراهیم / ۲۲ | ۲. د: فاجابتی. | ۳. م: + و |
| ۴. ابراهیم / ۲۲ | ۵. ج: د: دعوات. | ۶. م: - او |
| ۷. ج: - جان | ۸. ن: - وعلا | ۹. م. ن. ج. د: - بقوله. |
| ۱۰. اعراف / ۱۴۲ | ۱۱. ج: - به حسن. | ۱۲. ج: - که. |
| ۱۳. م. ن. د: ببیند - قدّس سرّه العزیز. ج: - قدّس ... بیت. | ۱۴. م. ن. ج. د: - بقوله. | ۱۵. د: سه. |
| ۱۶. ق: تا ببیند. (ص ۷). ک: تا ببیند. (ج ۱، ص ۶) | ۱۷. د: اید. | ۱۸. ج: ص. بعائشه، - رضی ... عائشه. |
| ۱۹. د: راومی. | ۲۰. ج: قال. | ۲۱. ج: + و. |
| ۲۲. م. ج: - قدّس سرّه. بیت. ن. د: - قدّس سرّه. | ۲۳. م: فاضل. | |

مشیده، منتظر و مترقب بود در وقت اشراق که^۱ آفتاب عالم آرا به ضیای^۲ جمال نور^۳ خود، همه روی زمین را منور و روشن کرده بود و صدای: وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا^۴ از شرق تا^۵ غرب احاطه کرده و جمال جهان صورت از نقاب مدّ ظلال به دست ضوء سنا برق قدرت انکشاف تامّه یافته بود، که حق - جلّ و علا - فرموده، بقوله - تعالی: أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا^۶ پس در آن حالت دید^۷ که شخصی ظاهر شد از جانب شرق که به کمال و فضل^۸ رسیده و در بحر علوم لدنی^۹ مستغرق شده، گفتی که همه کمالات جهان تمثلی کرده به صورت بشر بهر انسیّت بنی آدم، زیرا که لابد است از جهت^{۱۰} جامعه در میان طالب و مطلوب. کما اشیر الیه بقوله - تعالی: لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ^{۱۱} و جای دیگر فرمود: وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ^{۱۲} کما بین ذلک^{۱۳} صاحب عیون التفسیر^{۱۴} حیث قال: و فیه طریقان: أحدهما أنّ النبی - صلی الله علیه و سلم - کان ینخلع من الصّورة البشريّة إلى الصّورة^{۱۵} المَلَكِیّة و یاخذه من جبرئیل^{۱۶} - علیه السّلام - بحسب المصالح و هو الأصعب، و ثانيهما^{۱۷} أنّ الملک کان ینخلع من صورته إلى الصّورة^{۱۸} البشريّة حتّی یاخذه^{۱۹} الرسول منه - علیه السّلام - إلى هاهنا^{۲۰} کلامه.

و از اینجاست که مولانا خداوندگار فرمود:

بیت^{۲۱}

- | | | |
|--|--------------------------------|--------------------------------------|
| ۱. س: - که. | ۲. د: بیضاء. | ۳. ج: - نور. |
| ۴. الزّمر / ۶۹. | ۵. م. ن. ج. د: + به. | ۶. م. ن. ج. د: فرمود. - بقوله تعالی. |
| ۷. فرقان / ۴۵. | ۸. ج: - دید. | ۹. ج: افضل. د: - و. |
| ۱۰. س: لدنی. | ۱۱. ن. ج: جهة. | ۱۲. ج. د: - تعالی. |
| ۱۳. آل عمران / ۶۴. | ۱۴. م: + الآية. ابراهیم / ۴. | ۱۵. ج: - ذلک. |
| ۱۶. س: - التفسیر. | ۱۷. م. ن: علیه السّلام. | |
| ۱۸. س: صورة. د: من صورت البشريّة الى صورت. | ۱۹. م. ن: د: جبرائیل. | |
| ۲۰. م: ثانیها. | ۲۱. س. ن. ج: صورة. م. د: صورت. | |
| ۲۲. س: یاخذه. ج: تاخذه. | ۲۳. ن. ج. د: هنا. م: - ها. | ۲۴. ج: شعر. د: - بیت. |

در بشر روپوش کرده ست^۱ آفتاب فهم کن و الله اعلم بالصواب
چه جای آفتاب، بلکه دل‌های ایشان منورتر از صد آفتاب، از بهر این مصطفی - علیه
السلام - فرمود^۲: «إِنَّ لِلَّهِ عِبَاداً قُلُوبُهُمْ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ وَ فِعْلُهُمْ كَفِعْلِ الْأَنْبِيَاءِ وَ هُمْ عِنْدَ
اللَّهِ بِمَنْزِلَةِ الشُّهَدَاءِ.»

و آن شیخ نامدار و قطب روزگار، خواجه محمد^۳ عطار - رحمة الله علیه رحمة واسعة^۴ -
بیان این معنی کرده است در صورت تمثیل در این^۵ بیت‌ها:

نظم^۶

گفت چون اسکندر آن صاحب قبول خواستی جایی فرستادن^۷ رسول
چون رسولان آخر آن شاه جهان جامه پوشیدی و خود رفتی نهان
پس بگفتی آنچه کس نشنیده است گفתי «اسکندر چنین فرموده است.»
در همه عالم نمی‌دانست کس کاین رسول اسکندر رومیست^۸ بس^۹
هیچ کس چون چشم اسکندر نداشت گر بگفت^{۱۰} اسکندرم، باور نداشت
مرد می‌باید که باشد^{۱۱} شاه شناس تا ببیند^{۱۲} شاه را در هر لباس
قال الفاضل - قدس سره:

بیت^{۱۳}

می‌رسید^{۱۴} از دور مانند هلال نیست بود و هست^{۱۵} بر شکل خیال
یعنی: می‌رسید^{۱۶} آن پیر معنی^{۱۷} مر شاه طالب راه خدا را از دور، مانند هلال قمر در ضیا و
باریکی و نزاری و نیستی از هستی بشریت. یعنی: از خودی خود، اثر نمانده بود و هست

- | | | |
|--|---------------------------|---------------------------|
| ۱. س: - است. | ۲. س: صدف. | ۳. د: - فرمود. |
| ۴. ج: د: الله. | ۵. ج. د: - محمد. | ۶. ج. د: - رحمة... واسعة. |
| ۷. ج. د: - این. | ۸. ن. ج: بیت. د: - نظم. | ۹. ج: فرستادی. |
| ۱۰. س: + و. | ۱۱. م: پس. | ۱۲. م. ن. ج. د: گرچه گفت. |
| ۱۳. س: باید. ج. د: گردد. | ۱۴. م: - تا. ج: تا شناسد. | |
| ۱۵. م. ج: - قدس سره. بیت. ن. د: - قدس سره. | ۱۶. م: می‌رسد | |
| ۱۷. س: هست بود و نیست | ۱۸. م: می‌رسد | ۱۹. د: یعنی. |

شده بود از هستی خدا.

پس بیاید دانست که هر که از اوصاف بشریت خالی و صافی شود و^۱ از کدورات نفسانیه و احکام امکانیه دوری گزیند، همچو مرآت مصقول می شود و هستی های تجلیات خدا بر او تابد^۲. پس بدان^۳ سبب، مظهر صفات خدا می شود و^۴ از این بیان، صاحب^۵ گلشن راز، قدس سره^۶ - فرموده^۷:

نظم^۸

عدم آیینۀ هستی ست مطلق کزو پیداست عکس تابش حق
عدم در ذات خود چون بود صافی ازو با^۹ ظاهر آمد گنج مخفی
عدم چون گشت هستی را مقابل درو عکسی شد اندر حال حاصل
این حالت را فقر و فنا گویند. از این معنی، مصطفی - علیه السلام - «الْفَقْرُ فَخْرِي» فرمود^{۱۰}. این فقر، نه از^{۱۱} جهت دنائیر و درهم^{۱۲} است لکن^{۱۳} از گم بودن هستی اوصاف بشریت است. از این معنی، بزرگی فرمود:

بیت^{۱۴}

خویشتن گم کن که تجرید این بود گم شدن گم کن که تفرید این بود
این بود هستی که اندر نیستی چون خیال هستی در نیستی^{۱۵}
این هستی است در نیستی، همچو خیال که نیستی است در میان هستی.

بیت^{۱۶}

نیستی در هستی بنمودنش گم نسازد حیرت از افزودنش
قال الفاضل - قدس سره:

- | | | |
|--|---------------------------------------|---------------------------|
| ۱. س. - و | ۲. ج. - و هستی های..... تابد. | ۳. س. در آن. |
| ۴. ج. - در آن سبب..... و. | ۵. م. ن. د. - صاحب. | ۶. م. ن. ج. د. - قدس سره. |
| ۷. م. ن. د. فرمود. ج. + است. | ۸. م. ن. د. بیت ج. شعر. | ۹. د. تا. |
| ۱۰. ج. ص، فرمود الفقر فخری. د. فرمود الفقر و فخری. | ۱۱. س. - از | |
| ۱۲. ج. درهم | ۱۳. ج. لیکن | ۱۴. ج. شعر. د. - بیت. |
| ۱۵. س. م. ن. - این بود هستی..... نیستی | ۱۶. ج. - این هستی..... بیت. د. - بیت. | |

بیت^۱

نیست و ش باشد خیال اندر روان^۲ تو جهانی بر خیالی بین روان^۳
 بر خیالی^۴ صلحشان و^۵ جنگشان وز خیالی^۶ فخرشان و ننگشان
 یعنی: که^۷ همچو خیال است که گاهی موجود می شود و گاهی معدوم. کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا
 وَجْهَهُ^۸ بیان این شده^۹، نه چنان است^{۱۰} که^{۱۱} اعتقاد عنادیه است: فانهم ينكرون حقایق
 الاشياء ویزعمون انها اوهام و خیالات باطله^{۱۲}.
 قال الفاضل - قدس سره العزیز:

بیت^{۱۳}

آن خیالاتی^{۱۴} که دام اولیاست عکس مه رویان بستان خداست
 ای عامل^{۱۵} کارگاه هدایت و ای^{۱۶} کامل بارگاه عنایت! نیک^{۱۷} ببايد دانست که خیال^{۱۸} دو
 گونه است:

یکی آن است که فی الحقیقه وجود ندارد، بلکه بود او نابود است، همچو صورت
 انسان که در آینه ظاهر می شود. نمودی^{۱۹} بی بود است و در حقیقت^{۲۰} در آینه^{۲۱}
 چیزی نیست. از برای این می گویند که^{۲۲} اگر بگویی که آن عکسی^{۲۳} که از آینه
 ظاهر می نماید از آینه است، راست است، زیرا که اگر آینه نبودی، عکس هم نبودی
 و اگر گویی که از^{۲۴} انسان است هم راست است، زیرا که اگر انسان نبودی عکس^{۲۵}

- | | |
|--|------------------------------|
| ۱. م. ج. - قدس... بیت. ن. د. - قدس سره. | ۲. س. دوان. ج. اندرون |
| ۳. ج. درون | ۴. س. خیال |
| ۵. د. - و. | ۶. س. ج. خیال |
| ۷. م. ن. ج. د. - که | ۸. قصص / ۸۸ |
| ۹. م. ن. ج. د. + است | ۱۰. ج. د. - است |
| ۱۱. ج. د. + است | ۱۲. ج. د. + است |
| ۱۳. م. ن. د. - قدس سره العزیز. ج. - قدس... بیت | ۱۴. م. ج. د. خیالات |
| ۱۵. م. ج. د. - است | ۱۶. م. وی |
| ۱۷. م. ج. د. - است | ۱۸. ج. خیالات |
| ۱۹. م. ج. د. - است | ۲۰. م. حقیقه. |
| ۲۱. م. ج. د. - است | ۲۲. ج. که می گویند. د. - که. |
| ۲۳. س. د. عکس | ۲۴. ن. - از. ج. د. - که از |
| ۲۵. ج. آینه | |

هم^۱ نبود. پس بود بی بود^۲ و نمود بی نمود^۳، عبارت است از نیستی. و یکی دیگر آن است که وجود حقیقی دارد و^۴ خیال صرف نیست آن را خیال حقیقی می‌گویند، از این است که فاضل^۵ فرمود:

مصراع^۶

آن^۷ خیالاتی^۸ که دام اولیاست

پس ببايد دانست که مراد فاضل از این خیالات، مقامات^۹ اولیاست^{۱۰} که در این مقام‌ها مانده بودند و این طبقات و مراتب، دام‌های ایشان شد^{۱۱}، که:

مصراع^{۱۲}

عکس مه رویان بستان خداست

و مه رویان خدا: کنایت است از تجلیات صفات خدا. کما قال النبی - علیه السلام^{۱۳}: «رَأَيْتُ رَبِّي لَيْلَةً الْمِعْرَاجِ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ»^{۱۴} اشارت فرمود به تجلی ربوبیت را^{۱۵}.
قال الفاضل^{۱۶}:

بیت^{۱۷}

آن خیالی را^{۱۸} که شه در^{۱۹} خواب دید در رخ مهمان همی آمد پدید
ای عالم و عامل^{۲۰} ربّانی و ای عارف و^{۲۱} عاشق صمدانی! ببايد دانست که این حالت اوایل کشف و سرحدّ ولایت است، زیرا که ولی مَر^{۲۲} دایره ولایت را آن زمان قدم نهاده باشد که

- | | |
|--|--|
| ۱. ن. د: + موجود | ۲. ج: + هر دو نمود را بود است. - بی بود |
| ۳. م. ن. ج. د: بی بود | ۴. م. ن. د: - و |
| ۵. س: فاضلی. م: + که | ۶. س: بیت. ن: مصرع. ج. د: - مصراع |
| ۷. د: - آن. | ۸. م. د: خیالات |
| ۹. د: مقام. | ۱۰. ج: - پس ببايد... اولیاست |
| ۱۱. ج: است. د: - شد. | ۱۲. س: - که مصراع. ن: مصرع. ج. د: - مصراع |
| ۱۳. ج: ص. د: صلی الله علیه و سلم. | ۱۴. س: صورت. |
| ۱۵. م. ج. د: - را. | ۱۶. ج: + علیه رحمة. |
| ۱۷. ج: خیالاتی. د: خیالاتی. - را. ق: - را (ص ۷). ک: - را (ج ۱، ص ۷). | ۱۸. ج: خیالاتی. د: خیالاتی. - را. ق: - را (ص ۷). ک: - را (ج ۱، ص ۷). |
| ۱۹. ق: اندر، (ص ۷). ک: اندر (ج ۱، ص ۷). | ۲۰. ن: - و. ج: - و عامل. |
| ۲۱. ن: - و | ۲۲. س: - مرن: هر. ج: دلی مر. |

هر چه در خواب می بیند از رؤیای حسنه و واقعات صالحه از او در عالم شهادت اثری پیدا و ظاهر شود که رؤیای حسنه شعبه نبوت است.

كما رَوَى ابوسعید - رضى الله عنه - عن النبى - صلى الله عليه و سلم: «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ جزءٌ^۱ من سِتَّةٍ و أربعينَ جزءاً^۲ مِنَ النُّبُوَّةِ. و عن أنس - رضى الله عنه - الرُّؤْيَا الْحَسَنَةُ مِنَ الرَّجُلِ الصَّالِحِ جُزْءٌ^۳ مِنْ سِتَّةٍ و أربعينَ جزءاً^۴ مِنَ النُّبُوَّةِ، يعنى: من علم النبوة من حيث إن فيها^۵ أخباراً عن الغيب و النبوة غير باقية^۶ و لكن علمها باقى ظهر فى الأولياء و أشار اليه النبى - عليه السلام - بقوله^۷: «ذَهَبَتِ النُّبُوَّةُ وَ بَقِيَتِ الْمُبَشِّرَاتُ^۸» و هذه الحالة^۹ أيضاً أول مبادئ الوحي للأنبياء^{۱۰}، الذين^{۱۱} هم أهل العناية الإلهية؛ و لهذا كانت المنامات و الوحي من مشكوة^{۱۲} واحدة.

و عن عائشة، أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - أَنَّهَا^{۱۳} قَالَتْ: أَوَّلُ مَا بُدِئَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ^{۱۴} مِنَ الْوَحْيِ الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ فِي النَّوْمِ، فَكَانَ لَا يَرَى رُؤْيَا إِلَّا جَاءَتْ مِثْلَ فَلَقِ الصُّبْحِ، ثُمَّ حُبِبَ إِلَيْهِ الْخَلَاءُ وَ كَانَ يَخْلُو بِغَارِ حِرَاءٍ فَيَتَحَنَّنُ فِيهِ وَ هُوَ التَّعَبُّدُ فِي اللَّيَالِي ذَوَاتِ الْعَدَدِ قَبْلَ أَنْ يَنْزَعَ^{۱۵} إِلَى أَهْلِهِ وَ يَتَزَوَّدُ لِذَلِكَ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى خَدِيجَةَ فَيَتَزَوَّدُ لِمِثْلِهَا حَتَّى جَاءَهُ الْحَقُّ وَ هُوَ فِي غَارِ حِرَاءٍ^{۱۶} فَجَاءَهُ الْمَلَكُ، فَقَالَ اقْرَأْ، قَالَ: «مَا أَنَا بِقَارِئٍ»، قَالَ: فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي^{۱۷} حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الْجَهْدَ ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ: اقْرَأْ قُلْتُ: مَا أَنَا بِقَارِئٍ^{۱۸} فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي الثَّانِيَةَ حَتَّى بَلَغَ

۱. س: - پیدا. ۲. ج: صلوات الله عليه و آله. د: صلوات الله و سلام عليه.

۳. ج: الحسنة. ۴. س. ن. ج. د: جزو. ۵. ج. د: جزو.

۶. م: جزء. ۷. ج. د: جزو. ۸. ج: - و عن انس... النبوة.

۹. س: فيهما. ۱۰. س: عربا فيه.

۱۱. ج: - عليه السلام، بقوله. د: بقوله.

۱۲. د: الحالات. ۱۳. ج. د: وحى الانبياء.

۱۴. ن. ج: مشكات. د: مشكلات. ۱۵. م: - الذين.

۱۶. م. ن. د: + صلى الله عليه و سلم. ۱۷. س: يتنزع.

۱۸. م. ن. د: + قال. ۱۹. س. م. ن. د: + قلت.

۲۰. م: فغطني. ۲۱. د: ان.

۲۲. م: فغطني. ۲۳. د: ان.

۲۴. م: فغطني. ۲۵. د: ان.

مِنِّ الْجَهْدِ ثُمَّ أَرْسَلَنِي^۱ فَقَالَ: إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ، إِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ^۲. فَرَجَعَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ^۳ - يَرْجِفُ فَوَادُهُ فَدَخَلَ عَلَى خَدِيجَةَ بِنْتِ خُوَيْلِدٍ^۴، فَقَالَ: - زَمِّلُونِي زَمِّلُونِي فَرَمَّلُوهُ حَتَّى ذَهَبَ^۵ عَنْهُ الرُّوعُ. الحديث^۶. و قد وقعت الإشارة إلى هذه المبشرات في القرآن، بقوله - تعالى: أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ^۷.

قال الفاضل:

بیت^۸

شه به جای حاجبان در^۹ پیش رفت پیش آن مهمان غیب^{۱۰} خویش رفت
یعنی: در آن زمان^{۱۱} که مهمان غیبی^{۱۲} ظاهر شد پادشاه مر حاجبان را توقف نکرد از سرعت، بنفسه استقبال فرمود^{۱۳} و پیش از حاجبان، مهمان را ملاقات کرد. یعنی: حجاب‌ها از دل برداشت و دل به محبت او بست و عاشق او^{۱۴} شد به جان و دل.
قال الفاضل - قدس سره:

بیت^{۱۵}

هر دو بحری^{۱۶} آشنا آموخته هر دو جان بی دواختن بردوخته
یعنی: در عالم ارواح آشنا بودند با یکدیگر، پیش از عالم شهادت و ملاقات ابدان و آشنایی صورت، همچو^{۱۷} ماهیان دریا که در قعر دریا با یکدیگر ملاقی‌اند^{۱۸} و جمله

۱. س: - فقال: اقراء. فقلت... ارسلني. ن. د: + فقال اقراء فقلت ما انا بقارى فأخذني فغطني الثالثة ثم ارسلني.

۲. علق ۱ / ۲. م. ن. د: صلى الله عليه وسلم.

۳. م: - بنت خويلد. ۴. م: - ذهب. ۵. ج: - و عن عايشه... الحديث.

۶. ج: رحمة، - بيت. ۷. يونس / ۶۳ - ۶۴.

۸. ق: فا. (ص ۷) ك: فا، (ج ۱، ص ۷). ۹. م. ن: غيبى.

۱۰. ج: زمانى. ۱۱. ج: - غيبى. ۱۲. ج: ۱۳. ج: كرد.

۱۳. م: - قدس... بيت. ن. د: - قدس سره. ج: رحمت بر او باد. - بيت. ۱۴. ج: د: - او.

۱۵. س. م. ن. ج: د: بحر. ۱۶. ج: همچنان. ۱۷. ج: تلاقى اند. ۱۸.

شناگر. قال الفاضل:

بیت^۱

گفت: معشوقم تو بودستی نه آن لیک کار از کار خیزد در جهان

ای سالک صادق، و ای طالب عاشق! بدان که عشق دو گونه است: یکی، عشق مخلوق و یکی عشق خالق. پس در عشق،^۲ راه^۳ عشق لابد است زیرا که بی عشق، راه بریدن^۴ محال است. پس^۵ هر که قدم به^۶ عشق ننهاد،^۷ از راه خدا دور افتاده^۸. پس جهد کن که از عشق در تو اثری پدید آید و تو را از عشق، بویی^۹ رسد^{۱۰} اگر چه آن حقیقی هم^{۱۱} نباشد. زیرا که مجازی نیز مر^{۱۲} استعداد و قابلیت حقیقی را وسیله می شود^{۱۳}. «المُجَازُ قَنْطَرَةُ الْحَقِيقَةِ» همین^{۱۴} معنی دارد، اما نیک بیاید دانست که مقصود^{۱۵} و مراد از عشق مجازی، محبت اخروی است، مثل محبة الجنة و حواریها^{۱۶} و اطعمتها^{۱۷} و فواکها و غیرها^{۱۸} من اللذائد^{۱۹} الموجودة^{۲۰} فيها فهذه كلها نفسانية عند الأولياء و^{۲۱} إلى هذا المعنى^{۲۲} أشير بالكتاب الإلهی بقوله - تعالی: «نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُ أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ نُزُلًا مِّنْ غَفْوٍ رَّحِيمٍ»^{۲۳} و جای دیگر فرموده^{۲۴}: «أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِّنْ ذَهَبٍ وَ أَكْوَابٍ وَ فِيهَا مَا تَشْتَهُ الْآنَفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَ أَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^{۲۵}

و ظلُّ بعض أهل الهواء أن المحبة^{۲۶} الدنيوية مثل محبة^{۲۷} الأُمرد و عشق النساء و المال و

- | | | |
|---|--------------------------|--------------------|
| ۱. م. ج: - بیت. | ۲. م. ن. د. ج: - عشق. | ۳. م. ن. د. + از. |
| ۴. س: بر بدن. | ۵. س: - پس. | ۶. ج: در. |
| ۷. ج: ننهاد. | ۸. ج: افتاد. | ۹. س: بوی. |
| ۱۰. ج: رساند. | ۱۱. ج. د: - هم. | ۱۲. س: - مر. |
| ۱۳. ج: که. | ۱۴. س: عین. | ۱۵. ج: - مقصود و. |
| ۱۶. ن: محبت الجنة و حواریها. ج: محبت الدور و الجنة. د: محبت المحور و الجنة. | | |
| ۱۷. س: اطعمهما. | ۱۸. د: - ها. | ۱۹. س: اللذاید. |
| ۲۰. س: الموجود. | ۲۱. ج: - و. | ۲۲. س: هذا المعنى. |
| ۲۳. م. ن: - تعالی. ج. د: - بقوله تعالی. | ۲۴. فصلت / ۳۱ - ۳۲. | ۲۵. م: فرموده. |
| ۲۶. زخرف / ۷۰ - ۷۱. | ۲۷. د: الالهواء ان محبة. | ۲۸. م. ن. ج: محبت. |

غیرها عشق مجازی، و هذا ظن فاسد و رأی باطل. زیرا که این بت^۱ معنوی است. کما
أشیر إلیه^۲ بقوله - تعالى: أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ^۳ و مصطفی - علیه السلام - فرمود:
«النفس هي^۴ الصنم^۵ الأكبر» و بزرگی فرمود^۶ در این معنی^۷:

بیت^۸

سوی بتان کم نگر، تا نشوی^{۱۰} کور دل
کور شود^{۱۱} از نظر چشم سگ^{۱۲} مسلخی
زلف بتان^{۱۳} سلسله ست جانب دوزخ^{۱۴} کشد
ظاهر او^{۱۵} جستی، باطن او^{۱۶} دوزخی
لیک عنایات حق گشت طبّق بر طبّق
او برهاند^{۱۷} ترا گر تو اسیر^{۱۸} فخی^{۱۹}
پس عشق شاه که نفسانی بود و مجازی، مبدّل شد^{۲۰} به عشق حقیقی و الهی^{۲۱}. پس از این
سبب فرمود که^{۲۲}:

مصرع^{۲۳}

گفت معشوقم تو بودستی نه آن

لکن^{۲۴} این عشق مجازی، وسیله عشق حقیقی باشد. مر این معنی را اشارت فرمود به
مصرع ثانی که^{۲۵} گفت:

- | | | |
|---|-------------------------|---------------------------------|
| ۱. س. د: بیت. | ۲. س: - الیه. | ۳. جائیه / ۲۳ |
| ۴. س: هو | ۵. م: صنم. ج: د: النفس. | ۶. س: - الاکبر |
| ۷. ج: - فرمود | | |
| ۸. م: - النفس..... معنی ج: + بیت‌های چند فرمود. د: بزرگی در این معنی بیتها چند فرمود. | | |
| ۹. ج: شعر. د: - بیت. | ۱۰. د: + تو. | ۱۱. ج. د: + چو. |
| ۱۲. ج: شود | ۱۳. س: - بتان | ۱۴. ج. د: دوزخت. |
| ۱۵. ج. د: + است. | ۱۶. ج. د: + است. | ۱۷. ج: برهاندت. د: برهاند. |
| ۱۸. ج: + آن. د: + این. | ۱۹. ن: فخی | ۲۰. م. ن: شد. ج. د: - مبدّل شد. |
| ۲۱. م. ن. ج. د: + گشت. | ۲۲. ج. د: - که. | ۲۳. م. د: - مصرع. |
| ۲۴. ج: لیکن | ۲۵. د: و. | |

مصرع^۱

لیک کار از کار خیزد در جهان

قال الفاضل:

بیت^۲

ای مرا تو^۳ مصطفی من چون عمر^۴ از برای خدمت^۵ بندم کمر^۶
 چون که^۷ آن خلاصه خواص اهل عالم و گزیده احرار بنی آدم، ملاقی^۸ شاه جهان گشت،
 پس شاه نیز^۹ او را به انواع تکریمات و اصناف تعظیمات، مکرم و معزز داشت و کمر
 خدمت^{۱۰} بر میان^{۱۱} بست و از جان و دل به خدمت کوشش نمود^{۱۲} و جُل همّتش به
 خدمت^{۱۳} او صرف کرد، همچو حضرت امیرالمؤمنین، عمر - رضی الله عنه^{۱۴} - که از صدق
 دل مر سلطان انبیا را - علیه السلام - خدمت^{۱۵} می کرد.
 پس چون آن شاه طالب راه خدا^{۱۶}، آن مهمان غیبی را^{۱۷} از صدق دل مداومت خدمت
 نمود^{۱۸} و غبار خاک پای وی را توتیای چشم دل خود گردانید و در^{۱۹} خدمت^{۲۰} او سعی
 بلیغ دریغ^{۲۱} نکرد و تقصیری^{۲۲} و کاهلی ننمود^{۲۳} بلکه به^{۲۴} کمال مرتبه به خدمتش^{۲۵}
 کوشید. پس آن مهمان غیبی^{۲۶} که از اوتاد بود از پادشاه، نظر محبت دریغ نداشت.
 ای نور چراغ روحانی و ای چشمه روضه معانی! بدان که: الأوتاد هم الرجال الأربعة^{۲۷}

- | | | |
|---|--|--------------------|
| ۱. م. ج. د: - مصرع. | ۲. س. م. ج: - بیت | ۳. ج. د: تو ما را. |
| ۴. ج: علی | ۵. س: خدمت | |
| ۶. ج: جان فدایت می کنم از پر دلی. د: بستم کمر. | ۷. س: - که | |
| ۸. ج: تلاقی | ۹. ج. د: - نیز. | ۱۰. س: خدمت |
| ۱۱. ن: + خود | ۱۲. د: بنمود. | ۱۳. س: خدمت |
| ۱۴. ج: امیرالمؤمنان و مولای متقیان علی بن ابی طالب علیه السلام، | | |
| ۱۵. س: خدمت. ج: - علیه السلام. د: علیه السلام را. | ۱۶. د: + را. | |
| ۱۷. س: - غیبی. د: - را. | ۱۸. س: خدمت. ج: خدمت مداومت بنمود. د: بنمود. | |
| ۱۹. س: - در. | ۲۰. س: خدمت. | ۲۱. م: - دریغ. |
| ۲۲. ج: د: تقصیر. | ۲۳. ج: نکرد. | ۲۴. س: - به. |
| ۲۵. س: خدمتش. | ۲۶. ج. د: + را. | ۲۷. ج: - الاربعة. |

الَّذِينَ عَلَىٰ منازل الجهات الأربع من العالم أی الشرق و الغرب و الشمال و الجنوب. بهم يحفظ الله - تعالى - تلك الجهات، لكونهم محالّ نظره تعالى.

پس از نظر محبت او^۱ شاه به کمال رسید، زیرا که نظر ایشان اکسیر^۲ اعظم است.

بیت^۳

اطلب الفضل من أوتاد الكرام	قال لی شیخٌ كبيرٌ فی المقام
منهم ^۴ اطلب المنايا ^۵ و المرام	هم رجال الغیب فخر السالکین
فلیکثر خدمة ^۸ هذا العظام	من یرد ^۶ منکم أتى ^۷ مقصوده
غیر محصول المنايا و الهیام	لم یرد ^۶ الناس من أبوابهم
ربنا! أرسل لهم منا السلام ^۹	إنهم لله تخدم للأنام
امتناناً منه ^{۱۰} من غیر الکلام	جاء لی معهم هدايا من آله
هائماً من شوق فرط الاصطلام	صرتُ منها ^{۱۱} والهاً حين الوصول
قد سكرنا منه من غیر المدام	یهت من لذاتها عند الکرام
من جناب العزّ قدّوس السلام	جاء عند السكر ^{۱۲} للحسن

از این است که خواجه حافظ شیرازی^{۱۳} فرموده^{۱۴}:

بیت^{۱۵}

آنان^{۱۶} که خاک را به نظر کیمیا کنند آيا بود که گوشه چشمی^{۱۷} به ما کنند و بزرگی دیگر در این معنی^{۱۸} فرمود:

- | | | |
|-----------------------------|-----------------------------|-----------------------|
| ۱. ج: محبة آن. | ۲. ج: اکثیر. | ۳. ج: نظم. د: - بیت. |
| ۴. م: من هم. ن: من همو. | ۵. س. م. ن. ج. د: منایا. | ۶. س: یرو |
| ۷. ج: الی. | ۸. س: خدمة. ن. د: خدمت. | ۹. ج. د: سلام. |
| ۱۰. ج: اننا تامه. | ۱۱. ج: - منها. د: صرف منها. | ۱۲. ج: - سکر. |
| ۱۳. م. ن. د: - شیرازی. | ۱۴. م. ن. ج. د: فرمود. | ۱۵. ج: شعر. د: - بیت. |
| ۱۶. م. ن: آن‌ها. | ۱۷. م: چشم. | |
| ۱۸. م. ن. د: - در این معنی. | | |

بیت^۱

قدر نبات یافت چوب^۲ از اثر مصاحبت

گل که شود قرین گل، گیرد^۳ رنگ و بوی او

و فاضل نیز فرمود:

بیت^۴

گر تو سنگ صخره^۵ مرمر شوی چون^۶ به صاحب‌دل رسی گوهر شوی
و الی هذا المعنی أشیر بالکتاب اللّٰهی^۷ بقوله - تعالی^۸: وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا^۹
قال الغزالی - رحمة الله^{۱۰} - فی الإحياء: «فکم من معانٍ دقیقةٍ من أسرار القرآن تخطر^{۱۱} علی
قلب المتجرّدين^{۱۲} و الذکر^{۱۳} و الفکر تخلوا^{۱۴} عنها^{۱۵} کتب التفاسیر، و لا یطلع^{۱۶} علیها
أفاضل المفسّرين»، إلی هنا کلامه.

ای عزیز! ببايد دانست که ارض دل^{۱۷} اهل هوا همجو^{۱۸} ارض میة است. پس آن زمان که
طالب خدا باشند^{۱۹} و به تربیت مرشد کامل مقارن شوند^{۲۰} از نفس عیسی دم وی حیات^{۲۱}
یابند و زنده شوند. کما قال عزّ و جلّ فی الکتاب الکریم و القرآن العظیم^{۲۲}: فَانْظُرْ إِلَى آثَارِ
رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا^{۲۳} پس مراد از آثار رحمت فی الظاهر^{۲۴} مطر است
که ارض میة را حیات^{۲۵} می دهد و فی التأویل مطر معنوی است که انفاس پیران و
فیوضات اولیاست که ارض دل طالبان را زنده می کند و حیات^{۲۶} می دهد. کما أشیر^{۲۷} إلیه

- | | | |
|---|--|---------------------------|
| ۱. ج: شعر. د: - بیت. | ۲. ج: - چوب. | ۳. ج: + و. |
| ۴. ج: شعر. د: - بیت. | ۵. ق: صخره و، (ص ۳۳) ک: صخره و، (ج ۱، ص ۴۵). | |
| ۶. م. ن. د: گر. | ۷. س. م. ن. ج: د: الاهی. | ۸. م. ن. د: - تعالی. |
| ۹. یس ۳۳ / | ۱۰. م. ن. ج: د: - رحمة الله. | ۱۱. س. م. ن. ج: د: بخاطر. |
| ۱۲. س. م. ن. المتجرّد: + و. ج: المجرد. | | |
| ۱۳. - س. ج: د: بالذکر. - و. م. ن: للذکر. - و. | | ۱۴. س. م. ن. ج: د: یخلوا. |
| ۱۵. ج: عنه. | ۱۶. س: لا تطلع | ۱۷. ج: - دل. |
| ۱۸. ج: - همجو. | ۱۹. س: باشد. ج: باشید. | ۲۰. ج: شود. |
| ۲۱. ج: حیوة. | ۲۲. ج: د: - القرآن العظیم. | ۲۳. م: + الآية. روم / ۵۰. |
| ۲۴. م: فی الظاهر. ج: رحمة فی الظاهر. | | ۲۵. ج: حیوة. |
| ۲۶. ج: حیوة. | ۲۷. م: اشار. | |

الفاضل بقوله:

نظم^۱

هین^۲ که اسرافیل وقتند اولیا مرده را زیشان حیاتست^۳ و نما^۴
 جانهای^۵ مرده اندر^۶ گور تن بر جهد^۷ ز آوازشان اندر کفن^۸
 گوید^۹ این^{۱۰} آواز ز آواها^{۱۱} جداست مرده زنده کردن^{۱۲} آواز خداست
 از خداوند ولی التوفیق، درخواستن توفیق^{۱۳} رعایت^{۱۴} ادب در همه حالها و بیان کردن
 ضررهای^{۱۵} بی ادبی
 قال الفاضل:

بیت^{۱۶}

از خدا جویم^{۱۷} توفیق ادب بی ادب محروم ماند^{۱۸} از لطف رب
 یعنی: از حق - تعالی^{۱۹} جلّ جلاله و عمّ نواله - استعانت و یاری می طلبم^{۲۰} تا مرا^{۲۱} طریق
 ادب خود بیاموزد. کما قال النبی - علیه السلام^{۲۲}: «أَدَّبْنِي رَبِّي وَ أَحْسَنَ تَأْدِيبِي^{۲۳}» و مرا
 توفیق دهد که ادب او را رعایت توانم کردن.
 اما ای عزیز! نباید دانست که ادب، دو نوع^{۲۴} است: یکی به خدا تعلق دارد و یکی به^{۲۵}
 رسول وی.

۱. ج: حساب.

۲. س: ج: بین.

۳. ن: د: بیت. ج: شعر.

۴. س: جانهایی.

۵. ک: حیا. (ج ۱، ص ۱۱۷).

۶. م. ن: ج: د: بر جهد.

۷. ق: جان هر یک مرده‌یی از، (ص ۸۰)

۸. ۱۰. س: او.

۹. م. ن: ج: د: گویند.

۱۰. ج: بدن.

۱۱. م: آوا. ج: آوازاها. د: آواها. ۱۲. ق: زنده کردن کار، (ص ۸۰) ک: زنده کردن کار، (ج ۱، ص ۱۱۷).

۱۳. ۱۵. ن: ضرر.

۱۴. ج: در غایت.

۱۵. د: + و.

۱۶. ج: خواهم.

۱۷. س: - قال الفاضل. ج: - بیت.

۱۸. م. ن: ج: د: - تعالی.

۱۹. م. ن: ج: د: گشت. ک: شد، (ج ۱، ص ۷).

۲۰. ج: ما را.

۲۱. ن: می طلبیم. + که.

۲۲. ج: ص. د: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ.

۲۳. ج: ده گونه. دو گونه.

۲۴. س: تادیب.

۲۵. س: ج: - و.

۲۶. ج: د: بر

پس ادب رعایت کردن بنده با خدا آن است که از منهیات اعراض کند و علی‌الدوام در^۱ اجتناب باشد^۲ و اوامر او^۳ به جای^۴ آورد. کما قال عز و جل بقوله^۵: و ما اتیکُم الرَّسُولُ فَخُذُوهُ و ما نَہیکُم عَنْهُ فَانْتَهُوا^۶ و الا از ادب خدا دور است^۷. و ادب رسول وی آن است که سنتش را^۸ رعایت کند^۹ و در مداومت او باشد و اگر^{۱۰} ترکش کند^{۱۱} از ادب^{۱۲} رسول‌الله دور است که فرمود: «مَنْ ضَيَّعَ سُنَّتِي حَرَمْتُ عَلَيْهِ شَفَاعَتِي»^{۱۳}.

قال الفاضل:

بیت^{۱۴}

بی ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در^{۱۵} همه آفاق زد

یعنی: بی ادبان، تنها نه خود را ضایع و هلاک می‌کنند^{۱۶} بلکه هر یکی^{۱۷} از ایشان هزار کس را از خلق جهان، ضایع^{۱۸} و هلاک می‌کند، که^{۱۹} حق - جل و علا - فرمود: وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ^{۲۰} و در^{۲۱} جای دیگر فرمود: اَلَا خِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ اِلَّا الْمُتَّقِينَ^{۲۲} و جای دیگر فرمود: يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ اَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا لَقَدْ اضْلَنَنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ اِذْ جَاءَنِي وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا^{۲۳}

بیت^{۲۴}

ز قومی گر یکی بی‌دانشی کرد نه که را منزلت ماند نه مه^{۲۵} را

قال الفاضل:

- | | | |
|--|-------------------------|-----------------------|
| ۱. ج: - در. | ۲. ج: ورزد. | ۳. س: - او. ج: + را. |
| ۴. ج: د: جا. | ۵. م. ن. ج: د: - بقوله. | ۶. حشر / ۷. |
| ۷. ج: باشد. | ۸. ن: - را. | ۹. ج: کنند. |
| ۱۰. ن: گر. | ۱۱. ج: کنند. | ۱۲. س: - ادب. |
| ۱۳. س: + صدق رسول‌الله. | ۱۴. م. ج: - بیت. | ۱۵. م. ن: در. |
| ۱۶. س: کرد. ن: می‌کند. ج: + کردند. - و هلاک می‌کنند. | ۱۷. ج: هر یک. | ۱۸. ج: + کردند. |
| ۱۹. م. ن. ج: می‌کنند. د: - که. | ۲۰. انفال / ۲۵. | ۲۱. د: - در. |
| ۲۲. زخرف / ۶۷. | ۲۳. فرقان / ۲۹. | ۲۴. ج: شعر. د: - بیت. |
| ۲۵. م: مهر. | | |

بیت^۱

مائه از آسمان در می‌رسید^۲ بی‌صداع و بی‌فروخت و بی‌خرید^۳

ای عزیز!^۴ نباید دانست که^۵ مائه از آسمان در^۶ آن زمان نازل شده بود که موسی - صلوات الله علیه و سلامه^۷ - در صحرای تیه با بنی اسرائیل مانده بودند^۸ بی‌توشه و از حرارت شمس، عاجز مانده و به موسی^۹ - علیه السلام - شکایت کردند. پس موسی - علیه السلام - دعا کرد. فأرسل الله - تعالی - علیهم^{۱۰} بدعاء موسی - علیه السلام - غماماً أبيض رقيقاً^{۱۱} أطيّب من غمام المطر وجعل لهم عموداً من نور یضئ لهم فی اللیل إذا^{۱۲} لم یکن لهم قمر^{۱۳}؛ كما أخبر الله - تعالی - بقوله: وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ^{۱۴} فكان هذا المَنَّاءُ^{۱۵} کلّ ليلة یقع^{۱۶} علی أشجارهم مثل الثلج، لكلّ إنسان منهم صاع. فقالوا: یا موسی^{۱۷}! قَتَلْنَا هذا المَنَّاءَ^{۱۸} بحلاوته^{۱۹}. فادعُ لنا ربّک أن یُطعِمَنَا اللَّحْمَ. فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ السَّلْوَى، وَ هُوَ طَائِرٌ يُشَبِّهُ السَّمَانِيَّ وَ قِيلَ هُوَ السَّمَانِيَّ^{۲۰} بعینه. بعث الله بسحابة،^{۲۱} فمطرت^{۲۲} السَّمَانِيَّ. فكان الله - تعالی - ينزل علیهم المَنَّاءَ وَ السَّلْوَى كُلَّ صَبَاحٍ مِنْ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ، فَيَأْخُذُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَا يَكْفِيهِ يَوْمًا وَ لَيْلَةً. وَ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَخَذَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَا يَكْفِيهِ لِيَوْمَيْنِ، لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يَنْزِلُ يَوْمَ السَّبْتِ. قال الفاضل: ^{۲۳}

۱. ج: + علیه رحمة و رحمة. - بیت.
۲. س: در می‌رسد.
۳. ج: د: بی‌شری و بیع، بی‌گفت و شنید. ق: بی‌شری و بیع و بی‌گفت و شنید، (ص ۸).
۴. م: - ای عزیز.
۵. د: - که.
۶. م. ن: - در. ج. د: - از آسمان در.
۷. س: - الله ج: ع. د: علیه السلام.
۸. د: مانده بود.
۹. ن: + و را.
۱۰. س. ن: - تعالی. ج: - علیهم.
۱۱. د: رقیقاً.
۱۲. د: اذ.
۱۳. م. ن. ج: د: قمر.
۱۴. س. ج: هذا المَنَّاء.
۱۵. س. ج: د: هذا المَنَّاء.
۱۶. ج: نفع.
۱۷. ج: + ع.
۱۸. س. ج: د: هذا المَنَّاء.
۱۹. ج: - بحلاوته.
۲۰. م: - و قیل هو السَّمَانِيَّ.
۲۱. م. ن: سحابة. ج: سحابة. د: سحابة.
۲۲. د: فمطرة.
۲۳. ج: + علیه رحمة.

بیت^۱

در میان قوم موسی چند کس بی ادب گفتند: کو^۲ سیر و عدس؟
یعنی: بنی اسرائیل در صحرای تیه، موسی - علیه السّلام - را^۳ گفتند: که^۴ یا موسی! صبر و
طاقت نمی‌کنیم، طعام واحد را از خدای - تعالی، طعام دیگر^۵ از بهر^۶ ما بطلب^۷ که در
زمینی^۸ رُسته شود همچو سیر و عدس. کما اخبر الله - تعالی - فی کتابه^۹ الکریم، بقوله^{۱۰}:
وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِئُ الْأَرْضُ مِنْ
بَاقِلِهَا وَ قِثَّائِهَا وَ فُومِهَا وَ عَدَسِهَا وَ بَصَلِهَا قَالَ^{۱۱}: أَى قَالَ لَهُمْ مُوسَى^{۱۲} اَتَسْتَبْدِلُونَ^{۱۳}، أَى:
يَطْلُبُونَ^{۱۴} استبدال الَّذِی هُوَ أَذْنَى^{۱۵} أَى: أَرْدَى^{۱۶} وَ أَحْسَنَ^{۱۷} مِنْ يَقُولُ الْأَرْضُ^{۱۸} بِالَّذِی^{۱۹} هُوَ
خَيْرٌ^{۲۰}، أَى: أَشْرَفَ وَ أَفْضَلَ لَكُمْ بَلَا تَعْبُ وَ هُوَ الْمَنْ وَ السَّلْوَى فَقَالَ لَهُمْ مُوسَى^{۲۱} بِأَمْرِ اللَّهِ:
إِهْبِطُوا مِصْرًا^{۲۲}، أَى: انزلوا من التّیه إلى المِصر فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ^{۲۳}، مِنْ نَبَاتِ الْأَرْضِ.
قال الفاضل:

بیت^{۲۴}

منقطع شد خوان و نان^{۲۵} عاشقان^{۲۶} ماند رنج^{۲۷} زرع و بیل و داسمان
چون که بعضی^{۲۸} از ایشان در صحرای تیه گستاخی کردند پس^{۲۹} بدین سبب، قُطع ماده

- | | |
|--|-------------------------------|
| ۱. س. ج. - بیت | ۲. ج. ز |
| ۳. س. - علیه السّلام. م. د. - را. ن. را علیه السّلام. | ۴. ج. د. - که |
| ۵. ج. + ع | ۶. س. ج. د. نمی‌کنم. |
| ۸. ج. د. برای. | ۷. ج. - طعام دیگر |
| ۱۱. م. ن. ج. د. بکتابه. | ۹. ج. طلب کن. + طعام دیگر. |
| ۱۴. ج. + ع. | ۱۰. د. زمین. |
| ۱۷. بقره / ۶۱. | ۱۲. س. ج. د. - بقوله. |
| ۲۰. م. الارض. | ۱۳. بقره / ۶۱. |
| ۲۳. ج. - موسی. | ۱۴. س. تبدلون. ن. د. تطلبون. |
| ۲۶. س. م. ج. - بیت. | ۱۵. بقره / ۶۱. |
| ۲۸. ن. آسمان. ج. د. از آسمان. ق. از آسمان، (ص ۸). ک. نان و خوان آسمان، (ج ۱، ص ۷). | ۱۶. ج. احسن. |
| ۲۹. م. ن. + و. ق. + و. (ص ۸) | ۱۸. د. - استبدال... بالَّذِی. |
| ۳۱. س. - پس. | ۲۱. بقره / ۶۱. |
| | ۲۲. بقره / ۶۱. |
| | ۲۳. همان. |
| | ۲۴. س. خان و مان. |
| | ۲۵. م. - بعضی. ن. بعض. |

الرَّزْقُ^۱ الَّذِي كَانَ يَنْزِلُ عَلَيْهِمْ بَلَاءَ مُؤُونَةٍ فِي الدُّنْيَا وَلَا حِسَابَ فِي الْعَقَبَى^۲.
و حقیقتش آن است که به دعای مرشد کامل، انواع نعم روحانی، طالبان راه خدا را نازل
می شدی.^۳ پس چون بعضی^۴ از ایشان گستاخی کردند آن^۵ نعمت روحانی منقطع شد،
یعنی از فیوضات مرشد کامل محروم ماندند.^۶ کما اشیر الیه بقوله تعالی^۷: وَ اتَّقُوا فِتْنَةً
لَا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ^۸
پس از این است که فاضل فرمود:

بیت^۹

بی ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در^{۱۰} همه آفاق زد
قال الفاضل:

بیت^{۱۱}

باز عیسی^{۱۲} چون شفاعت کرد حق خوان^{۱۳} فرستاد و^{۱۴} غنیمت بر طبق
یعنی: بنی اسرائیل آن^{۱۵} زمان^{۱۶} که عیسی^{۱۷} را - علیه السلام^{۱۸} - گفتند که: خدای شما هیچ
استطاعت دارد که ما را^{۱۹} از آسمان، مائده ای انزال^{۲۰} و ارسال کند؟ و هو^{۲۱} قوله - تعالی: إِذْ
قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ^{۲۲}
ای: خواناً^{۲۳} فيه طعام.

- | | | |
|---------------------------------------|-----------------------------------|----------------------|
| ۱. ج: زَلَّةُ الرِّزْقِ. | ۲. ج: فِي الْبَعْضِ. | ۳. ج. د: می شد. |
| ۴. م. ن. د: بَعْضِ. | ۵. ج. د: + دَو. | ۶. س: مانده. |
| ۷. س: - تَعَالَى. | ۸. انفال / ۲۵. | ۹. س. ج. د: - بَیْت. |
| ۱۰. م. ن: بَر. | ۱۱. م. ج: - بَیْت. | |
| ۱۲. د: مُوسَى. (بالای کلمه: عِيسَى). | ۱۳. س: خَانَ. ن: خُون. | |
| ۱۴. ج: - وَ. | ۱۵. ج: دَر. | ۱۶. ج: زَمَانِی. |
| ۱۷. د: مُوسَى. (بالای کلمه: عِيسَى). | ۱۸. ج. د: عَلَيْهِ السَّلَام رَا. | |
| ۱۹. ج: - مَا رَا. | ۲۰. ج: + دَارَد. | |
| ۲۱. ج. د: - هُو. | | |
| ۲۲. مانده / ۱۲. | | |
| ۲۳. س: خَاناً. ن: خُوناً. د: خَوْقاً. | | |

پس عیسی - علیه السلام - ایشان را گفت: مجیباً لهم. قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ^۱، اِی: مصدّقین بالإخلاص فلا تسألوا^۲ لأنفسکم البلاء.

قالوا نُريدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا^۳، أَكَل تَبَرَكِي^۴ لَا أَكَل حَاجَةٍ، فَنَسْتَقِينُ^۵ قُدْرَتَهُ. وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُنَا وَ نَعْلَمُ أَنَّ قَدْ صَدَقْتَنَا بِأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ، اِی نَزْدَادُ اِيمَانًا وَ يَقِينًا. وَ نَكُونُ عَلَيْهَا^۶ مِنَ الشَّاهِدِينَ^۷ لِلَّهِ بِالْوَحْدَانِيَّةِ^۸ وَ الْقُدْرَةِ وَ لَكَ^۹ بِالنَّبُوَّةِ وَ الرِّسَالَةِ وَ عِنْدَ ذَلِكَ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ^{۱۰} قِيلَ إِنَّهُ اغْتَسَلَ وَ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ وَ طَاطَأَ رَأْسَهُ وَ غَضَّ بَصَرَهُ وَ بَكَى ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَ آخِرِنَا وَ آيَةً مِنْكَ وَ ارْزُقْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ^{۱۱} پس از دعای عیسی - علیه السلام - حق - جلّ و علا - ایشان را خوان^{۱۲} فرستاد^{۱۳}. رُوِيَ ابْنُ عَمْرٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -^{۱۴} عَنْ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: «أَنَّهَا نَزَلَتْ خَبْرًا^{۱۵} وَ لَحْمًا وَ قِيلَ لَهُمْ^{۱۶} إِنَّهَا^{۱۷} مَقِيمَةٌ لَكُمْ مَا لَمْ تَخُونُوا^{۱۸}».

قال الفاضل:

بیت^{۲۱}

باز گستاخان، ادب بگذاشتند چون گدایان زله‌ها^{۲۲} برداشتند

پس بعضی^{۲۳} از ایشان گستاخی کردند و ترک ادب گفتند و زله‌ها^{۲۴} برداشتند.

قال الفاضل:

بیت^{۲۵}

۱. مائده / ۱۱۲.	۲. د: و لا تسئلوا.	۳. مائده / ۱۱۳.
۴. س. التبرک.	۵. ج: لِحَاجَةٍ فَنَسْتَقِينُ. د: فَتَسْتَقِينُ.	
۶. مائده / ۱۱۳.	۷. ج: - عَلَيْهَا.	۸. مائده / ۱۱۳.
۹. ن: بِالْوَحْدَانِيَّةِ.	۱۰. س: - وَ لَكَ. ج: ذَلِكَ.	۱۱. مائده / ۱۱۴.
۱۲. همان.	۱۳. س: خان	۱۴. ج: + وَ
۱۵. م. ن. ج: - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ	۱۶. د: + وَ آلِهِ.	۱۷. د: خَيْرًا.
۱۸. س: - لَهُمْ	۱۹. س: أَلَمَّا	۲۰. س: تَحُونَهَا
۲۱. س. م: - بَيْت. ج: + رَحْمَةً وَ بَرَكَةً - بَيْت	۲۲. س: ذَلِكَهَا	۲۳. م. ن: - بَيْت
۲۴. م. ن: - بَعْض	۲۵. س: دَلِهَا	۲۶. م. ن: - بَيْت

کرده^۱ عیسی لابه^۲ ایشان را که این دایمست و کم نگردد از زمین
عیسی - علیه السّلام - آن گستاخان را لابه کرد و گفت که^۳: این طعام، شما را دایم است از
جانب^۴ خدا، بی ادبی مکنید. قبول نکردند.
قال الفاضل - قدّس سرّه العزیز:

بیت^۵

بد گمانی کردن و حرص آوری کفر باشد پیش خوان^۶ مهتری
هذا غنی عن الشرح لظهور معناه.^۷
قال الفاضل - قدّس سرّه العزیز:

بیت^۸

زان گذارویان نادیده^۹ فراز^{۱۰} آن در رحمت بر ایشان کرده باز^{۱۱}
الفراز بفتح الفاء: جمع آمدن^{۱۲} است و^{۱۳} الفراز بکسر الفاء: بالا و تلّ است.
یعنی: آن باب رحمت که از آن، ایشان را نعمت^{۱۴} سماوی نازل می شدی^{۱۵} از^{۱۶} گستاخی
ایشان منسدّ و مغلق^{۱۷} شد.
قال الفاضل:

بیت^{۱۸}

ابر برناید پی منع^{۱۹} زکات^{۲۰} وز زنا افتد وبا اندر جهات

۱. س: کرد
۲. ق: لابه کرده عیسی. (ص ۸) ک: لابه کرده عیسی، (ج ۱، ص ۷)
۳. س: که
۴. ج: د: - جانب.
۵. ن: - قدّس سرّه العزیز. ج: د: - قدّس سرّه بیت.
۶. س: خان
۷. م: - قال الفاضل، قدّس سرّه معناه
۸. م: ج: - قدّس سرّه العزیز: بیت. ن: د: - قدّس سرّه العزیز
۹. م: ن: ج: د: زاز: ق: زاز، (ص ۸) ک: زاز، (ج ۱، ص ۸)
۱۰. م: ن: ج: د: شد فراز: ق: شد فراز. (ص ۸) ک: شد فراز، (ج ۱، ص ۸)
۱۱. م: ن: ج: د: آمد.
۱۲. ج: د: آمد.
۱۳. ج: - و
۱۴. ج: - نعمت
۱۵. د: می شد.
۱۶. م: ن: ز
۱۷. د: منقطع.
۱۸. م: ج: - بیت
۱۹. س: دفع
۲۰. س: زکوة. ن: زکات

چون که ایشان ترک زکات^۱ کردند و اموال حق الله^۲ را ندادند به مساکین، پس حق - جل و علا - ایشان را غضب^۳ منع سحاب و نزول مطر کرد^۴ پس از قحطی و سختی هلاک شدند^۵ و چون که ایشان مباشرت زنا کردند ایشان را طاعون مسلط کرد و انواع بلاها را^۶ بر ایشان ارسال کرد به سبب افعال قبیحه ایشان. کما اشیر الیه^۷ بقوله - تعالی^۸: و مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ^۹

و در این معنی، بزرگی فرمود:

نظم^{۱۰}

ایا شایباً^{۱۱} لربّ العرش عاصی
سعیّر للعصاة^{۱۲} لها ثبور
فإنّ تصیّر علی الثیران فاعص^{۱۳}
و فیما قد کسبت^{۱۴} من الخطایا
أُتذری ما جزاء^{۱۵} المعاصی^{۱۶}
فویلّ یوم یؤخذ بالتواصی
و إلا کن عن العصیان قاصی
رهِنتَ النفس^{۱۷} فاجهد بالخلاصی^{۱۸}
قال الفاضل:

بیت^{۱۹}

هر چه بر تو آید از ظلمات و^{۲۰} غم آن ز بی باکیست^{۲۱} گستاخیست هم
کما قال عزوجل: کُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهینَةٌ^{۲۲} و جای دیگر فرمود: مَنْ عَمِلَ صَالِحاً فَلِنَفْسِهِ
و مَنْ أَسَاءَ فَعَلِیْهَا و مَا رَبُّکَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبیدِ^{۲۳}.

- | | | |
|---|---------------------------------------|---------------------------------|
| ۱. س. ج: زکوة | ۲. ج: - الله | ۳. م. ن. ج. د: + کرد. |
| ۴. ن: - کرد | ۵. ج. د: گشتند. | ۶. م. ج. د: - را. |
| ۷. س: - الیه | ۸. س: - تعالی | ۹. نحل / ۳۳ |
| ۱۰. م. ن: بیت. ج. شعر. د: - نظم. | ۱۱. س. م. ن: شاب. | |
| ۱۲. ج. د: + ذری. | ۱۳. س. م. ن: للمعاصی. | ۱۴. س: للمعاصات. ج: معبر للوصات |
| ۱۵. د: فاعصی. | ۱۶. ج: کتب | ۱۷. ج: النض |
| ۱۸. ج: + والله اعلم بالصواب | ۱۹. س: - قال الفاضل، بیت. م. ج: - بیت | |
| ۲۰. س. ج: - و | | |
| ۲۱. م: بی باکیست. + و. ن: + و. د: - است. + و. ق: - است، (ص ۸) ک: - است (ج ۱، ص ۸) | | |
| ۲۲. مدثر / ۳۸ | ۲۳. فصلت / ۴۶ | |

قال الفاضل - قدّس سرّه:

بیت^۱

هر که بی باکی^۲ کند در راه دوست ره زن مردان شد و نامرد اوست
هر که در طریق خدا گستاخی^۳ و بی ادبی کند و^۴ کسب معاصی را مباشرت کند^۵ و دیگران
او را^۶ ببینند^۷ و او را^۸ متابعت کنند در معصیت و ترک ادب، پس^۹ آن کس، مضلّ ایشان گردد
در طریق خدا و ره زن مردان شود. کما قال النبی - علیه السلام: «مَنْ سَنَّ فِی الْإِسْلَامِ سُنَّةً
سَیِّئَةً فَلَهُ وِزْرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا» الحديث^{۱۱}.
قال الفاضل - قدّس سرّه:

بیت^{۱۲}

از ادب پرنور گشتست این فلک وز ادب معصوم و^{۱۳} پاک آمد ملک^{۱۴}
یعنی: افلاک چون امر خدا را^{۱۵} به جای^{۱۶} آوردند، منور شدند از نور شمس و قمر و سایر
النجوم^{۱۷}.
ای عزیز! فلک معنوی، قلب انسان کامل است چون که انسان کامل، امر خدای^{۱۸} را به
جای^{۱۹} آورد منور شد از^{۲۰} نور معرفت، که مصطفی - علیه السلام^{۲۱} - فرمود: «مَنْ أَخْلَصَ
لِلَّهِ^{۲۲} أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ^{۲۳} الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى^{۲۴} لِسَانِهِ»
پس ملائکه نیز معصوم شدند از معصیت بالادب و سایر التّسبیح والتّهلیل^{۲۵}.

- | | |
|--|------------------------------|
| ۱. م. ج. - قدّس سرّه: بیت. ن. د. - قدّس سرّه. | ۲. م: بی باکی. ج. د: نامردی. |
| ۳. ج: + کرد. د: + کند. | ۴. س. ج: - و. د: نماید و. |
| ۵. ج: + کند. | ۵. ج: کند |
| ۶. ج. د: - او را. | ۸. م: ارا |
| ۷. ج: ببینند | |
| ۹. ج: - پس | ۱۱. س: بهذا الحديث |
| ۱۰. ج: صلّى الله علیه و سلم | ۱۳. س. ج. د: - و. |
| ۱۲. م. ج: - قدّس سرّه. بیت. ن. د: - قدّس سرّه. | ۱۶. د: به جا. |
| ۱۴. س: فلک | ۱۵. م. ن. د: امر خدا را چون. |
| ۱۷. ج: از نور شمس و قمر و سایر النجوم منور شدند. | ۱۸. م. ن. ج. د: خدا. |
| ۱۹. ج. د: جا. | ۲۱. ج: ص |
| ۲۰. ج: به | ۲۴. س: ای |
| ۲۲. ج: الله | |
| ۲۳. ج: بتابع | |
| ۲۵. ج: - والتّهلیل | |

قال الفاضل:

بیت^۱

بُد زگستاخی کسوف آفتاب شد عزازیلی زجرات ردّ باب

یعنی: آفتاب عالمتاب^۲ را کسوف می‌آید از گستاخی خلق جهان، اما ای طالب! بدان که قلب انسان کامل، روشن‌تر است از صد آفتاب، چه جای آفتاب،^۳ بلکه آفتاب در پیش او پرتوی ندارد. کما قال النبی - علیه السلام: «أَنَّ لِّلَّهِ عِبَادًا قُلُوبُهُمْ أُنُورٌ مِّنَ الشَّمْسِ» الحديث.

پس این چنین قلب که قابلیت دارد به تربیت اولیا، به مقامی رسد که از آفتاب به چندان مرتبه روشن‌تر باشد، لکن به^۴ گستاخی خود در راه خدا آفتاب ضمیرش را از زنگ^۵ صور کونیّه و کدورات احکام امکانیه صد کسوف آید و در کسوف ظلمات^۶ بشریت^۷ بماند ابدالآباد. اَللّهُمَّ خَلِّصْنَا مِنْ ظُلُمَاتِ الطَّبِيعَةِ الْبَشَرِيَّةِ وَ ادْخُلْنَا إِلَى اَنْوَارِ الصَّمَدِيَّةِ!

پس بدان، ای طالب انوار الهی و ای راغب اسرار نامتناهی! عزازیل، مَلَكِ مَقْرَب بود در میان ملائکه، لکن^۸ از گستاخی خود جرأت^۹ معصیت کرد و قبول امر الهی نکرد، یعنی آن زمان که حق - جلّ و علا - ملائکه را فرمود که آدم را سجده کنند: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ»^{۱۰} پس همه^{۱۱} ملائکه به یکبار سجده کردند لکن^{۱۲} عزازیل سجده نکرد و گفت: قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ. قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ^{۱۳}

پس بدین^{۱۴} سبب از درگاه خدا مردود و مقهور شد. و کان من الکافرین^{۱۵}. و هاهنا

۲. م. ن. د: عالم آرا. ج: عالم.

۵. د: الله.

۸. ج. د: - ظلمات.

۱۱. د: + و.

۱۴. س. ج: - همه.

۱۷. ج: ازین.

۱. س: - قال الفاضل. م. ج: - بیت

۳. ج: آفتابش

۶. ج: لیکن - به. د: - به.

۹. م. ن. ج. د: بشریه.

۱۲. س: کنید.

۱۵. ج: لیکن.

۱۸. بقره / ۳۴ - ص / ۷۴.

۱۶. ص / ۷۶ - ۷۷ - ۷۸.

۷. م. ن: زنگ.

۱۰. ج: لیکن.

۱۳. بقره / ۳۴.

۴. ج: ص

مسائل أصولیة، إحدیها: إِنَّ ترك السَّجود لم^۱ یكن كُفراً عند أهل السَّنة و الجماعة و كذا كلَّ كبيرة. و قالت الخوارج: من ارتكب كبيرةً كَفَرَ و استحقَّ^۲ التخلید فی^۳ النَّار. و قالت المعتزلة: من ارتكب كبيرةً خرج من الإیمان و لا یدخل فی الكفر، لكنَّ^۴ يستحقَّ التخلید فی النَّار. و قلنا: لا یصیر العبد بصغيرةً و لا كبيرةً كافراً و لا یخرج به عن^۵ الإیمان إذا لم یستحلَّ^۶ و لم یرد الأمر، فَإِنَّ الله سَمَّى المذنبین مؤمنین^۷. و قال^۸: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا ما بَقِيَ مِنَ الرِّبَا^۹ الآية^{۱۰}. و الحاصل: أنَّ قبول الأمر إیماناً و العمل به طاعة، و تركه معصية و ردُّه كفرٌ. و منها الجبریة، یقولون: لا ینفع إیمانٌ و لا طاعة و لا یضرُّ كفرٌ و لا معصية، فَإِنَّ الله - تعالی - لَعَن ابليسَ مع كثرة الطاعات و أكرم سَحرة فرعون مع كثرة المعصية، و^{۱۱} إِنَّمَا العبرة لسابق العناية^{۱۲}.

ملاقات پادشاه با^{۱۳} آن طیب الهی که در خوابش بشارت دادند به ملاقات او

قال الفاضل - قدس سره:

بیت^{۱۴}

دست بگشاد و کنارانش گرفت همجو عشق اندر دل و جاننش گرفت

یعنی: پادشاه طالب راه^{۱۵} خدا دست بگشاد و با^{۱۶} آن قطب^{۱۷} دوران^{۱۸} و هم نفس رحمان^{۱۹}، مصافحه و معانقه کرد و محبت او را اندر^{۲۰} دل و جان پنهان^{۲۱} کرد.

قال الفاضل:

- | | | |
|--------------------|--|-------------------|
| ۱. د: کم. | ۲. ج: مستحق. | ۳. د: من. |
| ۴. ج: لیکن. | ۵. ج: من. | ۶. ج: يتحل. |
| ۷. ج. د: - مؤمنین. | ۸. س: - قال. | ۹. بقره / ۲۷۸. |
| ۱۰. ج. د: - الآية. | ۱۱. م. ن. ج. د: - و. | ۱۲. ج: - العناية. |
| ۱۳. د: به. | ۱۴. م: - قال... بیت. ن. د: - قدس سره. ج: - قدس سره، بیت. | |
| ۱۵. د: را. | ۱۶. د: به. | ۱۷. ج: - قطب. |
| ۱۸. م. ن. ج: - و. | ۱۹. س. ج. د: رحمن. | ۲۰. ج: اندرون. |
| ۲۱. ج: - پنهان. | | |

بیت^۱

دست و^۲ پیشانیش بوسیدن گرفت از^۳ مقام و راه پرسیدن گرفت
مقصود از بوسه دادن دستش آن است که، یعنی: محبت^۴ دلش به ید قدرت او بیست^۵ و
محکم و قوی کرد که دیگر انفکاک و انفصال میسر نشود. و از احوال راه^۶ و مقام های او
پرسیدن گرفت به زبان دل، تا که احوال طریق را علی التفصیل واقف شود.
قال الفاضل:

بیت^۷

پرس پرسان می کشیدش تا به صدر گفت گنجی یافتم آخر به صبر
معنی هذا البيت على اللغة^۸ الظاهرة ظاهر^۹ غنى^{۱۰} عن الشرح، لكن بحسب الحقيقة خفي
يحتاج إلى البيان. یعنی: آن پادشاه طالب راه^{۱۱} خدا از آن مرشد کامل ربانی و طیب حاذق
روحانی، احوال طریقت^{۱۲} را پرسید^{۱۳} و او را دید که در معرفت احوال طریقت، کامل و
مکمل است^{۱۴}. پس محبت او را اندر^{۱۵} دل خود کشید تا به سویدای قلب رسید که فاضل
گفت: «تا به صدر کشید». صدر: مقام اعلی را گویند.
پس دید او را که گنجینه اسرار الهی است^{۱۶}. پس گفت^{۱۷} که: «گنجینه اسرار یافتم ببرکت
الصبر^{۱۸}».
قال الفاضل:

بیت^{۱۹}

گفت: ای نور^{۲۰} حق و دفع^{۲۱} حرج معنی الصبر مفتاح الفرج

- | | |
|----------------------------------|---|
| ۱. ج: + الكامل. - بیت. د: - بیت. | ۲. م: - و. |
| ۳. د: ور. ق: وز. (ص ۸) | ۴. ج: محبة. |
| ۵. ج: اوست. | ۶. ج: راه احوال. د: را. |
| ۷. م. ج: - بیت | ۸. س: لغة. |
| ۹. س: - ظاهر. ج: ظاهرة. | ۱۰. د: عني. |
| ۱۱. ج: طريق | ۱۲. م. ن: پرسید. ج: پرسیدند. د: پرسیدن. |
| ۱۳. س، م. ن: - است. | ۱۴. ج: در |
| ۱۵. ج: + او را | ۱۶. ج: - پس دید..... است. |
| ۱۷. م. ج: - بیت | ۱۸. س: - که |
| ۱۹. ک: هدیه، (ج ۱، ص ۸) | ۲۰. ج: رفع |

یعنی: شاه طالب راه خدا گفت آن مهمان^۱ را، ای^۲ نور خدا! که با ضیا و^۳ شعشعه نور تو ظلمات چرخ مندفع و زایل می شود.

ای طالب اسرار احدیت و ای راغب انوار صمدیت! بدان که اولیا نور حَقُّند بقول^۴ النبی^۵ - علیه السَّلام: «أنا مِنْ نورِ اللَّهِ وَالْأَنْبِیاءِ مِنْ نورِی وَالْأَوْلِیاءِ مِنْ نورِی» الْحَدِیث^۶.

پس هر که به تربیت ایشان مقارن گشت و به معنی اولیا برسید بالصَّبر فی^۷ الرِّیاضة والمجاهدة، پس او را ابواب معارف و درهای سرور ابدی گشاده شد.^۸ زیرا که ایشان مفتاح انواع فرج و اصناف فتوحات کلّیه اند. كما قال النبی - علیه السَّلام: «إِنَّ مِنَ النَّاسِ أَنْاسَ مَفَاتِیحَ لِلْخَیْرِ وَمَغَالِیقَ لِلْشَّرِّ وَإِنَّ^۹ مِنَ النَّاسِ أَنْاسَ^{۱۰} مَفَاتِیحَ لِلْشَّرِّ^{۱۱} وَمَغَالِیقَ لِلْخَیْرِ، فَطُوبَى لِعَبْدٍ جَعَلَ اللَّهُ مَفَاتِیحَ الْخَیْرِ فِی یَدِهِ^{۱۲} وَوَيْلٌ لِعَبْدٍ جَعَلَ اللَّهُ مَفَاتِیحَ الشَّرِّ فِی یَدِهِ^{۱۳}».

قال الفاضل^{۱۴}:

بیت^{۱۵}

ای لقای تو جواب هر سؤال مشکل از تو حل شود^{۱۶} بی قیل و قال

ای عالم و عامل ربّانی و ای عارف و^{۱۷} عاشق صمدانی! بدان که هر که ملاقی اولیا شد و از ایشان تحصیل لسان حال کرد همه مشکلات دینیّه و شبهات طریق^{۱۸} اخرویّه بدو^{۱۹} محصول شد بلا استفسار^{۲۰} بالقیل والقال، زیرا که از نور معرفت ایشان بر قلب طالب، پرتوی زند و از حجب ظلمات جهل خلاص گرداند و منبع معارف و معدن حکمت^{۲۱}

- | | | |
|--------------------------|-----------------------------------|-------------------------|
| ۱. ج. د: + غیبی. | ۲. ج. د: - ای. | ۳. ج: - و. |
| ۴. د: بقوله. | ۵. ج: بقوله، - النبی. د: - النبی. | ۶. س. ن: - الحدیث. |
| ۷. ج: و. | ۸. د: گشت. | ۹. ج: ص. |
| ۱۰. س. م. ن. ج. د: - إن. | ۱۱. د: - أناس. | ۱۲. س. م. ن. ج. د: + و. |
| ۱۳. س. م. ن. ج. د: یده. | ۱۴. م. ن: فویل. | ۱۵. س. م. ن. ج. د: یده. |
| ۱۶. د: + قدّس سرّه. | ۱۷. م: - بیت. | ۱۸. ج: شده. |
| ۱۹. ن. ج: - و. | ۲۰. ج: - طریق. | ۲۱. س: بدول. |
| ۲۲. س: بلا استفسار. | ۲۳. ج: حکمة. | |

سازد. کما قال النبی - علیه السلام^۱: «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ^۲ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً ظَهَرَتْ^۳ بَيْنَابِيعُ الْحِكْمَةِ^۴ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»
قال الفاضل^۵:

بیت^۶

ترجمانی هر چه ما را^۷ در دل است دستگیری^۸ هر که^۹ پایش در گِل است
ای سالک صادق و ای مرید^{۱۰} عاشق! بدان که اولیای عظام و مشایخ کرام، دستگیر طالبان
راه خدایند که در طبیعت اخلاق بشریت^{۱۱} ساکن و در حجاب های کدورات^{۱۲} نفسانیه
متمکن مانده بودند و ترجمان^{۱۳} انواع لسان معرفت اند^{۱۴}، که در دل ایشان پنهان و مخفی^{۱۵}
است.

بیت^{۱۶}

غیرنطق و غیر ایما و سبج صد هزاران ترجمان خیزد زد
پس هر چند که^{۱۷} سالک، بیدارتر شود، معرفتش زیاده تر شود. کما أُشِيرَ إِلَى ذَلِكَ بِقَوْلِ^{۱۸}
النَّبِيِّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ^{۱۹}: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ^{۲۰} طَالَ لِسَانُهُ»^{۲۱}:
قال الفاضل:

بیت^{۲۲}

مرحبا یا مجتبی یا مرتضی ان تغیب^{۲۳} جاء القضا ضاق^{۲۴} القضا

-
- | | |
|---|------------------------------|
| ۱. ج: ص. د: صلوة الله و سلامه علیه. | ۲. ج: الله |
| ۳. س: + له. | ۴. ج: الحکمت |
| ۵. ج: + الکامل علیه رحمة. د: + قدس سره. | ۶. ج: - بیت. |
| ۷. س: ترجمان هر چه او را | ۸. س: دستگیر |
| ۹. م: ج: هر چه | ۱۰. س: مرشد |
| ۱۱. ج: بشریه | ۱۲. ج: کدورات |
| ۱۳. ج: ترجمانی | ۱۴. س: معارفند. ج: معرفة اند |
| ۱۵. م: ن. د: مخفی. ج: منخف | ۱۶. ج: شعر. د: - بیت. |
| ۱۷. ج: که | ۱۸. ج: الیه بقوله |
| ۱۹. ج: ص. د: صلی الله علیه و آله. | ۲۰. د: + تعالی. |
| ۲۱. م: ج: - بیت | ۲۲. س: ای نعت. ج: طعب |
| ۲۳. ن: ذاق | ۲۴. ج: القضا |

مجتبی و^۱ مرتضی گزیده خلق جهان را گویند. پس^۲ بعد از زمرة^۳ انبیا - علیهم السلام^۴ - گزیده اولاد آدم و خلاصه اهل عالم، طایفه اولیای عظام و مشایخ کرامند. پس هر چند که ایشان حاضر شوند و همت بلند ایشان بر طالبان باشد، پس طالبان از انواع بلاها و آفت‌ها امین شوند^۵ و انواع فتوحات بر^۶ ایشان حاصل می‌شود^۷، اما آن زمان که^۸ اولیا و مرشدان از میان غایب شوند انواع قضاها و بلاها بر ایشان آید^۹ و آن فضای صحرای دل که در وسعت، مثل و مانند ندارد که در حدیث قدسی اشارت آمده^{۱۰} است که فرمود^{۱۱}: «مَا وَسَعَنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي^{۱۲} وَلَكِنْ وَسَعَنِي^{۱۳} قَلْبُ عَبْدِي^{۱۴} الْمُؤْمِنِ^{۱۵}» بر ایشان، تنگ و ضیق شود^{۱۶}. پس انشراح صدر، آن زمان حاصل می‌شود که به تربیت اولیا مقارن شوند. قال الفاضل:

بیت^{۱۷}

أَنْتَ مَوْلَى الْقَوْمِ مَنْ لَا يَشْتَهِي^{۱۸} قَدْ رَدَى كَلَالَيْنِ لَمْ يَنْتَه^{۱۹}

یعنی: آن قطب دوران^{۲۰} و قایم مقام سلیمان که^{۲۱} پیشوای سالکین و راهنمای^{۲۲} طالبین است^{۲۳}، مولای خلق جهان است.

من لایشتهی^{۲۴}، ای: من لایجبّه.

قَدْ رَدَى، ای: قد^{۲۵} وقع فی ورطة الهلاك.

كَلَالًا: حقًا.

لئن لم ينته، یعنی: ان لم يجتنب و لم يعرض عن البغض والعداوة.

۱. م. ن. د. و.	۲. ج. - پس.	۳. د. مرده.
۴. د. + الصلوة.	۵. ج. + و	۶. س. باشند. ن. شدند.
۷. ج. به. د. و.	۸. س. م. د. می‌شوند.	۹. س. م. ن. د. که در آن زمان.
۱۰. م. آیند	۱۱. ج. د. - آمده.	۱۲. س. - در حدیث... فرمود
۱۳. ج. ولاسماء	۱۴. ج. وسعتی	۱۵. س. عبد
۱۶. ج. - شود	۱۷. م. ج. - بیت	۱۸. س. تشتهی. ج. د. لایشته.
۱۹. ج. د. لایتنه.	۲۰. ج. عالم	۲۱. ج. مشاهیر اولاد آدم
۲۲. ج. رهنمای	۲۳. ج. + و	۲۴. س. لاتشتهی. ج. لایتنهی
۲۵. م. ن. ج. د. - قد.		

كما أخبر الله - تعالى - عن الذي يبغض رسول الله - صلى الله عليه و سلم - بقوله: كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ عَنِ إِذَاءِ مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَ تَكْذِيبِهِ^۲ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ^۳ لَنَأْخُذَنَّ بِنَاصِيَةِ فُلَنْجَرَبِهِ^۴ إِلَى النَّارِ.

كما قال الله - تعالى - فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ^۵: فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأُقْدَامِ^۶
قال الفاضل - قدس سره:

بیت^۸

چون گذشت آن^۷ مجلس و خوان کرم دست او بگرفت و بُرد اندر حرم
هذا الكلام بين لنفسه^{۱۰} غنى عن الشرح.

بردن پادشاه، آن^{۱۱} طبیب را بر سر بیمار، تا که حال او را ببند^{۱۲}

قال الفاضل:

بیت^{۱۳}

قصّة رنجور و رنجوری بخواند بعد از آن در پیش رنجورش نشاند
یعنی: آن طبیب^{۱۴} حاذق را^{۱۵} قصّة بیمار شدن خبر داد^{۱۶} و او را به^{۱۷} پیش کنیزک برد^{۱۸}.
قال الفاضل:

بیت^{۱۹}

-
- | | |
|----------------------------------|--|
| ۱. علق / ۱۵ | ۲. م: عليه الصلوة والسلام. د: صلى الله عليه و سلم. |
| ۳. ج: - عن اذا..... تكذيبه. | ۴. علق / ۱۵ |
| ۵. ج: فلنجرينه | ۶. م. ن. ج. د: كما قال عزوجل . - في كتابه الكريم. |
| ۷. الرحمن / ۴۱ | ۸. م. ج: - قدس سره. بیت. ن. د: - قدس سره. |
| ۹. ج: - آن | ۱۰. م. ن. ج. د: بنفسه. |
| ۱۱. ج: آن پادشاه. د: - آن. | ۱۲. ج: - تا که.... ببند. |
| ۱۳. س: - قال الفاضل. م. ج: - بیت | ۱۴. ن: قطب |
| ۱۵. ج. د: - را. | ۱۶. ج: شدن |
| ۱۷. ج. ن: - به | ۱۸. ج: بردن. د: قصّة بیمار شدن کنیزک را از پادشاه پرسید بعد از اطلاع از گزارش همراه پادشاه بر بستر بیمار |
| ۱۹. ج: - بیت | حاضر گشت. |

رنگ^۱ رو^۲ و نبض و قاروره بدید هم علاماتش، هم اسبابش شنید^۳
 العلامات قد تكون علی ماضٍ^۴ فیتنتفع بها الطّیب وحده اذ قد یستدلّ بإدراکه بها علی
 فضیلة^۵ و قد تكون علی حاضر فیتنتفع^۶ بها المریض وحده اذ قد یحصل بذلك الوقوف
 علی مرضه و قد تكون علی مستقبل فیتنتفعان بها.
 پس چون^۷ علاماتش دید و اسباب او که تعفّن اخلاطی^۸ است که چهار گونه آمد^۹: یکی
 خون، که گرم و تراست. و یکی بلغم است^{۱۰} که سرد و تراست. و یکی صفرا است^{۱۱} که
 گرم و خشک است. و یکی سودا، که سرد و خشک است.
 والنّبض أيضاً یبین أحوال المریض و له أقسام^{۱۲}. طویل و قصیر و عریض و^{۱۳} مشرق و
 منخفض^{۱۴} و معتدل. و حرکته إمّا قویّ أو ضعیف أو^{۱۵} متوسط. و زمان
 الحركة و هو: إمّا سریع أو بطئی أو متوسط^{۱۶}. و یُعَلَم أحوال المریض
 بالقارورة^{۱۷}. فله أقسام أيضاً فمنه تبنیّ أو اثرجی^{۱۸} و غیرهما کالایبض^{۱۹} و الأحمر و^{۲۰}
 یستدلّ بها حال المریض من غلبة الدّم و البلغم و الصفراء و السوداء. اینها همه علامات و
 اسباب بدن صورتند. امّا^{۲۱} ای طالب^{۲۲} باید دانست که مرشد کامل، که طیب روحانی
 است در آن زمان^{۲۳} که وجه سالک مریض القلب را نظر کند از قیافت او خبردار شود
 و به^{۲۴} نبض اش تجربه می کند^{۲۵}، یعنی با^{۲۶} او کلمات کند^{۲۷} و از او چیزها^{۲۸} پرسد و

- | | |
|--|---|
| ۱. س. ج. + و | ۲. م. ن. ج. د: روی. ق: روی (ص ۹). |
| ۳. ج. بدید. + یعنی، ای | ۴. س: ماضی. م. ن. ج: قد ماض. |
| ۵. م. ن. د: فصلة. | ۶. س: - فیتنتفع. ج: - بها الطیب..... فیتنتفع. د: حاضر. - فیتنتفع. |
| ۷. د: جو. | ۸. م. ن. ج. د: اخلاط. |
| ۹. م. - و | ۱۰. ج: - است. |
| ۱۱. م. - و | ۱۲. ج: - است. |
| ۱۳. م. - و | ۱۴. س: و الاقسام |
| ۱۶. س: مشرق و منخفض | ۱۷. ج: قویّ او |
| ۱۹. د: متوسطاً. | ۲۰. د: القارورة. |
| ۲۱. م. ن. ج: و اثرجی. د: یبنی و اثرجی. | ۲۲. س: کالایبض. د: کما الایبض. |
| ۲۳. م. ج. د: - و. | ۲۴. ج. د: - امّا. |
| ۲۶. ج: زمانی | ۲۷. د: - به. |
| ۲۹. د: - به. | ۳۰. س: می کنند. ج: می کند |
| | ۳۱. م. ن. د: چیزها از او. |

قاروره‌اش^۱ نیز تجربه کند که واقعه و رؤیای وی^۲ است. پس بدین سبب بر^۳ حال او واقف^۴ شود.

قال الفاضل - قدس سره العزیز:

بیت^۵

گفت: هر دارو که ایشان کرده‌اند آن عمارت نیست^۶، ویران کرده‌اند

ای عالم^۷ و عامل^۸ ربّانی و ای عارف و عاشق صمدانی! بیايد دانست که مرشدان خلق عالم و رهبران اولاد^۹ آدم سه گونه‌اند^{۱۰}: یکی شیخ صورت^{۱۱} و یکی پیر معنی. پس آن که شیخ صورت است زهد اختیار کرده است و در زهد مانده، و آن که پیر معنی است عشق اختیار کرده است^{۱۲} و عشق را مذهب خود ساخته. و یکی دیگر هست که هم زهد و تقوی اختیار کرده است^{۱۳} و هم عشق، این طریق، بهتر است از هر دو، زیرا که این طریق، راه^{۱۴} اکملان است که^{۱۵} ذوجهاتند^{۱۶} و ذوجناحین^{۱۷}.

پس جهد کن که این طریق را به دست آری، که طریق اکمل است. از زهد خود^{۱۸} مغرور مشو و از عشق مسرور^{۱۹}، اگر چه این هر دو در جای خود ممدوحند، لکن^{۲۰} باید که هر^{۲۱} دو با یکدیگر مقارن باشند^{۲۲}.

ای طالب راه خدا! طریق عشق که مقارن و مجامع تقوی باشد - که سلوک^{۲۳} اولیاست - بهتر از طریق زهد^{۲۴} خشک بود هزار بار هزار^{۲۵}؛ زیرا که این طریق، طریق^{۲۶} اتقیاست. کما قال الله^{۲۷} - تعالی - فی حق اهل^{۲۸} هذا الطریق: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقٰیكُمْ

- | | | |
|-----------------------------------|--|--------------------|
| ۱. م. ن. ج. د: + را. | ۲. ج: او | ۳. م. ن. ج. د: به. |
| ۴. ج: واقع | ۵. م. ج: - قدس... بیت. ن. د: قدس سره العزیز. | |
| ۶. ج: + که | ۷. م: عامل | ۸. س: عارف |
| ۹. س: + بنی | ۱۰. ج: سه گونه است. | ۱۱. ج: + است |
| ۱۲. س: ج: - و در زهد... کرده است. | | |
| ۱۳. س: + و عشق را مذهب خود ساخته | ۱۴. ج: - راه | |
| ۱۵. س: - که | ۱۶. ج. د: دو جهان‌اند. | ۱۷. ج: + است |
| ۱۸. ج: + فقط | ۱۹. ج: + نه | ۲۰. ج: لیکن |
| ۲۱. د: - هر. | ۲۲. ج: باشد | ۲۳. ج: ملوک |
| ۲۴. ج: - زهد | ۲۵. م. ن. ج. د: - هزار. | ۲۶. ج. د: - طریق. |
| ۲۷. ن. ج. د: + تبارک و. | ۲۸. ج: - اهل | ۲۹. حجرات / ۱۳ |

پس هر که با^۱ این هر دو ارشاد کند اکمل است. از این است که صاحب^۲ گلشن راز فرمود -
قدّس سرّه^۳:

مثنوی^۴

کسی مرد تمام است کز^۵ تمامی کند با خواجگی^۶ کار غلامی
پس آن گاهی که ببرید او^۷ مسافت نهد حق بر سرش تاج خلافت
بقایی یابد^۸ او بعد از فنا باز رود ز^۹ انجام ره دیگر به^{۱۰} آغاز
شریعت را شعار خویش سازد طریقت را دثار خویش سازد
حقیقت خود مقام ذات او دان بود دایم میان نور و^{۱۱} ایمان
به اخلاق حمیده گشته موصوف به علم و زهد و تقوی بوده^{۱۲} معروف
همه با او، ولی او از همه دور به زیر قبه‌های ستر و^{۱۳} مستور^{۱۴}
پس هر دوا و علاج که ایشان کردند مر^{۱۵} بیماران را^{۱۶}، صحت یافتند و هر دارو که ناقصان
دادند طالبان راه خدا را که بیمار دلانند، صحت نیافتند بلکه خراب و یباب^{۱۷} شدند. زیرا
که چون^{۱۸} در^{۱۹} ارشاد ایشان و تربیت ناقصان^{۲۰}، آن بیماران^{۲۱} مقصود نیافتند و به مراد
نرسیدند و از حجاب‌های^{۲۲} بشریت خلاص نگشتند^{۲۳} و از فتوحات اولیا اثر ندیدند^{۲۴}.
پس بدین سبب، همه مرشدان را انکار کردند کاملاً کان او ناقصاً. پس بدین سبب^{۲۵}،
خراب و ویران دل ماندند^{۲۶}.

- | | |
|--|---------------------------------|
| ۱. د: به. | ۲. د: صاحب. |
| ۳. م. ج. د: قدّس سرّه. ن: فرموده، - قدّس سرّه. | ۴. م. ن: بیت. ج: شعر. د: مثنوی. |
| ۵. ج. د: از. | ۶. م: حوَجگی |
| ۸. ج: بقا می‌یابد. | ۹. س. م. ن: ز |
| ۱۱. ن. ج: و | ۱۲. ج: گشته |
| ۱۴. ج: مسطور | ۱۵. س: کرده‌اند، - مر |
| ۱۷. م. ن. ج. د: ویران. | ۱۸. س: جان |
| ۲۰. ج. د: + نگشتند. | ۲۱. ج. د: - آن بیماران. |
| ۲۳. ج: نیافتند. | ۲۴. د: ندید. |
| ۲۶. ج: ویران شدند. | ۲۵. ج: + همه |

اما ای طالب^۱ راه خدا! بدان که صاحب مثنوی^۲ - قدس سره العزیز^۳ - سرگذشت خود^۴ بطریق التمثیل و الحکایه بیان کرد مر طالبان راه^۵ خدا را به لطف و کرم خویش، تا که آگاه و متنبه شوند و^۶ به طریق ناقصان قناعت نکنند و در طلب اکملین مجد^۷ باشند.

پس چون آن مقتدای صدر طریقت و راهنمای^۸ راه حقیقت، مولانا جلال المله و^۹ الدین پیش از^{۱۰} ملاقات کاملان و سابق از وصلت عارفان به ارشاد ناقصان مبتلا و گرفتار^{۱۱} گشته بود^{۱۲} بعضی^{۱۳} از مریدان پدر خود و بعضی^{۱۴} دیگر از خلفای غیر او چون از ایشان مستفید و مستفیض نشد انکار^{۱۵} همه مرشدان نکرد^{۱۶} بلکه از صدق دل خویش و عن صمیم ضمیر خود^{۱۷} تضرع و زاری کرد. پس حق - جلّ و علا - مر ورا^{۱۸} از مرشدان حاذق و پیشوایان کامل، یکی را فرستاد به فضل و کرم خویش، پس^{۱۹} او نیز وی را ارشاد کرد بالعشق والتقوی تا به کمال رسید. و این چنین احوال، ما را^{۲۰} نیز^{۲۱} واقع شد در دیار روم، حتّی خلافت نیز دادند^{۲۲} در طریق زین الدین خوافی^{۲۳} - رحمه الله علیه رحمه واسعة^{۲۴} - لکن^{۲۵} قناعت نکردیم و با این قدر سلوک راضی نشدیم و با خدای - تعالی - عهد کردیم که آنچه از عمر باقی مانده است در طلب این راه^{۲۶} صرف کنیم و گردد عالم بگردیم^{۲۷} و قرار نگیریم^{۲۸}، باشد که حق - جلّ و علا - ما را به ملاقات انسان کامل و مرشد حقیقی^{۲۹} برساند تا به ارشاد او مغتنم و مستفیض شویم. پس بدین سبب، قصد دیار خراسان

- | | |
|---|---|
| ۱. م. د: + طریق. | ۲. ج: - مثنوی |
| ۳. م. ن. د: قدس الله روحه العزیز. ج: سزو جل العزیز. | ۴. ج: + را |
| ۵. د: را. | ۶. د: - و. |
| ۷. ج: مجدداً. د: مجدداً. | ۸. ج: راهنمای |
| ۹. ج: - المله و | ۱۰. ج: + این |
| ۱۱. ج: گرفتار و مبتلا | ۱۲. ج: بودند |
| ۱۳. م. ن. د: بعضی. | ۱۴. س: انگاه |
| ۱۵. ج: + و | ۱۶. ج: + او را. |
| ۱۷. ج: - را | ۱۸. ج: + او را. |
| ۱۹. م. ن. د: حافی. ج: خافی. | ۲۰. ج: نیز ما را |
| ۲۱. م. ن. د: + و. ج: ولیکن. | ۲۲. ج: در راه طالبان راه خدا. د: طالبان را. |
| ۲۳. م. ن. ج: د: گردیم. | ۲۴. د: نکردیم. |
| ۲۵. ج: حقانی. | ۲۶. م. ن. ج: - جلّ |

کردیم^۱ و به آرزوی آن خطّه، از دیار روم جدا شدیم، لکن گفتیم که^۲ «أَوَّلَ مَكَّةَ اللَّهُ را - شَرَفَهَا اللَّهُ»^۳ - طواف کنیم. چون از دیار روم به دیار عرب رسیدیم از سفر دریا، پس مر^۴ هر مقام را که رسیدیم از طلب و تجسّس خالی نشدیم تا به محروسه مصر رسیدیم و در جامع الازهر^۵ متمکن و متوطن^۶ شدیم و به طلب و جستن^۷ شروع کردیم. از هر طرف گوشه نشینان و^۸ عزیزان را طواف و زیارت کردیم. مر بسیار کسان را^۹ دوچار شدیم^{۱۰} از رجال غیب^{۱۱} و به دعاهاى ایشان مغتنم شدیم، اما هر جا که یکی را^{۱۲} از آن^{۱۳} اهل الله^{۱۴} دوچار می شدیم احوال خود^{۱۵} براو عرض می کردیم^{۱۶}. بر این نمط چند روز^{۱۷} در مصر متمکن و در جامع الازهر ساکن شدیم^{۱۸}، ناگاه یک^{۱۹} روز در جامع طیلون یکی را از اهل الله دوچار^{۲۰} شدیم و با او مصاحبت کردیم و ما را از همه احوالها خبرها داد^{۲۱} که یکی را^{۲۲} از آن^{۲۳} با^{۲۴} او نگفته بودیم.

چون حال او چنین دیدیم پس مر او را گفتیم که از شما توقع داریم که چندی با شما^{۲۵} مصاحبت کنیم و مفارقت نکنیم. گفتند^{۲۶} که ما با کسی نتوانیم مصاحبت کردن^{۲۷}، لکن^{۲۸} بروید به جامع مؤیدیه، در^{۲۹} آنجا کسی هست^{۳۰} که او را شیخ ابراهیم می گویند^{۳۱}. همه مرادات شما از او حاصل می شود^{۳۲}. پس ما نیز دست مبارکش^{۳۳} را بوسه دادیم و وی ما را

- | | | |
|---------------------------------------|---|-------------------------------------|
| ۱. ج. د - کردیم. | ۲. ج. لیکن گفتیم، - که. | ۳. ج. د: + تعالی. |
| ۴. س. ن. ج. د: - مر. | ۵. س. ازهر. | ۶. ج. - و موطن |
| ۷. د: تجسس. | ۸. د: - و. | ۹. د: + ملاقات و. |
| ۱۰. س. + و | ۱۱. ج. رجال الغیب | ۱۲. ج. د: - را. |
| ۱۳. ج. ایشان. - که. د: - از آن. | ۱۴. ج. + اند | ۱۵. س. - خود. ج. د: + را. |
| ۱۶. د: کردیم. | ۱۷. د: روزی. | ۱۸. د: بودیم. |
| ۱۹. د: یکی. | ۲۰. د: + ملاقات. | ۲۱. ج. - یکی را از.... خبرها داد که |
| ۲۲. ن: - را | ۲۳. س. - از آن. ن: + خبرها. ج. آنها + که | |
| ۲۴. د: به. | ۲۵. د: به ایشان. | ۲۶. م. - گفتند. |
| ۲۷. م. د: کرد. ج. مصاحبت نتوانیم کرد. | ۲۸. ج. ولیکن | |
| ۲۹. س. - در | ۳۰. ج. کسی در آنجا است. د: کسی در آنجا هست. | |
| ۳۱. ج. گویند | ۳۲. د: گردد. | |
| ۳۳. ج. مبارکشان | | |

دعای خیر کرد، رفتیم و^۱ به جامع مؤیدیه درآمدیم و به شرف ملاقات آن غریق بحر لاهوتی و معطی جواهر خزاین جبروتی مشرف شدیم. و چون آنجا رسیدیم قصه ما دراز شد در اینجا^۲ مختصر کنیم^۳ تا به طول نینجامد. القصه در خدمتش سالها^۴ ماندیم دیگر^۵ ما را به جای آخر رفتن و به کسی دیگر ملاقات کردن احتیاج نماند. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ.

قال الفاضل - قدس سره:

بیت^۶

بی خبر بودند از حال درون أَسْتَعِذُّ اللَّهُ مِمَّا يَفْتُرُونَ^۷

نیک بدان، ای عالم^۸ عامل و ای^۹ سالک کامل! که^{۱۰} این بیت از روی تمثیل و صورت حکایت^{۱۱}، نقاب مانع و^{۱۲} حجاب ساتر را^{۱۳} برداشت و جمال معنی بر^{۱۴} طالبان از برج معارف^{۱۵} بازغ و طالع شد و مستورات عروس ابیات^{۱۶} بر عاشقان خود جلوه گری کرد و مکنونات جواهر معانی از خزاین فصول و صنایق ابیات بر دل های راغبان خویش شعله زد.

یعنی: آن مرشدان که قصد تربیت نفس مریضه کرده بودند پس ایشان در ارشاد ناقص بودند و از احوال درونی و^{۱۷} معارف لدنی خبردار نبودند، پس گویا که ایشان مر خویشتن^{۱۸} را افترا کردند که ما همه مرشدان و^{۱۹} کاملانیم در طریق اولیا. پس طالب^{۲۰} چون مر^{۲۱} حال ایشان را^{۲۲} مطلع شد روی خود از ایشان^{۲۳} بگردانید و گفت:

- | | |
|--------------------------------------|--|
| ۱. ج: رقتم، - و. د: - و. | ۲. ج: - در اینجا. د: + را. - دراز شد در اینجا. |
| ۳. د: کنم. | ۴. س: خدمتش. د: سالها در خدمتش. |
| ۵. م: - دیگر. | ۶. ج: + تعالی شأنه هو العزیز. اعراف / ۴۳. |
| ۷. م. ج: - قدس سره. بیت ن: - قدس سره | ۸. م: یضرون |
| ۹. ج. د: + و. | ۱۰. س: وی. |
| ۱۱. ج: حکایه | ۱۲. ج: مانع و |
| ۱۳. م: - پر | ۱۴. س: معارف |
| ۱۵. ج: - و | ۱۶. م: - مر خویشتن. |
| ۱۷. ج. د: - طالب. | ۱۸. م: - مر. ج: بر |
| ۱۹. ج: + را. - از ایشان | ۲۰. ج: - طالب |

مصراع^۱
أَسْتَعِذُّ اللَّهَ مِمَّا يَفْتُرُونَ

قال الفاضل - قدس سره:

بیت^۲

دید رنج و کشف شد بر وی نهفت لیک پنهان کرد^۳ و با سلطان نگفت^۴
چون آن^۵ قطب دوران و خلیفه رحمان^۶، طبیب حاذق روحانی بود، مر امراض نفسانیّه
طالب^۷ و اخلاق ردیه راغب^۸ را مطلع و واقف گشت، لکن^۹ از^{۱۰} شاه سالک راه خدا^{۱۱} پنهان
کرد و مرا^{۱۲} را^{۱۳} نگفت، زیرا که احوال واقعه از دو^{۱۴} نوع^{۱۵} خالی^{۱۶} نیست: نیک است^{۱۷} یا بد.
پس هر دو را مر صاحبش را نشاید گفتن، زیرا که اگر نیک باشد طالب را از او عجبی
حاصل شود و اگر بد باشد نومید گردد. پس از این سبب، شاه را نگفت و از او پنهان کرد
و^{۱۸} اینجا اسرار غریبه^{۱۹} و حکمت های عجیبه هست، لکن^{۲۰} هر کس مطلع نمی شود. پس
جهد کن که از واقفان او^{۲۱} به زبان حال بپرسی و تو نیز واقف شوی. لا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلَى
إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا^{۲۲} از این خبر نشان داده است.
قال الفاضل - قدس سره و روحه:

بیت^{۲۳}

رنجش از صفرا و از سودا^{۲۴} نبود بوی هر هیزم پدید آید^{۲۵} زدود

۱. س. ج. د: - مصراع. ن: مصراع.

۲. م: - استعید... بیت. ن. د: - قدس سره. ج: + الکامل. - قدس سره. بیت.

۳. ج: داشت ۴. س: بگفت ۵. س: - آن

۶. ج: رحمن ۷. ج: طالب ۸. ج: غایب. د: رغایب.

۹. ج: لیکن ۱۰. ج: + مراد ۱۱. ج: + را

۱۲. م: مرا او را ۱۳. م: - دو ۱۴. ج: حال

۱۵. ج: + و بیرون ۱۶. س: راست ۱۷. ج: + در

۱۸. د: غایبه. ۱۹. ج: لیکن ۲۰. س. ج: - او

۲۱. یوسف ۳ / ۲۲. م. ج. د: - قدس... بیت. ن. د: - قدس... روحه.

۲۳. ک: سودا و از صفرا، (ج ۱، ص ۹)

۲۴. ن: - آید. ج: هیزم همی آید

ای عالم ربّانی، و ای^۱ عاشق صمدانی^۲! امراض دو گونه است: یکی جسمانی، که از کیفیات متزایده و اخلاط^۳ متعفنّه متولّد و پیدا می شود و یکی نفسانی، که^۴ از اخلاق ردّیه و صفات ذمیمه حاصل می شود. و آن فاضل مهمان غیبی دید که رنج نفس^۵ جاریه، جسمانی نبود بلکه مرض او تعلّق به قلب داشت که: **فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ**^۶ بیان این^۷ کرده و بوی مرد^۸ کلام او است که از درون او خبرها می دهد.

قال الفاضل - قدّس سرّه العزیز:

بیت^۹

دید از زاریش، کو زار^{۱۰} دل است تن خوش است و او گرفتار دل است
ای نور چراغ روحانی و ای چشمه روضه معانی! نیک نباید دانست که فحوای^{۱۱} این بیت دلالت می کند که این قصّه پادشاه بطریق التّمثیل مذکور شده است، زیرا که از هوشمندان مخفی و پوشیده^{۱۲} نیست که تن آن^{۱۳} جاریه در صحّت بود و او گرفتار دل شده. پس از این دلالت، ظاهر شد که این حکایت به باطن تعلّق دارد نه به ظاهر، زیرا که مراد از پادشاه، قلب است که رئیس^{۱۴} اعضاست. از این معنی است که مصطفی - علیه السّلام - فرموده^{۱۵}: «إِنَّ فِي جَسَدِ بَنِي آدَمَ مُضَغَةً إِذَا صَلَحَتِ الْبَدَنُ كُلُّهُ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْبَدَنُ كُلُّهُ أَلَا وَ هِيَ الْقَلْبُ» و جای دیگر فرمود^{۱۶}: «لَوْ خَشَعَ قَلْبُهُ^{۱۷} هَذَا^{۱۸} لَخَشَعَتْ جَوَارِحُهُ» و قلب نیز با قوّت روح، متصرّف بدن است که او را دل می گویند و هو ما یشیر إليه کلّ

۱. س: وی. ۲. ج: + بدان که ۳. س: اخلاص

۴. ج: د: + و آن فاضل. - یکی نفسانی که. ۵. ج: - نفس

۶. بقره/ ۲ - مائده/ ۵ - انفال/ ۸ - و چند آیه دیگر از سوره های قرآن

۷. ج: + معنی ۸. س: مراد. ج: هر هیزم. د: بومی مرده.

۹. م. ن. د: - قدّس سرّه العزیز. ج: - قدّس... بیت. ۱۰. ن: زاری. ج: راز

۱۱. م. ن: فحوای. ۱۲. د: پوشیده و مخفی. ۱۳. ج: د: از.

۱۴. م: رأس ۱۵. ج: فرمود. د: علیه الصلوة و السّلام، فرمود.

۱۶. م: فرموده ۱۷. س. م: القلب. ن. ج: القلب. + هذا. د: قلب. + هذا.

۱۸. س. م: - هذا.

واحد^۱ بقوله: أنا، و يقول^۲ أدركت الشيء^۳ الفلانی ببصری فاشتھیت^۴ و غضبت منه و کذا
يقول: أخذت بیدی و مشیت برجلی و تکلّمت بلسانی و سمعت بأذنی و تفکّرت بکذا و^۵
توهمت و تخلّيته^۶ فنحن نعلم بالضرورة أن فی الإنسان شيئاً جامعاً لجميع هذه الإدراکات
و^۷ الأفعال فأنّه لا يبصر بالأذن و^۸ لا يسمع بالبصر^۹ ولا يمشی بالرجل ولا يأخذ باليد ففيه
شيء^{۱۰} مجمع لجميع^{۱۱} الإدراکات و الأفاعیل و لا شيء^{۱۲} من أجزاء البدن يجمع بجميع
الإدراکات و الأفاعیل^{۱۳} البتّة. فالإنسان الذي يشير إلى نفسه بأنّ^{۱۴} مغاير لجملة أجزاء البدن.
فهو شيء وراء^{۱۵} البدن و هو السلطان و^{۱۶} الحاكم و المتصرّف^{۱۷} فی البدن. كما قال الفاضل^{۱۸}
مشيراً إلى ذلك^{۱۹} السلطان.

مصراع^{۱۸}

مرغ جانس در قفس^{۲۰} چون می طپید

یعنی: مرغ جان^{۲۱} شاه که^{۲۲} قلب است در قفس^{۲۳} تن^{۲۴} می طپید.^{۲۵} یعنی الشین فی قوله
جانس ضمیر راجع إلى القلب الذي هو السلطان و الحاكم فی البدن.
پس شاه^{۲۶} به خواصّ خویش به قوای اندرونی و حواسّ بیرونی از بهر شکار واردات
قدسیّه و مشاهدات شهودیّه روانه شد به شاهراه^{۲۷} حقیقی که انبیا و اولیا رفته بودند. پس
دیدن کنیزک چیست و غلام شدن جان شاه، او را^{۲۸} چون است؟
ای نور چراغ روحانی، و ای^{۲۹} چشمه روضه معانی! نیک ببايد دانست که کنیزک، مستعار

- | | | |
|--------------------------|------------------------------|-----------------------------|
| ۱. م. ن. ج. د: احد. | ۲. ج: يقوله | ۳. ج: لشي |
| ۴. د: فاشتھت. | ۵. م. ن. د: - و. ج: هكذا. | ۶. س: تجلّيته |
| ۷. ج: - و | ۸. ج: + ولا يبصر بالبصر | ۹. ج: بالسمع |
| ۱۰. ج: - ففيه... لجميع | ۱۱. ج: - ولا شيء... الأفاعیل | ۱۲. ج: بأنّ. |
| ۱۳. ج: واء. | ۱۴. س: - و. | ۱۵. س: و المتصرف. |
| ۱۶. ج. د: + قدس سرّه. | ۱۷. م. ج. د: ذاك. | ۱۸. ن: مصرع. ج. د: - مصراع. |
| ۱۹. م. ن: قفس. د: - قفس. | ۲۰. ج: + او كه. د: - تن. | ۲۱. ج: + باشد. |
| ۲۲. م. ن: قفس. | ۲۳. ج: - در قفس تن. | ۲۴. د: می طپید. |
| ۲۵. س: - شاه. | ۲۶. ج: - راه. | ۲۷. د: ورا. |
| ۲۸. س: وی. | | |

و کنایت است از نفس اماره که آزادی نیافته است از اشتغال هوای خود و ابتلای شهوات نفسانیّه، که معبر شد به زرگری و آن دو کس^۱ که او را فرستاده بودند عقل معاد و عقل معاش بودند و آن طیبیان سابقان که در علاج جاریه عاجز^۲ مانده بودند آن مرشدانی بودند^۳ که در ارشاد، ناقص و به کمال بلوغ نرسیده^۴ بودند و پیری^۵ را لایق و شایسته نگشته و آن پیر، که شاه در خواب دیده بود شیخ کامل و مرشد حقیقی بود. یعنی^۶ آن پیشوای سالکین^۷ و مقتدای راه دین و آفتاب پنهان^۸، هم نفَس رحمان^۹، شمس الاسلام و المسلمین، سلطان العارفین، برهان المحققین، شمس تبریز^{۱۰} - قدس الله روحه^{۱۱} - العزیز - بود^{۱۲} که طبیب^{۱۳} روحانی بود. پس^{۱۴} علاج کرد^{۱۵} به علم نافع که مقارن عشق بود.^{۱۶} کما أُشیر إلیه بهذا البيت:

بیت^{۱۷}

در بشر روپوش^{۱۸} کرده ست^{۱۹} آفتاب فهم کن، واللّه اعلم بالصواب
هذا ما أُلهم^{۲۰} الی من اسرار التأویل وَ لِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّیْهَا^{۲۱} قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ^{۲۲} وَ
مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرّٰسِخُونَ فِی الْعِلْمِ^{۲۳}.
قال الفاضل:

بیت^{۲۴}

عاشقی پیداست از زاری دل نیست بیماری چو بیماری دل
ای محارم^{۲۵} ایوان مشاهده، و ای^{۲۶} مبارز میدان مجاهده! نیک بپاید دانست که عشق، هر

۱. م. ن. د: کسی. ۲. ن: عارض.

۳. س: - آن مرشدانی بودند. ج: مرشدان بودند. ۴. س: رسیده.

۵. د: پیر. ۶. ج: - یعنی. ۷. م. ن. ج. د: راستین.

۸. ج: + و. ۹. ج. د: رحمن. ۱۰. ن. م: تبریزی.

۱۱. ج. د: سزه. ۱۲. ج: - بود. ۱۳. ج. د: + حاذق.

۱۴. س: - پس. ۱۵. س: کردن. ۱۶. د: - بود.

۱۷. س. د: - بیت. ج: شعر. ۱۸. د: - پوش. ۱۹. س: کرده.

۲۰. ج: ما لهم. ۲۱. بقره / ۱۴۸. ۲۲. اسراء / ۸۴.

۲۳. آل عمران / ۷. ۲۴. س: - قال الفاضل. بیت. م. ج: - بیت.

۲۵. س: محرم. ۲۶. س: وی.

جا که باشد خود را آشکارا^۱ می‌کند و^۲ از خلق جهان، خود را مخفی و پوشیده نمی‌دارد. كما قال صاحب الكواكب الذرية في مدح^۳ خير البرية:

بیت^۴

أَيَحْسَبُ الصَّبُّ أَنَّ الْحُبَّ مُنَكِّتٌ^۵ مَا بَيْنَ مُنْسَجِمٍ مِنْهُ وَ مُضْطَرِمٍ

الاستفهام للتعجب الإنکاری، أى: ما ينبغي للمحب ان يظن اكتمام^۶ حبه عن الناس فى حال ظهوره بانسجام دمه، أى سيلانه و اضطرام قلبه، يعنى ايطن.

الصب، أى: العاشق سمى صباً لأنه لكثرة بكانه غالباً لأنه^۷ يصب الدمع من العين.

بیت^۸

فَكَيْفَ تُنَكِّرُ حُبًّا بَعْدَ مَا شَهِدْتَ بِهِ عَلَيكَ عَدُولَ^۹ الدَّمْعِ وَ السَّقَمِ

هذا الاستفهام أيضاً للتعجب^{۱۰} و الإنكار^{۱۱} بعد شهادة^{۱۲} الدمع و السقم على محبة^{۱۳} العاشق^{۱۴} الناشئين عن^{۱۵} المحبة و ما فى^{۱۶} شهدت مصدرية و إضافة لفظ شهود إلى الدمع بيانية و استعمال الجمع فى الاثنين^{۱۷} شائع^{۱۸}. يعنى: عشق را نتواند كسى^{۱۹} كنم كرد، زیرا كه آثار عشق بسیار است. همه بر سر^{۲۰} عشق، شهادت می‌کند^{۲۱} و همه جوارح و اعضا از عشق خبرها می‌دهد^{۲۲} به زبان حال، كه روشن تر و واضح تر است از لسان^{۲۳} قال، زیرا كه زبان قال، صاحبش را ستر^{۲۴} می‌کند، لكن زبان حال، صاحبش را مستور نمی‌دارد، بلکه

۱. ن. د: آشکاره. ج: آشکارا. ۲. ج: - و. ۳. ج. د: - مدح.

۴. س. م. ج. د: - بیت. ۵. ج: منكم.

۶. س: انكتمام. + سره. م. ن: انكتمام. ج. د: اكتمام. ۷. د: ان.

۸. ج. د: كانه. ۹. ج: نظم. د: - بیت. ۱۰. س. ن. ج. د: شهود.

۱۱. ج. د: للتعجب ايضاً. ۱۲. ج. د: الإنكارى. ۱۳. س. م. ن: شهادت.

۱۴. ن: محبت. ۱۵. ج. د: عاشقين. ۱۶. س: الماشئين على.

۱۷. ن: + ما. ۱۸. ن. ج. د: اثنين. ۱۹. س: سايغ. ن: سانع.

۲۰. م. ن. ج: كسى نتوان. د: كسى نتواند. ۲۱. م. ن. ج. د: - سر.

۲۲. م. ن. ج. د: مى‌كند. ۲۳. م. ن. ج. د: مى‌دهند. ۲۴. م. ن. ج. د: زبان.

۲۵. د: راستر.

آشکارا^۱ می‌کند بالحركات و السکنات.

قال الفاضل^۲:

مصراع^۳

نیست بیماری جو بیماری دل

ای عزیز! سخت‌ترین بیماری^۴، بیماری دل است، زیرا که اگر همه^۵ طبیبان عالم و حکیمان جهان، او را معالجه کنند^۶ و داروهای گوناگون دهند^۷، نتوانند که او را^۸ از بیماری دل نجات دهند و خلاص سازند. پس او^۹ از بیماری خلاص نیابد^{۱۰} الا به علاج طبیبان روحانی و حکیمان حقانی.

قال الفاضل:

بیت^{۱۱}

عَلَّتْ عاشق ز علّت‌ها جداست عشق اسطرب^{۱۲} اسرار خداست^{۱۳}

ای عامل^{۱۴} کارگاه هدایت، و ای کامل بارگاه عنایت! نیک بباید دانست که علّت عاشقان خدا نه از ارکان طبایع و کیفیات عناصر است، زیرا که رنج ایشان جسمانی نیست و به کیفیت اخلاط تعلّق ندارد، بلکه انکسار قلوب ایشان لاجل^{۱۵} محبّت الهی است. کما أخبر الله - تعالی - بلسان نبیّه - علیه السلام^{۱۶}: «أَنَا عِنْدَ الْمُتَكَسِّرَةِ قُلُوبُهُمْ لِأَجَلِي وَ الْمُتَدَرِّسَةِ قُبُورِهِمْ لِأَجَلِي»

ای طالب اسرار طریقت^{۱۷} و ای راغب گفتار حقیقت^{۱۸}! از این قبور چه فهم کرده‌ای؟ این قبر^{۱۹} ابدان اولیاست و بزرگی در این معنی فرموده است:

۱. م: آشکار. ن. ج. د: آشکاره. ۲. س: - قال الفاضل. ن: + بیت.

۳. د: بیت. ۴. ج: بیماریها. ۵. ج: همه.

۶. ن: می‌کنند. ۷. ن: می‌دهند. ۸. م: - او را.

۹. ج: چون. ۱۰. م: نیابد. ۱۱. ن. ج: - بیت.

۱۲. م. ن. ج. د: اسطرب. ق: اسطرباب، (ص ۹) ک: اسطرباب، (ج ۱، ص ۹)

۱۳. س: خداست. ۱۴. د: عالم. ۱۵. م: - لاجل.

۱۶. ج: - علیه السلام. ۱۷. س: حقیقت. ۱۸. س: طریقت.

۱۹. م: - چه فهم... قبر. ن. ج. د: قبور.

نظم^۱

قبور الوری تحت التراب و لیلہوی رجال لہم تحت الثیاب قبور
و جای دیگر فرمود:

بیت^۲

لَیْسَ مِنْ مَاتَ وَ اسْتَرَحَ بِمَیْتٍ^۳ إِنَّمَا الْمَیْتُ مَیْتُ الْأَحْیَاءِ
و^۴ قد اشیر الی ذلک بالکتاب اللہی بقولہ^۵: وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ یُقْتَلُ فِی سَبِيلِ اللَّهِ امُوتٌ بَلْ
أَحْیَاءٌ وَلَکِنْ لَا تَشْعُرُونَ^۶

پس از این بیان، تو را معلوم و ظاهر شد کہ قبور، دو نوع است: یکی قبور صورت و یکی
قبور معنی^۷. پس آنان کہ از قبور معنی^۸ خبردار نیستند ہر چند کہ نزد ایشان ذکر قبور کنند
غیر از قبور صورت بہ خاطر ایشان نیاید. پس ای طالب! چون از قبور معنی خبردار شدی
این حدیث را بہ گوش جان بشنو کہ مصطفی - علیہ السلام^۹ - فرمودہ^{۱۰}: «إِذَا تَحَيَّرْتُمْ^{۱۱} فِی
الْأُمُورِ فَاسْتَغْنُوا مِنْ أَهْلِ الْقُبُورِ»

یعنی: اِنَّ الرَّبَّ - تعالی - یُطَهِّرُ قَلْبَ الْعَبْدِ الْوَلِيِّ مِنَ التَّعَلُّقِ إِلَى الْغَیْرِ، فِیصِيرُ قَلْبَهُ مَرَاتًا وَ
مَجَلًی^{۱۲} لِفِیوضاتہ^{۱۳} و قَبْرًا لہا^{۱۴}، فِیَعَدَّ مِثْلَ هَذَا الْعَبْدِ^{۱۵} مِنْ أَهْلِ الْقُبُورِ اسْتِعَانًا بِه شَخْصَ
تَحَیِّرَ فِی أُمُورٍ^{۱۶} دینہ و دنیاہ^{۱۷} اعانہ علی اِتمامِ امرہ و اُخرجہ من تَحَیِّرہ فافہم.
از این معنی است کہ فاضل - قدس سرہ^{۱۸} - فرمودہ^{۱۹}:

۱. م. ن: بیت. ج: شعر. د: - نظم. ۲. س: - و جای دیگر... بیت. ج: شعر. د: - بیت.

۳. س: بمیتہ. ۴. ج: - و.

۵. س: الہی - بقولہ. ن. ج. د: الا الہی. بقولہ. ۶. بقرہ / ۱۵۴.

۷. د: معنا. ۸. د: معنا. ۹. ج: ص.

۱۰. د: فرمود. ۱۱. ج: تحریم.

۱۲. س: نجلًا. م. ن: محلاً. ج: د: مجلاً.

۱۳. س: بفیوضاتہا. م. ن. د: لفیوضاتہا. ۱۴. س: - و قبراً لہا.

۱۵. س: هذا العبد. ۱۶. م. ن. ج. د: امر. ۱۷. د: + و.

۱۸. م. ن. ج. د: - قدس سرہ. ۱۹. ج: + است.

نظم^۱

خیز^۲ در دم تو به صور^۳ سهمناک تا هزاران مُرده بر رُوید ز خاک
چون تو^۴ اسرافیل وقتی^۵ راست خیز رستخیزی ساز پیش از^۶ رستخیز
هر که گوید کو قیامت ای صنم! خویش بنما که قیامت نک^۷ منم
در نگر ای سائل محنت زده زین قیامت، صد جهان افزون شده
گر^۸ نباشد اهل این ذکر و قُنوت پس جواب الاحق ای سلطان، سکوت

مصرع^{۱۰}عشق اسطرلاب^{۱۱} اسرار خداست^{۱۲}

یعنی: کما أن علماء^{۱۳} علم^{۱۴} النجوم إذا نظروا^{۱۵} إلى ألواح^{۱۶} الأسطرلاب^{۱۷} و الدوائر^{۱۸}
المكتوبة فيها، استخراجوا منها أحكاماً مختلفة، كذلك علماء^{۱۹} علم الباطن إذا أخذوا من
عالم الحس^{۲۰} و غرقوا في بحار العشق، استخراجوا منها من جواهر الأسرار الإلهية.
قال الفاضل - قدس سره:

بیت^{۲۱}

عاشقی گر زین سر و گر زان سر است عاقبت ما را بدان سر رهبر است
ای عامل کارگاه هدایت و ای کامل بارگاه عنایت! بدان که از^{۲۲} عشق لابد است در راه
خدا^{۲۳}، زیرا که بی عشق، رفتن طریق عاشقان و گزیدن راه صادقان، محال و ممتنع است و

- | | | |
|--|--|---------------------|
| ۱. م. ن. ج. بیت. د: - نظم. | ۲. س. + و. م. چیز. | ۳. ج. صوت. د: صورت. |
| ۴. م. ترا. | ۵. م. ن. د: وقت. | ۶. ج. سازد وقت. |
| ۷. س. م. ن. ج. د: نیک. | ۸. س. کز. ق. ور، (ص ۵۴۴) ک: ور، (ج ۲، ص ۳۶۵) | |
| ۹. س. م. ن. د: - و. | ۱۰. س. ج. د: - مصرع. ن: مصرع. | |
| ۱۱. م. ن. ج. د: اسطرلاب. | ۱۲. س. + نثر. | ۱۳. ج. العلماء. |
| ۱۴. م. علوم. | ۱۵. د: انظروا. | ۱۶. ج: ارواح. |
| ۱۷. م. ج. د: اسطرلاب. ن: الاضطراب. | ۱۸. س. م. ن. ج. د: دوائر. | |
| ۱۹. س: علوم. | ۲۰. ج: الحق. | |
| ۲۱. م. ج. - قدس سره. بیت. ن. د: - قدس سره. | ۲۲. س. ج. - از. | |
| ۲۳. ج: - خدا. | | |

بی عشق خدا^۱ بریدن راه خدا^۲ میسر نمی شود^۳. پس عشق مر طالبان را در راه خدا فرض است، اما بدان که عشق، دو گونه است: یکی عشق بنده است با خدا - عز اسمہ - و دیگر عشق و محبت خدا است با بنده. پس آن زمان^۴ که بنده، عاشق خدا باشد و به عشق او^۵ مجاهده و ریاضت^۶ کند تا به جایی^۷ رسد که قابل انجذاب رحمانی و فیوضات سبحانی شود و این چنین قابل و طالب را^۸ سالک مجذوب می گویند، زیرا که^۹ بعد از مجاهده بسیار، قابل انجذاب رحمانی می شود. والی هذا المعنی اشیر بالکتاب الّلهی^{۱۰} بقوله - تعالی^{۱۱}: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ»^{۱۲} و آن دیگر ابتدای محبت از جانب خدا باشد^{۱۳} او را مجذوب سالک^{۱۴} می گویند، زیرا که اول جذبۀ الهی^{۱۵} او را به خود می کشد، بعد از آن او نیز از لذات^{۱۶} جذبۀ خدا ترک^{۱۷} ما سواى خدا می کند و سلوک طریق خدا کرده و از همه موجودات اعراض می کند^{۱۸}. و قد وقع^{۱۹} الاشارة^{۲۰} ایضاً الى هذا المعنی بقوله - تعالی: «وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا»^{۲۱}

پس ای طالب! جهد کن که عشق خدا را به دست آری. پس در آن زمان^{۲۲} که عشق را به دست آری^{۲۳}، رفتن طریق خدا^{۲۴} تو را آسان شود، زیرا که خدای - تعالی - از طالبان، دور نیست. کما اخبر الله - تعالی - بقوله: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»^{۲۵}

و جای دیگر فرمود: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^{۲۶} و بزرگی در این معنی فرمود^{۲۷}:

- | | | |
|--|-------------------------------|--------------------------------|
| ۱. ن: - خدا. | ۲. د: - خدا. | ۳. ج: نشود. |
| ۴. ج: زمانی. | ۵. د: + را. | ۶. م. ن. ج. د: ریاضت و مجاهده. |
| ۷. س. ج: جای. | ۸. م: - را. ج: طالب قابل را. | ۹. د: - که. |
| ۱۰. س. م. ن. ج. د: الالهی. | ۱۱. م. د: - تعالی. | ۱۲. اعراف / ۱۴۳ |
| ۱۳. ج. د: + و. | ۱۴. ج: - سالک | ۱۵. م. ن. د: الهیة. |
| ۱۶. م. ن: لذت | ۱۷. ج: - زیرا که اول..... ترک | ۱۸. ج: می کنند |
| ۱۹. س: وقع | ۲۰. ج: الارشاد | ۲۱. نساء / ۱۲۵ |
| ۲۲. ج: زمانی | ۲۳. د: آوری. | ۲۴. ج: - خدا |
| ۲۵. ج: + فلینتجبونی. بقره / ۱۸۶ | ۲۶. ق / ۱۶ | |
| ۲۷. م. ن. د: فرمود در این معنی. ج: + کما قال | | |

نظم^۱

طریق الوصول سهلٌ إن تُردّنی ففی اِیّاک فاطلبنی تجدنی
 فإِنّی منک أقرب منک حتّی کأنّک فی اتّحاد القرب إئنی
 قریب حیث کنت و^۲ حیث تغدو و حیث تُروح فاطلبنی تجدنی
 و لم أک^۳ غائباً و تظنّ أنّی بعیدٌ منک فاطلبنی تجدنی
 و إن تک قد ظمئت إلی شوقاً فقاطع کلّ منّ تهوی^۴ وصلنی^۵

پس از این بیان، معلوم و ظاهر شد که هر که عشق را وسیله سازد مقصود و مراد خود را^۶ تحصیل می‌کند به واسطه او. زیرا که عشق، دلیل طالبان و راهنمای^۷ عاشقان است و وسیله^۸ صادقان و پیشوای عارفان. سواء کان من جانب المحبّ و الطالب أو من جانب المحبوب و المطلوب. پس ای طالب! تو را واجب شد که عشق را وسیله سازی، زیرا که بی‌وسیلته^۹ او تو را به مقصد رسیدن عسیر است. پس از این سبب حق - جلّ و علا - فرمود که^{۱۰}: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» الآية^{۱۱}.

یعنی: ^{۱۲} هر چند که عشق^{۱۳} وسیله شود در میان طالب^{۱۴} و مطلوب^{۱۵}، هر آینه مقصود حاصل می‌شود بعبایه الله - تعالی - و حسن توفیقه^{۱۶}.
 قال الفاضل - قدّس سرّه:

بیت^{۱۸}

هرچه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل باشم از آن

- | | | |
|--|---------------------------|-------------------|
| ۱. م. ن: بیت. ج: شعر. د: - نظم. | ۲. س: - و. | ۳. س: تک. |
| ۴. س: یهوی | ۵. ج: - قریب حیث... وصلنی | ۶. ن. ج. د: - را. |
| ۷. ج: رهبر. | ۸. م: واسیله. | ۹. ج: وسیله. |
| ۱۰. م: فرموده. - که. ن: فرموده که. ج. د: - که. | ۱۱. مانده / ۳۵. | |
| ۱۲. ج. د: - الآية. | ۱۳. س: + که. | ۱۴. ج: - که عشق. |
| ۱۵. ج: - در میان. د: طالبان. | ۱۶. ج: + را. | |
| ۱۷. س. ن: می‌شود. م. ن. ج. د: - بعبایه... توفیقه. | | |
| ۱۸. م. ن: - قدّس سرّه. بیت. ج: قال الفاضل الکامل. - بیت. د: - قدّس سرّه. | | |

یعنی: هرچه گویم از صفات عشق و نعت جمیل وی و از^۱ آثار کمالات او، مثلاً بگویم که عشق، مرشد کامل و رهبر طالبان است و پیشوای سالکان^۲ و هادی و مهدی عالم و جام جهان‌نما و آینه گیتی‌نما و تریاک^۳ بزرگ و اکسیر اعظم و عیسی دم، که^۴ مرده را زنده می‌کند و خضر^۵ است که آب حیات،^۶ نصیب او^۷ است و سلیمان است که همه زبان‌ها^۸ می‌داند و غیرها و مثلاً بگویم که عنقای جبل جبروت است و سیمرغ قاف ملکوت و موج^۹ دریای لاهوت و حیات^{۱۰} دهنده موجودات ناسوت^{۱۱} و مفتی^{۱۲} اسرار الهی و مهدی اطوار نامتناهی و چراغ شرع و ملت و شمع دین و دولت و همدم نسیم وصال و محرم حریم جلال و هم‌نفس رحمان و آفتاب جهان.

ای عاشق صادق! نیک^{۱۳} بدان که عشق به وصف نمی‌آید، زیرا که عشق از کون و مکان بیرون است. و عشق به زبان حال از خود خبر داد و بزرگی او را بشناخت و به قال آورد، پس تو نیز او را به گوش جان^{۱۴} بشنو که تو را از عشق بویی^{۱۵} رسد.

نظم^{۱۶}

عشقم که در دو کون و^{۱۷} مکان پدید نیست عنقای مغربم که نشانم پدید نیست
ز ابرو و^{۱۸} غمزه هر دو جهان صید کرده‌ام منگر بدان که تیر و کمانم پدید نیست^{۱۹}
چون آفتاب در رخ هر ذره ظاهرم از غایت ظهور، عیانم پدید نیست
گویم به هر زبان و به هر گوش بشنوم وین طرفه‌تر که گوش و زبانم پدید نیست
چون هرچه هست در همه عالم، همه منم مانند دُرّ دو عالم از آنم پدید نیست
پس عشق را که تواند که وصف و شرح^{۲۰} کند؟ از این معنی است که بزرگی فرمود:

- | | | |
|-------------------------------|-------------------------|----------------------------|
| ۱. ج: - از. | ۲. ج: + است. | ۳. ن. ج: تریاق. |
| ۴. ج: + است. | ۵. ج: خضری. | ۶. ج: حیوة. |
| ۷. ج: مرده‌ها. | ۸. ج: زبان همه + مرغان. | ۹. ج: + و. |
| ۱۰. ج: حیوة. | ۱۱. ج: + است. | ۱۲. س: معنی. |
| ۱۳. ج: - نیک. | ۱۴. ج: به جان و دل. | ۱۵. س: بوهی. |
| ۱۶. ن: بیت ج: شعر. | ۱۷. ج: - و. | ۱۸. س: - و. ج: ابروی، - و. |
| ۱۹. م: - ز ابوی... پدید نیست. | ۲۰. ج: شرح و وصف. | |

نظم^۱

تعالی العشق عَنْ هِمَمٍ^۲ الرِّجَالِ و عَنْ وَصْفِ التَّفَرُّقِ وَ الْوِصَالِ
مَتَى مَا جَلَّ شَيْءٌ عَنْ خِيَالِ يَجِلُّ عَنِ الْإِحَاطَةِ وَ الْمِثَالِ
یعنی مرتبه عشق،^۳ بلندتر است از آن که همت مردمان بدو رسد، اگر چه قصد ایشان آن باشد^۴ و بلندتر است از آنچه^۵ به فراق و وصال، او را توان وصف کرد و^۶ هرگاه که^۷ بلند باشد چیزی از آن چه^۸ قوت خیال تواند وی را ادراک کرد، پس بلند خواهد بود از احاطه فهم فاهمان. و آن چشمه روضه معانی و نور چراغ روحانی، عین القضاة همدانی^۹ فرماید^{۱۰} - قدس سره^{۱۱}:

نظم^۳

بر سین سریر سر،^{۱۲} شاه آمد^{۱۳} عشق بر کاف کلاه کُل، کلاه آمد^{۱۴} عشق
بر میم ملوک مُلک، ماه آمد^{۱۵} عشق^{۱۶} با این همه یک قَدَم ز راه آمد^{۱۷} عشق
و جای دیگر فرموده^{۱۸}:

نظم^{۲۱}

عشق پوشیده است و^{۱۹} هرگز کس ندیده ستش عیان
لاف های بیهده^{۲۰} تا کی زنند این عاشقان
هرکسی بر قدر خود وصفی و لافی می زنند^{۲۱}
عشق او پاک است و صافی^{۲۲} از چنین و از چنان

- | | | |
|--|--------------------------------------|----------------------------|
| ۱. م. ن: بیت. | ۲. ج: فهم. | ۳. س: + از آن. |
| ۴. ج: - اگر چه... باشد. | ۵. ج: آنکه. | ۶. س: - و. |
| ۷. ج: - که. | ۸. س: که. | ۹. ج: کند. |
| ۱۰. م. ن: ج: الهمدانی. | ۱۱. ن: + که. | |
| ۱۲. م. ن: - قدس سره. ج: می فرماید - قدس سره. | ۱۳. ج: شعر. ن: بیت. | |
| ۱۴. س: - سر. | ۱۵. م. ن: ج: آمده. | ۱۶. م. ن: ج: آمده. |
| ۱۷. م. ن: آمده. | ۱۸. ج: از عشق بر آن مراد خواهی بطلب. | |
| ۱۹. ج: ن: آمده. | ۲۰. س: ن: فرمود. | ۲۱. ج: شعر. ن: بیت. |
| ۲۲. م. ن: - و. | ۲۳. ج: بیهوده. | ۲۴. ج: لافی و وصفی می زند. |
| ۲۵. س: صافست و پاک. | | |

و جای دیگر فرمود:

نظم^۱

ای عشق! دریغا! که بیان از تو محال است

حَظَّ تو زخود باشد و حَظَّ از تو محال است

انس تو به ابرو^۲ و به آن زلف سیاه است

قوت تو ز خَدَّست و حیات تو ز خال است

و^۳ او نیز گفت هیچ عبارت و نشان نتوان داد جز^۴: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ^۵

بیت^۶

عشق را مبدا صفت آغاز نیست بی نظیر^۷ است و^۸ ورا انباز نیست

و مولانا نیز فرماید:

نظم^۹

بدیدم عشق را سرمست می گفت بلایم من، بلایم من، بلایم

من آن نورم که با موسی سخن گفت خدایم من، خدایم من، خدایم

بگفتم^{۱۰}: شمس تبریزی تویی؟ گفت: شمایم من، شمایم من، شمایم

پس از این سبب فاضل^{۱۱} فرمود:

مصراع^{۱۲}

چون به عشق آیم خجل باشم از آن

یعنی: هرچه می گویم از آثار و افعال و صفات عشق، خجل نمی شوم، لکن^{۱۳} چون به ذات

او می آیم خجل و^{۱۴} شرمسار و عاجز^{۱۵} می شوم. «تَفَكَّرُوا فِي آلَاءِ اللَّهِ وَ لَا تَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ

اللَّهِ» بیان این عجز کرده است.

- | | | |
|--------------------|----------------------------|------------------------------|
| ۱. ن: بیت. ج: شعر. | ۲. س: ابرست. م: ن: ابروست. | ۳. ج: - انس تو... و. |
| ۴. ج: - جز. | ۵. شوری / ۱۱. | ۶. ج: - بیت. |
| ۷. ج: بی شریک. | ۸. م: ن: - و. | ۹. ن: بیت. ج: شعر. |
| ۱۰. س: بگویم. | ۱۱. ج: + قدس سره. | ۱۲. س: ج: - مصراع. ن: مصراع. |
| ۱۳. س: ج: - لکن. | ۱۴. ج: - خجل و. | ۱۵. ج: - و عاجز. |

قال الفاضل:

بیت^۱

گرچه تفسیر زبان روشن‌گر است لیک عشق بی‌زبان روشن‌تر است
یعنی: گرچه زبان قال روشن‌تر است از شرح^۲ ذات و صفات و افعال، لکن^۳ عشق که به^۴
زبان حال گفته شود روشن‌تر است از زبال قال، زیرا که زبان قال، گاه باشد که حال
صاحبش^۵ را نگوید و از زبان عشق که زبان حال است غلط نمی‌آید، بلکه غیر از^۶ حقیقت
حال نمی‌گوید. پس از این سبب، روشن‌تر باشد از زبان قال. پس از مضمون: «لِسَانُ الْحَالِ
أَنْطَقُ مِنْ لِسَانِ الْمَقَالِ» بیان این شده است.

قال الفاضل:

بیت^۲

چون قلم اندر نوشتن می‌شتافت چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت
یعنی: همه علوم‌ها و معارف‌ها که به قلوب کاملین تعلق دارد قلم عاجز نیست، که او را به
صورت آرد^۷ و تحریر کند، اما عشق که در خزاین قلوب عاشقین و دل‌های صادقین است
به قلم نیاید. پس قلم در تحریر عشق عاجز ماند و قادر نشود^۸. پس شکافتن قلم، عبارت
از عجز او^۹ است.^{۱۰}
قال الفاضل:

بیت^۳

عقل در شرحش چو خر در گِلِ بخفت شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت
ای همدم نسیم وصال، و ای محرم حریم جلال! نیک^{۱۱} بدان که عشق برتر است از
تعینات روحیه و متمیزات^{۱۲} و همیه و مشاهدات عقلیه. پس چون عشق از این^{۱۳} همه برتر

- | | | |
|------------------|-----------------------------------|----------------------|
| ۱. م. ن. ج. بیت. | ۲. س. + و. | ۳. ج. ولیکن. |
| ۴. م. - به. | ۵. ج. خویشتن. | ۶. م. ن. از غیر. |
| ۷. س. ج. - بیت. | ۸. س. آورد. | ۹. ج. - و قادر نشود. |
| ۱۰. س. - او. | ۱۱. م. ن. ج. عبارت است از عجز او. | |
| ۱۲. م. ج. - بیت. | ۱۳. ج. - نیک. | ۱۴. م. متمیزات. |
| ۱۵. ج. - این. | | |

باشد^۱ عشق را ملاقات میسر نشود الا به تجرد از این همه^۲ و از این سبب است که^۳ آن شیخ کامل بزرگوار و یگانه احرار، محمد^۴ خواجه عطار - قدس الله سره^۵ - فرموده^۶:

نظم^۷

عقل بند رهروانست ای پسر! بند بگسل، ره عیانست ای پسر!
عقل، بند و دل، فریب و جان، حجاب ره ازین هر سه نهانست ای پسر!
چون عشق چنین است پس^۸ از عشق چه توان گفت و از عشق^۹ چه نشان توان داد و چه عبارت توان کرد؟^{۱۰} در عشق قدم نهادن، کسی را مسلم است که با خود نباشد و ترک خود کرده باشد و خود را ایثار عشق ساخته،^{۱۱} زیرا که عشق، آتشی^{۱۲} است هر جا که باشد جز او دیگری^{۱۳} در آنجا رخت^{۱۴} ننهد. هر جا که رود، بسوزد و به رنگ خود گرداند و غیر را وجود ندهد.

روزی در مجلس سلطان یعقوب، مگر^{۱۵} مشایخ کرام و علمای عظام که در تبریز بودند، جمع آمده بودند و در میان ایشان گفت و گوی عشق افتاده بود و از عشق، کلمات می کردند، ولیکن^{۱۶} از خبر دادن عشق، عاجز و فرومانده بودند، اما حضرت سلطان العارفين و عمدة السالکین، عمر روشنی - قدس سره - در آن مجلس حاضر^{۱۷} نبودند. پس پادشاه، قاصدی فرستاد نزد ایشان^{۱۸} که از^{۱۹} حقیقت حال^{۲۰} عشق استفسار نماید. پس آن^{۲۱} قاصد سلطان به خانقاه آن حضرت رفت. ایشان را در آنجا نیافت مگر به گرمابه رفته بودند. پس چون ایشان را در حمام یافت و پیام پادشاه جهان^{۲۲} عرضه داشت^{۲۳} و توقع وی

- | | | |
|-------------------------------|-----------------------------|--------------------------------|
| ۱. س: است. | ۲. س: - این. ج - همه. | ۳. ج: - است که. |
| ۴. ج: - محمد. | ۵. م. ن. ج: - قدس الله سره. | ۶. م. ن. ج: - است. |
| ۷. م. ن: بیت. ج: شعر. | ۸. ج: - پس. | ۹. ج: - از. عشق. |
| ۱۰. ج: - و چه عبارت توان کرد. | ۱۱. ج: + باشد. | ۱۲. م: آتش. |
| ۱۳. ج: - دیگری. | ۱۴. ج: رخت در آنجا. | ۱۵. ج: مگری. |
| ۱۶. ج: ولیکن. | ۱۷. ج: حاضر. | ۱۸. م. ن. ج: نزد ایشان فرستاد. |
| ۱۹. س: - از. | ۲۰. ج: - حال. | ۲۱. ج: - آن. |
| ۲۲. ج: جهان، + را. | ۲۳. م. ن. ج: + کرد. | |

را بیان نمود،^۱ پس آن حضرت روشنی - قدس سره - فرمودند: ما را دوات و قلم^۲ آورید.^۳ پس چون دوات را حاضر کردند، این بیت را نوشت^۴ و به دست قاصد داد:

بیت^۵

عشق کیفیتی^۶ بلاکیف است راندن او به هر زبان حیف است
پس از این بیان^۷، معلوم و ظاهر شد که آنان که مراتب عقل را قطع نکرده‌اند^۸ و به دایره عشق نرسیده، ایشان را از عشق بویی نرسیده است. از این سبب، فاضل فرمود:

مصراع^۹

شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت

پس آن‌ها که خود را در عشق گم کردند و^{۱۰} در عشق محو شدند از عشق خبر دادن، ایشان را مسلم باشد. پس جز از^{۱۱} عشق^{۱۲} را^{۱۳} نمی‌داند: «لَا يَعْرِفُ الْعَشْقُ غَيْرَ الْعَشْقِ»^{۱۴} کما قال بعض الافاضل من الکَمَلین^{۱۵}: «لَا يَعْرِفُ اللَّهُ غَيْرَهُ»^{۱۶} الله و لا یذکر الله غیر الله^{۱۷} یعنی: لا یعرف العباد ذات الله - تعالی - کما هو یعرف ذاته تعالی^{۱۸} و لا یذکرونه کما هو یذکر ذاته تعالی.

پس از این سبب، مصطفی - علیه السلام -^{۱۹} فرمود: «لَا أَحْصَى ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ»^{۲۰} و^{۲۱} جای دیگر فرمود: «مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ وَ مَا ذَكَرْنَاكَ حَقَّ ذِكْرِكَ» پس در ذات حق، تفکر نیز نمی‌گنجد. کما^{۲۲} قال النبی^{۲۳} - علیه السلام: «تَفَكَّرُوا فِي آلَاءِ اللَّهِ وَلَا تَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ».

- | | | |
|---------------------------|-------------------|----------------------------|
| ۱. ج: بنمود. | ۲. ج: قلم و دوات. | ۳. س: آورند. |
| ۴. م. ن: نیست. | ۵. ج: شعر. | ۶. س. م: کیفیت. |
| ۷. م: بیان. | ۸. س: کرده‌اند. | ۹. ن: مصراع. |
| ۱۰. ن: خود را... کردند و. | ۱۱. ج: از. | ۱۲. ن: + عشق. ج: + جز عشق. |
| ۱۳. ج: را. | ۱۴. ج: المکملین. | ۱۵. ج: غیره. |
| ۱۶. ج: غیر الله. | ۱۷. س: - تعالی. | ۱۸. ج: ص. |
| ۱۹. ج: + در. | ۲۰. ج: کما. | |
| ۲۱. م. ن. ج: - النبی. | | |

نظم^۱

بود در ذات حق اندیشه باطل محال محض دان تحصیل حاصل
 مکن بر^۲ نعمت حق ناسپاسی که تو حق را به نور حق شناسی
 پس چون از این معنی خبردار شدی^۳ معنی «الحمد لله» را فهم کردن، تو را به حقیقت^۴
 میسر می شود. «الحمد لله الذی فهمنا لهذا^۵ و ما کنا نفهمه لولا هدايته^۶»
 قال الفاضل:

بیت^۷

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلالت باید از^۸ وی رو^۹ متاب
 ای آفتاب پنهان و ای^{۱۰} هم نفس رحمان^{۱۱} نیک بدان که مصطفی - صلی الله علیه و سلم -^{۱۲}
 در روشنی برتر شده بود هزار بار از آفتاب عالم آرا. پس او را دلیل، جبرئیل^{۱۳} شده بود
 تا^{۱۴} سدره المنتهی. پس دل هر دو چون^{۱۵} از آفتاب روشن تر است^{۱۶}، پس مناسبت تامه در
 میان هر دو حاصل شد^{۱۷} بدین سبب همراه^{۱۸} یکدیگر^{۱۹} شدند. چون که سلطان کونین و
 مفخر العالمین^{۲۰} صعود کرد به مقام برتر از سدره، پس جبرئیل^{۲۱} بر جای خود قرار گرفت
 و در آن^{۲۲} جا ساکن ماند. مصطفی - علیه السلام -^{۲۳} گفت: «قَرَبَ مِنِّي قَرَبَ مَنِّي یا
 جبرئیل^{۲۴}». پس جبرئیل^{۲۵} گفت: مقام شما مبارک باد^{۲۶}، مرا از سدره^{۲۷} تجاوز کردن إذن

- | | | |
|---|---------------------------------------|---|
| ۱. م. ن: بیت. ج: شعر. | ۲. س: در. | ۳. م: شد. |
| ۴. ج: بحقیقه. | ۵. م. ن: - لهذا. | ۶. ج: یدی الله. |
| ۷. ج: - بیت. | ۸. س: اگر. | ۹. م. ن: رخ. |
| ۱۰. م: وی. | ۱۱. س. ج: رحمن. | ۱۲. م. ن: علیه السلام. |
| ۱۳. ن: + م. | ۱۴. ج: + به. | ۱۵. م. ن: ج: چون دل هر دو. |
| ۱۶. م: (روی کلمه روشن تر، «است» نوشته است.) ج: شد، - بود. | ۱۷. م: شده. | ۱۸. ج: همراه. |
| ۱۹. س: همدیگر. | ۲۰. ج: سلطان الکونین و مفخر العالمین. | ۲۱. م: جبرائیل. + علیه السلام، ن. ج: جبرائیل. |
| ۲۲. ج: ص. | ۲۳. ن: جبرائیل. | ۲۴. م. ن: این. |
| ۲۵. م: جبرائیل. + علیه السلام نیز. ن: جبرائیل. | ۲۶. ج: باد. | ۲۷. ج: سدره. |

نیست و گفت^۱: «لَوَدَّ نَوْتُ أَنْ مَلَّةً^۲ لَا خَرَقَتْ».

پس چون مصطفی - صَلَّی اللّٰهَ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ -^۳ بلندتر شریفتر از این مقام، جایی رسید پس او را دلیل بهتر رسید که نور^۴ صفات خداست که مناسب اوست. از این معنی است که صاحب گلشن راز فرموده:

نظم^۵

در آن موضع که نور حق دلیل است چه جای گفت و گوی جبرئیل^۶ است
فرشته گرچه دارد قرب درگاه نگنجد در مقام «لی مع اللّٰه»
چو^۷ نور حق مَلِّک را پَر بسوزد خرد را جمله پا و سر^۸ بسوزد
پس اَمّت^۹ او نیز به تبعیت او روشن تر و فزون تر^{۱۰} است از آفتاب جهان^{۱۱}. کما قال النّبی^{۱۲} -
علیه السّلام - «إِنَّ لِلّٰهِ^{۱۳} عِبَادًا قُلُوبُهُمْ أَنْوَرُ مِنْ الشَّمْسِ» الحدیث^{۱۴}.

بیت^{۱۵}

ظلمتی را کآفتابش^{۱۶} بر نداشت از دم ما گردد آن ظلمت چو چاشت^{۱۷}
پس تو نیز ای طالب قابل! در قابلیّت از آفتاب روشن تری، اگر تو را نیز دلیل راه خدا باید،
از آن مرشد کامل که روشن تر از آفتاب است روگردان و از خدمت^{۱۸} او خالی مباش، که
تو را رهبری کند.
قال الفاضل:

بیت^{۱۹}

از وی ار سایه نشانی می دهد شمس هر دم نور جانی می دهد

- | | | |
|------------------------|-----------------------------------|----------------------------|
| ۱. س: - و گفت. | ۲. ج: المَلَّة. | ۳. م. ن: علیه السّلام. |
| ۴. ن: از. | ۵. م: فرمود. بیت. ن: بیت. ج: شعر. | |
| ۶. م: جبرائیل. | ۷. ج: چو. | ۸. ج: بال و پر. |
| ۹. م: امة. | ۱۰. ج: - و فزون تر. | ۱۱. ج: + آرا. |
| ۱۲. م. ن. ج: - النّبی. | ۱۳. ج: اللّٰه. | ۱۴. ن. ج: - الحدیث. |
| ۱۵. س: - بیت. | ۱۶. س: نیر. | ۱۷. ج: - ظلمتی را... چاشت. |
| ۱۸. س: خدمت. | ۱۹. م. ج: - بیت. | |

ای چراغ شرع و ملت و ای شمع دین و دولت! سایه، ظلّ است. و^۱ ظلّ دو گونه است: یکی ظلّ خالق است و یکی ظلّ مخلوق. پس بدان که اولیا ظلّ حقند. کما قال الفاضل - قدّس سرّه:^۲

بیت^۳

کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ نَقَشَ اُولِیَاسْتَ کاو دلیل نور خورشید^۴ خداست
و مصطفی - صلی الله علیه و سلم -^۵ فرمود: «السُّلْطَانُ ظِلُّ اللّٰهِ» پس ایشان^۶ سلطان اخروی اند، زیرا که حق - جلّ و علا - ایشان را از نور خود آفرید.
کما قال النّبی^۷ - علیه السّلام، «أَنَا مِنْ نُّورِ اللّٰهِ وَ الْأَنْبِیَاءُ مِنْ نُّورِی وَ الْأَوَلِیَاءُ مِنْ نُّورِی»^۸ پس قلوب ایشان روشن تر است از آفتاب چرخ چهارم^۹ - کما ورد فی الحدیث النّبوی^{۱۰} - علیه افضل الصّلوٰت و اکمل التّحیّات^{۱۱}: «إِنَّ لِلّٰهِ^{۱۲} عِبَادًا قُلُوبُهُمْ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ وَ فِعْلُهُمْ كَفِعْلِ الْأَنْبِیَاءِ» الحدیث^{۱۳}.

پس بدان، ای طالب اسرار^{۱۴} الهی^{۱۵} و ای راغب مقامات نامتناهی! آنها که ظلال حقّند خلیفه رحمانند.^{۱۶} کما أشیر الیه^{۱۷} بقوله^{۱۸} - تعالی: لَیَسْتَخْلَفْنَهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ^{۱۹}

پس اینجا^{۲۰} سرّ^{۲۱} غریبی هست، لکن^{۲۲} هرکس فهم نتواند کرد، زیرا^{۲۳} خلیفه باید که^{۲۴} به صفات مستخلف موصوف شود^{۲۵} و از صفات خود خالی و فانی شود و^{۲۶} از رنگ

- | | | |
|----------------------------------|--------------------------|--------------------|
| ۱. س: - و. | ۲. م. ن. ج: - قدّس سرّه. | ۳. ج: نظم. |
| ۴. ن: خورشید. | ۵. م. ن: علیه السّلام. | ۶. ج: + که. |
| ۷. س: - ایشان. | ۸. ج: - النّبی. | ۹. م: + الحدیث. |
| ۱۰. ج: - چرخ چهارم. | ۱۱. م. ن: النّبی. | |
| ۱۲. ج: - علیه افضل... التّحیّات. | | |
| ۱۳. ج: الله. | ۱۴. ج: - الحدیث. | ۱۵. م. ن: راه. |
| ۱۶. ج: راه خدا. | ۱۷. س: رحمتند. | ۱۸. س: - الیه. |
| ۱۹. ج: الله. | ۲۰. انور / ۵۵. | ۲۱. م: - اینجا. |
| ۲۲. س: سرّی. | ۲۳. ج: است لیکن. | ۲۴. م. ن. ج: + که. |
| ۲۵. ج: - که. | ۲۶. ج: باشد. | ۲۷. س. ج: - و. |

بشریت^۱ در او اثر نماند، بلکه همه^۲ رنگ او^۳، رنگ مستخلف باشد.^۴ صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً^۵ نقد وقت او شود و الا لم يكن خليفة الحق و كذلك^۶ قال في حقّه: «كُنْتُ لَهُ سَمْعاً وَ بَصَراً وَ يداً وَ لِسَاناً وَ رجلاً فَبِى يَسْمَعُ وَ بِى يُبْصِرُ وَ بِى يَنْطِقُ وَ بِى يَبْطِشُ^۷ و بى یمشى» و الى هذا المعنى اشار النبى - عليه السلام^۸: «إِنَّ اللَّهَ^۹ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَةِ الرَّحْمَنِ» و جای دیگر فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى^{۱۰} خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ» يعنى: إِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - جَعَلَ آدَمَ^{۱۱}، أى: الصورة النوعية الإنسانية مرآة لذاته و مظهراً لصفاته و مجللاً لأفعاله^{۱۲} به يظهر من حيث المجموع فالمراد من الصورة هى الصورة^{۱۳} المعنوية كصورة المسئلة و^{۱۴} إلى هذا المعنى اشار بقوله - تعالى: سَتُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ^{۱۵} الآية^{۱۶}. فانّ الخليفة يتصف بجميع صفات^{۱۷} الحق - تعالى - غير الوجوب الذاتى و أما قيدنا^{۱۸} الوجوب^{۱۹} بالذاتى لأنّ الممكن ما لم يجب لم يوجد لكنّه واجب به لابنفسه. پس آن ظلّ كه ظلّ مخلوق است وجود حقيقى ندارد، زیرا كه بود و^{۲۰} نابود است. پس بدان، اى طالب راه خدا! آن^{۲۱} سایه كه فاضل در بيت فرمود:^{۲۲}

مصراع^{۲۳}

ازوى ار سايه نشانى مى دهد

مرشدان ناقصانند^{۲۴} كه در صورت^{۲۵}، همچو اوليا^{۲۶} و مرشدان^{۲۷} كاملانند، لكن^{۲۸} بحسب

- | | | |
|--|---------------------------|----------------------------|
| ۱. س: + و. | ۲. س: هم. ج: - همه. | ۳. ج: - او. |
| ۴. ج: شود. | ۵. م: + الآية بقره / ۱۳۸. | ۶. م. ن. ج: لذلك. |
| ۷. س: و بى يبطش و بى ينطق. ج: - و بى يبطش. | ۸. ج: ص. | |
| ۹. ج: + تعالى. | ۱۰. س. ن: صورت. | ۱۱. م. ن. ج: - تعالى. |
| ۱۲. ج: - يعنى... آدم. | ۱۳. ج: لا افعاله. | ۱۴. ن: الصورة. |
| ۱۵. ج: - و. | ۱۶. فصلت / ۵۳. | ۱۷. س. ن. ج: - الآية. |
| ۱۸. ج: الصفات. | ۱۹. س: نا. | ۲۰. ج: - الذاتى... الوجوب. |
| ۲۱. م. ن. ج: - و. | ۲۲. ج: - آن. | ۲۳. ن: + كه. |
| ۲۴. ن: مصرع. | ۲۵. س: ناقصند. | ۲۶. ج: صورة. |
| ۲۷. ج: - اوليا. | ۲۸. ج: مرشدان و. | |
| ۲۹. ج: ليكن. | | |

الحقیقه از ایشان نیستند همچو^۱ سایه انسان که شبیه انسان است، اما در حقیقت انسان^۲ نیست. پس از^۳ این چنین مردان که ناقصانند و به کمال ارشاد نرسیده‌اند خواهند که از عشق، نشان‌ها^۴ دهند و طالبان را ارشاد کنند به قدر استعداد هم. پس فاضل فرمود: آنان که همچو سایه‌اند اگر از عشق نشان می‌دهند بزعمهم شمس را بین که^۵ هر دم، نور جان را^۶ می‌افزاید.

پس بدان، ای طالب راه خدا! مراد از شمس، شمس تبریز است و^۷ هم صفتان او، که در بحر عشق مستغرقند و طالبان را به عشق پرورش می‌کنند و نور جان طالبان را هر دم زیاده می‌سازند، بلکه صد جان می‌دهند که فرمود:

بیت^۸

نیم جان بستانند و صد جان دهد آن که^۹ در وهمت^{۱۰} نیاید آن دهد
قال الفاضل:

بیت^{۱۱}

سایه خواب آرد ترا همچون^{۱۲} سمر چون برآید شمس انشق القمر
ای طالب راه خدا! بدان که سایه، مستعار و کنایت است از مرد ناقص در^{۱۳} ارشاد، که طریق ارشاد نداند^{۱۴} و از راه عشق خبردار نباشد و خواهد که ارشاد کند طالبان راه خدا را با این جهل. پس این چنین ناقصان، طالبان را خواب آرند، یعنی حجاب‌های طالبان را زیاده‌تر کنند و ایشان از خواب غفلت خلاص نشوند، همچون^{۱۵} سمر^{۱۶}. یعنی همچون^{۱۷} حکایاتی که سامعان را خواب می‌آورد، لکن^{۱۸} آن زمان که شمس جهان^{۱۹} و آفتاب پنهان

- | | | |
|--|----------------------------------|-------------------------|
| ۱. ن. ج: همچون. | ۲. م: - است، اما... انسان. + که. | ۳. س، ن. ج: - از. |
| ۴. ج: خبرها. | ۵. ج: بین. | ۶. س: - هر دم. |
| ۷. س: - را. | ۸. ج: - و. | ۹. س. م: - بیت. ج: شعر. |
| ۱۰. ج: آنچه. ق: آنچه، (ص ۱۴). | ۱۱. ج: فهمت. | |
| ۱۲. س: - قال الفاضل، بیت. م. ج: - بیت. | ۱۳. م. ن: همچو. | |
| ۱۴. ج: راه. | ۱۵. ج: ندانند. | ۱۶. م: همچو. |
| ۱۷. ج: - همچو سمر. | ۱۸. م: همچو. | ۱۹. ج: لیکن. |
| ۲۰. ج: جان. | | |

می آید^۱ که - اکمل خلق جهان^۲ است - انشقاق^۳ قمر می کند.
 اما نیک^۴ بدان، ای آفتاب معانی و ای نور چراغ روحانی! که انشقاق^۵ قمر، دو گونه بود:
 یکی انشقاق^۶ صوری و یکی انشقاق^۷ معنوی. پس انشقاق^۸ صوری واقع شد در عهد
 سلطان دنیا و دین و آفتاب شرع دریای^۹ یقین - علیه افضل الصلوات^{۱۰} و اکمل التحیات. کما
 اخبر الله - تعالی - بقوله^{۱۱}: **إِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ**^{۱۲}
 ای: دنت القيامة و انشقَّ القمر.

عن أنس^{۱۳} ابن مالک - رضی الله عنه - أنه قال: **أَنَّ أَهْلَ مَكَّةَ**^{۱۴} **سَأَلُوا**^{۱۵} **رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى**
اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - أَنْ يُرِيَهُمْ آيَةً فَأَرَاهُمُ انْشِقَاقَ الْقَمَرِ. فقالت قريش سحرکم ابن ابی کبشة،
 نسبوه إلى السحر بعد رؤية^{۱۶} هذه المعجزة العظيمة و أمثال هذه المعجزة^{۱۷} صدرت عن
 النبی - علیه السلام -^{۱۸} مراراً و نذكر بعضها لمناسبتها لهذا المحل. قال الراوی: إن فی ابتداء
 حال النبی - علیه السلام -^{۱۹} قام أبو جهل فی جماعة من^{۲۰} أشراف قريش إلى أبی طالب، عم
 النبی - صلى الله عليه وسلم -^{۲۱} فقال: أين ابن أخيك الذي أظهر ديناً خلافاً^{۲۲} ما كنّا عليه و
 هو يُسبِّ آلهتنا و نحن نعوذ^{۲۳} عنه شرفاً^{۲۴} لك. فإن ترك ما هو عليه من الخلاف و عاد إلى
 الوفاق، و إلا لم يبق بيننا و بينه إلا السيف. فقال لهم أبوطالب: اقعدوا أنتم حتى استدعيه و
 استخبره^{۲۵} و أبصر ما يُجيبنی^{۲۶}. فدعاه فحضر النبی - صلى الله عليه وسلم -^{۲۷} و كان
 أبوطالب جالساً على سريره متكاء عليه، فركب النبی - علیه الصلوة و السلام -^{۲۸}

- | | | |
|---------------------|--|------------------------------|
| ۱. ج: می آید. | ۲. ج: خلاق. | ۳. ج: اشتقاق. |
| ۴. س: نیک. | ۵. ج: اشتقاق. | ۶. م. ن. ج: است. |
| ۷. ج: اشتقاق. | ۸. ج: اشتقاق. | ۹. ج: اشتقاق. |
| ۱۰. ج: شرح. - دریا. | ۱۱. ج: الصلوة. | ۱۲. ج: بقوله. |
| ۱۳. قمر / ۱. | ۱۴. ن. أنس. | ۱۵. ج: المكة. |
| ۱۶. ج. + عن. | ۱۷. ج: بعد رؤية. | ۱۸. ج: + العظيمة. |
| ۱۹. ج: ص. | ۲۰. ج: - مراراً و نذكر... علیه السلام. | ۲۱. ج: خلاف. |
| ۲۲. س. ج: عن. | ۲۳. م. ن: علیه السلام. | ۲۴. س: استخبروه. |
| ۲۵. ج: نعوضا. | ۲۶. ج: شرحاً. | ۲۷. م. ن: علیه السلام. ج: ص. |
| ۲۸. س: ما يجيبين. | ۲۹. م. ن: علیه السلام. | |

أعناق^١ أولئك الكفرة رؤساء^٢ قريش^٣ حتى بلغ السريز واستند بجانب عمه أبي طالب. فقالوا لأبي طالب: أما رأيت كيف تترك حرمتك و رأس أعناقنا و قعد بجانبك على سريرك؟ فقال أبو طالب: إن كان صادقاً^٤ فيما يقول و يدعيه، فاليوم على سريري، غداً^٥ يقعد على أعناقكم.^٦ فقالوا له: إن كان هو صادقاً في دعواه فقل^٧ له حتى يأتي بحجة قدأمك^٨ حتى تقر به^٩ و تصدقه^{١٠}. قال أبو طالب: يا ابن أخي ما تقول فيما^{١١} قالوا. فقال رسول الله^{١٢} - صلى الله عليه و سلم -^{١٣} اسئلوا ما شئتم و كان في صحن الدار صخرة أي حجرة^{١٤} صماء، يعنى مصيقل. فاجتمع رأيهم على أن يخرج من هذه الصخرة شجرة^{١٥} و تنشق رأسها بنصفين فيبلغ^{١٦} أحدهما إلى المشرق و الآخر إلى المغرب. فاشتغل النبي - صلى الله عليه و سلم - بالدعاء فنزل جبريل^{١٧} - عليه السلام -^{١٨} فقال: إن الله - تعالى - يقول: منذ خلقت هذه الصخرة فعلمت أنهم يطالبونك^{١٩} بهذه المعجزة فقد خلقت الشجرة في جوفها فسجد النبي^{٢٠} - صلى الله عليه و سلم -^{٢١} فانشق ذلك الحجر نصفين^{٢٢} و خرجت منه صيحة^{٢٣} كاد^{٢٤} أن يغشى عليهم عقولهم و خرجت الشجرة من وسطه و ارتفعت حتى بلغت إلى السماء^{٢٥} على حسب ما طلبوا منه فقالوا ما أحسن ما جئت يا محمد ولكن لانؤمن^{٢٦} بك حتى ترد الشجرة إلى الحجر كما كانت، فتفكر النبي - صلى الله عليه و سلم -^{٢٧} فنزل جبريل^{٢٨} - عليه السلام - و قال: إن الله - تعالى - يقول عليك الدعاء و على الإجابة فدعا

- | | | |
|--|--|----------------------------------|
| ١. ج: اغناق. | ٢. ن: رؤساء. | ٣. ج: القريش. |
| ٤. ج: صادق. | ٥. ج: غذا. | ٦. ج: اغناقكم. |
| ٧. ج: دعويه فقال. | ٨. ج: قدالك. | ٩. م. ن: تقر به. |
| ١٠. ج: تصدقه. | ١١. ج: نقول فيها. | ١٢. م. ن. ج: - رسول الله. |
| ١٣. م. ن. ج: عليه السلام. | ١٤. ج: صخرة. | ١٥. ج: شجرة. |
| ١٦. م. ن. ج: فبلغ. | ١٧. م. ن: عليه السلام. ج: - صلى الله عليه و سلم. | |
| ١٨. س. م. ج: جبرئيل. ن: جبرائيل. | ١٩. ج: - عليه السلام. | |
| ٢٠. م. ن: و قال. | ٢١. س. ن. ج: يطالبوك. | ٢٢. ج: رسول الله. |
| ٢٣. م. ن: عليه السلام. ج: - صلى الله عليه و سلم. | ٢٤. ج: بنصفين. | |
| ٢٥. س. م. ج: صيحة. | ٢٦. س: كاذ. | ٢٧. ج: + حتى. |
| ٢٨. ج: لانؤمن. | ٢٩. م. ن: عليه السلام. | ٣٠. س. ج: جبرئيل. م. ن: جبرائيل. |

النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -^١ فرجعت الشجرة رويداً رويداً^٢ إلى أن رجعت على^٣ حالها فقاموا^٤ من الموضع و قالوا ما أسحرَكَ يا مُحَمَّدٌ^٥ قَطَّ ما رأينا مثلك ساحراً^٦. معجزة أخرى منه^٧ - عليه أفضل الصلوات و أكمل التَّحِيَّات -^٨ قال: كان النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -^٩ في مسجد مع^{١٠} جماعة من أصحابه - رضوان الله تعالى^{١١} عليهم أجمعين^{١٢} - إذا دخل^{١٣} أعرابي فركب على أعناقهم^{١٤} حتَّى انتهى إلى النَّبِيِّ - عليه السَّلام - فقال: واللَّهِ ما أَظَلَّتْ الخضراء و لا أَقَلَّتْ الغبراء على ذى لهجة، أى صاحب الكلام أكذب^{١٥} منك و ما اشتملت أرحام^{١٦} النساء بأحدٍ أبغضَ إلىَّ منك و لولا مخافة النَّاس لقتلتُكَ. فقامَ عمر - رضى الله عنه^{١٧} - و جرَّد سيفه و عمَد إلى الرَّجل، فقال النَّبِيُّ^{١٨} - عليه السَّلام - مَهْ^{١٩} يا عمر! أى اصبر، ثُمَّ^{٢٠} أَقبل على الأعرابي و قال^{٢١} - عليه السَّلام - من أى قبيلة^{٢٢} أنت؟ فقال: من بنى سُليم. فقال عليه السَّلام: هل سمعتَ مِنى شيئاً كرهته؟ قال: لا. قال^{٢٣}: هل أحزنتكَ قَطَّ؟ قال: لا، قال^{٢٤}: أما فيكَ مروءة^{٢٥} أنَّ رجلاً لم يحزَنكَ قَطَّ فتحقر به من بين القوم؟ قل لاإله الا الله. فقال: كيف أقول هذا و قد بلغنى أنَّكَ ساحِرٌ كذابٌ كاهِنٌ^{٢٦}؟ فقال - عليه السَّلام: ليس الأمر كما بلغك، بل أنا رسول الله و أنا اصدَقُ من على وجه الأرض قل لاإله الا الله مُحَمَّد رسول الله^{٢٧}. فقال: يا مُحَمَّد^{٢٨} معى شئٌ لو آمَنَ بك آمنْتُ بك. قال - عليه

- | | | |
|------------------------------------|------------------------------------|------------------------------------|
| ١. م. ن: عليه السلام. | ٢. ج: رويداً. - رويداً. | ٣. ج: - على. |
| ٤. ج: لها قطنوا. | ٥. ج: + ص. | ٦. م. ن. ج: + و. |
| ٧. س. م. ن. ج: - منه. | ٨. م. ن. ج: منه عليه السلام. | ٩. م. ن: عليه السلام. |
| ١٠. س: جمع. | ١١. ج: - تعالى. | ١٢. س: - رضوان الله... اجمعين. |
| ١٣. س: اد دخل. ج: اذ دخل. | ١٤. ج: اغناقهم. | ١٥. ج: الارحام. |
| ١٦. س: الكذب. م. ن. ج: كلام الكذب. | ١٧. ج: - رضى الله عنه. | ١٨. ج: - النبى. |
| ١٩. ج: - مه. | ٢٠. ج: - ثم. | ٢١. ج: - فقال. |
| ٢٢. ج: - قبيلة. | ٢٣. ج: + ع. | ٢٤. ج: + ع. |
| ٢٥. ج: - مروءة. | ٢٦. ج: - كاهن. | ٢٧. م. ن. ج: - مُحَمَّد رسول الله. |
| ٢٨. ج: - كاهن. | ٢٩. م. ن. ج: - مُحَمَّد رسول الله. | ٣٠. ج: + ص. |

السلام^۱: و ما ذلك الشئ فنقض^۲ الأعرابي كُفَّهُ فوق منه ضَبَّ.
فقال - عليه السلام: يا ضَبَّ السلام عليك، و قال: و عليك السلام يا زين القيامة. فقال -
عليه الصلوة و السلام^۳: من أنا؟^۴ قال: أنت رسول^۵ رب العالمين^۶، و زين الخلق يوم القيامة
أجمعين. من آمن بك فقد فاز و نجا؛ و من أنكر عليك فقد خاب و خسر. فقال - عليه
السلام: لِمَن تعبد؟ قال الذي في السماء عرشه، و في الأرض سلطانه، و في البر بدائعه، و
في البحر عجائبه، و في القبور قضاؤه و قدره، و في القيامة حكمه و عدله، و في النار
عذابه، و في الجنة رحمته.

قال الراوى: فضحك الأعرابي. فقال له رسول الله^۷ - صلى الله عليه و سلم -^۸ أ تضحك
على معجزة رسول الله - تعالى -^۹ قال: لا، ولكن لما دخلت المسجد كنت أبغض الخلق إلى
و الآن أنت أحب الخلق إلى^{۱۰} فأنا أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول الله. و
مثل هذه المعجزة صدرت عنه - صلى الله عليه و على آله و أصحابه أجمعين -^{۱۱} كثيراً، بل
الأحجار تكلم به.

يك روز ابوجهل - عليه اللعنة^{۱۲} - آمد که تجربه می کند^{۱۳} مصطفی را - عليه السلام -^{۱۴} و
سنگ های چند به دست خود پنهان کرده بود، که فاضل - قدس سره العزیز^{۱۵} - در مثوی
معنوی^{۱۶} اشارتی^{۱۷} فرمود:^{۱۸}

نظم^{۱۹}

سنگ ها اندر کف^{۲۰} بوجهل بود گفت: ای احمد! بگو این چیست زود؟
گر رسولی، چیست در مشتم نهان؟ گر^{۲۱} خبرداری ز راز آسمان

۱. ج: - عليه السلام. ۲. ن. ج: فنقض.

۳. م. ن: عليه السلام. ج: - عليه السلام، يا ضَبَّ... و السلام. ۴. ج: + يا ضَبَّ.

۵. م. ن. ج: + الله. ۶. ج: + فقال ع السلام عليك قال و عليك يا زين القيمة.

۷. م. ن. ج: - له رسول الله. ۸. م. ن. ج: عليه السلام. ۹. س. ج: - تعالى.

۱۰. م. ن: - ألى. ۱۱. م. ن. ج: عنه عليه السلام. ۱۲. م. ن. ج: - عليه اللعنة.

۱۳. ج: کند. ۱۴. ج: ص را. ۱۵. م. ن. ج: - قدس سره العزیز.

۱۶. م. ن. ج: - معنوی. ۱۷. ن: اشارت. ج: - اشارتی. ۱۸. ج: فرموده، + است.

۱۹. م: - نظم. ن: بیت. ج: شعر. ۲۰. س: دل.

۲۱. ق: چون، (ص ۸۹)، ک: چون، (ج ۱، ص ۱۳۱).

گفت: چون خواهی بگویم کان^۱ چهاست
 گفت بوجهل: این دُوم نادرتر است
 از میانِ مشبّ او هر پاره سنگ
 لااله گفت و^۲ الاّ الله گفت
 چون شنید از سنگ‌ها بوجهل این
 گفت نبود مثل تو ساحر دگر^۳
 خاک بر فرقتش که بُد کور^۴ لعین
 چشم او ابلیسی^۵ آمد خاک بین^۶
 پس بدان که معجزات او را نهایت نیست و ذِکَرِ هذه المعجزة على وجه المناسبة لانشقاق
 القمر فی کونها معجزة عجيبة فلنرجع الى بيان ما نحن فيه من انشقاق القمر المعنوی الذی
 ذکر الفاضل فی قوله^۷:

مصراع^۸

چون برآید شمس انشق القمر

پس بدان، ای عامل کارگاه هدایت، و ای کامل بارگاه عنایت^۹! قمر معنوی، قلب انسان
 است. پس انشقاق او آن زمان می شود که با^{۱۰} آفتاب معنوی که مرشد کامل است مقارن
 شود. پس اصبع ید قدرت او قلب طالب را منشق کند تا که هرچه اندر اوست از کدورات
 بشریّه و اخلاق ردّیه بیرون آورد و او را مملوّ کند بانواع العلوم النافعة و باصناف المعارف
 اللدنیّة^{۱۱}، که شرح صدر، عبارت از این است. کما اشیر الیه بقوله - تعالی: أَقَمَّنَ شَرَحَ اللّٰهُ
 صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نَوْرٍ مِّن رَّيِّهِ^{۱۲}.

- | | | |
|---|--|----------------------------|
| ۱. ق: آن، (ص ۸۹). | ۲. ج: تا. | ۳. ک: بگوید، (ج ۱، ص ۱۳۱). |
| ۴. م. ن. ج: - و. | ۵. ج: درست. | ۶. ج: است و. |
| ۷. م. ن. - و. ک: - و، (ج ۱، ص ۱۳۱). | ۸. ج: گفت. | |
| ۹. م: دیگر. | ۱۰. ک: + و، (ج ۱، ص ۱۳۲). | ۱۱. ن: ابلیس. |
| ۱۲. ق: - گفت نبود... خاک بین. ک: (ج ۱، پاورقی ف. ص ۱۳۲) | ۱۳. م: - فی قوله. | |
| ۱۴. ن: مصرع. | ۱۵. ج: کامل بارگاه عنایت و ای عامل کارگاه هدایت. | |
| ۱۶. ج: به. | ۱۷. م: الدنیه. | ۱۸. الزمر / ۲۲. |

از این انشراح مصطفی - علیه السلام -^۱ چنین خبر داد که: «فُرج عَنی^۲ سَقْفُ بَیتی و أنا^۳ بِمَکَّةَ فَنَزَلَ جَبْرِیل - علیه السلام -^۴ فَفَرَجَ صَدْرَی ثُمَّ غَسَلَهُ بِمَاءٍ زَمَزَمَ ثُمَّ جَاءَ بِطَسِیْتٍ مِنْ^۵ ذَهَبٍ مُمْتَلِئٍ حِکْمَةً وَ إیماناً» الحدیث.
«اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِی قَلْبِی نُوراً وَ فِی سَمْعِی نُوراً وَ فِی بَصَرِی نُوراً وَ عَن یَمِینِی نُوراً وَ عَن شَمَالِی نُوراً وَ أَمَامِی نُوراً وَ خَلْفِی نُوراً وَ فَوْقِی نُوراً وَ تَحْتِی نُوراً وَ اجْعَلْ لِی^۶ نُوراً» قال الفاضل:^۷

بیت^۸

خود غربی^۹ در جهان چون شمس نیست

شمس جان باقیست او را امس^{۱۰} نیست

ای نور چراغ روحانی، و ای^{۱۱} چشمه روضه معانی! بدان که از شمس، عجیب‌تر و غریب‌تر^{۱۲} در جهان چیزی نیست، زیرا که^{۱۳} میان مخلوقات جهان و موجودات آشکاره^{۱۴} و نهان مثل ندارد. زیرا که ضیای^{۱۵} سنای برق او^{۱۶} محیط موجودات است^{۱۷} در زمین و آسمان هیچ جایی نیست الا که^{۱۸} به نور او منور است. همچو شجره طوبی که در بهشت، مثل و مانند او نیست و محیط درجات جنت^{۱۹} است.

پس^{۲۰} بدان، ای طالب اسرار طریقت، و ای^{۲۱} راغب گفتار حقیقت^{۲۲}! که شمس با^{۲۳} چنین حُسن و زیبایی و لطف^{۲۴} و رعنائی زوالی دارد، امشش^{۲۵} پیدا می شود و در روز قیامت از

-
- | | | |
|--|---------------------------------------|----------------------------|
| ۱. ج: ص. | ۲. س: د: علی. | ۳. ج: اذا. |
| ۴. س: - علیه السلام. م: ن: جبرائیل. | ۵. س: ثُمَّ. | |
| ۶. س: مملی. | ۷. س: جعلنی. م: ن: ج: اجعلنی. | |
| ۸. ج: + الکامل مولانا مولوی المثنوی علیه الرحمة. | ۹. م: ج: - بیت. | |
| ۱۰. س: عروس. | ۱۱. س: او راهش. ق: باقی کش امس، (ص ۹) | |
| ۱۲. س: وی. | ۱۳. ج: غریب‌تر و عجیب‌تر. | ۱۴. ن: ج: + در. |
| ۱۵. ج: آشکارا. | ۱۶. ج: + و. | ۱۷. ج: - او. |
| ۱۸. ج: + و. | ۱۹. س: - که. | ۲۰. ج: بهشت. |
| ۲۱. ج: + ای عزیز. | ۲۲. س: وی. | ۲۳. ج: - ای طالب... حقیقت. |
| ۲۴. س: - با. | ۲۵. م: ن: - و. | ۲۶. س: امشش. |

ضوء او^۱ اثر نمی ماند. كما أشير إليه بقوله - تعالى: إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ^۲
قاضی بیضاوی می فرماید: «أَي لُفَّتْ^۳ مِنْ كُوِّرَتْ العِمَامَةُ إِذَا لَفَفْتَهَا بِمَعْنَى رَفَعَتْ لِأَنَّ
الثَّوبَ إِذَا أُريدَ رَفَعَهُ لَفَّ أَوْ لَفَّ ضَوْوَهَا فذهب انبساطه في الآفاق و زال أثره^۴». و قال -
عليه السلام: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلْيَقْرَأْ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ». چون این
شمس صورت را نقل و تحویل و زوال^۵ آید.
پس بدان که شمس جان که عبارت و کنایت است از انسان کامل و مرشد حقیقی که نور
حق است بهتراز شمس صورت است هزار بار، زیرا که آفتاب معنی را زوال نیاید و نقل و
تحویل نپذیرد^۶.

بیت^۷

چو^۸ نور حق ندارد نقل و تحویل نیاید اندرو تغییر و تبدیل
از این سبب، مصطفی - علیه السلام -^۹ فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ^{۱۰} عِبَاداً قُلُوبُهُمْ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ».
الحديث^{۱۱}.

بیت

ظلمتی را کآفتابش برنداشت از دم ماه^{۱۲} گردد آن ظلمت چو چاشت^{۱۳}
قال الفاضل: ^{۱۴}

بیت^{۱۵}

شمس در خارج اگر چه هست فرد می توان هم مثل او تصویر کرد
یعنی: تصویر مثل شمس عالم صورت که مرکز او آسمان چارمین است^{۱۶} ممکن باشد،

- | | | |
|------------------|--|---------------------|
| ۱. م: - او. | ۲. تکویر / ۱. | ۳. س. م. ج: لُفَّت. |
| ۴. س: می | ۵. ج: القمامه اذانفقاها. | ۶. ج: ضوه. |
| ۷. س: زال اثیره. | ۸. ج: در ذال. | ۹. م: نپذیرد. |
| ۱۰. ج: فرد. | ۱۱. ج: چه. | ۱۲. ج: ص. |
| ۱۳. ج: الله. | ۱۴. س. ن: - الحديث. ج: - الحديث. + والله اعلم بالصواب. | |
| ۱۵. س: او. | ۱۶. ج: - ظلمتی را... چاشت. | ۱۷. ج: + الکامل. |
| ۱۸. م. ج: - بیت. | ۱۹. م: چارمنست. ج: چهارم است. | |

زیرا که از^۱ کلیّات است و الکلیّ هو الذی یمكن أن^۲ یفرض صدقه علی کثیرین بالإمكان الذّاتی، سواء وقع علی کثیرین فی نفس الأمر، أو لم یقع^۳؛ فالشّمس و إن کان نوعه^۴ منحصراً فی شخصه^۵ فی الخارج، لكن فُرض صدقه علی کثیرین فی الذهن. قال الفاضل - قدّس سرّه و روحه العزیز:

بیت^۶

شمس جان کو خارج آمد از اثیر^۷ نبودش در ذهن و در خارج نظیر^۸
ای غریق بحر لاهوتی، و ای غوّاص عمّان جبروتی!^۹ شمس جان، مستعار و کنایت است از حقیقه^{۱۰} المحمّدیّه و هی الذّات مع التّعین الأوّل، فله الأسماء الحسنی کلّها^{۱۱} و هو الاسم الأعظم.

خارج از اثیر^{۱۲} است، یعنی^{۱۳} از افلاک بیرون است^{۱۴} و به اذهان در نیاید. پس نظیرش نباشد، نه در ذهن و نه در خارج از این^{۱۵} بیان^{۱۶}. نور چراغ روحانی^{۱۷} و چشمه روضه معانی، حضرت گلشنی در کتاب معنوی فرموده^{۱۸}:

نظم^{۱۹}

عشق را مبداء صفت آغاز نیست بی نظیر^{۲۰} است و^{۲۱} را^{۲۲} انباز نیست
غیر او کوتاه بود او را نظیر بس که از غیرت نشد شرکت پذیر^{۲۳}
قال الفاضل: ^{۲۴}

۱. م: -از. ۲. س: - یمكن ان. ۳. ج: لم لنفع.

۴. ج: - نوعه. ۵. م. ن: لشخصه. ج: الشخصه.

۶. م: - قدّس سرّه... بیت. ن: - قدّس... العزیز. ج: الكامل علیه رحمة. - بیت.

۷. س: بسر. ۸. س: نظر. ۹. ج: + بدان که.

۱۰. س: حقیقت. ۱۱. س: کلّه. ج: - کلّها. ۱۲. س: اشیر.

۱۳. س: - یعنی. ۱۴. س. م. ن: + چون که... است. ۱۵. ج: - این.

۱۶. ج: (روی کلمه: «آن» است). ۱۷. س: - و. ۱۸. ج: فرمود.

۱۹. م. ن: بیت. ج: شعر. ۲۰. ج: بی شریک. ۲۱. م. ن: - و.

۲۲. ج: در او. ۲۳. ج: شرکت پزیر. + واللّه اعلم بالصواب.

۲۴. ج: + الكامل.

بیت^۱

در تصوّر ذات او را گنج کو؟ تا در آید در تصوّر مثل او؟
پس چون^۲ که^۳ اذهان را^۴ گنجایی^۵ او نباشد و تصوّر او میسر نشود و^۶ مثلش در عالم نباشد.

بیت^۷

نگنجد نور ذات اندر مظاهر که سبحات جلالش هست^۸ قاهر
قال الفاضل:

بیت^۹

چون حدیث روی^{۱۰} شمس الدّین رسید شمس چارم آسمان سردر کشید
همچون^{۱۱} نجوم آسمان که پنهان شوند در وقت طلوع شمس، یعنی^{۱۲} نور ولایت،
روشن تر است از نور شمس. پس آن زمان^{۱۳} که نور ولایت ظاهر شود^{۱۴} از پرتو او^{۱۵}، آن
ولّی را روز و^{۱۶} شب مساوی می شود^{۱۷} و^{۱۸} به پرتو نور^{۱۹} آسمان احتیاجش نمی ماند^{۲۰}.
قال الفاضل - قدّس سرّه^{۲۱}:

بیت^{۲۲}

واجب آید چون که آمد نام او شرح کردن رمزی^{۲۳} از انعام او
یعنی: چون که نام شمس آمد، پس واجب شد که شمس تبریزی^{۲۴} که با او چند سال

-
- | | | |
|--|------------------------|------------------|
| ۱. س. - قال... بیت. م. ج: - بیت. | ۲. ج: - پس چون + بدان. | ۳. س: - که. |
| ۴. ج: - را. | ۵. م. ن: گنجایی. | ۶. م. ن. ج: - و. |
| ۷. ج: شعر. | ۸. س: نیست. | ۹. م. ج: بیت. |
| ۱۰. ج: نور. | ۱۱. س: همچو. | ۱۲. ج: - یعنی. |
| ۱۳. ج: زمانی. | ۱۴. ج: شد. | ۱۵. ج: - او. |
| ۱۶. س: - و. | ۱۷. ج: مساری شد. | ۱۸. ج: + دیگر. |
| ۱۹. ج: - نور. | ۲۰. ن. ج: نماند. | |
| ۲۱. م. ن: - قدّس سرّه. ج: الکامل فی اهل الجنة. | | ۲۲. م. ج: - بیت. |
| ۲۳. ن: رمز. ک: شرح رمزی گفتن، (ج ۱، ص ۱۰) | | |
| ۲۴. م. ن: تبریز. | | |

مصاحبت کردیم و از انعام او مغتنم و از فیوضاتش مستفیض^۱ و مستفید^۲ شدیم^۳ شرح کنیم، تا که شکرش به جای^۴ آورده باشیم، که^۵: «شکر المُنعم علی المنعم^۶ علیه واجب.» قال الفاضل - قدس سره^۷:

بیت^۸

این^۹ نَفْس جان دامنم بر^{۱۰} تافتست بوی پیراهن^{۱۱} یوسف یافتست ای آفتاب پنهان، و ای^{۱۲} هم نَفْس رحمان^{۱۳}! بدان که این نَفْس غیبی به دامن جانم پرتو زد. پس آن نَفْس، آن است^{۱۴} که مصطفی - علیه السلام^{۱۵} - با^{۱۶} آن^{۱۷} اشارت فرموده^{۱۸}، بقوله^{۱۹}: «إِنِّي لَأَجِدُ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ قِبَلِ الْيَمَنِ» و جای دیگر فرمود: «لَا تَسُبُّوا الرِّيحَ فَأَنَّهَا^{۲۰} مِنْ نَفْسِ الرَّحْمَنِ» و جای دیگر این نَفْس را اشارت^{۲۱} فرمود با این حدیث: «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامٍ دَهْرَكُمْ نَفَحَاتٍ» الحدیث. پس فاضل^{۲۲} از این سبب فرمود که^{۲۳}:

بیت^{۲۴}

نفحه‌ای^{۲۵} دیگر رسید، آگاه باش تا نمانی زین دگر^{۲۶} ای^{۲۷} خواجه تاش و جای دیگر فرمود:

- | | | |
|---|------------------------|-------------------------------------|
| ۱. ج: - مستفیض. | ۲. ج: مستفیذ. | ۳. م. ن. ج: شده بودیم. |
| ۴. ج: به جا. | ۵. م: - که. | ۶. م. س: النعم. ن. ج: - علی المنعم. |
| ۷. م. ن: قدس سره. ج: علیه رحمة. | | ۸. م. ج: - بیت. |
| ۹. س: ای. | ۱۰. م: پر. | |
| ۱۱. ج: پیراهان. ق: پیراهان، (ص ۱۰)، ک: پیراهان، (ج ۱، ص ۱۰) | | ۱۲. س: وی. |
| ۱۳. ج: رحمن. | ۱۴. ج: - آن است. | ۱۵. ج: - علیه السلام. |
| ۱۶. ن. ج: به. | ۱۷. ج: - آن. | ۱۸. م. ج: فرمود. |
| ۱۹. ج: + تعالی. | ۲۰. م. ن. د. ج: فائده. | ۲۱. ج: - این نفس را اشارت. |
| ۲۲. ج: + قدس سره. | ۲۳. ج: - که. | ۲۴. س: - بیت. ج: شعر. |
| ۲۵. ج: نفحه. | | |
| ۲۶. م: دیگر. | | |
| ۲۷. ق: تا ازین هم وانمانی، (ص ۸۱)، ک: تا ازین هم وانمانی، (ج ۱، ص ۱۱۹). | | |

بیت^۱

ظلمتی را کآفتابش بر نداشت از دم ما گردد آن ظلمت چو^۲ چاشت
این ها^۳ همه اشارت است به نفس^۴ پیران^۵ که عیسی نفس اند، دل های مرده را زنده
می کنند:

مصراع^۶

بوی پیراهن یوسف یافتست

بوی پیراهن یوسف - علیه السلام - یعقوب - علیه السلام - را رسید در آن زمان که یوسف
- علیه السلام - گفت: ^۷إِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا^۸.
و كان ذلك القميص، قميص إبراهيم - علیه السلام - و ذلك أنه جرّد من ثيابه و ألقى في
النار عرياناً، فأتته^۹ جبرئيل^{۱۰} بقميص^{۱۱} من حرير الجنة فألبسه إياه و كان^{۱۲} ذلك عند^{۱۳}
إبراهيم - علیه السلام - فلما مات ورثه إسحق^{۱۴} - علیه السلام -^{۱۵}، فلما مات ورثه يعقوب -
عليه السلام - فلما شب^{۱۶} يوسف - علیه السلام - جعل يعقوب - علیه السلام - ذلك
القميص في قصبه و شدّ رأسها و علّقها في عنقه، لما كان يخاف عليه من العين، فكان
لا يفارقه. فلما ألقى في البئر عرياناً، جاءه^{۱۷} جبريل^{۱۸} - علیه السلام - و على^{۱۹} يوسف ذلك
التعويذ، فأخرج القميص منه فألبسه ففي هذا الوقت جاء جبرئيل^{۲۰} - علیه السلام - و قال:
أرسل ذلك القميص إلى أبيك فإن فيه^{۲۱} ريح الجنة لا يقع على مبتلى^{۲۲} و لا سقيم إلا
عوفى^{۲۳}. فدفع يوسف - علیه السلام -^{۲۴} ذلك إلى إخوته و قال: ألقوه على وجه أبي يأت

۱. س: بیت. ج: شعر. ۲. س: ظلمات. - جو. ۳. س: اما. ن: این.

۴. ج: نبض. ۵. ج: + معنى. ۶. ن: مصرع.

۷. ج: - یافتست... علیه السلام. ۸. یوسف / ۹۳. ۹. س: عریان فاتاه. ن: ج: فاتاه.

۱۰. م: ن: جبرائیل. + علیه السلام. ج: + ع. ۱۱. س: القميص.

۱۲. ج: فکان. + به. ۱۳. ج: عنه. ۱۴. س: ن: اسحاق.

۱۵. ج: - فلما مات... علیه السلام. ۱۶. ج: عاشت.

۱۷. س: ج: جاء. ۱۸. س: ج: جبرئیل. م: ن: جبرائیل.

۱۹. ج: - و على. ۲۰. م: ن: جبرائیل. ۲۱. ج: - فيه.

۲۲. س: مبتلا. ج: المبتلى. ۲۳. ج: عوفى. ۲۴. م: ن: - علیه السلام.

بصیراً^۱. كما أخبر الله - تعالى - بقوله^۲: قال أبوهم^۳، أی: قال یعقوب - علیه السلام -^۵ لمن حضر عنده: إني لأجد ريح يوسف لولا أن تُفندون^۶. أی: تسفهون و تجهلون. فلما أن جاء البشير^۸، و هو المبشر عن يوسف - علیه السلام: ألقیه على وجهه^۹ یعنی: ألقى البشير قميص يوسف^{۱۱} على وجه یعقوب^{۱۲} فارتد بصيراً^{۱۳} فعاد بصيراً بعدما عمى^{۱۴} و عادت قوته بعد الضعف و شبابه بعد الهرم و سروره بعد الحزن.

پس بدان، ای رونده راه خدا و ای جوینده طریق هدی^{۱۵}! مراد از این بوی^{۱۶} پیراهن یوسف^{۱۷}، فیوضات شمس تبریز^{۱۸} و آثار نفحات اوست، که با^{۱۹} این فیوضات، چشم دلش را بگشاد.

ألهم^{۲۰} إفتح، عیون قلوب^{۲۱} الناظرین إلى هذه الرسالة المسماة^{۲۲} بكاشف الاسرار!
قال الفاضل - قدس سره العزيز^{۲۳}:

بیت^{۲۴}

کز^{۲۵} برای حق صحبت سالها بازگو حالی از آن خوش حالها

طالبان راه خدا و سالکان طریق هدی^{۲۶} از فاضل، التماس^{۲۷} و طلب کردند^{۲۸} و او را سوگند دادند و گفتند که^{۲۹}: به حق صحبت های سالفه و مجلس های سابقه که با شمس

- | | | |
|--|-----------------------------------|-----------------------|
| ۱. یوسف / ۹۳. | ۲. ج: - بقوله. | ۳. یوسف / ۹۴. |
| ۴. ج: - قال. | ۵. م. ن. ج: - م. | ۶. ج: + و قال. |
| ۷. یوسف / ۹۴. | ۸. یوسف / ۹۶. | ۹. س. ن: علیه السلام. |
| ۱۰. یوسف / ۹۶. | ۱۱. ج: - لولا أن تُفندون... یوسف. | |
| ۱۲. ج: + ع. | ۱۳. یوسف / ۹۶. | ۱۴. ج: اعمی. |
| ۱۵. س: هدا. | ۱۶. س: - بوی. | ۱۷. ج: - یوسف. |
| ۱۸. ج: تبریزی. | ۱۹. ج: به. | ۲۰. ج: - قلوب. |
| ۲۱. ج: المسماة. | | |
| ۲۲. م. ن: - قدس سره العزيز. ج: الكامل علیه الرحمة فی دین و الدنیا. | | |
| ۲۳. م. ج: - بیت. | ۲۴. ک: از، (ج ۱، ص ۱۰). | ۲۵. س: هدا. |
| ۲۶. ج: + نمود. | ۲۷. ج: - و طلب کردند. | ۲۸. ج: - که. |

تبریز^۱ - قدس سره العزیز^۲ - گذرانیده‌ای، ما را حالی از آن حال‌های خوش، بیان و شرح کن^۳ تا از آن بیان، کیفیت سلوک طریق، واضح و روشن^۴ شود^۵ و سبب نزول رحمت رحمانی شود که مصطفی - صلی الله علیه و سلم^۶ - فرمود: «عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ تَنْزِيلُ الرَّحْمَةِ»

قال الفاضل - قدس سره:

بیت^۷

تا زمین و آسمان خندان شود عقل و روح و دیده صد چندان شود

این بیت از تَمَمَات بیت مقدم است، یعنی از آن حال‌های خوش، بیان و شرح^۸ می‌کنی که احوال طریق حق، روشن می‌شود و سلوک راه خدا آسان و هین می‌گردد^۹. پس از این سبب، ارض^{۱۰} انفسی که زمین معنوی^{۱۱} است و آسمان اندرونی که قلب است، سمای باطنی^{۱۲} است^{۱۳}. زیرا که همچون آسمان^{۱۴} هفت طبقه است^{۱۵} که بیانش رفته است در بیت:

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق

پس از^{۱۶} این زمین و آسمان، که شنیدی خندان می‌شوند، یعنی انشراح می‌یابند^{۱۷} و انواع معارف حاصل می‌کنند. پس از این معارف ربّانی، نور عقل و دیده زیاده‌تر می‌شود^{۱۸} و روح نیز قوّت می‌یابد، زیرا که این معارف، غذای روحانی است، که حق - جلّ و علا - فرمود، بقوله: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»^{۱۹}

- | | |
|-------------------------|---|
| ۱. ج: تبریزی. | ۲. م. ن: - العزیز. ج: - قدس سره العزیز. |
| ۳. ج: بیان کن و شرح ده. | ۴. ج: روشن و واضح. |
| ۵. ج: + شهود. | ۶. م. ج: - قدس سره. بیت. ن: - قدس سره. |
| ۷. م. ن: علیه السلام. | ۸. ج: - ارض. |
| ۹. ج: شرح و بیان. | ۱۰. ج: گردد. |
| ۱۱. ج: معیون. | ۱۱. س: باطن. |
| ۱۲. م: - آسمان. | ۱۳. ج: - است. |
| ۱۳. س: یابند. | ۱۴. م. ن: - از. |
| ۱۴. م. ن: یابند. | ۱۵. م. ن: ج: - بقوله. |
| ۱۵. م. ن: یابند. | ۱۶. ج: شود. |
| ۱۶. م. ن: یابند. | ۱۷. ج: شود. |
| ۱۷. م. ن: یابند. | ۱۸. ج: شود. |
| ۱۸. م. ن: یابند. | ۱۹. ج: شود. |
| ۱۹. م. ن: یابند. | ۲۰. ج: شود. |
| ۲۰. م. ن: یابند. | ۲۱. ج: شود. |

قال الفاضل:

بیت^۱

لَا تُكَلِّفْنِي فَإِنِّي فِي الْفَنَاءِ كَلَّتْ أَفْهَامِي فَلَا أُحْصِي ثَنَاءَ

كَلَّتْ مِنَ الْكَلَالِ وَهُوَ بِالْفَارْسِي: گنگی^۲ و لال شدن است.

این بیت، جواب است از جانب فاضل، طالبان راه خدا را، که از فاضل التماس^۳ و طلب کردند و گفتند که: به حق صحبت سال‌ها، بازگو ما را از آن حال‌های خوش. پس فاضل، ایشان را جواب داد که مرا تکلیف مکنید که من از خودی خود دور^۴ شده‌ام و به عالم فنا رفته‌ام که^۵ فی الحقیقه عالم بقاست، که مصطفی - علیه السلام -^۶ فرمود: «إِنَّ مِنْ أُمَّتِي رَجَالًا أَعَدَّ لَهُمُ فِي الدُّنْيَا وَ الْقُلُوبِهِمْ فِي الْآخِرَةِ». و خدای - تعالی و تقدس^۷ - از این بیان چنین خبر داد.^۸ حاکم^۹ من ابراهیم - علیه السلام: «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيِّدِينَ»^{۱۰} و آن نور چراغ روحانی و چشمه روضه معانی، عین القضاة الهمدانی^{۱۱} - قدس سره العزیز^{۱۲} - فرموده^{۱۳}:

رباعی^{۱۴}

افکند دلم رخت به منزلگاهی کآنجا نبرد هیچ دلیلی^{۱۵} راهی

چون من دو هزار عاشق اندر ماهی می‌گشته شود که برنیاید آهی

پس هر که در این فنا که شنیدی^{۱۶} گم گشت از این قوم می‌شود که مصطفی - علیه السلام -^{۱۷} فرموده^{۱۸}: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ كُلَّ لِسَانُهُ»^{۱۹}

پس از این^{۲۰} سبب، آن شیخ بزرگوار و یگانه احرار، محمد^{۲۱} خواجه عطار - قدس

- | | | |
|---------------------|-----------------|--------------------------------|
| ۱. م. ج. - بیت. | ۲. س: گنگ. - و. | ۳. س: - التماس و. ج. - و. |
| ۴. ج. - دور. | ۵. ج. - که. | ۶. ج. ص. |
| ۷. ج. - فرمود. | ۸. ج. - و تقدس. | ۹. ج. + که. |
| ۱۰. صافات / ۹۹. | ۱۱. ج. همدانی. | ۱۲. م. ن. ج. - قدس سره العزیز. |
| ۱۳. م. ن. ج. + است. | ۱۴. م. ج. بیت. | ۱۵. س. م. ن: دلیل. |
| ۱۶. ج. شنید. | ۱۷. ج. ص. | ۱۸. م. ج. فرمود. |
| ۱۹. س. - لسانه. | ۲۰. ج. آن. | ۲۱. ج. - و یگانه احرار، محمد. |

سرّه^۱ - فرماید^۲:

بیت^۳

گر خبر داری زحیّ لایموت بر دهان خود بنه مهر سکوت
و جای دیگر فرمود^۴:

بیت

دلی پر گوهر^۵ اسرار دارم ولی اندر زبان مسمار دارم
و فاضل نیز فرموده^۶:

بیت^۷

هرکه را اسرار کار^۸ آموختند مهر کردند و دهانش دوختند
پس هرکس^۹ که در چنین^{۱۰} استغراق باشد و^{۱۱} از خود خبردار^{۱۲} نباشد دیگران را چه خبر
تواند داد؟^{۱۳}
قال الفاضل - قدّس سرّه و روح روحه^{۱۴}:

بیت^{۱۵}

کَلَّ شَيْءٍ قَالَهُ غَيْرُ الْمَفِيقِ إِنْ تَكَلَّفَ أَوْ تَصَلَّفَ لَا يَلِيقُ
المفیق من الافاقه. کما أخبر الله - تعالی^{۱۶} - عن حال موسی - علیه السلام - بقوله: فَلَمَّا
أَفَاقَ^{۱۷}، أی: رَجَعَ عقله الیه.
و غیر^{۱۸} المفیق: عبارت از بی خودی است^{۱۹} و مستی است. یعنی هر کلامی که از والهان
عشق و مستان خدا صادر می شود از تکلف دور و از گزاف^{۲۰} بعید است، زیرا که کلام

- | | | |
|--|---------------------|-----------------|
| ۱. م. ن. ج: قدّس سرّه. | ۲. م. ج: می فرماید. | ۳. ج: شعر. |
| ۴. م. ن: گوید. | ۵. م. ن. ج: گوهری. | ۶. م. ج: فرمود. |
| ۷. ج: شعر. | ۸. ج: حق. | ۹. ج: کس. |
| ۱۰. ج: این. | ۱۱. ج: - و. | ۱۲. ج: خبر. |
| ۱۳. ج: + واللّه اعلم بدقائق الامور. | | |
| ۱۴. م. ن: - قدّس... روحه. ج: + الکامل، - قدّس... روحه. | ۱۵. م. ج: - بیت. | |
| ۱۶. س: - تعالی. م. ن. ج: + حاکماً. | ۱۷. اعراف / ۱۴۳. | |
| ۱۸. س: غیره. | ۱۹. ج: - است. | ۲۰. م. ن: گداز. |

ایشان از روی لاف نیست. اگر چه کلام ایشان از کلام ناس، بلندتر است و بزرگتر.^۱ زیرا که ایشان^۲ از خودی خود نمی‌گویند بلکه از جانب خدا و از «فبی ینطق» می‌گویند. قال الفاضل^۳ - قدس سره^۴:

بیت^۵

من چه گویم یک رگم هشیار نیست شرح آن یاری که او را یار نیست
ای یگانه عالم، و ای^۶ خلاصهٔ اولاد آدم! این سخن را به گوش جان بشنو که بی‌هوشی
عشق و مستی محبت^۷ خدا به هزار عقل می‌ارزد و^۸ بهتر از همهٔ زیرکان عالم است. پس
آن آفتاب معانی و منبع آب زندگانی^۹ و نور چراغ روحانی^{۱۰}، سلطان گلشنی در کتاب^{۱۱}
المسمی بالمعنوی^{۱۲} از این مستان خدا چنین خبر داده^{۱۳}:

بیت^{۱۴}

انظروا سکران حب فی الغرام	من هَوَاهُ قَدْ تَحَيَّرَ يَا كَرَامَ
لَاتَلُومُوا الثَّانِيَةَ ^{۱۵} فِي حُبِّهِ	تَیْهَةُ ^{۱۶} مِنْ حُبِّهِ سَهْوًا ^{۱۷} بِهِ
حَبْدًا لِثَلَاثَتَيْنِ مِنْ مَذَاقِ	فِي غَرَامِ الشَّقْوَى ذَوْقَ الْإِعْتِنَاقِ ^{۱۸}
لَيْتَ ^{۱۹} لِي شُكْرَ الْهَوَى مِنْ ذَوْقِهِمْ	أَوْ غَرَامِ هَائِمٍ مِنْ شَوْقِهِمْ
هَذَا تَجَلَّى الْحُبِّ ذَوْقَ الثَّانِيَيْنِ ^{۲۰}	سُكْرُهُمْ مِنْ ذَا مَذَاقِ الْهَائِمِينَ
ذَاكَ مَسْلُوبٌ ^{۲۱} الْحَاجِجِ مِنْ جَنَّةِ	كَوْنُهُمْ مِنْ ذَا الْمَنَى ^{۲۲} فِي حَيْرَةٍ ^{۲۳}
سُكَّرَتْ أَبْصَارُهُمْ مِنْ خَمْرِ حَبِّ	أَحْرَقَتْ أَحْشَاءُهُمْ ^{۲۴} مِنْ جَمْرِ حَبِّ

- | | | |
|------------------------------------|-----------------------------|--------------------------|
| ۱. م. ن: و بزرگتر است. | ۲. ج: - کلام ناس... ایشان. | ۳. ج: + الکامل العارف. |
| ۴. م. ن. ج: قدس سره. | ۵. م. ج: - بیت. | ۶. ج: هوشیار. |
| ۷. س: وی. ج: و. | ۸. ج: محبة. | ۹. ج: - و. |
| ۱۰. م: زنده گانی. | ۱۱. ج: - و نور چراغ روحانی. | ۱۲. ج: - در کتاب. |
| ۱۳. س: بمعنوی. ج: المعنوی. | ۱۴. س: داد. | ۱۵. س. م: - بیت. ج: شعر. |
| ۱۶. س: لاتلوموا التایه. ج: التایه. | ۱۷. م. تیه. ج: تهیه. | ۱۸. ج: مهوآ. |
| ۱۹. ج: الاعتناق. | ۲۰. س: لیس. | ۲۱. ج: التابیهین. |
| ۲۲. م: مسکوب. ن: ذاکمسلوب. | ۲۳. س: ذی المنی. | ۲۴. ج: - ذاک... حیره. |
| ۲۵. م. ن: احشائهم. ج: اجسادهم. | | |

پس عشاق را^۱ چگونه خبر توانند^۲ داد در این مستی از شرح آن یاری که او را یار نیست، یعنی مخبر عنه که^۳ مثل ندارد. پس از این سبب، حال ایشان سکوت اقتضا می‌کند. قال الفاضل^۴ - قدس سره العزیز:

بیت^۵

شرح این هجران و^۶ این خون جگر این زمان بگذار تا وقت دگر^۷

یعنی: تا^۸ به عالم عقل باز آیند از این حالت مستی^۹ تا که قادر شوند از این هجران و از^{۱۰} خون جگر^{۱۱} خبرها دهند. پس مصطفی - علیه السلام -^{۱۲} از این معنی است که گاه گاه می‌فرمود که: «کَلِمَیْنِیَ یا حُمَیْرَاءُ»،^{۱۳} یعنی یا عایشه! یا من سخن کن، یعنی: یا عایشه!^{۱۴} مرا به خود آر، تا که خلق جهان از من فایده یابند و در آن زمان که می‌خواست که^{۱۵} از خودی خود^{۱۶} دور شود، می‌گفت: «أَرِحْنَا» یا بلال^{۱۷}، یعنی: اِقرأ یا بلال و مرا از خودی خود^{۱۸} به حقیقت رسان^{۱۹}. چون بلال به خواندن^{۲۰} قرآن مشغول شدی مصطفی - علیه السلام -^{۲۱} از لذت او از این عالم بیرون می‌شدی^{۲۲} و قرار نمی‌گرفتی تا به عالم استغراق نمی‌رسیدی^{۲۳}. پس اولیا نیز^{۲۴} تبعیت او و اقتدای سلوک طریقتش^{۲۵} گاه در عالم عقل باشند و گاه در عالم استغراق.

پس از این سبب، فاضل در این بیت فرمود:^{۲۶}

- | | | |
|---------------------------|---|-----------------------------|
| ۱. م. ن. ج: - را. | ۲. س. ج: تواند. | ۳. س: - که. |
| ۴. م. ن: که فاضل می‌گوید. | ۵. م. ج: - قدس... بیت. ن: - قدس سره العزیز. | |
| ۶. س: - و. | ۷. س: وقتی دیگر. م. ن: وقتی دگر. | |
| ۸. س: - تا. | ۹. س: - مستی. | ۱۰. ج: - از. |
| ۱۱. ج: جگرها. | ۱۲. ج: ص. | ۱۳. ن: حمیرا. |
| ۱۴. م. ن. ج: - یا عایشه. | ۱۵. ج: - که. | ۱۶. س: خود. - خود. م: - از. |
| ۱۷. ج: ارحنی. | ۱۸. ج: - خود. | ۱۹. ج: برسان. |
| ۲۰. ج: به خواندن. | ۲۱. ج: ص. | ۲۲. ج: شدی. |
| ۲۳. ج: رسیدی. | ۲۴. ن. ج: + به. | |
| ۲۵. ج: طریق. | | |
| ۲۶. ن: فرموده. ج: + ع. | | |

شرح این هجران و این^۱ خون جگر^۲ این زمان بگذار تا وقت دگر^۳
پس مراد از این زمان، زمان استغراق است و مقصود از وقت دگر^۴، زمان نزول^۵ دایره عقل
است.^۶
قال الفاضل:^۷

بیت^۸

قَالَ أَطْعِمْنِي فَأَنْتَى جَائِعٌ فَاعْتَجَلْ^۹ فَالَوْقْتُ سَيْفٌ قَاطِعٌ

بدان که این بیت نیز اشارت^{۱۰} است به طلب و التماس کردن آن^{۱۱} طالبان راه خدا، که
فاضل را الحاح و ابرام کردند که ما همه جایعانیم، ما را از آن^{۱۲} غذای روحانی و نعمت^{۱۳}
ربانی که حق - جلّ و علا - او را اشارت فرمود، بقوله - تعالی^{۱۴}: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»^{۱۵}
محروم و بی بهره مکن و مصطفی - علیه السلام -^{۱۶} از آن نعمت^{۱۷} ربانی چنین خبر داد که:
«أُبَيِّتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِي» پس چون این نعمت را از او طلبیدند و سرعت نیز
خواستند و گفتند:

مصرع^{۱۸}

فاعتجل^{۱۹} فالوقت سيف قاطع

لأنَّ^{۲۰} العمر سريع الزوال. كما قال النبي^{۲۱} - عليه الصلوة والسلام^{۲۲}: «مَثَلُ الدُّنْيَا كَحَلَمِ
التَّائِمِ» و جای دیگر فرمود: «الدُّنْيَا سَاعَةٌ فَاجْعَلْهَا طَاعَةً».
پس از این معنی است که فاضلی^{۲۳} فرمود^{۲۴}:

- | | | |
|--|----------------------------|------------------------------|
| ۱. ن: آن. | ۲. ج: - شرح... جگر. | ۳. س: وقتی دیگر. ن: وقت دگر. |
| ۴. س: دیگر. ن: وقتی دگر. | ۵. ج: - نزول. | ۶. ج: + واللّه اعلم بالصواب. |
| ۷. ج: + الکامل. | ۸. ج: - بیت. | |
| ۹. ج: و اعتجل. ق: و اعتجل (ص ۱۰). ک: و اعتجل، (ج ۱، ص ۱۰). | ۱۰. ج: اشاره. | |
| ۱۱. س: آن. | ۱۲. س: آن. | ۱۳. ج: نعمة. |
| ۱۴. م. ن. ج: - تعالی. | ۱۵. الضحی / ۱۱. | ۱۶. ج: ص. |
| ۱۷. ج: نعمة. | ۱۸. س. ج: - مصرع. ن: مصرع. | ۱۹. ج: و اعتجل. |
| ۲۰. ج: اُنّ. | ۲۱. ج: - النبی. | ۲۲. م. ن. ج: علیه السلام. |
| ۲۳. س. ج: فاضل. م: قاضی. | ۲۴. ن: فرموده. | |

بیت^۱

أَلَا إِنَّمَا الدُّنْيَا كَمَنْزِلٍ رَاكِبٍ أَرَا حَۡ عَشِيًّا^۲ وَهُوَ^۳ فِي الصُّبْحِ رَاكِبٍ
وَأُشِيرُ إِلَى هَذِهِ السَّرْعَةِ بِقَوْلِهِ - تَعَالَى^۴: كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحِيَّةً^۵ وَ
جَاءَ دِيْكَرُ فَرْمُودَ^۶، حَاكِياً عَنْ عَزِيزٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ^۷ حِينَ سَأَلَ^۸
وَقِيلَ: كَمْ لَبِثْتُ^۹.

پس عجله و سرعت در عبادات^{۱۱} از مهمات است که حق - جل و علا - فرمود، بقوله^{۱۲}:
وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ^{۱۳} أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ^{۱۴} وَ
مُصْطَفَى - عَلَيْهِ السَّلَام - فرمود^{۱۵}: «عَجَلُوا بِالصَّلَاةِ قَبْلَ الْفَوْتِ وَ عَجَلُوا بِالتَّوْبَةِ قَبْلَ
الْمَوْتِ.»

پس از^{۱۶} هراس، فوت^{۱۷} الوقت و الفرصة گفتند.

مصراع^{۱۸}فَاعْتَجَلَ فَاَلْوَقْتُ^{۱۹} سَيْفٌ قَاطِعٌ

فَإِنَّ فَوْتَ الْفُرْصَةِ مُصِيبَةٌ عَظِيمَةٌ. كَمَا أَشَارَ^{۲۰} إِلَيْهِ^{۲۱} النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ -^{۲۲} بِقَوْلِهِ^{۲۳}:
«لَيْسَ لِلْمَاضِينَ هَمٌّ الْمَوْتِ إِنَّمَا لَهُمْ هَمُّ الْفَوْتِ.»
قَالَ الْفَاضِلُ - قَدَّسَ سِرَّهُ^{۲۴}:

بیت^{۲۵}

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق! نیست فردا گفتن از شرط طریق^{۲۶}

- | | | |
|-------------------------|------------------------|------------------------------|
| ۱. ج: شعر. | ۲. م. ن. ج: فراح. | ۳. ج: عشیاً. |
| ۴. م. ن. ج: هو. | ۵. س: - تعالی. | ۶. النازعات / ۴۶. |
| ۷. م. ن: گفت. | ۸. بقره / ۲۵۹. | ۹. ج: مثل. |
| ۱۰. بقره / ۲۵۹. | ۱۱. س: عبادت. | ۱۲. م. ن. ج: - بقوله. |
| ۱۳. ج: - و الارض. | ۱۴. آل عمران / ۱۳۳. | ۱۵. ج: و مصطفى... فرمود. |
| ۱۶. م: - از. | ۱۷. ج: هراس، - فوت. | ۱۸. س. ج: - مصراع. ن: مصراع. |
| ۱۹. ج: واعتجل فی الوقت. | ۲۰. ج: اشیر. | ۲۱. م: - الیه. |
| ۲۲. م. ن: علیه السلام. | ۲۳. س: - بقوله. | ۲۴. م. ن. ج: - قدس سره. |
| ۲۵. م. ج: - بیت. | ۲۶. س: - صوفی... طریق. | |

ای مبارز میدان مجاهده و ای محارم ایوان مشاهده! نیک بشناس^۱، که سالک باید که^۲ در^۳ ابتدای سلوک، ابن الوقت باشد^۴ که طالبان را از آن لابد است که مرتبه‌ای اولی است، یعنی هیچ^۵ از اوقات و ساعات نیاید^۶ که سالک در آن زمان حاضر^۷ نشود. یعنی اوقات خود توزیع می‌کند^۸ از هر نوعی من العبادات. پس هر وقتی در عبادتی باشند^۹ من الصوم والصلوة والاوراد والاذکار، تا باشد که بدین^{۱۰} سبب عین الوقت شوند^{۱۱}، چون هر دو را به کمال رسانند ایشان را ممکن باشد، ابن الوقت^{۱۲} بودن. پس این مرتبه،^{۱۳} مقام کملین^{۱۴} است. ای همدم^{۱۵} نسیم وصال، و ای^{۱۶} محرم حریم جلال! این سخن را به گوش جان بشنو که از طالبان دریغ نمی‌دارم^{۱۷} و محبان را تفصیل می‌کنم تا که^{۱۸} خود را و مبدء و معاد^{۱۹} خود را بدانند که مرتبه علیا و سعادت عظمای^{۲۰} نفس انسانی را^{۲۱} در دو عالم، معرفت^{۲۲} مبدء و معاد است، اما طریق معرفت؛ این معنی بر^{۲۳} دو نوع است: یکی، بطریق النظر و الاستدلال است^{۲۴} و یکی موقوف مجاهده و ریاضت^{۲۵}، اما این طریق ریاضت، بهتر و عالی‌تر است هزار بار^{۲۶} از طریق استدلال، زیرا که هر معرفت که به طریق نظر و استدلال^{۲۷} حاصل کرده می‌شود هر آینه از شبهات وهمیه خالی نمی‌باشد^{۲۸} بلکه به تشکیک مشکک زایل می‌شود^{۲۹}. و آن معرفت^{۳۰} که از طریق ریاضت و مجاهده^{۳۱} حاصل شده است از شبهات وهمیه صافی و مجرد است، زیرا که ارتسام و انتقاش این معلومات

۱. ج: شناس.	۲. س. ج: - که.	۳. ج: دل را.
۴. س: باید. ج: - باشد.	۵. ج: + وقتی.	۶. س: نباید.
۷. ج: حافظ.	۸. ج: کند.	۹. ج: باشد.
۱۰. ج: به این.	۱۱. م: بشوند.	۱۲. ج: ابوالوقت.
۱۳. ج: + و.	۱۴. ن: کلمین.	۱۵. ج: عزیز.
۱۶. س: وی.	۱۷. ج: - نسیم... جلال.	۱۸. ج: ندارم.
۱۹. ج: - که.	۲۰. س: معاد.	۲۱. س. م. ن. ج: عظمی.
۲۲. م: - را.	۲۳. ج: معرفه.	۲۴. م. ن. ج: - بر.
۲۵. م. ن. ج: - است.	۲۶. ج: ریاضت و مجاهدت.	۲۷. ج: + از آنکه.
۲۸. س. ج: - زیرا که... استدلال.	۲۹. س: باشد.	۳۰. ج: - بلکه... می‌شود.
۳۱. ج: معرفه.	۳۲. ج: مجاهده.	

در مرآت قلوب اولیا بالكشف والعیان^۱ است.

پس بدان، ای طالب اسرار طریقت و ای راغب گفتار حقیقت! آن زمان که حق - جلّ و علا - خواست که عالم را - که جواهر و اعراض است - بیافریند^۲، یک جوهری بیافرید و آن جوهر را نظر کرد. آن جوهر بگداخت و به جوش آمد. آنچه زبده و خلاصه او بود، بالا آمد، همچو قند و آنچه مکدر بود، که دُرد اوست در زیر بماند. کما^۳ روی عن^۴ ابن عباس - رضی الله عنهما: «لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ - تَعَالَى - أَنْ يَخْلُقَ هَذَا الْعَالَمَ فَخَلَقَ جَوْهَرًا فَتَنَظَّرَ إِلَيْهِ يَنْظُرُ الْهَيْبَةُ، فَذَابَ فَصَارَ نَصْفَيْنِ مِنْ هَيْبَةِ الرَّحْمَنِ، نِصْفُهُ نَارٌ وَ نِصْفُهُ مَاءٌ. فَأَجْرَى النَّارَ عَلَى الْمَاءِ فَصَعِدَ مِنْهُ دُخَانٌ فَخَلَقَ مِنْ ذَلِكَ الدُّخَانِ السَّمَوَاتِ وَ خَلَقَ مِنْ زَبَدِهِ الْأَرْضَ.»

پس بدان، ای مبارز میدان مجاهده و ای محارم ایوان مشاهده! در تفصیل این کلمات طیبات قدسیه و این نفحات دُرافشان^۵ سبوحیه^۶ بعض^۷ اهل کشف چنین می گویند که چون حق - جلّ و علا - خواست که^۸ قدرت شامله^۹ خود را^{۱۰} آشکارا^{۱۱} کند^{۱۲} مراتب ارواح را بیافرید^{۱۳}، یعنی حق - جلّ و علا - آن خلاصه نورانی و زبده علوی را نظر کرد. پس آن خلاصه^{۱۴} نورانی^{۱۵} و زبده لطیف^{۱۶} گداخت^{۱۷} و به جوش آمد، از خلاصه و لطیف آن زبده^{۱۸}، روح خاتم الانبیا^{۱۹} - علیه افضل الصلوة و اکمل التحایا^{۲۰} - آفرید^{۲۱} و از خلاصه^{۲۲} و لطیف آن، باقی ارواح اولوالعزم^{۲۳} بیافرید^{۲۴} و از لطیف و^{۲۵} خلاصه آن، باقی ارواح رُسل^{۲۶}

- | | | |
|--|----------------------------|--------------------------|
| ۱. ج: والعبادت. | ۲. م: بیافرید. | ۳. م. ن: - کما. |
| ۴. م. ن: - عن. | ۵. س: هذه. | ۶. م. ن: در نشان. |
| ۷. ج: + که. - وای راغب گفتار حقیقت... سبوحیه. | ۸. ج: + از. | ۹. م. ن: - را. |
| ۹. م. ن: + در. | ۱۰. ج: کامله. | ۱۱. م. ن: - را. |
| ۱۲. م. ن: ج: آشکاره. | ۱۳. ج: + و. | ۱۴. ج: بیافریند. |
| ۱۵. ج: - خلاصه. | ۱۶. س: نور. | ۱۷. ج: - و زبده لطیف. |
| ۱۸. م. ن: ج: بگداخت. | ۱۹. ج: - زبده. | ۲۰. م. ن: ج: خاتم انبیا. |
| ۲۱. م. ن: - علیه... التحیات. ج: ع. ص. + را. | ۲۲. م. ن: ج: بیافرید. | |
| ۲۳. س: خلاصه. | ۲۴. م: اولوالعزم. ج: + را. | |
| ۲۵. س: + و از لطیف و خلاصه آن، باقی ارواح اولوالعزم بیافرید. | ۲۶. ج: - لطیف و. | |
| ۲۷. ج: + را. | | |

بیافرید و از لطیف و خلاصه آن، باقی ارواح انبیا بیافرید^۱ و از لطیف و خلاصه آن، باقی^۲ ارواح اولیا^۳ بیافرید^۴ و از خلاصه و لطیف^۵ آن، باقی^۶ ارواح اهل معرفت^۷ بیافرید و از خلاصه و لطیف^۸ آن، باقی ارواح زهاد^۹ بیافرید و از خلاصه و لطیف^{۱۰} آن، باقی ارواح عباد بیافرید و از خلاصه و لطیف^{۱۱} آن، باقی ارواح^{۱۲} مؤمنان^{۱۳} را^{۱۴} بیافرید. پس علی هذا النمط، طبیعت آتش بیافرید. «ثُمَّ طَبِيعَةُ^{۱۵} الهواء، ثُمَّ طَبِيعَةُ^{۱۶} الماء، ثُمَّ طَبِيعَةُ^{۱۷} الأرض».

چون که مراتب ارواح به کمال رسید و طبایع^{۱۸} عناصر تمام شد، پس آن^{۱۹} کثیف مکدر را نظر دیگر^{۲۰} کرد. آن کثیف از آن نظر بگداخت و به جوش آمد^{۲۱} از خلاصه آن کثیف، عرش را بیافرید و از خلاصه و زیده آن کثیف، باقی^{۲۲} کرسی را بیافرید و از خلاصه و زیده^{۲۳} آن، باقی سماوات سبعة^{۲۴} را بیافرید، عَلَى الْوُجْهِ^{۲۵} الذی سمعته فی خلق مراتب الأرواح.

پس از خلق سماوات از^{۲۶} خلاصه آن، باقی عنصر آتش بیافرید و بعده عنصر^{۲۷} الهواء^{۲۸} ثُمَّ عنصر^{۲۹} الماء^{۳۰} ثُمَّ عنصر^{۳۱} التراب علی وجه الذی ذکرناه فی غیرها و بعد مفردات العناصر، مرکبات سه گانه^{۳۲} را آفرید^{۳۳}. چون که مراتب ارواح به کمال رسید و آیت^{۳۴}

- | | | |
|--|----------------------------------|------------------------------------|
| ۱. ج: - باقی ارواح انبیا بیافرید. | ۲. ج: - باقی. | ۳. ج: + را. |
| ۴. م. ن: آفرید. | ۵. ج: - و لطیف. | ۶. ج: - باقی. |
| ۷. ج: + را. | ۸. م: لطیف و خلاصه. ج: - و لطیف. | |
| ۹. ج: + را. | ۱۰. ج: - و لطیف. | ۱۱. م. ن: لطیف و خلاصه. |
| ۱۲. ج: - باقی ارواح عباد... ارواح. | ۱۳. ج: مؤمنین. | |
| ۱۴. م. ن: - را. | ۱۵. م. ن: طبیعت. ج: - طبیعه. | ۱۶. س. ن: طبیعت. |
| ۱۷. م. ن: طبیعت. | ۱۸. آ. م: طبایع. | ۱۹. ج: - آن. |
| ۲۰. ج: - دیگر. | ۲۱. ج: - و به جوش آمد. | ۲۲. م: - باقی. ج: - آن کثیف، باقی. |
| ۲۳. س: خلاصه. م. ن: زیده و خلاصه. ج: - زیده. | | |
| ۲۴. س: سماوات سبعة. م. ن: ج: سماوات سبع. | ۲۵. ج: علی وجه. | |
| ۲۶. س. ج: سماوات م. ن: سماوات. - از. | ۲۷. ج: - عنصر. | |
| ۲۸. س: هوا. ج: + و. | ۲۹. ج: - عنصر. | ۳۰. ج: + و. |
| ۳۱. ج: - عنصر. | ۳۲. م. ن: ج: سه گونه. | ۳۳. ج: بیافرید. |
| ۳۴. س. م. ن: ج: آیه. | | |

ارض و سماء ظاهر شد، که حق - جل و علا - می فرماید: **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ^۱**.

پس^۲ مراتب ارواح در مراتب اجساد^۳ و مقامات اجسام، هریکی به مناسبت^۴ خود جای و مقامی^۵ گرفتند. پس عرش اعظم، مقام روح خاتم النبیین شد^۶ - علیه افضل التحیات و اکمل الصلوة^۷ - و خلوتخانه و صومعه او^۸ گشت.

پس کرسی نیز خلوتخانه ارواح اولوالعزم شد^۹ و مقام و صومعه ایشان گشت^{۱۰} و^{۱۱} آسمان هفتم نیز^{۱۲} خلوتخانه ارواح رُسل^{۱۳} و صومعه و مقام^{۱۴} ایشان گشت و هکذا إلى سماء الدنيا، یعنی^{۱۵} آسمان ششم، مقام ارواح انبیا شد و صومعه و خلوتخانه ایشان گشت و آسمان پنجم، مقام ارواح^{۱۶} اولیا^{۱۷}، و آسمان چهارم، مقام ارواح اهل معرفت^{۱۸}، و آسمان سیوم^{۱۹}، مقام ارواح زهاد، و آسمان دوم^{۲۰}، مقام ارواح عباد، و آسمان اول، مقام ارواح مؤمنان^{۲۱} شد و صومعه و خلوتخانه ایشان گشت^{۲۲}. و طبایع چهارگانه در عناصر چهارگانه مقام^{۲۳} گرفتند. ^{۲۴}ثُمَّ رُتِبَتْ عَلَوَى وَ چَهار رَرتَبَةُ سُفْلَى پدید آمد و مرتبه^{۲۵} خاک، اسفل سافلین^{۲۶} آمد و عرش، اعلاء علیین.

پس بدان، ای طالب اسرار طریقت و ای راغب گفتار حقیقت! همه ارواح از علیین و اعلا

- | | | |
|--|--------------------------------|--------------------------|
| ۱. بقره / ۱۶۴. | ۲. م: در. | ۳. س: اجسام. |
| ۴. ج: هریک به مناسب. | ۵. ج: مقام. | ۶. ج: است. |
| ۷. م، ن، ج: افضل الصلوات و اکمل التحیات. | | ۸. ج: - و. |
| ۹. ج: - او. | ۱۰. س: - شد. | ۱۱. ج: - پس کرسی... گشت. |
| ۱۲. س: + هکذا. | ۱۳. س: - نیز. | ۱۴. س: + شد. |
| ۱۵. ج: - و مقام. | ۱۶. س: - صومعه و مقام... یعنی. | |
| ۱۷. ج: - ارواح. | ۱۸. ج: + شد. | ۱۹. ج: معرفت. |
| ۲۰. ن: سوم. ج: سیم. | ۲۱. ج: دویم. | ۲۲. ج: مؤمنین. |
| ۲۳. ج: - و صومعه و خلوتخانه ایشان گشت. | | ۲۴. ج: قرار. |
| ۲۵. ج: - و مرتبه. | ۲۶. ج: السافلین. | |

العَلَّيْن^۱ نزول می کنند^۲ تا به اسفل السَّافِلِينَ^۳، یعنی هریکی از ایشان به قلبی^۴ که مناسب ایشان باشد، نازل می شوند^۵ و الی هذا المعنی^۶ اُشیر بالکتاب الالهی^۷ بقوله: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ^۸، ای: خلقنا الارواح الانسانیة: ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ^۹، ای: رددناه إلى قلب الإنسان.

و قال النَّبِيُّ - عليه السَّلامُ: «إِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى^{۱۰} - خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَجْسَادِ بِأَرْبَعَةِ آلَافِ سَنَةٍ وَفِي رِوَايَةٍ بِالْقَى سَنَةٍ».

پس به واسطه قلب خود، انواع کمالات تحصیل می کنند^{۱۱}. چون که از قالب و ابدان مفارقت کنند و به مقام خود روند و عروج کنند بمقتضی علومهم و کمال معارفهم^{۱۲} و تصفیه قلوبهم و ترکیه أنفسهم^{۱۳}، یعنی: أَنْ الْبَدَنَ إِذَا مَاتَ وَ خَرِبَ تَخْلَصَ الرُّوحَ عَنْ^{۱۴} حَبْسِ الْبَدَنِ فَإِذَا كَانَ كَامِلًا بِالْعِلْمِ وَ الْحِكْمَةِ وَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ انْجَذَبَ إِلَى الْأَنْوَارِ^{۱۵} الْإِلَهِيَّةِ وَ هِيَ أَنْوَارُ الْمَلَائِكَةِ^{۱۶} وَ الْمَلَأُ الْأَعْلَى انْجَذَابَ إِبْرَةِ إِلَى جَبَلٍ عَظِيمٍ مِنَ الْمُقَنَاطِيسِ وَ فَاضَتْ عَلَيْهِ السَّكِينَةُ فَنُودِيَ مِنَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى: يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي^{۱۷}.

از این است که شیخ اکبر می فرماید: «فَانْظُرْ: مَرَاتِبَ النَّاسِ فِي الْعِلْمِ بِاللَّهِ هُوَ عَيْنُ مَرَاتِبِهِمْ فِي الرُّؤْيَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^{۱۸}. پس چون که ارواح به مقام خود رسیدند^{۱۹} عروج هر یکی تمام شد و دایره هریکی تمام گشت، در این^{۲۰} جا باقی بمانند^{۲۱} تا به^{۲۲} روز قیامت.

اللَّهُمَّ انْفَعْنَا بِالْعِلْمِ النَّافِعِ وَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ^{۲۳} وَ احْشُرْنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ!

- | | |
|--|------------------------------|
| ۱. س: اعلای علیین. ج: - پس بدان... اعلای العَلَّيْن. | ۲. س: می کند. |
| ۳. م. ن. ج: السَّافِلِينَ. | ۴. س: لقای. |
| ۵. س: الهی. | ۶. التَّيْن / ۴ - ۵. |
| ۷. ج: ص. | ۸. ج: - تعالی. |
| ۹. ج: معارفهم. | ۹. ج: - تعالی. |
| ۱۰. ج: معارفهم. | ۱۰. ج: - تعالی. |
| ۱۱. س: ج: انوار. | ۱۱. ج: من. |
| ۱۲. ج: انجذاب ابرو... یوم القیمة. | ۱۲. فجر / ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰. |
| ۱۳. ج: آن. | ۱۳. ج: + و. |
| ۱۴. ج: بماند. | ۱۴. ج: - به. |
| ۱۵. ج: بالعلم النافع و العمل الصالح. | |

قال الفاضل:

بیت^۱

تو مگر خود، مرد صوفی نیستی؟ هست^۲ را از نسیه خیزد نیستی

یعنی: مگر شما طالب^۳ تصفیۀ باطنی و طهارت اندرونی نیستید^۴ که طالب این چنین طهارت را صوفی می‌گویند^۵ لتصفیۀ باطنه، اما بیاید دانست که این طهارت باطنی^۶ از کدورات نفسانیه و^۷ اخلاق ردیه است. پس هرکه بدین طهارت کامله، قلب خود^۸ طاهر کرد، پس دلش بیت الله می‌شود و این طهارت کامله را حق - جلّ و علا - اشارت فرمود^۹، بقوله: وَ عَهْدِنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ^{۱۰}. ای: امرنا هما بان طَهِّرَا بَيْتِيَ.

بیت^{۱۱}

طَهِّرَا بَيْتِيَ برای^{۱۲} پاکی است گنج نور است ار^{۱۳} طلسمش خاکی است^{۱۴} و جای دیگر فرموده^{۱۵}: وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا^{۱۶}

اهل اشارات^{۱۷} از باطن این آیت^{۱۸} کریمه، طهارت^{۱۹} باطنی فهم کردند. کما فهموا^{۲۰} من ظاهرها المساجد الظاهرة. و مصطفی - علیه السلام - فرمود، بقوله^{۲۱}: «قلب المؤمن بَيْتُ اللَّهِ» و جای دیگر فرموده: «قلب المؤمن عَرْشُ اللَّهِ»^{۲۲} و جای دیگر فرموده^{۲۳}، حاکماً عن الله تعالى^{۲۴}: «مَا وَسَعَنِي^{۲۵} أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَكِنْ وَسَعَنِي^{۲۶} قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ».

- | | | |
|--|---------------------------------|--------------------------|
| ۱. س.م.ج: - بیت. | ۲. س: نیست. | ۳. س: - طالب. |
| ۴. س: نیستید. ج: - و طهارت اندرونی. | ۵. ج: گویند. | ۶. ج: باطنی. |
| ۷. ج: + از. | ۸. ج: + را. | ۹. س: ظاهر کرد. م: کرده. |
| ۱۰. م ن: فرموده. | ۱۱. بقره / ۱۲۵. | ۱۲. ج: شعر. |
| ۱۳. ق: بیان، (ص ۲۲). ک: بیان، (ج ۱، ص ۲۸). | ۱۴. م: خاکیش. ج: طلسم خاکی است. | ۱۵. س: از. |
| ۱۶. الجن / ۱۸. | ۱۷. س.ج: اشارت. | ۱۸. ج: آیه. |
| ۱۹. ج: - طهارت. | ۲۰. ج: فحوا. | ۲۱. م.ن.ج: - بقوله. |
| ۲۲. س: - و جای دیگر... الله. | ۲۳. ج: + و. | ۲۴. م.ن: - تعالی. |
| ۲۵. ج: وسعتی. | ۲۶. ج: وسعتی. | |

پس بدان که صوفی عبارت است از چنین مرد کامل که قلب او طاهر شده باشد^۱ من التعلّق بالغير^۲. پس چون که معنی^۳ صوفی دانستی و مراد از صوفی کیست، آموختی؛ بدان که فاضل می‌فرماید:

مصراع^۴

هست را از نسیه خیزد نیستی

یعنی: عمر نازنین که هر ساعتش^۵ بهتر است از هزار^۶ عالم صوری^۷ و جوانی که حاکمان شرق و غرب و پادشاهان جهان، قیمت^۸ او را طاقت نتوانند آورد^۹ و جوهر صحت که غیر از^{۱۰} بیماران، قدر او را نمی‌دانند پس چنین^{۱۱} جواهر بی‌امثال^{۱۲} که حق - جلّ و علا - کسی را ببخشاید^{۱۳} از لطف و کرم خویش و^{۱۴} او قدر آنها نداند و ضایع کند بترک تحصیل العلم النافع و تأخیر العمل الصالح و سایر المعاملات الالهیة و الكمالات^{۱۵} الانسانیة^{۱۶}. پس از این سبب، محروم ماند^{۱۷} از سعادات^{۱۸} اخرویة و درجات کسبیه که حق - جلّ و علا^{۱۹} - مؤمنان را وعده کرده در دار آخرت، بقوله: وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا^{۲۰} الآیة. پس از این سبب، مصطفی - علیه السلام -^{۲۱} فرمود: «هَلِكُ الْمُسَوِّفُونَ قِيلَ: مِنَ الْمُسَوِّفُونَ؟ قَالَ: هُمُ الَّذِينَ قَالُوا سَوْفَ أَتُوبُ سَوْفَ أَتُوبُ» و جای دیگر^{۲۲} فرموده^{۲۳}: «لَيْسَ لِلْمَاضِينَ هَمُّ الْمَوْتِ إِنَّمَا لَهُمُ هَمُّ الْفَوْتِ». پس هرکه تحصیل معرفت نکرد در دنیا، و ترک عمل صالح کرد،^{۲۴} پس نقد عمر^{۲۵} خود را نیست و ضایع^{۲۶} گردانید.

- | | | |
|---------------------------------|------------------------------|-----------------------|
| ۱. ج: طاهر شده باشد قلب او. | ۲. ج: الی الغير. | ۳. ج: - معنی. |
| ۴. ن: مصراع. ج: - مصراع. | ۵. ج: نفسش. | ۶. س: هز. |
| ۷. م. ن. ج: صورت. | ۸. ج: قیمة. | ۹. ج: توانند، - آورد. |
| ۱۰. م. ن. ج: - از. | ۱۱. ج: - چنین. | ۱۲. ج: جوهر بی‌مثال. |
| ۱۳. ج: تعالی، ببخشاید بر کسی. | ۱۴. ج: - و. | ۱۵. س: کمالات.. |
| ۱۶. ج: - و الكمالات الانسانیة. | ۱۷. ج: مانندند. | ۱۸. س. ج: سعادت. |
| ۱۹. ج: سبحانه و تعالی. | ۲۰. انعام / ۱۳۲. احقاف / ۱۹. | ۲۱. ج: ص. |
| ۲۲. ج: - فرمود: هَلِكُ... دیگر. | ۲۳. س: فرمود. | ۲۴. ج: + در آخرت. |
| ۲۵. ج: - عمر. | ۲۶. ج: ضایع و نیست. | |

قال الفاضل - قدس اسراره العزیز: ^۱

بیت ^۲

گفتمش پوشیده خوشتر ^۳ سر یار خود تو در ضمن حکایت گوش دار
یعنی: گفتم آن طالب ^۴ راه خدا را که از من طلب کرد ^۵ و مرا ^۶ ابرام و الحاح نمود، ^۷ که تا ^۸ از
آن حال های خوش ^۹ بگویم که بیانش رفت در آن جا که گفتم:

مصرع ^{۱۰}

بازگو، حالی از آن خوش حالها

و ^{۱۱} در آنجا که گفتم:

مصرع ^{۱۲}

قال اطعمنی فانی جایع ^{۱۳}

یعنی: سر یار، که بیان ^{۱۴} سلوک طریق خداست، تفصیل کردم در ضمن حکایت و تو آن
تمثیل را به گوش جان بشنو، تا که ^{۱۵} واقف شوی که ^{۱۶} احوال سلوک طریق، چگونه مذکور
و مشروح ^{۱۷} شد تا تو را نیز رفتن راه اولیا آسان و هین ^{۱۸} شود. پس فاضل، این معنی را
اشارت فرمود در این بیت ها:

نظم ^{۱۹}

بشنوید ای دوستان، این داستان! خود حقیقت، نقد ^{۲۰} حال ماست آن ^{۲۱}
رنجش از صفرا ^{۲۲} و از سودا ^{۲۳} نبود بوی هر هیزم پدید آید ^{۲۴} ز دود ^{۲۵}

۱. م. ن. - قدس اسراره العزیز. ج: علیه رحمة.

۲. م. ج. - بیت.

۳. س. کوشید بهتر.

۴. ج. طالبان.

۵. ج. کردند.

۶. م. ن. کرد. ج. - نمود.

۷. ج. - مرا.

۸. م. ن. تا که.

۹. م. ن. مصرع. ج. - مصرع.

۱۰. س. خویش.

۱۱. م. ن. مصرع. ج. - مصرع.

۱۲. م. ن. مصرع. ج. - مصرع.

۱۳. ج. - و.

۱۴. م. ن. ج. - که.

۱۵. ج. جان.

۱۶. م. بیت. ن. - نظم. ج. شعر.

۱۷. ج. - و هین.

۱۸. ج. مشروح.

۱۹. م. بیت. ن. - نظم. ج. شعر.

۲۰. م. بیت.

۲۱. ج. شرح.

۲۲. س. سودا.

۲۳. ک. سودا و از صفرا، (ج ۱، ص ۹).

۲۴. م. + بیت.

دید از زارِش کو زار^۱ دل است تن خوش است و او^۲ گرفتار دل است
پس بدان، ای طالب اسرار طریقت، و ای راغب گفتار حقیقت! ^۳فاضل، احوال طریقت را
در ضمن حکایت بیان کرد و گفت:

مصراع^۴

خود تو در ضمن حکایت گوش دار

اما ای طالب راه خدا! نیک بدان که آن احوال طریقت که فاضل^۵ در ضمن حکایت بیان
کرد او را تفصیل و شرح کردیم که پادشاه، چگونه پادشاه است^۶ و جاریه چیست و
خواص پادشاه کیستند^۷ و مرض جاریه چون است و طبیبان سابقان^۸ که در^۹ علاج
فرومانده بودند، که ها^{۱۰} بودند و مهمان غیبی کیست و مراد از زرگر^{۱۱} چیست و آن دو کس
که پادشاه، او را^{۱۲} فرستاد، کیانند و جمیع مجملات حکایت و اشارات و^{۱۳} تمثیل و
مرموزات قصه، همه را بیان و شرح کردیم^{۱۴} در شرح این بیت، که فاضل فرمود:

بیت^{۱۵}

دید از زارِش کو زار^{۱۶} دل است تن خوش است و او گرفتار دل است
قال الفاضل:

بیت^{۱۷}

خوشر آن باشد^{۱۸} که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران
ای نور چراغ روحانی، و ای^{۱۹} چشمه روضه معانی! نیک ببايد دانست که دلبران کیستند و
سر ایشان چیست؟

- | | | |
|--------------------------------|---------------------|-----------------------------|
| ۱. ن: زاری. | ۲. س: و. | ۳. ج: + که، - وای... حقیقت. |
| ۴. ن: مصرع. | ۵. ج: - فاضل. | ۶. ج: باشد. |
| ۷. م. ن: ج: چیستند. | ۸. ج: سابقین. | ۹. م: - در. |
| ۱۰. ج: فرو ماندند، کیان. | ۱۱. م: از زرگر. | ۱۲. ج: - او را. |
| ۱۳. م: ارشادت. - و. ن: ج: - و. | ۱۴. ج: + و. | ۱۵. ج: شعر. |
| ۱۶. ن: زاری. | ۱۷. س. م. ج: - بیت. | ۱۸. ج: بار. |
| ۱۹. س: وی. | | |

پس بدان که^۱ مقصود فاضل از دلبران و مراد او^۲ محبوبان خداست که اولیاء الله اند.^۳ کما أشار إلى محبوبیتهم عنده^۴ بقوله: «لَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ» الحديث. فإذا أَحَبَّ اللَّهُ عبده يكون ذلك العبد محبوباً له^۵. پس ایشان مرشدان^۶ کاملاند دل طالبان راه خدا را^۷ برابند^۸، یعنی ایشان وسیله شوند به رسیدن جذبۀ خدا طالبان را. پس چون که جذب قلوب طالبان کنند ایشان را دلبران گفتن حقیقی باشد. از این سبب، فاضل گفت:

بیت^۹

خوشر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران
پس چون که^{۱۰} مراد از دلبران چیست، دانستی^{۱۱}، سر ایشان نیز ببايد دانست که آثار تجلی الهی است. کما آشیر الیه بالحديث القدسی فی قوله: «الانسان سرى و انا سره»^{۱۲}
پس باید^{۱۳} که اولیا سر خویش و حال خود به زبان آخر و از قول دیگران نقل کنند و اگر چه^{۱۴} هر چه می گویند^{۱۵} حال ایشان است، مثلاً گویند که: «خواجه عطار - قدس سره -^{۱۶} - چنین می فرماید و ابویزید^{۱۷} بسطامی - رحمة الله علیه -^{۱۸} چنین کرد و ابراهیم ادهم - قدس سره -^{۱۹} چنین کرد^{۲۰} و حسن بصری^{۲۱} و ذوالنون مصری و بشر حافی - رحمة الله علیهم^{۲۲} - چنین فرمودند^{۲۳} و اويس قرنی و شقیق بلخی و معروف کرخی - قدس الله اسرارهم - احوال ایشان چنین و چنین بود^{۲۴}، زیرا که اگر گویی^{۲۵} که من چنین می گویم و

- | | | |
|---------------------------|-------------------------------------|-----------------------------|
| ۱. م. ن. - که. | ۲. س. + از. ج. - و مراد او. | ۳. ج. - که اولیاء الله اند. |
| ۴. س. - عنده. | ۵. ج. - له. | ۶. ج. - مرشد. |
| ۷. ن. - را. | ۸. ج. - می رابند. | ۹. س. م. - بیت. ج. شعر. |
| ۱۰. س. - که. | ۱۱. ن. + و. ج. دانستی چیست. + و. | |
| ۱۲. ج. بقوله. | ۱۳. ج. ببايد، + دانست. | ۱۴. ج. - چه. |
| ۱۵. م. - هر چه. ج. گویند. | ۱۶. س. - که. | ۱۷. ج. - قدس سره. |
| ۱۸. ج. بایزید. | ۱۹. س. - علیه. ج. - رحمة الله علیه. | |
| ۲۰. م. ن. ج. - قدس سره. | ۲۱. م. ن. ج. بود. | ۲۲. ج. - و حسن بصری. |
| ۲۳. ج. - رحمة الله علیهم. | ۲۴. ج. گفتند. | ۲۵. م. بودند. ج. چنین. |
| ۲۶. ن. بی. | | |

چنین^۱ چنین^۲ خبرها می‌دهم^۳.

پس گویند که تو چه کسی و تو کیستی که چنین لاف‌ها می‌زنی و دروغ‌ها می‌گویی؟ پس انکار^۴ می‌کنند و قبول نمی‌کنند مگر شما از مناقب اولیا غافلید^۵ و قصص انبیا نشنیده‌اید^۶ هیچ ولی نیامد این^۷ خلق جهان را از بهر ارشاد الا که^۸ او را انکار کردند^۹ و انواع اذاهای^{۱۰} رسانیدند چه اذا^{۱۱}، بلکه بعضی^{۱۲} را قتل کردند. نقل است از مناقب اولیا که چون غلام خلیل^{۱۳} به دشمنی این طایفه برخاست^{۱۴}، با خلیفه گفت که جماعتی^{۱۵} پدید آمده‌اند که سرود می‌گویند و رقص می‌کنند و کفریات می‌گویند^{۱۶} و همه روز تماشا می‌کنند^{۱۷} و در سراب‌ها^{۱۸} می‌روند و پنهان سخن می‌گویند^{۱۹}، زندیقانند اگر خلیفه فرمان دهد تا ایشان را بکشند، مذهب زندیقان برافتد اگر این کار به دست خلیفه برآید من او را^{۲۰} ضامنم به^{۲۱} ثواب جزیل.

پس خلیفه فرمود تا ایشان را حاضر کنند و ایشان پنج کس بودند: جنید^{۲۲} و شبلی و نوری^{۲۳} و ابو حمزه و رقّام^{۲۴} - قدّس الله اسرارهم^{۲۵} - هر^{۲۶} پنج را بخواندند. پس خلیفه بفرمود تا^{۲۷} ایشان را بکشند. جلّاد آمد و قصد کشتن رقّام کرد. نوری برخاست^{۲۸} و خود را در پیش رقّام انداخت.

- | | | |
|-----------------------------------|-------------------------------|------------------------|
| ۱. ج: - می‌گویم و چنین. | ۲. ج: چنان. | ۳. م: می‌دهیم. ج: دهم. |
| ۴. ج: اشکار. | ۵. م: غافلند. | ۶. ج: نشنیدید. |
| ۷. ج: + که. | ۸. ج: - را از بهر... که. | ۹. ج: کرد. |
| ۱۰. م: ازاها. | ۱۱. ج: رسانده‌اند، - چه اذا. | ۱۲. م: ن: بعض. |
| ۱۳. س: - خلیل. | ۱۴. س. م. ج: برخواست. | ۱۵. س: جمعی. |
| ۱۶. ج: می‌کنند. | ۱۷. م: - و کفریات... می‌کنند. | ۱۸. ج: مردابها. |
| ۱۹. ج: + و. | ۲۰. ج: - او را. | ۲۱. ج: - به. |
| ۲۲. م: بود و، - جنید. | ۲۳. ج: ثوری. | ۲۴. س. م. ن: ج: زفام. |
| ۲۵. م. ن: ج: - قدّس الله اسرارهم. | | |
| ۲۶. م: مر. | | |
| ۲۷. م. ن: ج: که. | | |
| ۲۸. س. م: برخواست. | | |

و جلّاد^۱ را گفت: اوّل^۲ گردن من^۳ بزن^۴. جلّاد گفت: این چه تیزی^۵ است که با شمشیر می‌کنی هنوز نوبت تو نیست^۶. نوری^۷ گفت: بنای طریقت بر ایثار است و عزیزترین چیزها در دنیا زندگانی^۸ است. می‌خواهم تا^۹ نفّسی چند^{۱۰} که مانده است در کار این برادران^{۱۱} کنم تا عمر عزیز^{۱۲} ایثار کرده باشم با آن که یک^{۱۳} نفّس^{۱۴} در دنیا بودن^{۱۵} نزدیک^{۱۶} من، دوست‌تر از هزار سال در آخرت است. از آن که دنیا سرای خدمت^{۱۷} است و^{۱۸} آخرت، سرای قربت و قربت به خدمت^{۱۹} باشد. چون این سخن بشنیدند^{۲۰} و این سخن را در خدمت^{۲۱} خلیفه عرض کردند^{۲۲}، خلیفه را از انصاف و^{۲۳} قدم صدق^{۲۴} او عجب آمد، فرمود که در کشتن او جلّاد توقّف کند و به قاضی رجوع کرد تا قاضی در کار ایشان چه می‌فرماید؟^{۲۵} قاضی گفت: ایشان را بی‌حجتی منع نتوان کرد. پس قاضی دانست که جنید در علوم^{۲۶} کامل است و سخن نوری^{۲۷} شنیده بود، خواست تا بحث را برایشان^{۲۸} لازم دارد و گفت: از این دیوانه مزاج، یعنی^{۲۹} شبلی^{۳۰} سؤال کنم^{۳۱}. پس^{۳۲} چیزی پرسید و گفت: چه گویی، از بیست دینار زکات^{۳۳}، چه باید داد؟ شبلی گفت: بیست و نیم دینار^{۳۴}. قاضی گفت: این که^{۳۵} کرده است؟ گفت: صدیق اکبر - رضی الله عنه^{۳۶} - که چهل هزار دینار بداد و هیچ باز نگرفت. قاضی گفت: نیم دینار چیست؟ شبلی^{۳۷} گفت: غرامت آن که بیست

- | | | |
|-------------------------------------|------------------------------|------------------------------------|
| ۱. ج. - آمد و قصد... جلّاد. | ۲. ج. اوّل. | ۳. ج. - من. |
| ۴. ج. + ما را. | ۵. س. تیز. م. ن. ج. دلیری. | ۶. ج. - که با شمشیر... نیست. |
| ۷. ج. ثوری. | ۸. م. زنده گانی. | ۹. س. که. |
| ۱۰. ج. نفس چندی. | ۱۱. م. برادران. ج. برادر. | ۱۲. م. ن. - عزیز، + نیز. ج. + نیز. |
| ۱۳. ج. - یک. | ۱۴. ج. نفّسی. | ۱۵. م. ن. ج. بود. |
| ۱۶. ج. نزد. | ۱۷. س. خدمت. | ۱۸. ج. در. |
| ۱۹. س. خدمت. | ۲۰. م. شنیده‌اند. ج. شنیدند. | ۲۱. س. خدمت. ج. ب خدمت. |
| ۲۲. م. ن. ج. عرضه داشتند. | ۲۳. ج. - و. | ۲۴. م. - صدق. |
| ۲۵. ج. فرماید. | ۲۶. س. ن. علم. | ۲۷. ج. ثوری. |
| ۲۸. م. ن. ج. که بر ایشان بحث را. | ۲۹. س. - یعنی. | ۳۰. س. + را. |
| ۳۱. ج. می‌کنم. | ۳۲. ج. - پس. | ۳۳. س. ج. زکوة. |
| ۳۴. ج. بیست دینار را نیم دینار است. | ۳۵. س. چه. ج. - این. | |
| ۳۶. ج. - رضی الله عنه. | ۳۷. س. - شبلی. | |

دینار چرا نگه داشت تا نیم دینار بپاید دادن^۱. پس قاضی خجل شد. بعد از آن از نوری^۲ سؤال کرد در فقه، حالی^۳ جواب داد و گفت: این همه پرسیدی و هنوز هیچ نپرسیدی که خدای را مردانی هستند که قیام همه بدوست^۴ و حرکت و سکون همه بدو و همه خلیفه را گفت^۵ که اگر این طایفه ملحدانند من گواهی دهم^۶ که یک موحد در روی زمین نیست. پس خلیفه ایشان را بخواند و گفت: از من حاجت خواهید^۷. ایشان گفتند: حاجت ما آن است که ما را فراموش کنی^۸ نه^۹ به قبول خود، ما^{۱۰} را مشرف گردانی و نه به رد^{۱۱} خود مهجور، که ما را رد و قبول تو یکسان است. خلیفه بسیار بگریست و ایشان را به اعزاز تمام بازگردانید. ثَقُلَ مِنْ مُجَلَّدِ مَنْقَبِ الْأَوْلِيَاءِ.

پس بدان، ای طالب^{۱۲} راه خدا! در هر عصر^{۱۳} که از اولیا کسی^{۱۴} آمد اکثر مردمان زمان، وی را انکار کردند^{۱۵}. بعضی را^{۱۶} به قتل در آوردند و بعضی را^{۱۷} تکذیب کردند. اگر خواهی که^{۱۸} بر احوال ایشان مطلع شوی مجلّدات مناقب الاولیاء را نظر کن که بر سرگذشت ایشان واقف شوی. این عجب نیست، عجب آن است که انبیا نیز از انکار مردمان^{۱۹} زمان خود خلاص نشدند. اَوَّلَ مَرْسَلِينَ كَهِ نُوْحٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - بُوْدَ^{۲۰} که حق - جَلَّ وَ عَلَا - فرمود: وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرِيكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرِيكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِإِدْوَى الرَّأْيِ وَ مَا نَرِي لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنظُرُكُمْ كَذِبِينَ^{۲۱}.

- | | | |
|--------------------------------------|----------------------------|-------------------------|
| ۱. س: داد. | ۲. ج: ثوری. | ۳. ج: در حال. |
| ۴. ج: بر اوست. | ۵. ج: گفت خلیفه را. | ۶. س: - دهم. ج: می دهم. |
| ۷. ج: بخواهید. | ۸. ن: ج: بکنی. | ۹. ج: - نه. |
| ۱۰. س: - ما. | ۱۱. ج: به شرف. | ۱۲. س: - طالب. |
| ۱۳. ج: زمان. | ۱۴. ج: کسی از اولیا. | ۱۵. ج: + و. |
| ۱۶. م: بعض، - را. ن: بعض را. | ۱۷. م. ن: بعض را. ج: - را. | ۱۸. ج: - که. |
| ۱۹. م: مردان. | | |
| ۲۰. م. ن: بود علیه السلام. ج: است ص. | | |
| ۲۱. هود / ۲۵-۲۶-۲۷. | | |

و جای دیگر فرمود: ^۱ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا ^۲.
الآیه ^۳.

پس خلق زمانه خود را دعوت کرد به جانب خدا در ^۴ شب و روز از دعوت ^۵ خالی نشد. نهصد و پنجاه سال قبول نکردند، بلکه نفرت کردند. کما اخبر الله - تعالی - بقوله: قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَايَ إِلَّا فِرَارًا ^۶
یعنی: ایشان نوح را - علیه السلام ^۷ - تکذیب کردند و گفتند: إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جَنَّةٌ مَّتَّبِعُونَ ^۸
به حَتَّى حِينٍ ^۹ پس فاضل، دعوت نوح - علیه السلام ^{۱۰} - و تکذیب ایشان را اشارت ^{۱۱} فرمود
در این بیت ها که ^{۱۲}:

نظم ^{۱۳}

گفت نوح: ای سرکشان، من من نِیم	من ز خود فانی شده وز ^{۱۴} حق حیم ^{۱۵}
چون بمُردم از حواس بُوالبشر	حق مرا شد سمع و بُد ^{۱۶} نطق بصر ^{۱۷}
چون که من من نیستم این دم ز هُوست	هر که دم زد پیش این دم ^{۱۸} ، کافر اوست
هست اندر نقشِ این روبا، ^{۱۹} شیر	پیش ^{۲۰} این ^{۲۱} روبه نشاید شد دلیر
گر ز روی صورتش می نگروی	غُرّه شیران ازو می نشنوی
گر نبودی نوح را از حق بدی ^{۲۲}	پس ^{۲۳} جهانی را چرا بر هم ^{۲۴} زدی؟

- | | | |
|--|--|-------------------------|
| ۱. م. ن. ج: فرموده. | ۲. عنکیوت / ۱۴. | ۳. س. ن. ج: - الآیه. |
| ۴. ج: و. | ۵. م: عودت. | ۶. م. ن: پنجاه و نه صد. |
| ۷. نوح / ۵ - ۶. | ۸. ج: علیه السلام. | ۹. مومنون / ۲۵. |
| ۱۰. ج: - علیه السلام. | ۱۱. ج: - اشارت. | ۱۲. ن. ج: - که. |
| ۱۳. م: - در این ... نظم. ن: بیت. ج: شعر. | ۱۴. ج: از. | |
| ۱۵. ق: من زجان مُردم، به جانان می‌زیم. (ص ۱۲۸). ک: من ز جان مرده، به جانان می‌زیم. (ج ۱، ص ۱۹۲). | | |
| ۱۶. س. م: ید و. ن: ید. | ۱۷. ق: سمع و ادراک. (ص ۱۲۸). ک: سمع و ادراک. (ج ۱، ص ۱۹۲). | |
| ۱۸. ق: پیش این دم، هر که دم زد. (ص ۱۲۸). ک: پیش این دم، هر که دم زد. (ج ۱، ص ۱۹۲). | | |
| ۱۹. ج: + و. | ۲۰. ق: سوی. (ص ۱۲۸). ک: سوی. (ج ۱، ص ۱۹۲). | |
| ۲۱. ج: ازین. | | |
| ۲۲. م. ن: یدی. ق: یدی. (ص ۱۲۸). ک: نوح شیر سمردی. (ج ۱، ص ۱۹۳). | | |
| ۲۳. س: بر. | ۲۴. ج: چه ابراهیم. | |

صد هزاران شیر بود اندر^۱ تنی چون برون رفته بُد^۲ از ما و منی^۳
پس چون که نوح - علیه السّلام^۴ - ایشان را دید که وی را تکذیب می‌کنند و دعوتش^۵ را
اجابت نمی‌کنند، خواست از حق - تعالی^۶ - که ایشان را هلاک کند. کما اشیر الیه بقوله -
تعالی: وَ قَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَی الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَیَّارًا^۷

پس حق - جلّ و علا - دعوت^۸ نوح را اجابت کرد. فَأَهْلَكَهُمُ اللَّهُ - تعالی^۹ - بدعائه إِلَّا مَنْ تَبَعَ
دینه و دخل معه^{۱۰} السّفینه. کما أخبر الله - تعالی - بقوله: فَأَخَذَهُمُ الطّوفَانُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ
فَأَنْجَيْنَاهُ وَ أَصْحَابَ السّفینَةِ وَ جَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ^{۱۱} یعنی: جعلنا السّفینه عبرة للعالمین
فإنّها كانت باقیة^{۱۲} علی الجودی مدّة مديدة و قیل جعلنا عقوبتهم بالغرق^{۱۳}، عبرة. قال ابن
عبّاس - رضی الله عنهما^{۱۴}: بُعِثَ نوح - علیه السّلام - لأربعین سنة و بقى فی قومه یدعوهم
ألف سنة إِلَّا خمسين عاماً. و عاش بعد الطّوفان ستین سنة حتّى کثر النّاس و فُشُوا^{۱۵} و کان
عمره ألف و ستین^{۱۶} سنة.

پس از نوح - علیه السّلام - حق - جلّ و علا - هود را^{۱۷} بفرستاد^{۱۸}. فکذّبوه أيضاً کما أخبر
الله - تعالی - بقوله^{۱۹}: وَ إِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا
تَتَّقُونَ قَالَ مَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرِيكَ فِي سَفَاهَةٍ وَ إِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ قَالَ يَا
قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ أَنَا لَكُمْ ناصِحٌ
أَمِينٌ^{۲۰}

پس از هود^{۲۱}، حق - جلّ و علا - صالح^{۲۲} را فرستاد و او را نیز چون هود - علیه السّلام -

۱. م. ن. ج: بُد او در. ق: او در. (ص ۱۲۸). ک: او در. (ج ۱، ص ۱۹۳). ۲. ج: رفته بود.

۳. ق: او چو آتش بود و عالم خرمی. (ص ۱۲۸). ک: او چو آتش بود و عالم خرمی. (ج ۱، ص ۱۹۳).

۴. ج: نوح علیه السّلام. ۵. ج: دعوتی. ۶. م. ن. ج: جلّ و علا.

۷. نوح / ۱۶. ۸. ج: حق تعالی دعوی. ۹. ج: تعالی.

۱۰. س: جعل مع. ۱۱. عنکبوت / ۱۴-۱۵. ۱۲. ج: باقیة.

۱۳. س. بالغریق. ج: بالغرق. ۱۴. ج: - رضی الله عنهما. ۱۵. س: نشوا.

۱۶. م. ن: خمسين. ج: الفأ و خمسين.

۱۷. م. ن: + علیه السّلام. ج: + علیه السّلام. - را. ۱۸. ن. ج: فرستاد.

۱۹. س: - بقوله. ۲۰. اعراف / ۶۵-۶۶-۶۷-۶۸. ۲۱. م. ن. ج: + علیه السّلام.

۲۲. ج: حق تعالی. ۲۳. ج: + ع.

تکذیب کردند که حق - جلّ و علا - اشارت فرمود، بقوله: «وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ الْيَوْمِ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ فَعَقَّرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَ قَالُوا يَا صَالِحُ إِنَّا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ^۲

و در آن زمان^۳ که ابراهیم پیغمبر^۴ - علیه السّلام - نیز آمده منکران زمان وی، او را تکذیب کردند و قبول نکردند دعوت^۵ او را و اعراض^۶ کردند. كما اخبر الله - تعالى - لِنَبِيِّهِ - علیه السّلام - بقوله: «وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكَمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ^۷»

پس قومش قصد کردند که او را بسوزانند. پس ابراهیم - علیه السّلام -^۸ را به آتش انداختند. حق - جلّ و علا - او را نگاه داشت از احراق، و آتش نمرود را به وی^۹ گلستان و^{۱۰} بوستان کرد^{۱۱} به لطف و کرم خویش. كما اخبر الله - تعالى - بقوله: «فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ وَحَرِّقُوهُ فَأَنْجِيَهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ^{۱۲} الْآيَةُ^{۱۳}».

پس حق - جلّ و علا - او را نجات داد و خلاص کرد و گفت: «يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ أَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ^{۱۴}» و بعد از ایشان موسی - علیه السّلام - را^{۱۵} فرستاد. كما اشير اليه^{۱۶} بقوله - تعالى: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنْ

۲. س: جاثمون. اعراف / ۷۳-۷۵-۷۷.

۱. ج: - بقوله.

۵. م: نیز علیه السّلام. ن: ج: - نیز.

۴. س: ج: - پیغمبر.

۳. ج: زمانی.

۸. ج: ص: - بقوله.

۷. ج: عرض.

۶. ج: دعوة.

۱۱. ج: بر او.

۱۰. ج: - علیه السّلام.

۹. عنکبوت / ۱۶.

۱۴. عنکبوت / ۲۴.

۱۳. س: کرده. ج: - و بوستان.

۱۲. م: ن: + سروستان.

۱۷. م: ن: را علیه السّلام.

۱۶. انبیاء / ۶۹-۷۰.

۱۵. س: ج: - الآية.

۱۸. س: - اليه

الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ^۱ الآية^۲. پس^۳ موسی^۴ - علیه السَّلام - را تَکذیب کردند و گفتند که ساحر است و فرعون گفت: مجنون است. کما اخبر الله - تعالی - بقوله^۵: إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ^۶ اینها همه اولوالعزم بودند از رسولان، اما ای طالب راه خدا! بدان که هیچ از رسولان و پیغمبران کس نیامد الا که او را منکران زمان خود تَکذیب کردند.^۷

کما اخبر الله - تعالی - بقوله^۸: وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ^۹ چه جای تَکذیب، بلکه قتل کردند که حق - جل و علا - فرمود، بقوله^{۱۰}: أَفَكَلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ^{۱۱}

پس حق - جل و علا^{۱۲} - این قصص انبیا^{۱۳} را^{۱۴} به تسلی^{۱۵} خاطر مصطفی - صلی الله علیه و سلم^{۱۶} - فرستاد، زیرا که مشرکان عرب و منکران قریش^{۱۷}، سلطان انبیا را^{۱۸} - علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات - بسیار آذاها کردند، چنانکه فرمودند^{۱۹}: «ما أَوْذَىٰ نَبِيٌّ مِّثْلَ مَا أُؤَذِيَ بِهِ» لِأَنَّهُمْ قَالُوا فِي حَقِّهِ - علیه السَّلام^{۲۰} - إِنَّهُ مَجْنُونٌ^{۲۱}. کما أخبر الله - تعالی - بقوله^{۲۲}: وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ^{۲۳}، أَى: القرآن و أَرَادُوا بِهِ مُحَمَّدًا - صَلَّى الله علیه و سلم^{۲۴} إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ^{۲۵} و ذکروا تنزیل الذکر علی طریق الاستهزاء لِأَنَّهُمْ انكروا القرآن بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ^{۲۶}، أَى: أباطیلها و أهوایها راینها فی النوم و قالوا: بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ^{۲۷} فأرسل الله - تعالی - آیه تَکذیباً لهم و تصدیقاً لنبیّه

- | | | |
|--|--|--------------------------|
| ۱. ابراهیم / ۴. | ۲. س. ن: - الآية. | ۳. ج: - بایاتنا... پس. |
| ۴. ج: او. | ۵. م. ن: را علیه السَّلام. ج: - علیه السَّلام. | |
| ۶. س: - بقوله. | ۷. الشعراء / ۲۷. | ۸. س: نکردند. |
| ۹. ن: - إِنَّ رَسُولَكُمْ... بقوله. | ۱۰. الحجر / ۱۱. | ۱۱. م. ن: - بقوله. |
| ۱۲. ج: - رسولان. اما ای طالب... تقتلون. بقره / ۸۷. | ۱۳. ج: و حق تعالی. | |
| ۱۴. ج: - انبیا. | ۱۵. ج: + از جهة. | ۱۶. ن: تسلیه. ج: - به. |
| ۱۷. م. ن: علیه السَّلام. | ۱۸. ج: منکران عرب و مشرکان قریش. | |
| ۱۹. ج: - را. | ۲۰. م. ن: فرموده. | ۲۱. س: - علیه السَّلام. |
| ۲۲. س. ج: لمجنون. | ۲۳. الحجر / ۶. | ۲۴. م. ن: علیه السَّلام. |
| ۲۵. الحجر / ۶. | ۲۶. انبیاء / ۵. | ۲۷. انبیاء / ۵. |

- علیه السّلام^۱ - و هی قوله تعالى: ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ مَا أَنْتَ بِمُجْنُونٍ^۲.
و کذب الذّین قالوا إنّ محمّداً شاعر بقوله: وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشَّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ
قُرْآنٌ مُبِينٌ^۳ و قال بعض المنکرین: أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا^۴

پس چون که آن^۵ سلطان کونین و مفخر عالمین از طعن منکران خلاص نیافت، پس تعجّب
نباید داشتن^۶ از منکران زمان، که اولیا را طعن^۷ می کنند.^۸
پس ببايد دانست که هیچ احد^۹ از انبیا و اولیا نجات نیافتند و خلاص نشدند^{۱۰} از
طعن منکران.

از این سبب^{۱۱} گلشنی فرمود:

نظم^{۱۲}

عالم التحریر ^{۱۳} مقبول البیان	ذاجریح القلب من طعن اللسان
مَا سَلِمَ مِنْ طَعْنٍ جُهَالِ أَحَدٍ	لَوْ سَلِمَ كَانَ سَلِمَ مِنْهُمْ ^{۱۴} صمد
فِرْقَةً قَالُوا عُزِيرُهُ ^{۱۵} ابْنُهُ	فِرْقَةً قَالُوا مَسِيحُ ابْنٍ لَهُ
فِرْقَةً قَالُوا بِظَنِّ الْاِشْتِبَاهِ	لِلْمَلَائِكَةِ ^{۱۶} هُمْ بَنَاتُ لِلْأَلَةِ ^{۱۷}

پس بدان، که انکار و طعن از جهل طاعنین^{۱۸} است و کوری ایشان است که فاضل - قدّس
سرّه^{۱۹} - فرمود:

نظم^{۲۰}

مادح خورشید، مدّاح خود است که دو چشمم^{۲۱} روشن و نامرمد^{۲۲} است

۱. ن: - علیه السّلام. ۲. قلم / ۲-۱. ۳. یس / ۶۹.

۴. ج: - كما اخبر الله تعالى بقوله: و قالوا يا ايها... رسولاً. فرقان / ۴۱.

۵. ج: - آن. ۶. ج: - داشتن. ۷. م. ن. ج: طعنه.

۸. م. ن. ج: و انکار می کنند. ۹. ج: احدی. ۱۰. ج: نیافت. - و خلاص نشدند.

۱۱. ج: + سلطان العارفين. ۱۲. م. ن: بیت. ۱۳. س: التحریر.

۱۴. م. ن. ج: منه. ۱۵. س: عزیرا. ۱۶. م: للملائكة.

۱۷. س: الاله. ۱۸. س: طاعن. ۱۹. م. ن: - قدّس سرّه.

۲۰. م. ن: بیت. ۲۱. س: چشمش. ۲۲. س: نامرمد.

ذمّ خورشید جهان ذمّ^۱ خود است که دو چشم^۲ کور و تاریک و بد است
 تو ببخشا^۳ بر کسی کاند در جهان شد حسود آفتاب کامران^۴
 پس ارشاد انبیا و اولیا از بهر طالبین و قابلین است نه از بهر منکران و ناقابلان است.^۵ کما
 اشیرالیه بالکتاب الّلهی^۶ بقوله - تعالی^۷: طه ما أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ إِلَّا تَذَكُّرَةً لِّمَن
 يَخْشَىٰ^۸

یعنی: لمن فی قلبه خشیه و رقه یتأثر^۹ بالإنذار أو لمن علم الله منه أنّه یخشی بالتخویف^{۱۰}
 منه فإنّه المنتفع به^{۱۱}. از این است که فاضل فرمود:

نظم^{۱۲}

هر چه را خوب و خوش و زیبا کنند از برای دیده بینا کنند
 گر جهان را پُر دُر^{۱۳} مکنون کنم روزی تو چون نباشد چون کنم؟
 و جای دیگر اشارت چنین آمد که حق - جلّ و علا - فرمود، بقوله^{۱۴}: وَ فِي الْأَرْضِ قِطْعٌ
 مُّتَجَاوِرَاتٌ وَ جَنَّاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَ زُرْعٌ وَ نَخِيلٌ صُنَّوَانٌ وَ غَیْرُ صُنَّوَانٍ یُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ
 وَ نُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِی الْأُكُلِ^{۱۵}. الّآیه^{۱۶}.

یعنی: کلمات طیّبات اولیا و^{۱۷} نفحات دُرافشان^{۱۸} اتقیا، قابلان را تأثیر می‌کند نه به ناقابلان
 احمقان. از این است که خواجه سعدی^{۱۹} فرموده^{۲۰}:

بیت

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره بوم^{۲۱} خس^{۲۲}

- | | | |
|------------------------------------|-----------------------------------|-------------------------------|
| ۱. م: دم. | ۲. س: چشمش. | ۳. م: ن: نبخشا. |
| ۴. ج: - فرقة قالوا عزیز... کامران. | ۵. ج: - است. | ۶. م: ن: الالهی. |
| ۷. م: ن: ج: - بقوله تعالی. | ۸. طه ۱-۳. | ۹. س: بتأثیر. م: ن: بتأثر. |
| ۱۰. م: بالتجويف. | ۱۱. ج: - یعنی: لمن... المنتفع به. | ۱۲. م: - نظم. ن: بیت. ج: شعر. |
| ۱۳. ج: + و. | ۱۴. م: ن: - بقوله. | ۱۵. الرعد ۴. |
| ۱۶. ن: - الّآیه. | ۱۷. س: - و. | ۱۸. م: ن: درفشان. |
| ۱۹. س: - خواجه سعدی. | ۲۰. س: فرمودند. | ۲۱. م: + و. |
| ۲۲. ج: - و جای دیگر اشارت... خس. | | |

پس بدان ای طالب اسرار طریقت، و ای راغب گفتار حقیقت^۱، این بیت که فاضل فرمود^۲:

بیت^۲

خوشر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث^۳ دیگران

شرحش شنیدی، معنی دیگر دارد، او را نیز بشنو^۴.

یعنی: خوشتر آن باشد که احوال سلوک طریق اولیا^۵ پوشیده و به رمز گویند در صورت حکایت و تمثیل، همچون^۶ جواهر در خزاین و گنج در طلسم، که خواجه عطار - قدس سره^۷ - فرمود^۸:

بیت^{۱۰}

گنج یابی چون طلسم از پیش رفت جان شود پیدا چو جسم^{۱۱} از پیش رفت
پس آنها که معما^{۱۲} گشایند از خزاین تمثیلات و از^{۱۳} طلسمات حکایات، جواهر جاودانی و گنجینه معانی را^{۱۴} اخراج می کنند^{۱۵} از بهر تربیت طالبین و ارشاد سالکین پس از این سبب، تکرار^{۱۶} سؤال^{۱۷} کردند که مکشوف و آشکاره^{۱۸} می گویند^{۱۹} که فاضل - قدس سره^{۲۰} - سؤال ایشان به^{۲۱} نظم آورد در این بیت^{۲۲}.
قال الفاضل - قدس سره العزیز:

بیت^{۲۳}

گفت مکشوف و برهنه^{۲۴}، بی غُلُول بازگو دفعم مده، ای بُوالفضول

- | | | |
|--|--|----------------------|
| ۱. ج: + که. | ۲. ن: فرموده. | ۳. م: - بیت. ج: شعر. |
| ۴. س: لباس. | ۵. ج: - شرحش..... بشنو. | ۶. ج: - اولیا. |
| ۷. ج: تمثیل و حکایت همچو. | ۸. م. ن. ج: - قدس سره. | ۹. م. ن: فرمود. |
| ۱۰. ج: شعر. | ۱۱. س: چشم. | ۱۲. م: امعما. |
| ۱۳. ج: - از. | ۱۴. ج: - را. | ۱۵. ج: می نمایند. |
| ۱۶. ج: از این حدیث نکراز. | ۱۷. س: رسول. | ۱۸. ج: آشکارا. |
| ۱۹. م. ن: می گوید. | ۲۰. م. ن: - قدس سره. ج: - فاضل، قدس سره. | |
| ۲۱. ج: + را. | ۲۲. ج: + فاضل فرمود. | |
| ۲۳. م. ج: - قدس... بیت. ن: - قدس سره العزیز. | | |
| ۲۴. ک: + و. (ص ۱۰). ج: ۱. | | |

پرده بردار و برهنه گو، که من می‌نخسیم^۱ با صنم با^۲ پیرهن
ای نور^۳ چراغ روحانی، و ای چشمه روضه معانی^۴! این سخن را به گوش جان بشنو، تا^۵
که به^۶ اسرار این کلمات واقف شوی. پس بدان که مقصود و^۷ مراد از پیراهن، محبت^۸
خداست. پس سالکان راه خدا می‌طلبند که در محبت^۹ خدا^{۱۰} چیزی دیگر نباشد، زیرا که
هر چه پیش سالک آید غیر از محبت^{۱۱} خدا^{۱۲} صنم است. پس سالک را^{۱۳} باید که از آن
اجتناب کند و هوای نفس خود را^{۱۴} معبود نسازد که مصطفی - علیه السلام^{۱۵} - فرمود:
«النَّفْسُ هِيَ الصَّنَمُ^{۱۶} الْأَكْبَرُ». و جای دیگر فرمود: «أَبْغَضُ الْأَلَهَةِ^{۱۷} عُبْدُ فِي الْأَرْضِ الْهُوَى^{۱۸}» و
قد^{۱۹} وقع^{۲۰} الإشارة إلى هذا في القرآن و هي قوله - تعالى: أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ^{۲۱}
و ابراهیم - علیه السلام^{۲۲} - در دعا گفت: وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَ اجْنُبْنِي
وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ^{۲۳}

یعنی: خدایا! مرا و فرزندان مرا دور کن از عبادت اصنام هوا.

پس فاضل - قدس سره^{۲۴} - این معنی را اشارت کرد در این بیت:

بیت^{۲۵}

مادر بت‌ها بُت نفس شماسست زانکه^{۲۶} این بُت، مار و آن^{۲۷} بت ازدهاست

- | | | |
|--------------------------------------|-------------------|---|
| ۱. م: می‌نخسیم. | ۲. س: در. | ۳. ج: عزیز. |
| ۴. ج: - چراغ... معانی. | ۵. س. ج: - تا. | ۶. ن: - به. |
| ۷. ج: - مقصود و. | ۸. ج: محبت. | ۹. ج: محبت. |
| ۱۰. ج: چیز. | ۱۱. ج: محب. | ۱۲. س: + چیزی دیگر نباشد. |
| ۱۳. ج: - را. | ۱۴. م: - خود را. | ۱۵. ج: صنم. |
| ۱۶. س. م. ن: صنم. | ۱۷. م. ن: آله. | ۱۸. س. ن: الهوا. ج: - و جای دیگر... الهوی. |
| ۱۹. م. ن: ج: فقد. | ۲۰. ج: وقعت. | ۲۱. الجائیه / ۲۲. |
| ۲۲. ج: - علیه السلام. | ۲۳. ابراهیم / ۳۵. | ۲۴. م. ن: - قدس سره. |
| ۲۵. م: بیت. ج: - یعنی: خدایا... بیت. | ۲۶. ج: وانکه. | ۲۷. ق: آن بت مار و این (ص ۳۵). ک: آن بت مار و این، (ج ۱، ص ۴۸). |

پس از این^۱ سبب ابرام^۲ کردند طالبان راه خدا فاضل را، تا که بی تمثیل و بی اصداف، در شهوار معانی را به گوش ایشان برساند.
قال الفاضل^۳:

بیت^۴

گفتم اره^۵ عریان شود او در عیان نی^۶ تو مانی، نه کنارت^۷ نه میان^۸

ای همدم نسیم وصال، و ای محرم حریم جلال!^۹ بیاید دانست که این اسرار معانی و فیوضات ربّانی که از اولیا به طالبان راه خدا می رسد^{۱۰}، آثار تجلّی الهی است و مر او را قوّت بشریت^{۱۱} طاقت ندارد.

كما اشیر الیه بالحديث القدسی: «إِنَّ لِلَّهِ^{۱۲} سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ^{۱۳} مِنْ نُورٍ^{۱۴} وَ ظُلْمَةٍ لَوْ كَسَفَهَا لِأَحْتَرَقَتْ^{۱۵} سُبُحَاتُ وَجْهِهِ مَا انْتَهَى^{۱۶} إِلَيْهِ بَصَرُهُ»

پس بدان ای طالب^{۱۷} اسرار طریقت و ای راغب گفتار حقیقت^{۱۸}! اولیا این چنین اسرار الهی و فیوضات ربّانی^{۱۹} را به قوّت قدسیه طاقت نتوانند^{۲۰} آورد^{۲۱}، زیرا که این^{۲۲} معارف لدنی از تجلّیات الهی پیدا می شود و این تجلّیات ماحی اند^{۲۳} به هر جا که متعلّق شوند محو می کنند، همچو ضوء^{۲۴} ذکا^{۲۵} که از برج سعادت، بازغ و طالع شود همه ظلال عالم را محو کند. چه ظلال^{۲۶}، بلکه کواکب آسمان نیز از شعشعه او متلاشی شوند^{۲۷}. «إِذَا جَاءَ النُّورُ ذَهَبَتِ الظُّلُمَةُ». كما قال الله - تبارک و تعالی: «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ، إِنَّ

- | | | |
|--|-------------------------------|---------------------------|
| ۱. ج: بدین. | ۲. ج: + و الحاح. | ۳. ج: + الکامل العارف. |
| ۴. م. ج: بیت. | ۵. م. از. | ۶. ع. ق: نه (ص ۱۰). |
| ۷. ج: کتاب. + و. | ۸. ک: نی کنارت نی (ج ۱، ص ۱۰) | |
| ۹. س. ن: جمال. ج: ای محرم حریم وصال و ای همدم نسیم وصال. | ۱۰. ج: می رساند. | |
| ۱۱. س. ن: بشریة. ج: قوّة بشریة. | ۱۲. ج: الله. | ۱۳. س: حجابا. |
| ۱۴. ج: نوره. | ۱۵. م. ن: لاحرقت. | ۱۶. س: ما انتها. |
| ۱۷. ج: + صادق که. | ۱۸. ج: - اسرار... حقیقت. | ۱۹. ج: - و فیوضات ربّانی. |
| ۲۰. س. ن: توانند. | ۲۱. ج: نتواند آوردن. | ۲۲. ج: - این. |
| ۲۳. س: ماحی اند. | ۲۴. ج: + و. | ۲۵. ج: زکا. + شمس. |
| ۲۶. ج: می کند، - چه ظلال. | ۲۷. ج: می شوند. | ۲۸. ج: - تبارک و. |

الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً^۱.قال الفاضل - قدّس سرّه^۲:بیت^۳آرزو می‌خواه لیک اندازه خواه برنتابد کوه را یک پر گیاه^۴

ای مبارز میدان مجاهده و ای محارم ایوان مشاهده! این سخن را به گوش جان بشنو، تا که ادب اولیا توانی رعایت کرد و از گستاخی خود خلاص توانی یافت و از قربت نیفتی و از^۵ ملاقات اولیا و مصاحبت ایشان دور نشوی.

یکی از مریدان ناپخته و^۶ طالبان نارسیده از شیخ خود تصرّف خواست، که دایره کرامت است تا که نزد خلق^۷ معزّز و مکرم شود.^۸ شیخ دانست که او لایق تصرّف و استعداد کرامت نیست. پس او را آزمود^۹ و تجربه کرد تا که مرید نیز به^{۱۰} حال خود واقف شود و از طلب تصرّف اجتناب کند و به حال خود مشغول گردد، تا که او را استعداد آید و قابل تصرّف شود. بعد از آن، طالب تصرّف گردد^{۱۱}. پس شیخ در درون حقّه ای موشی پنهان کرد و به دست مرید داد و گفت که^{۱۲}: زنهار^{۱۳}! سر این حقّه را مگشا^{۱۴}، تا به فلان کس نرسی^{۱۵}. پس در راه به خاطر آن، مرید این^{۱۶} و سوسه افتاد که آیا در اندرون^{۱۷} حقّه چه باشد؟ بگشایم و یک نظر کنیم^{۱۸}. پس مرید ناپخته، سر حقّه را بگشاد و فاره دید که سرپوش حقّه برفت. پس فرجه یافت^{۱۹} در حال از جای برجست و در سوراخی شد. پس مرید، نادم گشت و پشیمان^{۲۰} از گشادن حقّه، لکن^{۲۱} چه فایده، بعدالواقع^{۲۲} گفت: باری

۱. اسراء / ۸۱. ۲. م. ن: - قدّس سرّه. ج: الکامل علیه الرحمة.

۳. م. ج: - بیت. ۴. م. ن. ج: برگ کاه. ق: برگ کاه. (ص ۱۰). ک: برگ کاه. (ص ۱۱)، ج ۱.

۵. ج: - گستاخی خود... و از. ۶. ج: + از. ۷. م. ن: خلاق.

۸. ج: - تا که نزد... شود. ۹. س: آزموده. ۱۰. س: - به.

۱۱. ج: - تا که مرید نیز... گردد. ۱۲. ج: - که. ۱۳. ج: زنهار.

۱۴. ج: نگشایی. ۱۵. ج: نرسانی. ۱۶. ج: - این.

۱۷. ج: درون. + این. ۱۸. م. ن. ج: بکنم. ۱۹. ج: - پس فرجه یافت.

۲۰. ج: نادم و پشیمان شد. ۲۱. ج: لیکن. ۲۲. س: بعدالواقع.

حَقَّه را بدان کس^۱ برسانم، پس رفت و آن حَقَّه را به دست آن شخص^۲ داد که شیخ سفارش کرده بود.^۳

پس آن کس، حَقَّه را بگشاد و دید که در درون حَقَّه^۴ چیزی نیست. بخندید و گفت که:^۵ ای درویش! تو از شیخ تصرّف می‌خواسته‌ای، حال آن که تو هنوز موشی را^۶ نمی‌توانی^۷ ضبط کرد. پس^۸ به تصرّف، چگونه طاقت می‌آوری؟ برو به حال خود مشغول شو و از مقدار خود، تجاوز مکن و هر چه می‌خواهی به اندازه خود بخواه. تو هنوز همچو^۹ برگ کاهی و تصرّف، همچو^{۱۰} کوه است تو طاقت او نداری و متحمّل او نمی‌شوی^{۱۱} مگر که^{۱۲} تو این آیت^{۱۳} کریمه را نشنیده‌ای که حق - جلّ و علا - فرستاد^{۱۴} از بهر تعلیم، تا که این آیت^{۱۵} کریمه را ورد کنیم و بدین سبب در امن باشیم. و آیت شریفه^{۱۶} این است^{۱۷} که فرمود^{۱۸}: رَبَّنَا وَ لَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ^{۱۹}

پس خواجه حافظ، مر^{۲۱} این معنی را^{۲۲} اشارت فرموده^{۲۳} در این بیت^{۲۴}:

بیت^{۲۵}

صوفی ار باده به اندازه خورد نوشش^{۲۶} باد

ورنه اندازه^{۲۷} این کار فراموشش باد

-
- | | |
|---|-----------------------------|
| ۱. س: کسی. | ۲. م: به دست شخصی. ن: شخصی. |
| ۳. س: - بود. | ۴. ج: اندرون او. |
| ۵. ن: ج: - که. | ۶. ج: نتوانی. |
| ۷. م: - را. | ۸. ج: کردن. - پس. |
| ۹. م: ن: همچون. | ۱۰. م: ن: همچون. |
| ۱۱. م: ن: نمی‌توانی شد. ج: - و هر چه می‌خواهی... نمی‌شوی. | ۱۲. ج: - که. |
| ۱۳. ج: آیه. | ۱۴. م: ن: فرستاده. |
| ۱۵. س: آیه. | ۱۶. م: ن: - شریفه. |
| ۱۷. ج: - تا که این آیت... است. | ۱۸. م: - که. ج: - فرمود. |
| ۱۹. س: - و. | ۲۰. ج: - به. بقره / ۲۸۶. |
| ۲۱. ج: - را. | ۲۲. م: فرمود. ج: کرده. |
| ۲۳. ج: - در این بیت. | ۲۴. س: قطعه. ج: - بیت. |
| ۲۵. س: پوشش. | ۲۶. ج: اندیشه. |
| ۲۷. ج: اندیشه. | |

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت

آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد^۱

پس مرید باید که در حضور مرشد کامل، مؤدب باشد^۲ و از شیخ سؤال نکند^۳ به زبان
قال^۴، لکن^۵ از^۶ طلب و سؤال^۷ نیز^۸ خالی نباشد به^۹ زبان حال و استعداد، تا باشد^{۱۰} این
سؤال و طلب^{۱۱} استعدادی، وی را^{۱۲} به مقصد رساند. اَللّٰهُمَّ افْتَحْ لَنَا بَابَ^{۱۳} کرمک و انشر علینا
رحمتک^{۱۴} و یسر لنا ما نطلبه^{۱۵} منک و ارحم بفضلک و لطفک^{۱۶} یا ارحم الراحمین!
قال فاضل - قدس سره العزیز^{۱۷}:

بیت^{۱۸}

آفتابی کز وی این عالم فروخت اندکی گر^{۱۹} پیش^{۲۰} آید^{۲۱} جمله سوخت
ای آفتاب پنهان، و ای^{۲۲} هم نفس رحمان^{۲۳}! این سخن را به گوش جان بشنو^{۲۴}، که این
آفتاب جهان آرا و جوهر کننده سنگ خارا^{۲۵} که به ضوء و^{۲۶} سنای برق او آسمان چارمین و
حدود روی زمین از شرق تا به غرب، هر روز منور^{۲۷} می شود و همه موجودات را پرورش
می کند و جمیع جو کاینات از بسایط و مرکبات^{۲۸} من الجمادات و النباتات و الحيوانات^{۲۹} از
طلوع و غروب او نظام می یابند^{۳۰} و با وجود این جمله^{۳۱} اگر از مرکز خود، فی الجملة نازل

- | | | |
|---|-----------------------------|-----------------------------------|
| ۱. ج: - پیر ما.... باد. | ۲. ج: - باشد. | ۳. ج: کند. |
| ۴. ج: + حال. | ۵. ج: لیکن. | ۶. ج: + زبان. |
| ۷. ج: ن: سؤال و طلب. ج: - و سؤال. | | ۸. س: - نیز. |
| ۹. ج: و. | ۱۰. ج: - زبان حال.... باشد. | ۱۱. ج: - و طلب. |
| ۱۲. ج: - را. | ۱۳. ج: ابواب. | ۱۴. ج: بقمک. |
| ۱۵. ج: علینا ما نطلب. | ۱۶. ج: - و لطفک. | |
| ۱۷. ن. م: قدس سره العزیز. ج: + الکامل العارف، - قدس سره العزیز. | | |
| ۱۸. م: ج: - بیت. | ۱۹- س: کو. | |
| ۲۰. م: ن: پیش. ک: پیس. (ج ۱، ص ۱۱) | | ۲۱. س: آمد. |
| ۲۲. س. م. ن: وی. | ۲۳. ج: رحمن. | ۲۴. ج: - این سخن... بشنو. + بدان. |
| ۲۵. ج: - جوهر.... خارا. | ۲۶. س. م. ن: - و. | ۲۷. م: - منور. |
| ۲۸. ج: - و جمیع.... مرکبات. | ۲۹. س: الحيوان. | ۳۰. ج: - از طلوع..... می یابند. |
| ۳۱. ج: - جمله. | | |

می شدی^۱ همه موجودات را به حرارت خود^۲ می سوختی و هلاک می کردی^۳. ای طالب اسرار الهی و ای راغب مناقب^۴ نامتناهی^۵! ببايد دانست که مرید باید^۶ که طلب و آرزو نکند الا به قدر^۷ حوصله خود^۸ و اندازه خویش و الا طاقت نتواند آورد و هلاک شود. مگر از^۹ حکمت^{۱۰} خبردار نشدی که، مثلاً صبی را در آن زمان^{۱۱} که شیرخوار^{۱۲} است از طعام های بطی الهضم نگاه باید داشت^{۱۳} و الا بیم آن است که هلاک شود. از این سبب^{۱۴} مصطفی - علیه السلام^{۱۵} - فرمود^{۱۶}: «کَلِّمُوا النَّاسَ عَلَى قَدَرِ عَقُولِهِمْ».

یعنی: شیر حکمت را به قدر حوصله طالب باید داد که فاضل فرمود:

بیت^{۱۷}

گر نبودى خَلْقِ محجوب و کثیف^{۱۸} ور نبودى حلق ها^{۱۹} تنگ^{۲۰} و ضعیف
درمـدیحت دادِ معنی دادمی غیر این منطق دری^{۲۱} بگشادمی
لیک لقمه باز، آن صعوه نیست چاره اکنون آب^{۲۲} روغن کرده نیست^{۲۳}
مدح تو حیف^{۲۴} است با زندانیان گویم اندر مجمع روحانیان
شرح تو غبن^{۲۵} است با اهل جهان همچو راز عشق می دارم نهان^{۲۶}
«و لَکُلِّ مقامِ مقال» همین معنی دارد. پس از این سبب، صاحب^{۲۷} گلشن راز فرمود^{۲۸}:

- | | | |
|--|----------------------------|-------------------------|
| ۱. س: می شد. | ۲. م. ن: خویش. | ۳. ج: - و هلاک می کردی. |
| ۴. م. ن: مقامات. | ۵. ج: - وای..... نامتناهی. | ۶. ج: - باید. |
| ۷. ج: + و. | ۸. ج: - خود. | ۹. ج: + شیر. |
| ۱۰. س: خدمت. | ۱۱. م. ن: زمانی. | ۱۲. م. ن: شیرخور. |
| ۱۳. م. ن: ج: داشتن. | ۱۴. ج: است. + که. | ۱۵. ج: ص. |
| ۱۶. م. ن: فرموده. | ۱۷. س: - بیت. ج: شعر. | ۱۸. ج: کسیف. |
| ۱۹. م: خلق ها. | ۲۰. ج: تند. | |
| ۲۱. ق: لبی. (ص ۶۳۵). ک: لبی. (ج ۵، ص ۳). | | |
| ۲۲. ن: + و. ق: + و. (ص ۶۳۵). ک: + و. (ج ۵، ص ۳). | | |
| ۲۳. ن: کرد نیست. ج: - لیک..... نیست. ق: کرده نیست. (ص ۶۳۵). ک: کرد نیست. (ج ۵، ص ۳). | | |
| ۲۴. ن: حیف. | ۲۵. س: غیب. ج: عیب. | |
| ۲۶. ن: ج: دارم در نهان. ق: دارم در نهان. (ص ۳۶۵). ک: دارم در نهان. (ج ۵، ص ۳). | | |
| ۲۷. م: صاحبش. | ۲۸. ن: فرموده. | |

نظم^۱

درین مشهد که انوار تجلی ست سخن دارم ولی ناگفتن اولی ست
و بزرگی دیگر^۲ فرمود^۳:

بیت

قیمت لعل، چو^۴ گوهری^۵ داند چه نهی در دکان خرده فروش^۶
و فاضلی^۷ فرمود^۸:

بیت

قدر زر^۹، زرگر شناسد، قدر جوهر، جوهری^{۱۰}
آدمی را آن کسی داند که آدم زاده است
لکن^{۱۱} از قبالان و طالبان^{۱۲} و دریادلان نیز دریغ نباید داشتن، که مصطفی - علیه السلام -
فرموده: «الْعِلْمُ لَا يَجِلُّ مَنْعُهُ» و قد اشیر الیه بالکتاب اللّهی^{۱۳} بقوله: وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ
يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ^{۱۴}
قال الفاضل - قدس سره^{۱۵}:

بیت^{۱۶}

فتنه و آشوب و خون ریزی مسجوی^{۱۷} بیش ازین از^{۱۸} شمس تبریزی مگوی^{۱۹}

-
- ۱- م. ن: بیت ج: شعر. ۲- ج: نیز، + در این معنی. ۳- م: فرموده.
۴- ج: - چو. ۵- س: لعل، جوهری. ۶- ج: خرده فروش.
۷- ج: - فاضل. ۸- م. ن: و دیگری گفته. ج: دیگری گفت.
۹- م: - زر. ۱۰- ج: - بیت... جوهری. ۱۱- م. ن: ولکن. ج: ولیکن.
۱۲- ج: طالبان و قبالان. ۱۳- ج: ص.
۱۴- س: - بالکتاب اللّهی. م. ن: الالهی.
۱۵- ج: - وقد اشیر... خبیر. آل عمران / ۱۸۰. ۱۶- م. ن: قدس سره. ج: علیه رحمة.
۱۷- ج: - بیت. ۱۸- م. ن: ج: مجو. ک: مجو، (ج ۱، ص ۱۱).
۱۹- س: - از.
۲۰- م. ن: ج: مگو. ک: مگو، (ج ۱، ص ۱۱).

ای^۱ نگین خاتم هدایت، و ای امین عالم ولایت^۲! این سخن را به گوش جان بشنو، که اینجا سرّ غریبی است^۳ که جز از اهل ولایت و غیر^۴ صاحب هدایت، فهم نتواند^۵ کرد، زیرا که معنی این بیت، خلعت معنوی است به هر قالب^۶ نپوشانند. مدرکان این چنین^۷ معنی را مجدّد^۸ دین می‌گویند. و مصطفی - علیه السّلام - بر این طایفه اشارت فرموده:^۹ «قال انّ الله - عزّ و جلّ - یبعثْ لهذه^{۱۰} الأُمّةِ علی رأسِ کُلِّ مائةِ سنّةٍ مَنْ یجدّدُ دینَها^{۱۱}». و جای دیگر فرمود: «انّ الله یبعثْ علی رأسِ کُلِّ مائةِ عامٍ مَنْ یصحّ لهذه الأُمّةِ دینَها». ای طالب اسرار طریقت و ای راغب گفتار^{۱۲} حقیقت! بدان که^{۱۳} این طایفه‌ای که شنیدی مرشدان^{۱۴} و کاملانند که خلق جهان را دعوت می‌کنند به جانب خدا بترک العادات و الاشتغال بالعبادات، که حق - جلّ و علا - فرمود، بقوله^{۱۵}: «و الله یدعوا الی دارِ السّلام^{۱۶}». الآیة^{۱۷}.

پس داعی حقیقی، حقّ است، لکن ایشان را فرستاد که^{۱۸} وسیله شوند بین^{۱۹} و بین^{۲۰} عباد^{۲۱}، یعنی در میان خالق و مخلوق. کما اشیرالیه بقوله^{۲۲}: «یا ایّها الذّین آمنوا اتّقوا الله^{۲۳} و ابتغوا^{۲۴} الیه الوسیلة^{۲۵}» الآیة^{۲۶}.

پس اوّل صاحب دعوتان و خلائف رحمان که حق - جلّ و علا - فرستاد^{۲۷}، نوح بود - علیه السّلام^{۲۸}. و پس از نوح - علیه السّلام - انبیا و رُسل - علیهم السّلام - فرستاد قرناً بعد قرن،

- | | | |
|-----------------------------|---------------------------------------|------------------------------|
| ۱. ج: + عزیز. | ۲. ج: - نگین... ولایت. | ۳. م. ن: هست. |
| ۴. ج: + از. | ۵. ج: نتوان. | ۶. ج: + قلب. |
| ۷. ج: - چنین. | ۸. م. ن: مجدد. | ۹. ج: ص، فرمود بر این طایفه. |
| ۱۰. ج: - انّ. | ۱۱. س: لهذا. | ۱۲. ج: و فیها. |
| ۱۳. م: گفتا. | ۱۴. ج: - و جای دیگر فرمود... بدان که. | |
| ۱۵. س: - و. | ۱۶. م. ن: فرموده - بقوله. | ۱۷. یونس / ۲۵. |
| ۱۸. س. ن: - الآیة. | ۱۹. ج: - مرشدان... فرستاد که. | ۲۰. ج: وسیله‌اند - بین و. |
| ۲۱. ج: + خدا و. | ۲۲. ج: عباد. | ۲۳. ج: + تعالی. |
| ۲۴. ج: - الله. | ۲۵. ج: واستعینوا. | ۲۶. مائده / ۳۵. |
| ۲۷. ج: - الآیة. | | |
| ۲۸. ج: - و خلائف... فرستاد. | ۲۹. ج: نوح علیه السّلام بود. | |

که فرمود، بقوله^۱: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَفَقَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ^۲». الآية^۳: الى خاتم النبیین - علیه افضل الصلوات^۴ و اکمل التحیات. پس در اینجا ارشاد که علی^۵ طریق نبوت باشد منقطع شد. لَأَنَّ اللَّهَ - تعالی - ختم بالنبوة^۶ كما اخبر الله^۷ - تعالی - بقوله: ما كان مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ^۸ الآية. فكان خاتم النبیین برزخاً بین الانبیاء و الاولیاء.

پس مرشدان^۹ و کاملان بعد محمد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ^{۱۰} - الى آخر الدوران، ارشاد ایشان^{۱۱} با ولایت است و با علم نبوت. كما قال - علیه السلام: «الرُّؤْيَا الْحَسَنَةُ مِنَ الرَّجُلِ الصَّالِحِ^{۱۲} جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَ أَرْبَعِينَ جُزْءاً^{۱۳} مِنْ النَّبُوَّةِ»

یعنی: من جزء علم النبوة من حيث إنَّ فيها^{۱۴} اخباراً عن الغیب و النبوة غیر باقیه لکن علمها باقی، زیرا که اولیا از خدا خبرها می دهند و بشارت ها می آورند. پس^{۱۵} مصطفى - علیه السلام - مر این معنی را اشارت فرموده، بقوله: «ذهبت النبوة و بقيت المبشرات».

پس این طایفه را به تمامه شرح کردن محال^{۱۶} است مگر که^{۱۷} این حدیث قدسی را شنیده ای که حق - جلّ و علا^{۱۸} - فرموده، بقوله^{۱۹}: «أُولِيائِي تَحْتَ قِيَابِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي» و در بیان ایشان مصطفى - علیه السلام - فرموده^{۲۰}، عن ابی مالک الاشعری - رضی الله عنه - أنه قال: «إِنَّ لِلَّهِ عِبَاداً لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ وَ لَا شُهَدَاءَ يَغِطُّهُمْ النَّبِيُّونَ وَ الشُّهَدَاءُ يَقْرِبُهُمْ وَ مَقْعَدُهُمْ مِنْ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

قال اعرابي: حدثنا يا رسول الله منهم، قال - علیه السلام^{۲۱}: «هم عباد الله من بلدان شتى

- | | |
|---------------------------------------|---------------------|
| ۱. م. ج. - بقوله. ن: فرموده، - بقوله. | ۲. بقره / ۸۷. |
| ۳. س: - الآية. | ۴. م: الصلوة. |
| ۵. ج: - علی. | ۶. ج: - علی. |
| ۷. م: به النبوة. ج: النبوة. | ۸. احزاب / ۴۰. |
| ۹. س: - و. | ۱۰. م: - الله. |
| ۱۱. م: ن: علیه السلام. | ۱۲. ج: - ایشان. |
| ۱۳. س: - من الرجل الصالح. | ۱۴. م. ن: ج: فیهما. |
| ۱۵. م: - پس. | ۱۶. ن: - که. |
| ۱۷. ن: - علا. | ۱۸. م. ن: فرمود. |
| ۱۹. م. ن: - بقوله. | ۲۰. م. ن: فرمود. |
| ۲۱. س: - علیه السلام. | |

و قبایل شتی، لم تکن بینهم أرحام يتواصلون بها و لا دیناً يتبادلون^۱ بها يستحابون بروح الله. يجعل الله وجوههم نوراً و يجعل الله^۲ لهم منابر قدام الرحمن يوم القيامة، يحزنون^۳ الناس و لا يحزنون و يخافون^۴ الناس و لا يخافون^۵.

قال الله^۵ - تعالى - فی شأنهم: **أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ**^۶

پس بدان، ای طالب اسرار طریقت و ای راغب گفتار حقیقت! پس هرگاه که یکی از این طایفه ای که شنیدی بپاید^۷ که ارشاد کند مر خلق جهان را، پس خلق جهان فرقتین می شوند: گروهی معتقد و گروهی منکر، که عاده^۸ الله چنین جاری شده است. **سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا**^۹

پس بدان، ای طالب پاک گوهر! این گروهی که منکر^{۱۰} اولیایند اگر انبیا را نیز دیده می بودندی^{۱۱} منکر می شدندی^{۱۲}، زیرا که ایشان دیده اعتقاد ندارند. از این سبب^{۱۳} است که منکران آن^{۱۴} زمان گفتند مر رسول الله^{۱۵} - علیه السلام^{۱۶} - را: «ما هذا الا بشرٌ مثلنا». پس انبیا و اولیا را که پاکانند از کدورات بشریه و احکام امکانیه، ایشان^{۱۷} به خود قیاس کنند که فاضل - قدس سره^{۱۸} - در این بیت بیان کرده^{۱۹}:

نظم^{۲۰}

کار پاکان را قیاس از خود مگیر	گر چه باشد ^{۲۱} در نبشتن ^{۲۲} شیر، شیر
جمله عالم زین سبب گمراه شد	کم کسی ز ابدال حق ^{۲۳} آگاه شد
همسری با انبیا برداشتند	اولیا را همچو خود پنداشتند ^{۲۴}

- | | | |
|---|--------------------------|-----------------------|
| ۱. م. ن: يتبادلون. | ۲. م. ن: - الله. | ۳. س: يحزن. |
| ۴. س. م. ن. ج: يخاف. | ۵. م. ن: + تبارک و. | ۶. یونس / ۶۲. |
| ۷. ن: بپاید. | ۸. م. ن: عادت. | |
| ۹. ج: - و با علم نبوت، کما قال... تبدیلاً. فتح / ۲۳. | ۱۰. م. ج: منکران. | |
| ۱۱. ج: دیده بودند. | ۱۲. ج: می شدند. | ۱۳. ج: - سبب. |
| ۱۴. س: - آن. | ۱۵. س. ن: - الله. | ۱۶. ج: - علیه السلام. |
| ۱۷. ج: + را. | ۱۸. م. ن. ج: - قدس سره. | |
| ۱۹. م. ن. ج: بیان کرده است در این ابیات. | ۲۰. م. ن: بیت. ج: - نظم. | |
| ۲۱. م. ن: ماند. ق: ماند (ص ۱۵). ک: ماند، (ج ۱، ص ۱۸). | ۲۲. ج: نوشتن. | |
| ۲۳. س: خود. | ۲۴. ج: پنداشتن. | |

گفت^۱ اینک ما بشّر ایشان بشر
 ما و ایشان بسته خوابیم و خور
 این ندانستند ایشان از عمی
 هست فرقی در میان بی‌متهی
 هر^۲ دو گون زنبور خوردند^۳ از محل
 لیک شد زین^۴ نیش و زان^۵ دیگر غسل
 پس یکی که از این طایفه^۶ شنیدی شمس تبریز^۷ است و از این تقریر، زیاده‌تر و مفصل‌تر^۸
 در شرح سخن^۹ گفتن جایز نباشد، زیرا که افهام خلاق^{۱۰} که قاصرند متحمل نمی‌شوند،
 بلکه انکار می‌کنند.

پس بدین^{۱۱} سبب کافر می‌شوند^{۱۲} و از ایمان دور می‌مانند^{۱۳}. پس این تفصیل و تقریر
 بسیار، باعث فتنه‌انگیزی ایشان می‌شود که از^{۱۴} ایمان خالی می‌مانند^{۱۵}، که بدتر^{۱۶} است از
 خون‌ریزی ایشان. پس^{۱۷} از این سبب^{۱۸}، فاضل فرمود^{۱۹}:

بیت^{۲۰}

فتنه و آشوب و خون‌ریزی مجو بیش ازین از شمس تبریزی مگو
 قال الفاضل:

بیت^{۲۱}

این ندارد آخر از آغاز گو^{۲۲} رو تمام این حکایت بازگو^{۲۳}

ای^{۲۴} مبارز میدان مجاهده و ای محارم ایوان مشاهده! نیک^{۲۵} بدان که این معانی چرا آخر
 ندارد؟ زیرا که این معارف از^{۲۶} دریای لدنی است. و بحر علم^{۲۷} لدنی نهایت ندارد و

۱. ق: گفت (ص ۱۵). ک: گفته، (ج ۱، ص ۱۸).
۲. م: ن: بخوردند.
۳. م: ن: بخوردند.
۴. ج: زین شد.
۵. ق: زان نیش و زین، (ص ۱۵). ک: زان نیش و زین، (ج ۱، ص ۱۸).
۶. م: ن: از این طایفه که. ج: از طایفه که.
۷. ج: تبریزی.
۸. ج: و مفصل‌تر.
۹. ج: شمس.
۱۰. س: بلکه انکار... می‌شوند.
۱۱. ج: برین.
۱۲. س: می‌ماند.
۱۳. ج: + مکرر.
۱۴. م: - از.
۱۵. س: + که.
۱۶. م: ن: + که.
۱۷. ج: - پس این تفصیل... پس.
۱۸. م: - بیت.
۱۹. م: - بیت، ج: - بیت، فتنه... بیت.
۲۰. ق: گوی (ص ۱۰).
۲۱. ق: بازگوی (ص ۱۰).
۲۲. ج: - مبارز... نیک.
۲۳. ج: + طالب.
۲۴. م: ن: ز.
۲۵. ج: علوم.

احاطه نمی پذیرد^۱. كما اخبر الله - تعالى - بقوله^۲: وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ^۳ الآية^۴.

پس این علوم ربّانی و معارف صمدانی بر قلوب اولیا از تجلیات^۵ الهی و فیوضات رحمانی^۶ پیدا و ظاهر می شود و^۷ تجلیات الهی غیرمتناهی است. از این سبب، مصطفی - علیه السّلام - فرموده: «لَا يَتَجَلَّى اللَّهُ فِي صُورَةٍ مَرَّتَيْنِ وَلَا لِاثْنَيْنِ فِي صُورَةٍ»^۸. پس چون تجلّی الهی نهایت ندارد، مراتب اولیا نیز و معارف ایشان نهایت نپذیرد^۹. پس کلمات الله که عبارت است از تجلیات، به سمع دل ایشان بی حرف و صوت می رسد و آخر ندارد. و^{۱۰} از این سبب، فاضل فرمود:

مصراع^{۱۱}

این ندارد آخر از آغاز گو

و^{۱۲} قد وقعت^{۱۳} الإشارة إلى عدم نهایتاً^{۱۴} في القرآن بقوله - تعالى^{۱۵}: قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جَنَّا بِمِثْلِهِ مَدَاداً^{۱۶} و جای دیگر فرمود: وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ^{۱۷} پس از این سبب، فاضل فرمود^{۱۸}:

بیت

ای برادر! بی نهایت درگهیست در هر آنچه می رسی بالله مایست
پس سالک را^{۱۹} باید که به هر مرتبه ای که^{۲۰} رسد بگذرد و قرار نگیرد. پس بدان ای^{۲۱} نور

۳. بقره / ۲۵۵.

۶. ج: - و فیوضات رحمانی.

۹. م: نپذیرد.

۱۱. ن: مصرع. ج: - مصراع.

۱۴. کذا.

۱۷. لقمان / ۲۷.

۲۰. م: - که.

۱. م. نمی شوند. ج: نمی پذیرد. ۲. ج: - بقوله.

۴. س. ن. ج: - الآية. ۵. س: تجلّی.

۷. ج: + و فیوضات رحمانی. ۸. ن: صورت.

۱۰. م: - و. ج: - مصطفی، علیه السّلام.... ندارد. و.

۱۲. ج: - و. ۱۳. م: وقع.

۱۵. ج: - تعالى. ۱۶. کهف / ۱۰۹.

۱۸. ن: + که. ۱۹. ج: - را.

۲۱. ج: + طالب و ای.

چراغ روحانی، و ای^۱ چشمه روضه معانی! مرتبه اولی که سالک را از او باید^۲ گذشتن، مرتبه نفس است. چون که سالک^۳، تزکیه نفس حاصل کرد و^۴ از کدورات نفسانیه خالی و صافی گشت^۵، پس در آن زمان، سالک^۶ در واقعه، کواکب منیره و^۷ نجوم مضیه بسیار بیند و کواکب مر او را رهبری کنند و این کواکب، نجوم^۸ معنوی است که آثار اسماء الله اند. پس از این سبب، مصطفی - علیه السلام - فرمود، بقوله^۹: «أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمْ إِهْتَدَيْتُمْ إِهْتَدَيْتُمْ»

بیت^{۱۰}

گفت پیغمبر^{۱۱} که اصحابی^{۱۲} نجوم رهروان را شمع و شیطان را رُجوم پس چون که سالک^{۱۳} از این مرتبه نیز که مرتبه نفس است بگذرد^{۱۴} به مرتبه قلب برسد. پس سالک را باید^{۱۵} در این مرتبه، قلب خود صافی کند از امراض قلبیه و از آفات او^{۱۶}. چون که^{۱۷} دل سالک، خالی و صافی گشت از اخلاق الرذیة و الكدورات الامکانیه پس در آن زمان، سالک قمر بیند در واقعه. پس در آن زمان، قمر، او را پرورش کند و رهبری کند^{۱۸} و این قمر، ماهتاب معنوی است، یعنی اسمی است از اسماء الله که در عالم مثال، همچو قمر می نماید. پس چون که سالک از این مرتبه قلب نیز بگذرد^{۱۹} به مقام روح برسد. پس باید که سالک^{۲۰} در این مقام، که مقام روح است روح خود را صافی و مجرد سازد از تعینات روحانیه و علایق او. پس در این مقام، سالک در عالم رؤیا شمس بیند و شمس، او را پرورش و رهبری کند.

۱. س: وی. ۲. ج: باید از او.

۳. س: طالب. ج: + را.

۴. س: - و. ج: کرده و.

۵. ج: شود. ۶. ج: - سالک. ۷. ج: - منیره و.

۸. ج: - مضیه بسیار... نجوم. ۹. م. ن: - بقوله. ج: ص، - فرمود، بقوله.

۱۰. ج: شعر. ۱۱. ق: پیغامبر (ص ۱۴۸). ۱۲. ج: اصحاب.

۱۳. ج: - که سالک. ۱۴. ج: + و. ۱۵. ج: + که.

۱۶. ج: + پس. ۱۷. س. م. ن: + که. ۱۸. ج: - کند.

۱۹. س: + و. ۲۰. ج: - که سالک.

و این شمس، آفتاب معنوی است^۱، یعنی صفتی^۲ است از صفات الله که در عالم مثال، همچو شمس می‌نماید^۳.

ای نگین خاتم هدایت و ای امین عالم ولایت! بدان که^۴ چون سالک از این همه^۵ بگذرد به حقیقت واصل شود و دلش^۶ بیت^۷ المحرم می‌شود. وَ هُوَ الْقَلْبُ الْإِنْسَانِ الْكَامِلُ الَّذِي حَرُمَ عَلَى غَيْرِ الْحَقِّ. پس فاضل فرمود:

مصراع^۸

رو تمام این حکایت بازگو

معنی این مصراع^۹ واضح و روشن^{۱۰} است. احتیاج ندارد که او را شرح کنند، لکن^{۱۱} این حکایت، آن زمان تمام می‌شود که حال پادشاه معلوم شود. و مراد از پادشاه چیست^{۱۲} معلوم شود و^{۱۳} کنیزک چیست^{۱۴} و مریض^{۱۵} شدن او چگونه است ظاهر شود^{۱۶}. و مقصود از زرگر چیست؟ او نیز معلوم گردد و آن دو کس که^{۱۷} پادشاه مر^{۱۸} زرگر را فرستاد، آنها چیستند؟ و آن طبیبان که در علاج جاریه عاجز ماندند، کیانند؟ و آن پیر که پادشاه در واقعه دیده بود، آن کیست؟ همه^{۱۹} ایشان^{۲۰} باید که معلوم و ظاهر^{۲۱} شود در ظاهر و باطن و الا^{۲۲} حکایت تمام نمی‌شود.

پس بدان، ای طالب اسرار طریقت و ای راغب گفتار حقیقت! تأویل این^{۲۳} قصه را بیان و تفصیل کردیم^{۲۴} در بیان و شرح آن بیت که فاضل فرمود:

بیت^{۲۵}

۱. ج: - که.	۲. س: صفت.	۳. ج: + و.
۴. ج: - ای نگین... بدان که.	۵. ج: هم.	۶. ج: لس.
۷. م: + الله.	۸. ن: مصرع. ج: - مصراع.	۹. م: مصراع.
۱۰. ج: - و روشن.	۱۱. ج: کند لیکن.	۱۲. ج: کیست.
۱۳. ج: - معلوم شود و.	۱۴. ج: + و خریدن او.	۱۵. ج: آزاد.
۱۶. ج: - ظاهر شود.	۱۷. ج: کسی.	۱۸. ج: - مر.
۱۹. س: - ایشان.	۲۰. م. ن. ج: - و ظاهر.	۲۱. س: + در.
۲۲. م: آن.	۲۳. ج: تفصیل و بیان کردم.	۲۴. ج: شعر.

دید از زارِش کو زار^۱ دل است تن خوش است و او گرفتار دل است
 مَنْ أَرَادَ أَنْ يَطْلُعَ^۲ عَلَى تَأْوِيلِ الْقِصَّةِ فليطلب^۳ فِي الْبَيْتِ الْمَذْكُورِ.
 پس بدان ای طالب اسرار طریقت، و ای راغب گفتار حقیقت!^۴ چون که اینجا رسیدیم که
 فاضل می‌فرماید:

مصراع^۵

این ندارد آخر از آغاز گو

یعنی: معرفت، نهایت ندارد. این سخن صحیح است، زیرا که معرفت، نهایت نپذیرد.^۶
 پس چون که معرفت را نهایت نیست پس اینجا شرح مثنوی مولوی را ختم باید کرد، زیرا که
 اگر^۷ خواهیم که همه مجلدات مثنوی را تفسیر و شرح کنیم این چنین عمر سریع الزوال
 مساعده^۸ نکند و کسی طاقت کتابت کردن^۹ نیارد.^{۱۰}
 پس بدین قدر اکتفا کردیم، خصوصاً که مشکلات مثنوی، ابیات سابقه است. پس
 مجملات این ابیات^{۱۱} شرح^{۱۲} کردیم و معضلاتش^{۱۳} به بیان آوردیم و استار^{۱۴} اسرار همه را
 کشف کردیم. از این سبب، نام این رساله را کاشف الاسرار^{۱۵} و مطلع الانوار نهادیم.
 و ما شرحُ هذه الأبيات إِلَّا امْتثالاً لأمر الله - تعالى^{۱۶} - وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ^{۱۷}
 وابتغاء لمرضاته يوم لا ينفع مالٌ ولا بنونٌ إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ^{۱۸} و وسيلة لذكرى
 بالخير بعد انتقاله^{۱۹} من الدار^{۲۰} الدنّية الفانية إلى الدار^{۲۱} الشريفة الباقية و لنختم بالصلوة

۳. س: فليطلب.

۲. س: يتطلع.

۱. م. ن: زاری.

۶. م: نپذیرد.

۵. ن: مصراع.

۴. ج: بدان... حقیقت.

۹. ج: + ندارد و طاقت.

۸. ج: مساعدت.

۷. م. ج: اگر.

۱۲. م. ن. ج: تفصیل.

۱۱. ج: + را.

۱۰. ج: نیاورد.

۱۵. ج: کاشف اسرار.

۱۴. ج: استار.

۱۳. م. ن. ج: + را.

۱۸. شعراء / ۸۹

۱۷. الضحی / ۱۱

۱۶. س: - تعالى.

۱۹. س. م: انتقاله.

۲۰. س: دا.

۲۱. س: دار

على خير البرية.

تمّت الرسالة الشريفة في دار الخلافة قسطنطينية العظمى - حماها^٢ الله عن كل بلية -
على يد الحقيق حسن الكاتب غفر عنه في ١٦ شوال، سنة ٩٩٧.

١. م: تم + يعون الله تعالى. حرّر الرسالة في المكة المكرمة نجاة الكعبة المعظمة سنة ١٠١٩. اللهم صل على محمد و على آله محمد. ن: تم. ج: - و لنختم بالصلوة على خير البرية. + الاقل جاني محمد لاهيجاني، في شهر ذي قعدة الحرام... ١٢٥٧. د: - اي عامل كارگاه هدايت و اي كامل بارگاه عنايت! بدان كه از عشق لابد... تمت.
٢. س: حماه.

تصویر نسخه‌های خطّی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الحمد لله الذي انعم علينا، وهدانا لهذا السلام، وجعلنا
 من آتية جيبه محمد علي افضل الصلوات واكمل التحيات
 وعلى آله الطيبين والطيبات، وبعد، لما عظمى في آتية
 الحكمة على اطلاع كتب ولياؤه وقدرته على ادراك علوم
 اصغياؤه بهمة المرشدين، وبهجة الملك الحق المبين
 بشر رياضاتي، ومجاهداتي سنيين، فاني نظرت كتب اهل
 الباطن وطالعها، ورأيت المشنوق المولود بغير العلموا
 بل انواع اسرار الآيات الكريمة، ومشقوا بآبى الانصاف
 مكنونات الاطراف البتوية، وتمثيلات الارشادية، و
 تبعيرت المسامات الصادقة، ولكن رأيت هذه الدرر السنية
 والمنافع العظيمة مخفية مستورة في خزان الفضول
 وصناديق الابيات غير التناول منها، فشرحت شرحا
 واضحا ليكون عام الفائدة للطالبين، فجعلت تحفة لسيده
 السلاطين وهو السلطان الاعظم والحقان المظفر

لش ذکر قور کنه غیر از قور صورت کما لثاں باید پس الطاب چون
 از قور حسنی خبر داشتی این صرث را بگوش جان بشو که صطیع علیه
 السلام فرمه اذ ان تجرتم فی الامور فاستغینوا من امر القبور یعنی ان الرب
 تعالی یظهر قلب العبد الوافی التعلق الا بغیر فیصیر قلبه مائتا و مجلا لقبو ضایه قور
 لها فیعد ثمره العبد من امر القبور استعان به شخص تجرته امر دینه و دنیا و امان
 علی انعام امده و اخرجه من تجره فافهم ازین معنیست که فاضل فرموده

خبر دزد دم تو بصورت سمناک ما هزاران مرده بر روید ز خاک

چون تو اسرا قبل وقت از سفر رخسار ز پیش از سحر

هر که گوید کو قیامت ایچم خویش نجا که قیامت نیکستم

در گرای سایل محنت زده رین قیامت صرجهان اخرون

کرنا اثر اهل این ذکر قنوت پس جواب الاحق السیطان

عش اصطلاب اسرار صرا یعنی طمان علما علم النجوم اذا نظروا

الابواح اصطلاب و دوایر المکتوبه فیها اشخو امنها احکاما مختصه که نکند

علما علم الباطن اذا افترضوا فی عالم الحسن و غرقوا فی بحر العشق اشخو امنها فی حجاب

الاسرار الهیه قال الفاضل بیگانی کزین سرود کز ان سرود قیامت دار بران

تعليقات

– ص ۳۰، س ۲، سین کنایت از... - این عبارت اشاره به نخستین آیه از سوره یس در قرآن مجید است (جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، جزء ۲۳، ص ۵. تفسیرالبیان، ج ۸، ص ۴۰۴. لطائف الاشارات، ج ۵، ص ۲۱۱).

– ص ۳۱، س ۵، شَرِبْنَا عَلٰی ذِكْرٍ... - به یاد معشوق شرابی نوشیدیم و بدان مست شدیم، پیش از آنکه درخت انگور آفریده شود.

این بیت، مطلع قصیده میمیه ابن فارض است (دیوان ابن فارض، ص ۱۷۹).

– ص ۳۱، س ۱۰، مَنْ عَرَفَنِي... - کسی که مرا بشناسد تو را می شناسد، پس نه من و نه تو شناخته نخواهیم شد.

– ص ۳۱، س ۱۴، لَا تُنَادِيهِ... - او را صدا نمی کنم و به خاطر نمی آورم؛ که یاد کردن و صدا کردن من «ای من» است.

این بیت را نورالدین عبدالرحمان جامی با تضمین بیتی از حلاج و بنا به گفته عبدالغفور لاری (تکملة نفحات الانس، ص ۵) در نقد و رد نظر وی بدین صورت سروده است:

لَيْسَ فِي الْمِرَاةِ شَيْءٌ غَيْرَنَا	«أَنَا مَنْ أَهْوَى وَ مَنْ أَهْوَى أَنَا»
«نَحْنُ رُوحَانِ حَلَلْنَا بَدَنَنَا»	قَدْ سَهَى الْمُتَشِدُّ إِذْ أَنْشَدَهُ
كُلُّ مَنْ فَرَّقَ فِرْقًا بَيْنَنَا	«اثْبَتَ الشَّرَكَةَ شَرَكًا وَاضِحًا
إِنَّ ذِكْرِي وَ نِدَائِي «يَا أَنَا»	لَا أَنَادِيهِ وَ لَا أَذْكُرُهُ

(نفحات الانس، ص ۴۹۲)

- ص ۳۱، س ۱۶، لَيْسَ فِي جُبَّتِي ... - در جامه من جز خدا چیزی نیست.
- این سخن را ابن خلکان به صورت «ما فی جُبَّتِي إِلَّا اللَّهُ» از گفته منصور حلاج دانسته است (وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۱۴۰). در اسرار التوحید، ج ۱، ص ۲۰۱، به صورت «لیس فی جَبَّةِ سَوَى اللَّهِ» آمده و به عنوان شطح ابوسعید ابی الخیر شهرت یافته (همان، ج ۲، ص ۸۱۶). و روزبهان یقلی تفسیری از آن ارائه داده است (شرح شطحیات، ص ۵۸۲). نجم رازی نیز این عبارت را از سخنان ابوسعید ابی الخیر ذکر کرده است (مرصادالعباد، ص ۳۲۱). در برخی از منابع از اقوال بایزید بسطامی تلقی شده است (معارف سلطان ولد، صص ۳۳، ۴۳، ۲۲۷. رباب نامه، صص ۳۴۶ و ۴۵۴). در عبرالعاشقین، ص ۱۴۶ و کاشف الاسرار، ص ۵۰ و مشارق الذراری، ص ۷۵۸ بدون ذکر نام گوینده آمده است.
- ص ۳۱، س ۱۹، چو ممکن گرد... - این بیت از شیخ محمود شبستری است (مفاتیح الاعجاز، ص ۳۲۹).
- ص ۳۲، س ۳، صد نشان دارند... - این بیت به صورت زیر در مثنوی معنوی (چاپ نیکلسون) آمده است.
- صد نشان از عرش و کرسی و خلا چه نشان بل عین دیدار خدا
(مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۲۱۵، بیت ۳۴۹۹)
- ص ۳۲، س ۷، عباراتنا شتی وَ حُسنک ... - گفته‌های ما (درباره تو ای خدا!) گوناگون است، در حالی که جمال و زیبایی تو یکی است و همه به آن جمال و زیبایی اشاره دارند.
- این بیت بدون ذکر نام گوینده در برخی منابع عرفانی آمده است (جامع الاسرار، صص ۷۵، ۱۹۲، ۶۱۳. مفاتیح الاعجاز، ص ۲۸، مجموعه آثار فخرالدین عراقی، ص ۴۶۸. رسائل شاه نعمت الله ولی، ج ۲، ص ۹۸. اشعة اللمعات، ص ۹۹).
- ص ۳۳، س ۴، إِنَّ لِلَّهِ عِبَاداً... - همانا خدا را بندگان است که آنها را برای سودرسانی برای مردم آفریده است. حدیث نبوی است و بدین صورت نیز روایت شده: «إِنَّ لِلَّهِ عِبَاداً خَلَقَهُمْ لِحَوَائِجِ النَّاسِ» (کنز العمال، ج ۶، ص ۴۴۵. عوالی الآلای، ج ۱، ص ۳۷۲).
- ص ۳۳، س ۹، تَخَلَّقُوا بِاخلاق... - در کارها خلق و خوی خدا پیشه کنید.

در آثار عین القضاة این روایت، بسیار آمده از جمله تمهیدات، صص ۲۳، ۳۳، ۶۵ و در مرصاد العباد، ص ۱۷۵ به صورت «تخلّقوا بأخلاق الله و اتّصّغوا بصفات الله» آمده است.

همچنین در معارف سلطان ولد، صص ۲۵، ۲۵۱ و عیال العاشقین، ص ۱۳۴ به صورت مذکور آمده است. استاد فروزانفر در تعلیقات فیہ مافیہ، ص ۳۱۳ نوشته‌اند در احیاء علوم الدین، ج ۴، ص ۲۱۸، مصدر به لفظ «قیل» ذکر شده و دلیل است که جزو احادیث به شمار نمی‌رود، هر چند در کلمات متأخران به عنوان حدیث نقل شده است. (مرموزات اسدی «تعلیقات»، ص ۱۷۶). در اخلاق محتشمی، ص ۲۴۹ و بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۱۲۹ به صورت حدیث نبوی آمده است.

- ص ۳۴، س ۸، عاشق آیینہ... - این بیت از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۹۴، بیت ۳۱۵۶)

- ص ۳۴، س ۱۴، فَإِنَّ رُؤْيَا الشَّيْءِ... - همانا دیدن شیء خود را به خود، مانند دیدن شیء، خود را در چیزی دیگر مانند آینه نیست، زیرا آیینہ، خود او را به او می‌نماید در صورتی که محلّ مورد نگرش فراهم کرده است که آن محلّ به جز این وسیله راهی برای نمایاندن ندارد. و آن بدین سبب است که آینه در ظهور عکس آن چیز، خصوصیتی است که آن خصوصیت بدون آینه و بدون قرارگرفتن آن شی در برابر آن ممکن نیست؛ مانند خوشحالی و شادمانی نفس و لذّت بردن او در هنگام دیدن رخ زیبای خود در آینه‌ای که برای او حاصل است؛ مانند ظهور صورت کشیده در آینه مدوّر به صورت مدوّر. و ظهور صورت مدوّر در آینه کشیده به صورت کشیده و مانند ظهور صورت واحد در تصاویر متعدّد و مانند آن. و از این بیان رمز فرمایش حق در حدیث قدسی که به رسول خدا فرمود، روشن می‌شود.

- ص ۳۵، س ۶، خَلَقْتُ الْعَالَمَ... - جهان را برای شما آفریدم و شما را برای خود آفریدم. عبدالرزاق کاشانی آورده است: «...جاء في الزبور او غيره من الكتب الهية: يابن آدم! خلقت الاشياء كلها لإجلك و خلقتك من أجلّي». (لطائف الاعلام في اشارات اهل الالهام، ص ۲۴۷. نیز ر.ک: التجريد في كلمة التوحيد، ص ۲۵)

- ص ۳۵، س ۹، روی خوبان ز آینه... - این بیت از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۶۹، بیت ۳۷۴۶).

- ص ۳۵، س ۱۱، کما قیل: ماکل طالب... - همچنانکه گفته شده است: هر جوینده‌ای قابلیت ندارد و هر قابلی جوینده نیست و هر طالبی بردبار نیست و هر صابر و بردباری یابنده نیست.
- ص ۳۵، س ۱۵، شش سال، گرد عالم... - عین این عبارت در مقالات شمس تبریزی، تصحیح (محمّد علی موحد) نیست، اما ناظر بر آن، این سخن شمس تبریزی درباره مولوی است: ...می‌گوید که آن شیخ خرقه بخشد بی‌آنکه آن کس را خبر شود و ملک بخشد و درگذشت. شیخ خود ندیدم، الا این قدر که کسی باشد که با او نقلی کنند نرنجد، و اگر رنجد از نقال رنجد، این چنین کسی نیز ندیدم. از این مقام که این صفت باشد، کسی را تا شیخی صدهزار ساله ره است، این نیز نیافتم، الا مولانا را یافتم بدین صفت، و اینکه باز می‌گشتم از حلب به صحبت او بنابراین صفت بود و اگر گفتند کسی مرا که پدرت از آرزو از گور برخاست و آمد به تل باشر جهت دیدن تو و خواهد با مردن، بیا ببینیش، من گفتمی گو بمیر، چه کنم؟ و از حلب بیرون نیامدی الا جهت آن آمدم. (مقالات شمس تبریزی، ص ۷۵۶).
- ص ۳۶، س ۴، المؤمن مرأت... - مؤمن آینه مؤمن است.
- حدیث نبوی است (تحف العقول عن آل الرسول، ص ۱۷۳. جامع الاخبار، ص ۸۵. مجموعه وزام، ج ۱، ص ۹۶. مشکاة الانوار، صص ۱۰۶، ۱۸۶، الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۶۰. سنن ابی داود، ص ۱۱۱۷)
- ص ۳۶، س ۷، کنت کنزاً مخفياً... - من گنج پنهان بودم که دوست داشتم مرا بشناسند، پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم.
- حدیث قدسی است، داوود علیّه السلام از خداوند از چرایی آفرینش پرسید و خداوند از تجلّی ذات خود به این عبارت تعبیر نمود. تمام حدیث چنین است: «قال داود - علیه السلام - یا رب! لا ذا خلقت الخلق؟ قال کنت کنزاً مخفياً فاحبت أن اعرف، فخلقت الخلق لکی اعرف».
- این حدیث، مورد استناد عرفاست و در بیشتر منابع عرفانی نقل شده (معارف سلطان ولد، ص ۵۰. المصباح فی التصوف، صص ۸۳، ۱۵۵، ۱۵۶. مرآة الافراد، ص ۱۸۸. کشف الحقائق، صص ۱۵۱، ۳۲۲، مرصاد العباد، صص ۱۲۲، ۴۰۱. فیه مافیه، ص ۲۹۳)
- ص ۳۶، س ۱۲، ای نسخه نامۀ الهی... - این رباعی به تصریح نجم‌الدین رازی از سروده خود وی

- است و در کتاب منارات السائرین و مقامات الکائرن، ص ۲۵۵، به این صورت آمده است: «کما قلت هذا المعنى فى رباعية بالأعجمية: اى نسخه نامۀ الهی که تویی...» و در کتاب مرصادالعباد، ص ۳، مرموزات اسدی، ص ۲۹ نیز آمده، اما در بعضی از آثار نیز به چند سراینده نسبت داده شده: - افضل الدین کاشانی (دیوان بابا افضل، ص ۱۹۶. مصنفات افضل الدین کاشانی، ج ۲، ص ۷۶۷. - ابوسعید ابی‌الخیر (سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر، ص ۱۳۱).
- مولوی (کلیات شمس تبریزی، ج ۲، ۱۴۶۷).
- مجدالدین بغدادی (نزهة المجالس، ص ۱۴۱).
- اوحدالدین کرمانی (دیوان رباعیات اوحدالدین کرمانی، ص ۱۱۳).
- نورالدین عبدالرحمن اسفراینی این رباعی را بدون ذکر نام گوینده در کاشف الاسرار، ص ۱۲ آورده است. نیز، ر.ک: مرصادالعباد، صص ۵۵۲ - ۵۵۳ (تعلیقات دکتر امین ریاحی).
- ص ۳۶، س ۱۷، إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ.... - همانا خداوند آدم را بر صورت خویش آفرید.
- حدیث نبوی است (صحیح البخاری، ج ۸، ص ۶۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۰۴. التوحید، ص ۱۵۲. صحیح مسلم، ج ۱۷، ص ۱۷۸. جامع الصغیر، ج ۱، ص ۶۰۶).
- ص ۳۶، س ۱۸، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ... - همانا خداوند - تعالی - آدم را آینه‌ای برای ذات خویش قرار داد و مظهری مر صفات خویش و جلوه‌گهی مرافعال خویش را، به وسیله اوست که ظاهر می‌شود.
- ص ۳۷، س ۹، وَ جَعَلَنِي مِنَ الَّذِينَ لَيْسَ... - و مرا از کسانی قرار دهد که شیطان را بر او تسلطی نیست؛ همانا خدای بر همه چیز تواناست.
- ص ۳۷، س ۱۵، مقام دلگشایش جمع... - این بیت از شیخ محمود شبستری است. (مفاتیح الاعجاز، ص ۲۳)
- ص ۳۸، س ۴، أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ... - نخستین چیزی که خدا آفرید، نور من بود.
- حدیث نبوی است (عوالی اللالی، ج ۴، ص ۹۹. بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۲۴. ج ۲۵، ص ۲۲. ج ۵۷، ص ۱۷۰).
- ص ۴۰، س ۶، فَرَجَ عَنِّي سَقْفٌ... - در مکه بودم که سقف خانه‌ام شکافت و جبرئیل فرود آمد. او

سینه‌ام را شکافت و آن را با آب زمزم شست و شوی داد و آنگاه آن را با ظرفی از طلا پر از حکمت و ایمان کرد.

حدیث نبوی است (صحیح البخاری، ج ۱، ص ۹۷. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۱۸. الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۲۱۰)

— ص ۴۰، س ۱۴، النَّاسُ مُعَادِنٌ كَمُعَادِنٍ... - مردم معدن‌هایی مانند معدن‌های طلا و نقره‌اند. حدیث نبوی است (الکافی، ج ۸، ص ۱۷۷. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۰. مشکاة الانوار، ص ۲۶۰. صحیح مسلم، ج ۱۶، ص ۱۸۵)

— ص ۴۱، س ۱۳، أَحِبُّ بِحَبِّهَا تَلَعَاتٍ... - به خاطر وی (معشوق) پشته‌ها و تپه‌های سرزمین نجد را دوست می‌دارم و اگر عشق به او نمی‌بود دوستی و عشق جانی من به آن پشته‌ها و تپه‌ها [نیز] نمی‌بود. این بیت از ابی المظفر الایبوردی است در قصیده‌ای به مطلع زیر:

هِيَ الْحَرَاءُ صَادِيَّةٌ رُبَاهَا فَرْزَهَا يَا هُذَيْمٌ أَمَّا تَرَاهَا

(دیوان الایبوردی، ج ۲، ص ۲۰۱)

— ص ۴۱، س ۱۴، وَمَا حُبُّ الدِّيَارِ... - و نه دوستی آن سرمنزل و شهر، بلکه دوستی آن کس که در آن دیار ساکن است به میان دل من درآمد و آن را به خود سخت شیفته و مشغوف کرد. این بیت منسوب به مجنون بنی عامر است (دیوان مجنون لیلی، ص ۱۳۱. خزانه الادب و لب لباب لسان العرب، ج ۲، صص ۲۲۷، ۳۸۱)

— ص ۴۲، س ۱۵، أُولِيَانِي تَحْتَ قِيَابِي... - اولیای من در زیر قبه‌های سرپرده منند که جز من کسی آنان را نشناسد.

این عبارت در مجامع حدیثی نیست و در بیشترین آثار عرفا و صوفیه یا به عنوان حدیث نبوی تلقی شده و یا بدون انتساب به فردی درج شده است (کشف المحجوب، ص ۸۷. مصباح الهدایه، ص ۴۱۶. مرصاد العباد، صص ۲۲۶، ۲۴۲. التصفیه فی احوال المتصوفه، ص ۱۸۳. اسرار التوحید، ج ۱، ص ۴۰. معارف سلطان ولد، صص ۶، ۲۹۳. مناقب العارفين، ج ۱، ص ۱۹۲. عبهر العاشقین، صص ۵۹، ۸۳).

— ص ۴۳، س ۹، أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ... - نخستین چیزی را که خدا آفرید روح من بود.

- حدیث نبوی است (بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۳۰۹)
- ص ۴۳، س ۱۱، اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی خَلَقَ الْاَرْوَاحَ... - همانا خداوند - تعالی - روح‌ها را چهار هزار سال و به روایتی دو هزار سال پیش از کالبدها آفرید.
- حدیث نبوی است و در بیشتر مجامع حدیث به چند روایت نقل شده است (الکافی، ج ۱، ص ۴۳۸. الامالی للشیخ المفید، ص ۱۱۳. بصائر الدرجات، صص ۸۶ - ۸۸. تفسیر فرات، صص ۲۲۸ - ۲۲۹)
- ص ۴۵، س ۶، کتاب معنوی - المعنویه الخفیه یا المعنوی الخفی، نظیره‌ای به فارسی بر مثنوی معنوی مولوی در حدود چهل هزار بیت از ابراهیم گلشنی بردعی است، که در سال ۹۹۲ هـ، سروده و دست‌نوشته‌هایی از آن در کتابخانه‌های ایران، ترکیه، مصر و... نگه‌داری می‌شود (دانشنامه ادب فارسی در قفقاز، ج ۵، ص ۴۶۳).
- ص ۴۵، س ۹، منکران انبیا و اولیا... - این ابیات از ابراهیم گلشنی است که با اندک اختلاف در مثنوی المعنویه، برگهای ۱۲، ۱۳۹ آمده.
- ص ۴۸، س ۱۳، نحنُ مرأةٌ مجلُوةٌ... - ما آینه بی‌زنگاریم که هر کسی صورت خویش را در آن می‌بیند (مأخذی یافت نشد).
- ص ۴۹، س ۴، كما ورد فی الحدیث القدسی: وَ هُوَ... - همچنانکه در تعریف حدیث قدسی گفته‌اند: و آن چیزی است که خداوند، پیامبر خود را بدان به سبب الهام یا به سبب خواب آگاهانیده است، پس رسول ﷺ آن معنا را با عبارت خود بیان کرده است پس قرآن برتر از آن است، چون که لفظ آن نیز نازل شده است.
- ص ۴۹، س ۶، اَنَا عِنْدَ ظَنٍّ... - من به نزدیک گمان بنده‌ام.
- حدیث نبوی و تمام آن چنین است: اَنَا عِنْدَ ظَنٍّ عَبْدِي بِي وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي فَإِنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي وَإِنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَأٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ وَإِنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ بِشَيْءٍ تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا وَإِنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا وَإِنْ أَتَانِي يَمْشِي أَتَيْتُهُ هَرَوَلَةً. (صحیح البخاری، ج ۹، صص ۱۴۸، ۱۷۷. صحیح مسلم، ج ۱۷، صص ۲، ۳، ۱۱، ۱۲. سنن ابن ماجه، ج ۲، صص ۱۲۵۵ - ۱۲۵۶. جامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۹۵. ج ۲، ص ۲۴۳. و در سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۰۵، چنین آمده

است: «عن واثلة بن الاسقع عن النبي ﷺ قال، قال الله تبارك و تعالی أنا عند ظن عبدي بي فليظن بي ما شاء.»

– ص ۴۹، س ۸، فَسَّرَهُ الْمُفَسِّرُونَ... - مفسران [يظنون] را به «يوقنون» تفسیر کرده‌اند، یعنی: اگر بنده من اعتقاد داشته باشد که من برآورنده دعاهايم، دعاهايش را پاسخ دهم و اگر اعتقاد داشته باشد که من بخشنده‌ام، می‌بخشمش.

– ص ۵۰، س ۱، مَثَلُ أُولِيَا در میان منکران، هَمْجُو مَثَلُ فِيل...: این داستان به صورتهای مختلف در آثار شاعران و نویسندگان نیز آمده است (احیاء علوم الدین، ج ۴، ص ۶. کیمیای سعادت، صص ۵۰ - ۵۱. حدیقه الحقیقه، صص ۶۹ - ۷۰. مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۷۳، ابیات ۱۲۵۹ - ۱۲۶۶).

مرحوم بدیع الزمان فروزانفر، مأخذ این داستان را از کتاب مقابسات ابوحیان توحیدی دانسته‌اند (مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی، ص ۹۶)

– ص ۵۰، س ۱۱، طوبی لِمَنْ رَأَى... - خوشا آنکه مرا دید.
حدیث نبوی و تمام آن چنین است: «طوبی لِمَنْ رَأَى و آمَنَ بی و طوبی لِمَنْ رَأَى مَنْ رَأَى و لِمَنْ رَأَى مَنْ رَأَى مَنْ رَأَى و آمَنَ بی طوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَا بَ» (الخصال، ج ۲، ص ۳۴۲. الامالی للشیخ الطوسی، ص ۴۴۰. الامالی للشیخ الصدوق، ص ۴۰۰. الجامع الصغیر، ج ۲، صص ۵۴، ۱۳۶ - ۱۳۷)
– ص ۵۱، س ۷، الانسان سِرِّی... - انسان راز من است و من راز او.

حدیث قدسی است (منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه ۲، ص ۹۱. نیز، رک: احادیث مثنوی، ص ۶۲).

– ص ۵۲، س ۳، إِنَّ لِلْقُرْآنِ... همانا برای [هر آیه‌ای] از قرآن، ظاهری و باطنی و حدی و مطلعی است. عبدالرزاق کاشانی نوشته است: «... و از جمله مراتب بطون کلام، سه مرتبه در دایره مقال زیانزد ارباب کمال است: بطن و حد و مطلع، و باظهر چهار مرتبه باشد؛ و حدیثی در این باب موقوف بر امیر المؤمنین علی - علیه السلام - و ابن مسعود (رض)، در کتب مذکور است و بعضی مرفوع به حضرت رسالت ﷺ داشته‌اند، و آن این است: «إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنًا وَ حَدًّا وَ مَطْلَعًا» و در روایتی دیگر به جای لفظ «لِلْقُرْآنِ»، «لِكُلِّ آيَةٍ» واقع شده. و گفته‌اند ظاهر، تفسیر است که اهل

عربیّه را فایده رسانند؛ و بطن، تأویل است که ارباب یقین را به حسب احوال ایشان در مراتب سلوک بهره‌مند گردانند؛ و حد، منتهای اقدام افهام است از معنی کلام؛ و مطلع، پایه بلند است که به ترقی بر آن اطلاع یابند بر انوار شهود متکلم علام. در بحرالحقایق آمده که ظاهر قرآن برای تلاوت و قرائت است و باطنش برای فهم و درایت، و حدّش احکام حلال و حرام، و مطلع مراد حق - تعالی - از آن کلام. (جواهر التفسیر، ص ۲۷۸)

- ص ۵۲، س ۵، کُنْتُ نَبِيًّا وَ أَدَمُ... - من پیامبر بودم در حالی که آدم میان آب و گل بود.
- حدیث نبوی است (الانوار، ص ۲. علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۷۳. عوالی اللالی، ج ۴، ص ۱۲۱. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۲. ج ۶۸، ص ۲۷. ج ۱۰۱، ص ۱۵۵).
- مضمون این حدیث بدین صورت نیز نقل گردیده است: «كُنْتُ نَبِيًّا وَ أَدَمُ بَيْنَ الرُّوحِ وَ الْجَسَدِ».
- (جامع الصغیر، ج ۲، ص ۲۹۶)
- ص ۵۲، س ۵، کُنْتُ نَبِيًّا وَ لَا مَاءَ... - من پیامبر بودم در حالی که آب و گل نبود.
- ص ۵۲، س ۷، أَنَا كَلَامُ اللَّهِ النّاطِقِ - این روایت از امام علی علیه السلام است. (جامع الاسرار، ص ۳۵۹. بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۱۹۹)
- ص ۵۲، س ۷، أَنَا الْقُرْآنُ وَ السَّعْيُ... - من قرآن هستم و سبع المثنائی (سوره حمد) و روح و روح؛ نه روح جسم‌ها. این بیت از ابن عربی است (کتاب الأسراء الی مقام الأسری، ص ۴. الفتوحات مکیه، ج ۱، ص ۹)
- ص ۵۲، س ۱۳، معنی قرآن ز قرآن... - این بیت از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۲۰۰. بیت ۳۱۲۸)
- ص ۵۳، س ۱، وَ إِنِّي وَ إِن كُنْتُ... -
- این بیت از قصیده تائیه ابن فارض است. (دیوان ابن الفارض، ص ۷۳)
- ص ۵۳، س ۴، گفتا به صورت ار چه... - این بیت از فخرالدین عراقی است (مجموعه آثار فخرالدین عراقی، ص ۴۵۱)
- ص ۵۳، س ۹، أَلَا خِلَاصُ سِرٍّ مِنْ سِرِّي... - اخلاص رازی از رازهای من است و من آن را در دل بنده‌ای می‌نهم که دوستش دارم.

- حدیث قدسی است (بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۴۹. جواهر السنیّه، ص ۳۳۱)
- ص ۵۴، س ۱۵، محمد را چو جان تن... - این بیت از عطار نیشابوری است (اسرارنامه، ص ۴۴)
- ص ۵۵، س ۲، گنج یابی چون طلسم... - این ابیات از عطار نیشابوری است (منطق الطیر، ص ۲۳۹)
- ص ۵۵، س ۶، غیر این جانی که... - این ابیات از مولوی است و با اندک اختلاف در مثنوی آمده (مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۳۰۲، ابیات ۴۰۹ - ۴۱۰)
- ص ۵۵، س ۸، آن دلارامی که... - این بیت از مولوی است و با اندک اختلاف در مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۵۷، بیت ۸۸۷ آمده است.
- ص ۵۵، س ۱۲، ما را به جز این جهان... - این ابیات از عین القضاات همدانی است و با اندک اختلاف در تمهیدات، ص ۴ آمده.
- ص ۵۸، س ۵، ازینجا بُرد باید... - این ابیات از عطار نیشابوری است، که با اندک اختلاف در اسرارنامه، ص ۷۲ آمده.
- ص ۵۸، س ۹، آدمی دیدست باقی... - این ابیات از مولوی است که با اندک اختلاف در مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۸۷، ابیات ۱۴۰۶ - ۱۴۰۷ آمده.
- ص ۵۸، س ۱۳، گر به صورت آدمی... - این ابیات از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۶۳، بیت ۱۰۱۹. دفتر دوم، ص ۲۵۰، بیت ۶۵)
- ص ۶۱، س ۵، ای: عالم الرّوحی المنزّه... - یعنی: عالم روحانی که از آثار تعلّق و هیأت لواحق و علاقه‌های مادی پاک و منزّه است و این عالم را «طوی» می‌نامند؛ زیرا تمامی اطوار نشأه بدنی و عنصری را درنور دیده است.
- ص ۶۱، س ۱۶، قاضی بیضاوی - ناصرالدین عبدالله بن عمر بن محمد شیرازی، مفسّر، فقیه، اصولی و قاضی شافعی در سده‌های ۷ و ۸ هجری بوده، که به سبب عهده‌داری قضای شیراز، لقب شیرازی هم به او داده شده است. آرا و نظرات و اندیشه‌های بیضاوی از زمان او مورد توجّه کسان بسیاری واقع شد و تأثیر به سزای آن را می‌توان در رواج آثار وی و نیز رویکرد فراوان شارحان و حاشیه‌نویسان بر آن آثار دانست. از آثار او می‌توان به انوارالتزیل و اسرارالتأویل یا

تفسیر بیضاوی، طوابع الانوار، الغایة القصوى فی درایة الفتوی، منهاج الوصول، نظام التواریخ و... اشاره کرد. (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۳، صص ۴۲۶ - ۴۲۹)

– ص ۶۱، س ۱۶، امره بذلك لَأَنَّ الْحُقُوءَ... - از آن رو حضرت موسی به بیرون آوردن پای افزار فرا خوانده شد که پابرهنگی نشانه فروتنی و ادب است. و از همین روست که گذشتگان با پای برهنه طواف می کردند. برخی نیز گفته اند: این فراخوانی از آن جهت بوده که پای افزار وی نجس و ناپاک بوده، زیرا از پوستِ الاغ دِباغی نشده، فراهم آمده بود. همچنین گفته شده است که معنای آن این چنین است: دل خود را از خانواده و داراییات فارغ دارد. (تفسیر بیضاوی، ج ۲، ص ۴۴) تا بدین جا سخن قاضی بیضاوی به پایان می رسد و من می گویم: منظور از پای افزار، محبت دنیا و آخرت است، همچنانکه در این حدیث بدان اشاره شده است.

– ص ۶۲، س ۳، الدُّنْيَا حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ الْآخِرَةِ... - دنیا برای اهل آخرت، و آخرت برای اهل دنیا، و هر دوی آنها برای اهل خدا حرام است.

حدیث نبوی است (عوالی اللالی، ج ۴، ص ۱۱۹. اخلاق محتشمی، ص ۱۶۱. الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۶۵۶).

– ص ۶۲، س ۹، دو خطوه بیش نبود... - این ابیات از شیخ محمود شبستری است (مفاتیح الاعجاز، صص ۱۳۸، ۲۰۰ - ۲۰۱)

– ص ۶۲، س ۱۶، چون که موسی اقتباس... - این ابیات از ابراهیم گلشنی است (المعنوة، برگ ۱۲) در المعنوة، همان برگ، بعد از بیت «چون که نارش مس نورالله...» این بیت آمده است:

نار چبود نور آن بی چون ظهور از تجلی رونما شد نور نور

– ص ۶۴، س ۵، همه ذرات عالم... این ابیات از شیخ محمود شبستری است که با اندک اختلاف در مفاتیح الاعجاز، صص ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۸ آمده.

– ص ۶۴، س ۱۰، این کسی داند که روزی... - این بیت از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۳۹، بیت ۵۹۴)

– ص ۶۴، س ۱۳، صفت باده عشقش... - این بیت از جامی است در غزلی به مطلع زیر:

لی حَیْبٌ عَرَبِيٌّ مَدَنِيٌّ قَرَشِيٌّ که بود درد و غمش مایه شادی و خوشی

(دیوان جامی، ج اول، ص ۷۹۱)

- ص ۶۵، س ۵، مُوتُوا قَبْلَ... - بمیرید پیش از آن که بمیرید.
- حدیث نبوی و تمام آن چنین است: حاسبوا اعمالکم قبل ان تحاسبوا و زنوا انفسکم قبل ان توزنوا و موتوا قبل ان تموتوا (المنهج القوی، ج ۴، ص ۳۱۱). مؤلف اللؤلؤع المرصوع به نقل از ابن حجر آن را حدیث نمی‌شمارد (اللؤلؤع المرصوع، ص ۹۴) (احادیث مثنوی، ص ۱۱۶)
- ص ۶۵، س ۸، مَنْ ارَادَ أَنْ يَنْظُرَ... - هر که خواهد که مرده‌ای ببیند که بر روی زمین راه می‌رود باید به پسر ابوقحافه - ابوبکر - بنگرد.
- بنا به نوشته استاد فروزانفر، این حدیث نبوی در سیره ابن هشام، طبع مصر، ج ۲، ص ۲۸ و اسدالغابة، طبع مصر، ج ۳، ص ۶۰ با تعبیر «یمشی علی رِجله» نقل شده است (احادیث مثنوی، ص ۱۹۴). این حدیث در منابع شیعی مثل بحار الانوار، درباره حضرت علی (ع) نیز آمده است.
- ص ۶۶، س ۱۳، أَلَا طَالَ شَوْقٌ... - آگاه باش، که اشتیاق دوستان بر دیدارم زیاد شد و همانا شوق و اشتیاق من به دیدار آنها زیادتر است.
- در مورد اینکه این عبارت حدیث قدسی یا اقوال بزرگان است، آرای متفاوتی عرضه گردیده. دکتر شفیعی کدکنی در تعلیقات اسرار التوحید گفته‌اند: «در منقولات کعب الاحبار، که حافظ ابونعیم نقل کرده است این سخن دیده نشد، ولی در کتب صوفیه شهرت بسیار دارد، در حلیه الاولیاء یکبار در زمرة منقولات سهل بن عبدالله تستری در ضمن روایتی طولانی که با یاد آدم آغاز می‌شود، آمده... (ر.ک: اسرار التوحید، ج ۲، ص ۷۷۱). بعضی از مصححان آن را شعر پنداشته و به صورت بیت نیز درآورده‌اند:
- أَلَا طَالَ شَوْقُ الْإِبْرَارِ إِلَى لِقَائِي وَ أُنَى إِلَيْهِمْ لَأَشَدَّ شَوْقًا
- (تفسیر کشف الاسرار، ج ۶، ص ۲۲۲). در همان مأخذ، ج ۷، ص ۷۹ با اختلاف در مصرع دوم چنین آمده است:
- أَلَا طَالَ شَوْقُ الْإِبْرَارِ إِلَى لِقَائِي وَأَنَا إِلَى لِقَائِهِمْ لَأَشَدَّ شَوْقًا
- ابوالقاسم قشیری نیز چنین نقل کرده است:
- أَلَا طَالَ شَوْقُ الْإِبْرَارِ إِلَى لِقَائِي وَ أُنَى لِلْقَائِمِمْ لَأَشَدَّ شَوْقًا.
- (لطائف الاشارات، ج ۳، ص ۱۱۹)

- و امام محمد غزالی، عزالدین محمود کاشانی، شاه نعمت الله ولی، عین القضاة همدانی... آن را حدیث قدسی دانسته‌اند: (احیاء علوم الدین، ج ۳ «کتاب شرح عجائب القلب»، ص ۹. مصباح الهدایة، ص ۹۳. رسائل شاه نعمت الله ولی، ج ۵، صص ۱۴۳ - ۱۴۴. تمهیدات، صص ۲۱، ۳۳۵).
- ص ۶۷، س ۶، **البلاء مؤکّل**... - بلا نگهبانی برای انبیا و سپس بر اولیاست و بعد از آن بر برگزیدگان مرتبه به مرتبه.
- این حدیث به صورتهای مختلف در منابع حدیثی و متون صوفیه نقل شده است (الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۶۰. شرح التعرف، ج ۴، ص ۱۴۴۴. کنز العمال، صص ۳۲۵۳، ۳۲۵۵، ۶۷۸۳. کشف المحجوب، ص ۵۶۵. اسرار التوحید، ج ۱، ص ۴).
- ص ۶۷، س ۱۲، **عشق است طریق**... - این بیت از مولوی و تمام رباعی چنین است:
- | | |
|-------------------------------|------------------------------|
| عشق است طریق و راه پیغامبر ما | ما زاده عشق و عشق شد مادر ما |
| ای مادر ما نهفته در چادر ما | پنهان شده از طبیعت کافر ما |
- (کلیات شمس تبریزی، ج ۲، ص ۱۳۸۷)
- ص ۶۷، س ۱۶، **نیست از عاشق، کسی**... - این ابیات از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۳۸۵، ابیات ۱۹۷۹ - ۱۹۸۰)
- ص ۶۸، س ۲، **اوست دیوانه که دیوانه**... - این بیت از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۳۸۱، بیت ۲۴۲۶)
- ص ۶۸، س ۳، **هر چه غیر از شورش**... - این بیت از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر ۶، ص ۳۰۷، بیت ۶۰۹)
- ص ۶۸، س ۴، **کار مردان، روشنی و گرمی**... - این بیت از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۳۲۰، بیت ۲۱)
- ص ۶۸، س ۱۲، **تَجَوَّع تَرَانِی**... - گرسنه شو، تا مرا ببینی، مجرد شو تا به وصال من برسی.
- حدیث قدسی است خطاب به عیسی علیه السلام و تمام آن چنین نقل شده: «تَجَوَّع تَرَانِی، تَجَرَّد تَصِلْ إِلَیَّ أَوْحَى اللَّهُ إِلَیَّ عِیْسَى» (تحفة الفقیر - در شبستان عرفان، ص ۱۳۳. مناهج الطالبین، ص ۲۶۳)
- ص ۷۰، س ۱۴، **عَزَّ مَنْ قَنَعَ**... با عزت و گرامی شد کسی که قناعت کرد و ذلیل و خوار شد کسی

که طمع ورزید. (شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۵۰. اخلاق محتشمی، ص ۱۹۲). در غررالحکم، ج ۳، ص ۲۴ به صورت «إِنْ تَفَنِّعْ يَعْزَّ» از کلام حضرت علی نقل شده.

«عَزَّ مَنْ قَنَعَ» به صورت مثل نیز درآمده است (خزينة الامثال، ص ۱۲۴)

– ص ۷۰، س ۱۷، ای برادر ابی نهایت... - این بیت در نسخه‌های چاپی مثنوی معنوی نیست، اما در مناقب العارفين، ج ۱، صص ۳۹۵، ۴۳۹ و نفحات الانس، ص ۴۶۳ با اختلاف اندک از سروده مولوی آمده است.

– ص ۷۱، س ۳، ریگ ز آب سیر نشد... - این بیت مطلع غزلی است از مولوی با اختلاف در مصرع دوم. (کلیات شمس تبریزی، ج ۲، ص ۱۱۱۰)

– ص ۷۱، س ۹، کَلِّمُوا النَّاسَ... - با مردم به اندازه خردهای آنان سخن بگوئید. در اغلب مجامع حدیث به صورت «نَكَلَّمَ النَّاسَ عَلَى قَدَرِ عَقُولِهِمْ» روایت شده است (عوالی اللالی، ج ۲، ص ۱۰۳. ج ۴، ص ۱۲۵. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۵۸. التوحید، ص ۱۱۹. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۰۶. ج ۲، ص ۲۴۲)

– ص ۷۱، س ۱۰، مَنْ عَرَفَ اللَّهَ... - هر که خدا را شناخت زبانش از گفتن فرو ماند. مرحوم استاد فروزانفر با استناد المنهج القوی آن را جزو احادیث شمرده، اما گویا به تصریح همجویری در کشف المحجوب از سخنان جنید بغدادی است. و بنا به نوشته دکتر شفیعی کدکنی: ابن جوزی در تلبیس ابلیس در دنباله مطلبی که از سمنون نقل کرده، پس از اظهار نظری از خود می‌گوید: «قد قال من عرف الله كل لسانه» که ظاهراً قال به سمنون راجع است. (احادیث مثنوی، صص ۶۷-۱۷۶. کشف المحجوب، ص ۵۲۳. اسرار التوحید، ج ۲، ص ۸۱۹) و شیخ حیدر آملی نیز این عبارت را از عارفی دانسته است (جامع الاسرار و منبع الانوار، ص ۳۰) و عطار نیشابوری و عین‌القضات همدانی نیز بدون ذکر نام گوینده، آن را نقل نموده‌اند (تذکره الاولیاء، صص ۱۹۹، ۲۱۷، ۷۴۳. تمهیدات، ص ۱۸). و در مشکاة الانوار، ص ۱۷۶، به صورت حدیث نبوی روایت گردیده است.

– ص ۷۱، س ۱۰، وَلَا تَطْرَحِ الْجَوَاهِرَ...

این عبارت را ثعالبی نیشابوری به صورت «لَا تَطْرَحِ الدَّرَّ تَحْتَ أَرْجْلِ الْخَنَازِيرِ» به عیسی علیه السلام

نسبت داده است (التَّمثِيلُ وَالْمَحَاضِرَةُ، ص ۱۵) و این بیت ناصر خسرو نیز ناظر بر این مفهوم است:

من آنم که در پای خوکان نریزم مر این قیمتی در لفظ دری را
(دیوان ناصر خسرو، ص ۱۴۳)

در امثال حکم، ج ۳، ص ۱۳۴۱ به صورت «لا تطرح دُرّاً فی اقدام الکلاب» آمده است.

— ص ۷۲، س ۳، عن ابی هریره رضی الله عنه - قال: «حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ...» -

ابی هریره (رض) گفته است: دو ظرف را از رسول خدا ﷺ نگاه داشتم، یکی از آن دو را آشکار ساخته‌ام و اما اگر دیگری را آشکار می‌ساختم گلویم بریده می‌شد.

حدیث نبوی است (صحيح البخاری، ج ۱، صص ۱۷۲ - ۱۷۵)

— ص ۷۲، س ۵، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ... - از علی بن ابی طالب - که خداوند رویش را تکریم کند - است که فرمود: اگر بگویم آنچه را که از دهان پیامبر شنیدم هر آینه بیرون می‌روید در حالیکه بگویند همانا علی دروغگوترین دروغگویان و بزه‌کارترین بزه‌کاران است.

— ص ۷۲، س ۹، دلی پرگوهر اسرار... این بیت، مطلع قصیده‌ای از عطار نیشابوری و در دیوان وی با اندک اختلاف آمده است (دیوان عطار، ص ۷۹۶)

— ص ۷۲، س ۱۲، گر خبر داری ز حی... - این بیت از عطار نیشابوری است (پندنامه، ص ۵)

— ص ۷۲، س ۱۵، هر که را اسرار... - این بیت از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۱۴۳، بیت ۲۲۴۰)

— ص ۷۳، س ۱۱، کرده حق، ناموس را صد... - این بیت از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۲۰۰، بیت ۳۲۴۰)

— ص ۷۳، س ۱۶، رسیدم در بیابانی که عشق... - این ابیات مطلع غزلی از مولوی است (کلیات شمس تبریزی، ج ۱، ص ۸۳۵)

— ص ۷۴، س ۶، خویشان گم کن که تجرید... - این بیت از عطار نیشابوری است که به صورت زیر در منطق الطیر، ص ۴۰۵ آمده:

تو درو گم گرد، توحید این بود گم شدن گم کن تو، تفرید این بود

- ص ۷۵، س ۹، لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ ... - اگر برای فرزند آدم دو بیابان از طلا بود هر آینه سومی را می‌جست و شکم فرزندان آدم را جز خاک سیر نمی‌کند.
- حدیث نبوی و تمام آن چنین است: أَبُو عَاصِمٍ عَنْ ابْنِ جُرَيْجٍ عَنْ عَطَاءٍ قَالَ سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ مَالٍ لَا يَبْتَغِي ثَلَاثًا وَ لَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ وَ يَتَوَبُّ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ. (صحيح البخاری، ج ۸، ص ۱۱۵، صحيح مسلم، ج ۷، صص ۱۳۹ - ۱۴۰. سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۱۹. روضة الواعظین و بصيرة المتعظمين، ج ۲، ص ۴۲۹. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۶۳. جامع الصغير، ج ۲، ص ۴۳۶.
- ص ۷۷، س ۳، رَبِّ زِدْنِي ... - پروردگارا بر حیرتم بیفزای!
- این عبارت در مصباح الهدایة، ص ۸۲، فصوص الحکم، ص ۷۳ و نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، صص ۲۶، ۲۷۸، ۲۸۱ حدیث نبوی تلقی شده است و در برخی منابع عرفانی نیز به صورت «با دلیل المتحیرین زِدْنِي تحيرًا» از کلام پیامبر دانسته شده (مرصادالعباد، ص ۳۲۶. مرموزات اسدی، ص ۶۹). و در بعضی از منابع نیز به شبلی نسبت داده شده است (کشف المحجوب، صص ۴۰۲ و ۵۴۸. روح الارواح، ص ۴۶۴) در تمهیدات عین القضاة، ص ۲۴۱ به ابوبکر بن ابی قحافه منسوب گردیده.
- ص ۷۹، س ۴، کَمَا قَالَ صَاحِبُ الْقَامُوسِ مُحِيطٌ: وَلَا يَكُونُ ... - (قاموس المحيط، ج ۲، ص ۳۰۵).
- ص ۸۱، س ۱۴، غَيْرَ نَطَقَ وَ غَيْرَ اِيْمَا ... - این بیت از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۷۵، بیت ۱۲۰۸).
- ص ۸۳، س ۳، صمت و جوع ... این بیت آغاز قطعه‌ای است از قاسم انوار (کلیات قاسم انوار، ص ۳۳۹).
- ص ۸۳، س ۸، نَفْسٌ نَتَوَانُ كُشْتٌ ... - این ابیات از عطار نیشابوری است (پندنامه، ص ۱۴).
- ص ۸۳، س ۱۱، لَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ ... - بنده‌ام پیوسته با انجام مستحبات به من تقرّب یابد تا اینکه من او را دوست بدارم پس چون او را دوست داشتم گوش او و چشم او و دست او و زبان او و پای او خواهم بود، پس او با من می‌شنود و با من می‌بیند و با من حمله می‌کند و به وسیله من سخن می‌گوید.

- حدیث قدسی است و در مجامع حدیث به روایات مختلف آمده است (صحیح البخاری، ج ۸، ص ۱۳۱. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۹۱. التوحید، ص ۳۹۸. جامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۶۸).
- ص ۸۴، س ۱، یا ابن آدمَ مَرَضْتُ فَلَمْ تَعُدْنِی... - ای پسر آدم! بیمار گشتم و عیادت نکردی، گفت: خدایا! چگونه عیادت کنم که تو پروردگار جهانیانی. گفت: آیا ندانستی که فلان بنده من بیمار است. پس او را عیادت نکردی. آیا ندانستی اگر عیادتش می کردی مرانزد او می یافتی؟
- حدیث نبوی است (نهج الحق، ص ۳۷۴. جامع الاخبار، ص ۱۶۲. الامالی للشیخ الطوسی، ص ۶۳۰. الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ج ۲، ص ۳۲۳. جامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۹۵).
- ص ۸۴، س ۱۵، لَیْسَ مِنْ مَاتَ... - هر کسی که بمیرد و برآساید، در واقع مرده نیست همانا مرده آن است که در عین زندگی بمیرد.
- این بیت، منسوب به حضرت امیرالمؤمنین، علی علیه السلام است (شرح دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع)، ص ۲۴۰).
- این بیت در البیان و الثبیین، ج ۱، ص ۱۱۵. الاغانی، ج ۲۱، ص ۳۲۹. عقد الفرید، ج ۶، ص ۳۱۷. الرسالة القشیریة، ص ۱۲۳. لطائف الاشارات، ج ۱، ص ۱۰۴، بدون ذکر نام گوینده آمده است.
- عبدالقادر بغدادی نیز آن را از شریف حسینی دانسته، که بحتری نیز آن را تضمین کرده است (خزانه الادب، ج ۴، صص ۱۸۷ - ۱۸۸).
- ص ۸۴، س ۱۸، قُبُورُ الْوَرَى تَحْتَ التُّرَابِ... - قبرهایی برای مردم است که در زیر خاک است و عشق را مردانی است که بر آن زیر جامه هایشان قبور است.
- ص ۸۵، س ۵، میان عاشق و معشوق... - این بیت بدون ذکر نام گوینده در امثال و حکم، ج ۴، ص ۱۷۶۶ آمده است.
- ص ۸۶، س ۷، ذَرَّهَای عشق از... این بیت از عطار نیشابوری است (منطق الطیر، ص ۲۸۵).
- ص ۸۶، س ۹، جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ... - جذبه ای از جذبه های حق برابر با اعمال آدمی و پری است.
- شارح مثنوی این سخن را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می داند در حالی که خواجه عبدالله انصاری و سلمی این قول را از زبان بوالقاسم نصرآبادی نقل می کنند. چنانکه در طبقات الصوفیه سلمی، ص ۴۸۸

آمده است: سمعت ابوالقاسم (ابوالقاسم ابراهیم بن محمد النصرآبادی) يقول: جذبة [من جذبات] الحق تُربى على اعمال الثقلين و خواجه عبدالله انصارى در طبقات الصوفیه، ص ۱۸۳ نیز گوید: بوالقاسم نصرآبادی گفت: جذبة من جذبات الحق ترنى على عمل الثقلين.

(نیز در این مورد ر.ک: نفحات الانس، ص ۳۸. اسرارالتوحید، ج ۲، ص ۸۰۷).

در بیشتر منابع از جمله احیاء علوم الدین، ج ۴، ص ۵۶. تفسیر کشف الاسرار، ج ۴، ص ۲۷۹. تمهیدات، صص ۱۴، ۴۷، ۷۵، ۱۵۶، ۲۹۹. رسائل شاه نعمت الله ولی (رسالة ارشاد الطالبین)، ج ۷، ص ۱۱۷ بدون ذکر نام گوینده آن آمده است. و در مشارق الدراری، ص ۴۲۶ بدون ذکر نام گوینده به صورت «جذبة من الجذبات توازی عمل الثقلين» آمده است.

– ص ۸۶، س ۱۵، إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا قُلُوبَهُمْ... - همانا برای خدا بندگانی است، که دلهایشان از خورشید روشن تر است و عمل آنها چون عمل پیامبران است.

– ص ۸۶، س ۱۷، ظلمتی را کافتابش... - این بیت از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۱۸، بیت ۱۹۴۲)

– ص ۸۸، س ۴، مَنْ تَقَرَّبَ مِنِّي شَبْرًا... - هر که یک وجب به من تقرّب جست، یک ذراع به وی نزدیک شدم و هر که یک ذراع به من تقرّب جست، یک باع به او نزدیک شدم و هر که به آهستگی سوی من آمد با شتاب به سوی او رفت.

حدیث قدسی است (سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۲۵۵. صحیح البخاری، ج ۹، ص ۱۹۲. عوالی اللالی، ج ۱، ص ۵۶. ج ۴، ص ۱۱۶).

– ص ۸۹، س ۹، اِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَذْنَبَ... - همانا مؤمن وقتی که مرتکب گناه شود نقطه سیاهی در دل او پدیدار گردد. پس اگر توبه کرد و طلب آمرزش نمود قلبش از آلودگی ها زدوده می شود و اگر صیقل آن را بیفزاید دلش تعالی می یابد.

حدیث نبوی است (روضة الواعظین، ج ۲، ص ۴۹۴)

– ص ۸۹، س ۱۵، إِنَّ الْقُلُوبَ تَصْدَأُ... - همانا دلهای زنگ می زند بدان سان که آهن زنگار گیرد.

حدیث نبوی است (عوالی اللالی، ج ۱، ص ۲۷۹. شرح نهج البلاغة، ج ۱۰، ص ۲۳. جامع الصغیر، ج ۱، ص ۳۶۶)

- ص ۹۰، س ۲، لِكُلِّ شَيْءٍ صَقَالَةٌ... - برای هر چیز زداینده‌ای است و همانا زاینده دلها ذکر خداست.
- حدیث نبوی است (جامع الصغیر، ج ۱، ص ۳۷۰)
- ص ۹۰، س ۳، اِنَّهُ لَيُغَانُ عَلَى قَلْبِي... - همانا حجاب تمایلات بشری قلب مرا فرا می‌گیرد و من در هر روز صد مرتبه خدا را استغفار می‌کنم.
- حدیث نبوی است (جامع الاخبار، ص ۵۷، سنن ابی داود، ص ۳۵۵. الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۰۱). آخرین پاره این حدیث به صورت «فی کُلِّ یوم سَبْعینَ مَرَّةً» و «فی الیوم سَبْعینَ مَرَّةً» نیز آمده است. (جامع الاخبار، ص ۵۷. شرح نهج البلاغة، ج ۱۱، ص ۱۸۴)
- ص ۹۱، س ۱، مثنوی که معنی است... - این ابیات از ابراهیم گلشنی است (المعنوی، برگ ۳۴)
- ص ۹۲، س ۵، الحمد لله متفح... - سپاس خدایی را که نوازنده فهم‌هاست و گشاینده دشواری‌های علوم از راز پوشیده، که از جانب قدیم لم‌یزلی به اندازه مشخص به بهشت فرو آمده است و آن روزی به زبان تفهیم بر پیکره جسمها و هیاکل و قالب‌های مادی قسمت شده است.
- ص ۹۳، س ۵، گر جهان را پُر دُر... - این ابیات از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۴۷، ابیات ۲۳۸۳، ۲۳۹۰)
- ص ۹۴، س ۶، ای دریغا! آن من... - این ابیات از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۴۲۹، ابیات ۲۵۶۰ - ۲۵۶۱)
- ص ۹۴، س ۱۵، اِنْ فِی جَسَدِ بَنی آدَم... - همانا در کالبد فرزند آدم (انسان) پاره گوشتی است، چون اصلاح شود بقیه اعضای بدن نیز به وسیله آن اصلاح گردد و چون فاسد شود سایر اعضای بدن نیز فاسد شود، آگاه باش که آن دل است.
- حدیث نبوی است که با اندک اختلاف در کتب حدیث روایت شده است. (سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۱۹. صحیح البخاری، ج ۱، ص ۲۰. مجموعه ورام، ج ۲، صص ۳۱، ۲۶۷. سنن دارمی، ج ۲، ص ۲۴۵. جامع الصغیر، ج ۱، ص ۵۹۴)
- ص ۹۴، س ۱۶، لَوْ خَشَعَ قَلْبُهُ... - [وقتی رسول ﷺ دید که شخصی در نماز با ریش خود بازی می‌کند، گفت: «اگر دلش خاشع بود، اعضا و جوارحش نیز خشوع می‌کرد».

- حدیث نبوی است (مسند الامام زید، ص ۱۰۶. عوالی اللالی، ج ۲، ص ۲۳. الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۴۳۲. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۱۵. منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، ص ۸۷)
- ص ۹۵، س ۴، درین ره انبیا چون... - این ابیات از شیخ محمود شبستری است که با اندک اختلاف در مفتاح الاعجاز، صص ۱۸، ۲۰، ۲۵ آمده.
- ص ۹۶، س ۱، تَعَسَّ عَبْدُ الْهَوَاءِ... - نگونسار است بنده هوا و هوس و دینار.
- حدیث نبوی است و به صورت‌های مختلف در منابع نقل شده است (مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۵۹. ج ۲، ص ۱۲۰. اخلاق محتشمی، ص ۱۸۰)
- ص ۹۷، س ۱۲، کما قال الشيخ الكبير: «فانظر...» - همچنانکه شیخ بزرگوار فرمود: به مراتب و درجات انسان در علم به خدا نگاه کنید آن نهایت مراتب در شناخت روز قیامت است.
- این عبارت از ابن عربی است (فصوص الحکم، ص ۱۱۳)
- ص ۹۸، س ۱، صفاتش را بین امروز... - این بیت با اندک اختلاف در مصرع دوم از شیخ محمود شبستری است (مفتاح الاعجاز، ص ۳۰۵)
- ص ۹۹، س ۱۳، جان‌های مرده اندرگور... - این بیت از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۱۷، بیت ۱۹۳۱).
- ص ۱۰۰، س ۲، المستشار مُؤْتَمَن - آن را که با او مشورت کنند امین باید داشت.
- حدیث نبوی و تمام آن در مجامع احادیث با روایت‌های مختلف از جمله چنین آمده است: «المستشارُ مُؤْتَمَنٌ: إِنْ شَاءَ أَشَارَ، وَإِنْ شَاءَ لَمْ يَشِرْ.» «المستشارُ مُؤْتَمَنٌ: فَإِذَا اسْتَشِيرَ فَلْيَشِرْ بِمَا هُوَ صَانِعٌ لِنَفْسِهِ.» (سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۲۳۳. سنن دارمی، ج ۲، ص ۲۱۹. الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۶۷. شهاب الحکمة، ص ۶۲)
- ص ۱۰۶، س ۱۴، يَنْزِلُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى... - خداوند - تبارک و تعالی - در هر شب به آسمان دنیا فرود آید و می‌گوید: آیا توبه‌کننده‌ای هست تا توبه‌اش را بپذیرم؟ آیا دعاکننده‌ای هست تا اجابت کنم؟ آیا آمرزش خواهی هست تا بیامرزم؟
- حدیث نبوی و به روایات مختلف نقل شده است (الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۱۰. الأمالی للشيخ المفید، ص ۲۲۹. التوحید، ص ۱۷۶).

- ص ۱۰۷، س ۲، كما قال القاضي في بيان... - (تفسير البضاوی، ج ۲، ص ۴۳).
- ص ۱۰۹، س ۱۶، پیر، پیر عقل باشد... - این بیت با اختلاف از مولوی است. (مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۴۰۵، بیت ۲۱۶۳)
- ص ۱۱۰، س ۱۳، ما تَقَرَّبَ إِلَى الْمُقَرَّبِينَ... - مَقَرَّبَانِ از هیچ راه به من نزدیک نشوند جز با انجام واجباتی که برایشان نهاده‌ام و همانا بنده اندک اندک با انجام مستحبات به من نزدیک می‌شود تا دوستش بدارم و چون دوستش کردم گوش او و چشم او و دست او و زبان او و پای او خواهم بود، او با من می‌شنود و با من می‌بیند و به وسیله من سخن می‌گوید و با من حمله می‌کند و به وسیله من راه می‌پیماید.
- حدیث نبوی و با روایات مختلف نقل شده است (الکافی، ج ۲، ص ۳۵۶، التَّوْحِيد، ص ۳۹۸، الجامع الصَّغِير، ج ۱، ص ۲۶۸)
- ص ۱۱۲، س ۷، أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ... - برای بندگان نیکوکار خود آماده ساختم چیزهایی را که چشمی ندیده و گوشی نشنیده و بر دل بشری خطور نکرده است.
- حدیث قدسی است (سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۷، صحیح مسلم، ج ۱۷، ص ۱۶۶، سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۳۵، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۴۳، جامع الصَّغِير، ج ۲، ص ۲۳۷)
- ص ۱۱۲، س ۱۳، يا عايشه داومي عَلَى... - ای عایشه! در کوبیدن در بهشت مداومت کن. گفت: ای پیامبر! به چه چیز؟ فرمود: به گرسنگی.
- حدیث نبوی است (الامالی للصدوق، ص ۲۸۱، عوالی الآلای، ج ۱، صص ۲۷۳، ۳۲۵، مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۰۱، ثواب الاعمال، ص ۸).
- ص ۱۱۳، س ۱۲، عيون التفاسير - عيون التفاسير للفضلاء السَّماسير، که به تفسیر الشیخ نیز معروف است، نوشته شهاب الدین احمد بن محمود سیواسی، از صوفیه، شعرا و علمای نیمه دوم سده هشتم و نیمه نخست سده نهم هجری است. (کشف الظُّنون، ج ۲، ص ۱۸۵). وی پس از فراگیری علوم نزد دانشمندان روزگارش، خود را به محمد افندی نامی از خلفای زین الدین خوافی، بنیانگذار طریقه زینیه (۸۳۸ق) منتسب کرد و از مشایخ بزرگ زینیه شد و مورد احترام محمد بیگ از آمل آیدین قرار گرفت. وی اشعاری به فارسی نیز سروده است. (دانشنامه ادب فارسی در

- آناتولی و بالکان، ج ۶، ص ۵۲۴).
- ص ۱۱۳، س ۱۲، و فيه طریقان... - و در آن دو طریق است: یکی آن که رسول ﷺ از صورت بشری به صورت مَلکی منخلع شد و آن را بر حسب مصلحت از جبرئیل می‌گرفت و آن سخت است و دومی آن است که فرشته او را از صورتش به صورت انسانی خلع می‌کرد تا آنجا که رسول ﷺ آن را می‌گرفت.
- ص ۱۱۴، س ۴، اِنَّ لِلّٰهِ عِبَادًا قَلُوْبُهُمْ... - همانا خدا را بندگانی است که دل‌هایشان از خورشید روشن‌تر است و عمل آنها چون عمل پیامبران است و آنان در پیشگاه خدا جایگاه شهیدان را دارند.
- ص ۱۱۴، س ۹، گفت چون اسکندر آن... - این ابیات با اختلاف اندک در منطلق الطیر، صص ۲۸۳، ۲۳۵ عطار آمده است.
- ص ۱۱۵، س ۸، عدم آئینه هستی ست... - این ابیات از شیخ محمود شبستری است (مفاتیح الاعجاز، صص ۹۰، ۹۲، ۹۴)
- ص ۱۱۵، س ۱۱، الفقر فخری - حدیث نبوی است (جامع الاخبار، ص ۱۱۱. عوالی الآلای، ج ۱، ص ۱۰۹. عدة الداعی و نجاح الساعی، ص ۱۲۳. اخلاق محتشمی، ص ۲۰۱).
- ص ۱۱۷، س ۱۱، رَأَيْتُ رَبِّي... - پروردگارم را در شب معراج در بهترین صورت دیدم. حدیث نبوی است (عوالی الآلای، ج ۱، ص ۵۲. سنن دارمی، ج ۲، ص ۱۲۶).
- ص ۱۱۸، س ۳، الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ جُزْءٌ... - خواب نیک جزوی است از چهل و شش جزو از نبوت و پیغمبری.
- حدیث نبوی است (صحیح البخاری، ج ۹، ص ۳۹. صحیح مسلم، ج ۱۵، ص ۲۳. الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۲۱).
- ص ۱۱۸، س ۴، انس (انس بن مالک) - ابو حمزه، صحابه پیامبر ﷺ و از انصار و از طایفه خزرجی بنی نجار بوده، پس از مهاجرت رسول اکرم ﷺ به مدینه مادرش و به قولی شوهر مادرش، ابو طلحه، او را به حضور پیامبر آورد. وی تا پایان زندگی پیامبر ﷺ در خدمت آن حضرت بده است. انس یکی از صحابیانی است که احادیث فراوانی از پیامبر ﷺ نقل کرده

است، اگر چه در این مورد روایت‌های مختلفی وجود دارد. وفات او در حدود سال ۹۱ یا ۹۳

ه.ق اتفاق افتاده است. (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۰، صص ۳۸۱ - ۳۸۲)

- ص ۱۱۸، س ۴، الرُّؤْيَا الْحَسَنَةُ مِنَ الرَّجُلِ... - خواب نیک و خوب از مرد صالح و نیکوکار، جزوی است از چهل و شش جزو از نبوت و پیغمبری.

حدیث نبوی است (صحیح البخاری، ج ۹، صص ۳۸ - ۳۹. سنن ابن ماجه، ج ۲، صص ۱۲۸۲، ۱۲۸۴. الموطأ، ج ۲، ص ۹۵۶).

- ص ۱۱۵، س ۷، ذهبت النبوة... - پیامبران رفتند و مبشران و بشارت دهندگان باقی ماندند. حدیث نبوی است (سنن دارمی، ج ۲، ص ۱۲۳. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۲۸۳. الجامع الصغير، ج ۱، ص ۶۶۶).

- ص ۱۱۸، س ۱۰، وَ عَنْ عَائِشَةَ، أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ... - و از عایشه مادر مؤمنان روایت است که اولین وحیی که بر رسول خدا نازل شد رؤیای صالحه در خواب بود و او خوابی نمی‌دید مگر اینکه مانند فالق صبح آشکار می‌شد (عیناً برایش پیش می‌آمد) سپس خلوت را محبوب او کردند و او در غار حرا خلوت می‌گزید و در آن و در شب‌های متعدّد اعتکاف می‌ورزید قبل از آن که به پیش خانواده‌اش برگردد و توشه‌ای برای اعتکاف بردارد. سپس به سوی خدیجه برمی‌گشت و برای ادامه خلوت توشه برمی‌داشت تا هنگامی که حق او را آمد و او در غار بود. سپس فرشته او را آمد و گفت: بخوان. و او گفت: من خواننده نیستم. مرا گرفت، پس مرا پوشاند. پس مرا رها کرد. پس گفت: بخوان. پس من گفتم خواننده نیستم. پس مرا گرفت و برای بار دوم پوشانید. تا اینکه گفت: «بخوان به نام پروردگارت که آفرید، انسان را از خون بسته خلق کرد، بخوان و پروردگار تو است مهتر». پس رسول خدا آن را (آن آیه را) تکرار می‌کرد و قلبش می‌لرزید. پس خدیجه دختر خویلد وارد شد و [پیامبر] گفت: بپوشانید مرا، بپوشانید مرا، پس او را پوشاندند تا آنکه ترس از او رخت بریست.

حدیث نبوی است (صحیح البخاری، ج ۱، ص ۳. ج ۹، ص ۳۷. صحیح مسلم، ج ۲، صص ۱۹۷ - ۲۰۰).

- ص ۱۲۰، س ۸، الْمَجَازُ قَنْظَرَةٌ... - مجاز پلی است برای رسیدن به حقیقت.

از عبارات صوفیه است که به صورت مثل درآمدۀ (خزینۀ الامثال، ص ۱۷۸. امثال و حکم، ج ۱، ص ۲۷۰)

– ص ۱۲۱، س ۳، النفس هی الصنم... - نفس، بت بزرگتر است.

این عبارت را عین القضاة همدانی بدون انتساب به شخصی در تمهیدات، ص ۲۰۹ نیز آورده است.

– ص ۱۲۱، س ۵، سوی بتان کم نگر... - این ابیات از مولوی است در غزلی به مطلع زیر:

رو که به مهمانِ تو می‌نروم ای اخی بست مرا از طعامِ دودِ دل مطبخی

(کلیات شمس تبریزی، ج ۱، ص ۶۲۴)

– ص ۱۲۳، س ۱۶، آنان که خاک را... - این بیت مطلع غزلی از حافظ شیرازی است. (غزلیات حافظ، ص ۱۸۶)

– ص ۱۲۴، س ۶، گر تو سنگِ صخره... - این بیت از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۴۵، بیت ۷۲۲)

– ص ۱۲۴، س ۹، قال الغزالی - رحمة الله - فی الاحیاء... - غزالی - که رحمت خدا بر او باد - در احیاء گفت: چه بسیار معانی دقیقی است از اسرار قرآن که بر قلب متجردین خطور می‌کند و چه بسیار ذکر و فکر و اسرار و معانی دقیقی که کتب تفاسیر از آنها خالی است و افاضل به آنها آگاه نیستند. (احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۷۱)

– ص ۱۲۵، س ۴، هین که اسرافیل وقتند... - این ابیات از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۱۷، ابیات ۱۹۳۰ - ۱۹۳۲)

– ص ۱۲۵، س ۱۳، ادبني ربی... - پروردگارم مرا ادب کرد و حُسن ادب به من آموخت. حدیث نبوی است (شرح نهج البلاغة، ج ۱۱، ص ۲۳۳. ج ۱۵، ص ۱۶۹. الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۵۱)

– ص ۱۲۶، س ۶، مَنْ ضَيَّعَ سُنَّتِي... - هر که سنت مرا تباه سازد شفاعتم بر او حرام می‌شود.

حدیث نبوی است و در معارف بهاء ولد، ج ۲، ص ۱۵۴ به صورت «مَنْ تَرَكَ سُنَّتِي لَمْ يَنْلُ شَفَاعَتِي» آمده است.

– ص ۱۲۶، س ۱۷، ز قومی گریکی بی‌دانشی... - این بیت از سعدی است. (گلستان، ص ۸۸)

- ص ۱۲۹، س ۹، بی ادب تنها نه خود را... - این بیت از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۷، بیت ۷۹)
- ص ۱۳۰، س ۱۰، آنها نزلت خبراً... - همانا آن مائده نازل شد در حالیکه نان و گوشت بود. و به آنها گفته شد که آن برای شما همیشگی است مادامی که خیانت نورزیده‌اید.
- ص ۱۳۲، س ۸، ایا شاباً لرب... - ای جوانی که خدای عرش را عصیان کرده‌ای، آیا می‌دانی که پاداش گناهان چیست؟ آتشی است برای سرکشان، که او را هلاکت است. پس وای بر روزی که موی پیشانی‌ها گرفته شود. پس اگر بر آتش جهنم صبر داری، سرکشی کن، وگرنه از عصیان و سرکشی دور شو. و به سبب آنچه که از خطاها و لغزش‌ها کسب کرده‌ای نفس خود را گرو گذاشته‌ای، پس در رهایی از آن تلاش کن.
- ص ۱۳۳، س ۶، مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ... - کسی که در اسلام شیوه‌ای زشت پایه‌گذارد او را کيفر آن خواهد بود و کيفر کسانی که بر پایه آن کار کنند [تا قیامت بر او باشد].
- حدیث نبوی است که در حدیث نامه‌ها با اختلاف آمده است (سنن ابن‌ماجه، ج ۱، صص ۷۴ - ۷۵. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۰۴. سنن دارمی، ج ۱، صص ۱۳۰ - ۱۳۱)
- ص ۱۳۳، س ۱۴، مَنْ اخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ... - کسی که چهل بامداد نسبت به خداوندش اخلاص ورزد، چشمه‌های دانش و حکمت از دلش بر زیانش جاری می‌گردد.
- حدیث نبوی است (الجامع الاخبار، ص ۹۴. ترک الاطناب فی شرح الشهاب، ص ۲۵۸. الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۵۶۰)
- ص ۱۳۷، س ۸، اِنَّ مِنَ النَّاسِ اُنَاسٍ... - به درستی که گروهی از مردمانند که کلید نیکی‌ها و بند بدیهايند و نیز گروهی از مردمان هستند که کلید شرّ و بند خیرات هستند. پس خوشا آن بنده‌ای که خداوند کلید نیکی را در دستان او نهاده، و وای بر حال بنده‌ای که خداوند کلید بدی را در دستان او گذاشته است.
- حدیث نبوی است (الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۳۷۷. سنن ابن‌ماجه، ج ۱، صص ۸۶ - ۸۷)
- ص ۱۳۸، س ۱۲، مَنْ عَرَفَ اللَّهَ طَالَ... - هر که خدا را شناخت، زبان او دراز شد.
- حدیث نبوی است (معارف سلطان ولد، ص ۲۷۲). در تمهیدات عین‌القضات همدانی، ص ۱۸ نیز

آمده است.

- ص ۱۳۹، س ۷، ما وَ سِعْنَى اَرْضَى... - زمین و آسمانم گنجایش مرا ندارد ولی تنها دل بنده مؤمن گنجایش مرا دارد. حدیث قدسی است (عوالی الآلای، ج ۴، ص ۱۷)
- ص ۱۴۰، س ۳، لَنَاخِذْنَ بِنَاصِيَةِ فُلَنْجَرٍ به... پس از پیشانی‌اش می‌گیریم و او را به سوی آتش می‌کشانیم همان‌گونه که خدای متعال در کتاب کریم‌اش گفته است.
- ص ۱۴۱، س ۳، العَلَامَاتُ قَدْ تَكُونُ... - علائم و نشانیها گاه باشد که در گذشته است که در این صورت، تنها طبیب از آن سود می‌برد، زیرا ممکن است با فهم آن بر فضیلتی استدلال کند، و آن علائم گاه باشد که در حال است که در این صورت تنها بیمار را سود می‌بخشد، زیرا ممکن است از این طریق، او را آگاهی از بیماری‌اش حاصل آید، و گاه باشد که آن علائم در آینده باشد، که در این صورت هر دو را - هم بیمار و هم طبیب - سود بخشد.
- ص ۱۴۱، س ۹، وَالنَّبْضُ اَيْضاً يَبَيِّنُ اَحْوَالَ الْمَرِيضِ... - نبض نیز حالات بیمار را مشخص می‌کند و آن را انواعی است: طویل، قصیر، عریض، مشرف، منخفص و معتدل و حرکت آن یا قوی است یا ضعیف و یا متوسط، و زمان حرکت نبض نیز یا سریع است یا کند و یا متوسط. حالات بیمار با قاروره (گرفتن ادرار برای تشخیص بیماری) دانسته می‌شود و آن را نیز اقسامی است که تبنی و اُتْرُجی است و غیر آن دو، و از جمله سفید و سرخ از آن اقسام است و با قاروره حالات بیمار از جمله غلبه خون، بلغم، صفرا و یا سودا دانسته می‌شود.
- ص ۱۴۱، س ۹، طویل: (نبض دراز) اگر نبض در طول ساعد بیش از آنچه که در حالت صحت بوده آشکار گردد طویل خوانده می‌شود. قصیر: (نبض کوتاه) اگر از میزان معهود کوتاهتر باشد آن را قصیر خوانند که ضد طویل است. عریض: (نبض کوتاه)، نبضی است که انگشت نبض گیرنده در عرض ساعد بیش از آنچه که در حال صحت است، بگیرد.
- منخفص: (نبض افتاده) ضد نبض شاهی است. معتدل: (نبض میان میان)، نبضی که میان نبض ممثلی و خالی است (به صورتهای گوناگون نیز آمده است)
- در این باره ر.ک: مفتاح الطب و منهاج الطلاب، صص ۱۳۴ - ۱۴۲، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۹.
- ص ۱۴۱، س ۱۲، اترج: و اُتْرُجَ یا اُتْرُجَ همان ترنج و یا به فارسی بادرنگ است. در اینجا منظور

رنگ ادرار است در این باره، ر.ک: کتاب الحاوی، ج ۲۰، صص ۱۳ - ۱۵. کتاب الصیدنه فی الطب، صص ۲۵ - ۲۷).

- ص ۱۴۳، س ۵، کسی مرد تمام است... - این ابیات از شیخ محمود شبستری است (مفاتیح الاعجاز، صص ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۹ - ۲۵۰)

- ص ۱۴۴، س ۱۲، زین الدین خوافی - ابوبکر محمد بن محمد بن علی، دانشمند و عارف و شاعر و نویسنده ایرانی در سال ۷۵۷ هـ. در خواف تولد یافته و از شاگردان شهاب الدین سیرافی بوده و گویا در مصر یا عراق به کسب علم پرداخته و در آنجا دست ارادت به شیخ نورالدین عبدالرحمان قریشی مصری داده و اجازه ارشاد گرفته است و به تدریس و تعلیم و ارشاد افرادی نظیر درویش احمد سمرقندی، مولانا سعدالدین کاشغری، شهاب الدین بیرجندی و خواجه عبیدالله احرار پرداخته است. زین الدین خوافی از مشایخ نامی سلسله سهروردیه نیز به شمار می آمده. وفات وی حدود ۸۳۸ هـ. اتفاق افتاده و مزار او در شهر هرات امروزی است. از آثار او می توان به: منهج الرشاد لنفع العباد، رسائل، آداب الصوفیه، الاوراد الزینیه، الوصایا القدسیه و وصیه العارفین اشاره کرد. (مقصدالاقبال سلطانیته، صص ۸۰، ۸۱، ۱۴۹. رشحات عین الحیات، ج ۱، صص ۱۷۳ - ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۲، معجم المؤلفین، ج ۱۱، ص ۲۱۴. نفحات الانس، صص ۴۹۳ - ۴۹۵).

- ص ۱۴۵، س ۵، جامع الازهر - یکی از کهن ترین نهاد آموزشی - دینی بازمانده از روزگار فاطمیان مصر است. بنیانگذار آن، جوهر کاتب صِقلی (سیسیلی، د ۳۸۱ هـ. ق / ۹۹۲ م)، سردار نیرومند المعزالدین لله (حک ۳۴۱ - ۳۶۵ ق) است که در پی فتح مصر، چون شهر قاهره (القاهرة المعزیه) را به فرمان او ساخت، مسجد الازهر را نیز در جنوب شرقی و سوی قبله قصر خلیفه در میانه محله ترک و دیلم بنا نهاد. (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، ص ۶۳)

- ص ۱۴۵، س ۹، جامع طیلون - جامع ابن طولون، سومین مسجد ساخته مسلمانان در مصر و یکی از بزرگترین مسجد کهن جهان اسلام، که به فرمان احمد بن طولون در ناحیه القطایع در حومه فسطاط بر روی جَبَلِ یَشْکُر برپا گردید. احمد بن طولون در سال ۲۵۹ ق / ۸۷۲ م دستور داد تا مسجد جامعی بسازند و نیز گویند در سال ۲۶۴ ق ساختمان آن آغاز و در سال ۲۶۶ ق پایان گرفت. (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۱۵۲)

- ص ۱۴۵، س ۱۴، **شیخ ابراهیم** - منظور شیخ ابراهیم گلشنی بردعی، پیر و مراد حسن ظریفی جلیبی است (رک: مقدمه، صص ۱۷ - ۱۸)
- ص ۱۴۸، س ۱۷، و **هُوَ مَا يَشِير اليه ...** -
- و این چیزی است که هر کس با لفظ «من» بدان اشاره می‌کند و می‌گوید: من فلان چیز را با چشمانم دیدم پس از آن لذت بردم و یا از آن خشمناک شدم، و می‌گوید: من با دستم گرفتم، با پایم راه رفتم؛ با زبانم سخن گفتم؛ با گوشم شنیدم، درباره فلان چیز اندیشیدم و آن را پنداشتم و به خیال درآوردم. بنابراین ما ضرورتاً می‌دانیم که در انسان چیزی هست که تمامی این ادراکات و کارها را دربر می‌گیرد. زیرا انسان با گوش نمی‌بیند، با چشم نمی‌شنود، با دست راه نمی‌رود و با پا چیزی را نمی‌گیرد. پس در انسان چیزی هست که تمامی این ادراکات و افعال را در خود جای داده است و البته هیچ یک از اعضای بدن، جامع تمامی این ادراکات و افعال نمی‌تواند باشد.
- پس انسانی که به خود با لفظ «من» اشاره می‌کند، این «من» با تمامی اعضای بدن مغایرت دارد و چیزی ورای جسم است، و آن سلطان، حاکم و تصرف کننده در جسم است، همچنانکه فاضل به این سلطان اشاره کرده است.
- ص ۱۵۰، س ۱۱، **در بشر روپوش کرده‌ست ...** - این بیت از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۸۳، بیت ۲۹۶۴)
- ص ۱۵۱، س ۲، **الکواکب الدریة فی مدح خیر البریة** - قصیده‌ای مشهور در ستایش رسول اکرم ﷺ، سروده عبداللّه شرف‌الدین محمد بن سعید دلاصی صنهاجی، معروف به بوصیری (۶۰۸ - ۶۹۵ ه.ق)، شاعر نامور مصری است. بوصیری نخست، سروده خود را «الکواکب الدریة فی مدح خیر البریة» نامید، ولی چون قصیده‌اش در مدح پیامبر بود و به قولی در عالم رؤیا بُرده (عبای) شریف ایشان را صله گرفته بود و نیز از باب شباهت شعرش با قصیده «بانت سعاد»، نخستین قصیده مشهور به برده، سروده کعب بن زهیر در حضور پیامبر، قصیده‌اش به بُرده شهرت یافت و به قولی به سبب بهبود یافتن شاعر از فلج اندام به بُراه (بهبود) نیز معروف شد. برای این اثر شرحها، تخمیسها، تلیثها و تشطیرها و ترجمه‌های گوناگونی پدید آمده، که جمع‌آوری آنها به آسانی میسر نیست و هنوز از هر کتابخانه شخصی در کشورهای اسلامی، شماری ترجمه و

شرح ناشناخته پیدا می‌شود. (ر.ک: دانشنامه جهان اسلام، ج ۳، ص ۴۳. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، ص ۶۹۱)

– ص ۱۵۱، س ۴، **أَيْحَسِبُ الصَّبُّ...** - آیا عاشق می‌پندارد که عشق او در میان دو شاهد که دارای چشمی گریان و دیگری قلبی سوزان، پنهان می‌ماند؟!

این بیت از قصیده برده شرف الدین ابی عبدالله محمد بوصیری به مطلع زیر است:

أَمِنْ تَذَكُّرٍ جِيرَانِ بِلَذَى سَلَمٍ مَزَجَتْ دَمْعاً جَرَى مِنْ مُقَلَّةٍ بِدَمٍ

(دیوان البوصیری، ص ۱۶۵)

– ص ۱۵۱، س ۵، **الاستفهام للتعجب الانکاری**، ای... - استفهام در اینجا حقیقی نیست، بلکه استفهام انکاری است. یعنی: سزاوار نیست که عاشق بپندارد که می‌تواند عشقش را از مردم، در حال ظهور آن راز همراه با ریزش اشک خود، کتمان کند.

– ص ۱۵۱، س ۷، **الصَّبُّ، ای...** - صَبّ، یعنی: عاشق. و از آنجا به عاشق صب گویند که او غالباً بسیار می‌گرید، زیرا صَبّ کسی است که اشک از دیدگانش جاری می‌شود.

– ص ۱۵۱، س ۹، **فَكَيْفَ تُنَكِّرُ حَبّاً...** - چگونه منکر عشق خود می‌شوی در حالیکه دو شاهد عادل، یکی به وسیله اشک و دیگری با بیماری علیه تو شهادت و گواهی می‌دهند.

این بیت نیز از قصیده برده شرف الدین ابی عبدالله محمد بوصیری است. (دیوان البوصیری، ص ۱۶۵)

– ص ۱۵۱، س ۱۰، **هَذَا الِاسْتِفْهَامُ اَيْضاً لِلتَّعَجُّبِ...** - این نیز استفهام انکاری است چرا که پس از گواهی اشک و بیماری و نزاری حال بر محبت عاشق، - که هر دو از محبت نشأت می‌گیرند - جایی برای استفهام حقیقی باقی نمی‌ماند. و «ما» در عبارت «ما شهدت»، مصدری است و اضافه شدن لفظ «شهود» به «الدمع» اضافه بیانی است و به کار بردن لفظ جمع شهود به جای مثنی (اشک و بیماری) شایع است.

– ص ۱۵۲، س ۱۵، **أَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ...** - من نزد آنانم که دل‌هایشان برای من شکسته است و قبرهایشان به خاطر من کنده شده است.

حدیث قدسی است، پاره اوّل حدیث در مِیة المرید، ص ۱۲۳ آمده است.

- ص ۱۵۳، س ۱۱، إِذَا تَحَيَّرْتُمْ فِي الْأُمُورِ... - چون در کارها فرو ماندید از اهل قبور یاری بگیرید. حدیث نبوی است (معارف سلطان ولد، ص ۲۱۹).
- ص ۱۵۳، س ۱۳، یعنی: إِنَّ الرَّبَّ - تعالی - يُطَهِّرُ... - یعنی: همانا پروردگار متعال، دل بنده ولی (دوست) را از تعلق به غیر پاک می گرداند و بدین ترتیب دل آن بنده به آینه و تجلی گاهی برای دریافت فیوضات الهی و گور، جایی برای آن فیوضات بدل می گردد.
- ص ۱۵۴، س ۲، خیز در دم تو به صور... - این ابیات از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۳۶۵، ابیات ۱۴۷۸ - ۱۴۸۲)
- ص ۱۵۶، س ۲، طریق الوصل سهل... - راه وصلت، آسان است اگر مرا اراده کرده ای، پس در خود مرا بجوی تا بیابی. چون که من نزدیکتر از تو به توام تا آنجا که گویا در اتحاد قرب تو منی. هر جا که باشم نزدیک توام آنجا که شب کنی و آنجا که روز کنی (در هر آن جایی که شب و روز هستی)، مرا بجو، خواهی یافت.
- و من غایب نیستم تو گمان می بری که من از تو دورم، سپس بجوی مرا تا بیابی. و اگر از روی شوق و اشتیاق تشنه دیدار منی، پس از هر آن چه که دوست داری، قطع رابطه کن تا به من برسی.
- ص ۱۵۷، س ۱۳، عشقم که در دو کون و مکانم... - این ابیات، غزلی از فخرالدین عراقی است. (مجموعه آثار فخرالدین عراقی، ص ۴۵۴)
- ص ۱۵۸، س ۲، تعالی العشقُ عَنْ... - پایه عشق، برتر از آن است، که همت مردمان بدان رسد و یا به وصف جدایی و وصال موصوف گردد. چون چیزی والاتر از خیال باشد برتر از آن است که در خیال یا در مثالی بگنجد. این ابیات در مجموعه آثار فخرالدین عراقی، ص ۴۵۳ و رسائل شاه نعمت الله ولی، ج ۲، ص ۲۶۰ آمده است.
- ص ۱۵۸، س ۱۰، بر سین سریر سر... - این رباعی سروده سنایی است و در دیوان وی چنین ضبط شده:

بر میم ملوک پادشاه آمد عشق

بر سین سریر سر سپاه آمد عشق

با این همه یک قدم ز راه آمد عشق

بر کاف کمال کل کلاه آمد عشق

(دیوان سنایی، ص ۱۱۴۹)

عين القضاة همدانی نیز این ابیات را در تمهیدات، ص ۱۱۴، با اندک اختلاف در الفاظ و بدون ذکر نام گوینده آورده است.

– ص ۱۵۸، س ۱۴، عشق پوشیده است و هرگز... این رباعی بدون ذکر نام سراینده هم در سوانح امام احمد غزالی با اختلاف در بیت دوم آمده است:

هر کس از پندار خود در عشق لافی می زند عشق از پندار خالی وز چنین وز چنان
(مجموعه آثار فارسی احمد غزالی، صص ۱۱۱، ۱۶۷)

و هم در نامه‌های عین القضاة، ج ۲، ص ۲۱۷ و تمهیدات، ص ۲۸۶ ثبت شده است.

– ص ۱۵۹، س ۳، ای عشق! دریغا که بیان... - این ابیات از عین القضاة همدانی است (تمهیدات، ص ۱۲۵)

– ص ۱۵۹، س ۹، عشق را مبداء صفت... - این بیت از ابراهیم گلشنی است (المعزّیة، برگ ۷)

– ص ۱۵۹، س ۱۲، بدیدم عشق را سرمست... - این ابیات در غزلی از مولوی است که با اندک اختلاف در کلیات شمس آمده، و مطلع آن این است:

از آن باده ندانم، چون فنایم از آن بی جا نمی دانم کجایم

(کلیات شمس تبریزی، ج ۲، ص ۹۵۶)

– ص ۱۵۹، س ۱۹، تَفَكَّرُوا فِي آلَاءِ اللَّهِ... - در نعمت‌های خدا بیندیشید و در ذات خدا بیندیشید.

این حدیث در برخی مجامع حدیث با اختلاف اندک آمده است (مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۵۰. کنز العمال، ج ۳، ص ۱۰۶. ج ۶، ص ۲۵۰. الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۵۱۴).

– ص ۱۶۰، س ۸، لسان الحال انطق... - زبان حال، گویاتر از زبان گفتار (قال) است. (مجمع الامثال، ج ۲، ص ۹۰)

– ص ۱۶۱، س ۴، عقل بند رهروانست... - این ابیات، مطلع غزلی از مولوی است که با اندک اختلاف در کلیات شمس تبریزی، ج ۱، ص ۵۴۲ آمده است. با وجود آنکه شارح مثنوی، این ابیات را از عطار نیشابوری دانسته، اما در دیوان وی نیست.

– ص ۱۶۲، س ۱۱، لا یعرف الله غیر... - بندگان خدا، ذات خدای - تعالی - را - آن گونه که خود خدا ذات خود را می شناسد - نمی شناسند و - آن گونه که او ذات خویش را یاد می کند -، یاد نمی کنند.

- ص ۱۶۲، س ۱۴، لَا أُحْصِي ثَنَاءَ عَلَيْكَ ... - نمی توانم ثنا و سپاس تو را بشمارم، تو چنانی که خویشتن را ثنا گفته‌ای.

حدیث نبوی و تمام آن چنین است: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ و بِمَعَاْفَاكَ مِنْ عُقُوْبَتِكَ، وَ اَعُوْذُ بِكَ مِنْكَ، لَا اُحْصِيْ ثَنَاءً عَلَیْكَ، اَنْتَ اَثْنَيْتَ عَلَیْ نَفْسِیْكَ.

(الموطأ، ج ۱، ص ۲۱۴. عوالی اللالی، ج ۱، ص ۳۸۹. ج ۴، ص ۱۱۳. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۳. شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۵۹. ج ۱۱، ص ۷۳. عدد القوّة، ص ۲۳. الجامع الصّغیر، ج ۱، ص ۲۲۹)

- ص ۱۶۲، س ۱۵، مَا عَرَفْنَاكَ حَقًّا ... - خدایا! چنان که حقّ شناخت توست، تو را نشناختیم و آنچه شایسته یاد توست، یاد تو را به جای نیاوردیم.

پاره نخست این حدیث در بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۹۲. ج ۷۱، ص ۲۳ و عوالی اللالی، ج ۴، ص ۱۳۲ آمده است.

- ص ۱۶۳، س ۲، بُوِدَ دُرُذَاتُ حَقٍّ ... - این ابیات از شیخ محمود شبستری است (مفاتیح الاعجاز، صص ۷۷، ۲۹۹)

- ص ۱۶۴، س ۱، لَوْ دَنَوْتُ اَنْمَلَةً ... - اگر یک بند انگشت نزدیک می شدم، می سوختم. حدیث نبوی است (احتجاج، ترجمه غفّاری مازندرانی، ج ۱، ص ۱۷۵. المناقب، ج ۱، ص ۱۷۸). سعدی نیز گفته است:

اگر یک سر مو فراتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم

(بوستان، ص ۳۶)

- ص ۱۶۴، س ۶، دَر اَن مَوْضِعٍ كِه نُوْر حَقٍّ ... - این ابیات از شیخ محمود شبستری است (مفاتیح الاعجاز، صص ۸۱-۸۲)

- ص ۱۶۵، س ۶، السُّلْطَانُ ظَلَّ اللّٰهَ - سلطان سایه خداست.

حدیث نبوی و به صورتهای مختلف در حدیث نامه‌ها آمده است (الامالی للشیخ الطوسی، ص ۶۳۴. مشکاة الانوار، ص ۳۱۷. عوالی اللالی، ج ۱، ص ۲۹۳. الجامع الصّغیر، ج ۱، ص ۱۳۲. ج ۲، ص ۶۹)

- ص ۱۶۶، س ۶، ای: الصورة النوعية... - یعنی: صورت نوعی انسانی را آینه ذات و مظهر صفات و تجلی گاه افعال خویش قرار داد، به گونه ای که از هر جهت به وسیله او آشکار و ظاهر می گردد. پس منظور از صورت، صورت معنوی همچون صورت مسئله است و به همین معنی، خداوند، تعالی، در آیه اشاره کرده است.
- ص ۱۶۶، س ۹، فَاِنَّ الْخَلِيفَةَ يَتَّصِف... - زیرا خلیفه و جانشین، تمامی صفات حق، تعالی، را به جز وجوب ذاتی داراست و ما از آن جهت وجوب را به ذاتی مقید ساختیم که ممکن، مادامی که واجب نشود، وجود پیدا نمی کند. پس این وجوب ذاتی نیست و واجب بودنش به دلیل وجود یافتنش است.
- ص ۱۶۷، س ۱۰، نیم جان بستانند و صد جان... - این بیت از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۷، بیت ۲۴۵)
- ص ۱۶۸، س ۷، عن انس ابن مالک... - از انس بن مالک روایت است که گفت: اهل مکه از رسول خدا ﷺ خواستند که معجزه ای به آنها نشان دهد و او شق القمر کرد. پس قریش گفتند که پسر ابوبکر شما را سحر و جادو کرد و بعد از دیدن این معجزه (آیت) بزرگ، او را به جادو نسبت دادند و مانند این معجزه مکرر از پیامبر صادر شد و بعضی را به مناسبت این جا ذکر خواهیم کرد. راوی گوید در آغاز نبوت (مبعث)، ابوجهل با گروهی از اشراف قریش برخاسته، رو به ابوطالب، عموی پیامبر کرد: کجاست برادرزاده ات که دین خلافتی را ظاهر کرده است که ما بر آن آیین نیستیم و او خدایان ما را ناسزا می گوید در حالی که از او به خاطر شرافت تو چشم پوشی می کنیم و می گذریم. پس اگر شیوه خلاف خود را رها کرد و به دوستی برگشت که فبها و گرنه بین ما و او چیزی جز شمشیر نمی ماند. ابوطالب به آنان گفت: بنشینید، تا او را بخوانم و ببینم به من چه جوابی می دهد. پس او را فرا خواند و پیامبر حاضر گشت. در حالی که ابوطالب بر تخت خود تکیه زده و نشسته بود. پس رسول خدا جمع کافران را شکافت و از میان کافران رد گشت تا به تخت ابوطالب نزدیک شد و کنار عمش ابوطالب تکیه زد. پس آنان به ابوطالب گفتند: ندیدی چگونه حرمت تو را رها کرد؟ و برگردن ما برتر آمد و بر تخت تو در کنارت نشست. پس ابوطالب پاسخ داد: اگر در آنچه می گوید و ادعا می کند راستگوست که امروز بر تخت من است و

فردا برگردن شما خواهد نشست. پس گفتند اگر او در ادعای خویش راستگوست پس او را بگو که آیتی در مقابل تو بیاورد تا بدو اقرار نموده و تصدیق‌اش کنیم. ابوطالب گفت: ای برادرزاده! درباره آنچه که گفتند چه می‌گویی؟ پس رسول ﷺ فرمود: پرسید آنچه می‌خواهید. در حالی که در حیاط خانه صخره‌ای سخت بود و رأی و نظر آنان بر آن قرار گرفت که رسول ﷺ از آن سنگ درختی برآورد که سر آن به دو نیمه گردد و یک سر به مشرق و سر دیگر به مغرب برسد. پس رسول به دعا پرداخت و جبرئیل نازل شد و گفت: همانا خدای - تعالی - می‌فرماید از وقتی که این سنگ را آفریده‌ام می‌دانستم که آنان این معجزه را از تو می‌خواهند، پس درخت را در میان آن سنگ آفریده‌ام. پس رسول به خاک افتاد و سنگ به دو نیم گشت و فریادی از آن (سنگ) برخاست که نزدیک بود کافران به غشوه درافتند و درخت از میان آن صخره بیرون آمد و بلند شد تا اینکه به آسمان رسید همان‌گونه که از او خواسته بودند. پس گفتند: چه نیکوست آنچه آوردی ای محمد! ولی به تو نمی‌گرویم مگر اینکه درخت به سنگ بازگردد همچنان که بود. پس رسول به فکر اندر رفت. پس جبرئیل نازل گشته، گفت که: خدای - تعالی - فرماید که بر توست دعا و بر من است اجابت. پس رسول دعا کرد و درخت اندک اندک برگشت تا اینکه به حال خویش بازگشت. پس کافران از آنجا برخاستند و گفتن: چه ساحری تو ای محمد! هرگز جادوگری به مانند تو ندیده‌ایم!

معجزه دیگر از او - که بر او باد بهترین درودها و کامل‌ترین تحیات - گفت رسول خدا در مسجد بود با جماعتی از اصحابش. ناگهان اعرابی درآمد و جمع آنان را شکافت تا به رسول خدا رسید. پس گفت: به خدای سوگند که آسمان سایه نیفکنده است و زمین را در بر ن گرفته است بر سخنگویی، یعنی صاحب این کلام دروغ‌گوتر از تو. و ارحام زنان در بر ن گرفته است آدمی را مغبوض‌تر از تو به نزد من و اگر از ترس مردم نبود هر آینه می‌کشتمت. پس عمر برخاست و شمشیر کشیده و بدان مرد روی آورد. پس رسول فرمود: صبر کن ای عمر! سپس روی به اعرابی کرد و فرمود: از کدام قبیله‌ای تو؟ گفت: از بنی سلیم. پس فرمود: آیا از من چیزی شنیده‌ای که تو را از آن بد آید؟ گفت: نه. گفت: هیچ تو را محزون کرده‌ام هرگز؟ گفت: نه. گفت: آیا در تو مروّتی نیست که مردی که هرگز تو را نیاززده، او را در میان قومش خوار کنی؟ بگو «لا اله الا الله». پس

گفت: چگونه بگویم این را و حال آن که به من خبر رسیده است که تو ساحر و کاهن دروغزنی. پس فرمود: چنان نیست که به تو رسیده، بلکه من پیامبر خدایم و راستگوترین اهل زمینم. بگو «لا اله الا الله محمداً رسول الله» پس گفت: ای محمد چیزی همراه من است که اگر به تو گرود من به تو خواهم گروید. رسول فرمود: آن چیست؟ پس اعرابی آستینش را بالا زد و سوسماری از آن بر زمین افتاد. پس رسول فرمود: ای سوسمار! درود بر تو. و او گفت: درود بر تو ای زینت قیامت! رسول فرمود: من کیستم؟ او گفت: تو پیامبر خداوند عالمیانی و زینت تمام آفرینشی در روز قیامت. آنکه به تو بگردد به راستی که رستگار شد و نجات یافت و کسی که تو را انکار کرد زیان کرد و خُسران دید. پس رسول فرمود: که را بندگی می‌کنی؟ گفت: آن که عرش او در آسمان است، کرسی او و تخت او در زمین است، سلطنت او در بیابان است، تازگی‌های آفرینش وی در دریاست، شگفتی‌های خلقت او در گورهاست قضا و قدر او و در قیامت است حکم او و داد او. و در آتش جهنم است عذاب او و در بهشت است رحمت او.

راوی گوید پس اعرابی بخندید و رسول بدو فرمود: به معجزه پیامبر خدا می‌خندی؟ گفت: نه ولیکن چون به مسجد درآمدم تو مغضوب‌ترین خلق در نزد من بودی و اکنون دوست‌ترین خلایقی نزد من. پس من شهادت می‌دهم که خدایی نیست به جز الله و شهادت می‌دهم اینکه محمد، فرستاده خداست. و مانند این معجزه بسیاری از او - که درود خدا بر او و بر تمام یارانش باد - صادر شده است و حتی سنگها هم با او سخن گفته‌اند.

حدیث نبوی است و پاره نخست آن در صحیح مسلم، ج ۱۷، ص ۱۴۵ آمده است.

- ص ۱۷۱، س ۱۷، سنگ‌ها اندر کف... - این ابیات از مولوی است که با اختلاف اندک در مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۳۱، ابیات ۲۱۵۴ - ۲۱۶۰ آمده.

- ص ۱۷۲، س ۶، گفت نبود مثل تو... - این ابیات از مولوی است که در نسخه نیکلسون در پاورقی آمده (مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۳۲)

- ص ۱۷۳، س ۴، اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ فِیْ قَلْبِیْ نُورًا... - خدایا در دل و گوش و چشم نوری قرار بده و از سمت راست و شمال و از پیش و پشت و از بالا و زیر من نوری جاری ساز و نوری را در وجود من قرار بده!

حدیث نبوی است و در برخی از حدیث نامه‌ها با اندک اختلاف روایت شده است. (صحیح البخاری، ج ۸، ص ۸۶، صحیح مسلم، ج ۶، صص ۴۹ - ۵۰. مسند احمد، ج ۵، صص ۷۰، ۱۸۱. الجامع الصغیر، ج ۱، صص ۲۲۰، ۲۲۸)

- ص ۱۷۴، س ۲، قاضی بیضاوی می‌فرماید: أَى لُفَّت ... - (تفسیر البیضاوی، ج ۲، ص ۵۷۲).
- ص ۱۷۴، س ۴، مَن أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ ... - حدیث نبوی است و در مجامع احادیث با اختلاف آمده است (بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۳۲۰)
- ص ۱۷۴، س ۱۰، چو نور حق ندارد ... - این بیت از شیخ محمود شبستری است (مفاتیح الاعجاز، ص ۶۳)

- ص ۱۷۵، س ۱۰، وَالْكَلَى هُوَ الَّذِي يُمْكِن ... - و کَلَى آن است که فرض صدق آن بر کثیرین به امکان ذاتی ممکن باشد، خواه آن بر کثیرین در واقع و نفس الامر واقع شده باشد و خواه واقع نشده باشد. پس خورشید، اگر چه نوع آن در خارج در همین خورشید منحصر است ولی می‌توان صرف آن را بر کثیرین در ذهن فرض کرد.

- ص ۱۷۵، س ۱۴، عشق را مبداء صفت ... - این ابیات از ابراهیم گلشنی است (المعنویة، برگ ۷)
- ص ۱۷۶، س ۵، نكُنْجِد نور ذات ... - این بیت از شیخ محمود شبستری است (مفاتیح الاعجاز، ص ۷۹)

- ص ۱۷۷، س ۹، اَنِّی لَا جِدُ نَفْسَ ... - همانا نَفَس رحمان را از جانب یمن می‌یابم.
- حدیث نبوی است (عوالی الآلای، ج ۱، ص ۵۱. کشف الغمة، ج ۱، ص ۲۶۱. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۵۴).

- ص ۱۷۷، س ۹، لَا تَسْبُوا الرِّيحَ ... - باد را دشنام مدهید، چون از دم‌های رحمان است.
- حدیث نبوی و تمام آن چنین است: «لَا تَسْبُوا الرِّيحَ. فَإِنَّهَا مِنْ رُوحِ اللَّهِ تَعَالَى: تَأْتِي بِالرَّحْمَةِ وَالْعَذَابِ، وَلَكِنْ سَلُوا اللَّهَ مِنْ خَيْرِهَا وَتَعَوَّدُوا بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهَا» (الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۷۳۵. سنن ابن‌ماجه، ج ۲، ص ۱۲۲۸. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۳۹. عوالی الآلای، ج ۱، ص ۵۱)

- ص ۱۷۷، س ۱۰، إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِی آیَامٍ ... - به درستی که خدایتان را در روزگار شما نسیم‌هایی است.
- حدیث نبوی و تمام آن چنین است: «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِی آیَامٍ دَهْرَكُمْ نَفَحَاتٍ فَتَعَرَّضُوا لَهُ لَعَلَّهُ أَنْ يُصِيبَكُمْ

نَفْحَةً مِنْهَا فَلَا تَشْقَوْنَ بَعْدَهَا أَبَدًا» (شرح نهج البلاغة، ج ۱۱ ص ۱۳۵. عوالی اللالی، ج ۴، ص ۱۱۸. الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۳۶۷).

– ص ۱۷۷، س ۱۴، نفحه‌ای دیگر رسید... - این بیت از مولوی است که با اندک اختلاف در مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۱۹، بیت ۱۹۵۴ آمده.

– ص ۱۷۸، س ۹، و كان ذلك القميص... - و آن پیراهن، پیراهن ابراهیم - علیه السلام - بود، چرا که پیراهن از تن او خارج کردند و برهنه بر آتش افکندند. جبرئیل، آن پیراهن را که از حریر بهشت بود آورد و بر او پوشاند. آن پیراهن نزد ابراهیم بود تا آن گاه که او از دنیا رفت و اسحاق - علیه السلام - آن پیراهن را به ارث برد و چون درگذشت یعقوب - علیه السلام - آن را به ارث برد، و چون او درگذشت یعقوب - علیه السلام - آن را به ارث برد و چون یوسف به سن جوانی رسید، یعقوب - علیه السلام - آن پیراهن را در پارچه‌ای نهاد و در آن را محکم بست و برگردن یوسف آویخت، زیرا از چشم زخم بر او می ترسید. و یوسف هیچ گاه، آن را از خود دور نکرد و چون او را برهنه بر چاه انداختند، جبرئیل نزد او آمد و یوسف آن تعویذ را بیرون آورد. پس پیراهن را از آن بیرون آورد و وی را بدان پوشاند. در آن هنگام جبرئیل آمد و گفت: این پیراهن نزد پدرت فرست، زیرا بوی بهشت می دهد و آن به دست هیچ بیمار و ناتوانی نمی رسد مگر آنکه وی سلامت خود را باز می یابد. پس یوسف - علیه السلام - آن را به برادرانش داد و گفت آن را بر صورت پدرم بکشید تا بینایی خود را باز یابد آن گونه که خداوند متعال این گونه بدان خبر داده است: «پدرشان گفت»، یعنی یعقوب - علیه السلام - به کسانی که نزدش حاضر بودند گفت: «همانا من بوی یوسف را می شنوم (احساس می کنم) اگر شما سفیه یا نادان نباشید» پس چون بشارت دهنده‌ای از جانب یوسف نزد او آمد، پیراهن یوسف را بر صورت یعقوب انداخت و او بینایی خویش را بازیافت و این پس از آن بود که وی (یعقوب) نابینا شده بود و توانایی خود را از دست داده بود و جوانی اش به پیری و خوشی هایش به اندوه رسیده بود.

– ص ۱۸۰، س ۳، عند ذکر الصالحین... - به هنگام یاد کرد صالحان، رحمت خدا نازل می شود. حدیث نبوی و تمام آن چنین است: عند ذکر الصالحین ينزل الرحمة و عند قطع العلائق عما دُون الله (بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۴۹).

- ص ۱۸۱، س ۸، اَنْ مِنْ اَمَّتِي رَجَالاً... - همانا از میان اَمَّت من، مردانی هست که بدن‌هایشان در دنیاست ولی دل‌هایشان مشغول آخرت است.
- حدیث نبوی است و در تمهیدات، ص ۱۲ با حذف «اَنْ مِنْ اَمَّتِي رَجَالاً» آمده است.
- ص ۱۸۱، س ۱۴، افکند دلم رخت... - این رباعی از عین القضات همدانی است (تمهیدات، ص ۷۵).
- ص ۱۸۳، س ۱۱، اَنْظُرُوا سُكْرًا... - ای مستان عشق! به عشق بنگرید کسی که دل‌داده اوست هر آینه سرگردان است. ای بزرگواران سرگردان در عشق، او را ملامت نکنید که سرگردانی او از عشق اوست. خوشا به حال سرگردانان عشق، که طعم عشق را از ته دل چشیده‌اند. ای کاش مرا مستی عشق از چشیدن آن درمی‌یافت (ای کاش آن چشیدن عشقی که آنها می‌چشند) مستی‌اش از آن من باشد یا عشقی سرگردان از شوق آنان.
- اینک عشق بر مذاق سرگردانان تجلی یافت و سرمستی آنان از این چشیدن است. و او ربوده عقل و جنون است و وجود آنان از این عشق در حیرت است. باده عشق، چشمان آنان را بسته و کور کرده و آتش عشق درونشان را به آتش کشیده است.
- این ابیات از ابراهیم گلشنی است (المعنوی، برگ‌های ۲۲ - ۲۳)
- ص ۱۸۴، س ۹، کَلْمِیْنِ یا حُمِیْرَاءُ - ای حمیرا (عایشه) با من سخن بگو.
- مرحوم استاد فروزانفر در این مورد فرموده‌اند که در احیاء العلوم، ج ۳، ص ۷۴ به لفظ: «کَلْمِیْنِ یا عایشه» نقل شده و در شرح احیاء العلوم، موسوم به اثحاف الساده المتقین، طبع مصر، ج ۷، ص ۴۳۲ و نیز در طبقات الشافعیه، طبع مصر، ج ۴، ص ۱۶۳ ذکر شده است که سند این روایت به دست نیامده و در کتاب اللؤلؤ المرصوع، ص ۱۰۳ جزو موضوعات شمرده شده است. (احادیث مثنوی، صص ۲۰ - ۲۱). سلطان ولد در معارف، ص ۳۰۸ آن را از سخنان پیامبر ﷺ دانسته است.
- ص ۱۸۴، س ۱۱، اَرِحْنَا یا بِلَال... - ای بلال! ما را شادگردان.
- حدیث نبوی است. (مفتاح الفلاح، ص ۱۸۲. منهاج النجاح فی ترجمه مفتاح الفلاح، ص ۲۳۷).
- ص ۱۸۵، س ۱، شرح این هجران... - این بیت از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۰، بیت ۱۳۱)

- ص ۱۸۵، س ۱۱، أُبَيْتُ عِنْدَ رَبِّي... - [هر شب] از حق - تعالی - برای من طعام و شراب می آورند.
- حدیث نبوی است و در برخی از حدیث نامه ها با اندک اختلاف روایت شده است. (الموطأ، ج ۱، ص ۳۰۱. مسند احمد، ج ۱۲، صص ۱۳۴، ۱۷۱. صحیح البخاری، ج ۹، صص ۱۰۶، ۱۱۹. سنن دارمی، ج ۲، ص ۸. صحیح مسلم، ج ۷، صص ۲۱۲ - ۲۱۳).
- ص ۱۸۵، س ۱۵، مَثَلُ الدُّنْيَا... - مثل دنیا مانند رؤیای به خواب رفته است.
- ثعالبی نیشابوری این عبارت را به صورت «اشبه الاشياء بالدنيا احلام النائم» آورده است (التمثيل والمحاضرة، ص ۲۴۹)
- ص ۱۸۵، س ۱۶، الدُّنْيَا سَاعَةٌ... - دنیا ساعتی بیش نیست، آن را به طاعت حق بگذران. حدیث نبوی است (عوالی الآلئی، ج ۱، ص ۲۸۵)
- ص ۱۸۶، س ۲، اَلَا اِنَّمَا الدُّنْيَا كَمَنْزِلٍ... - هان آگاه باش، که دنیا همچون منزلگاه سواره ای است، شب را در آنجا به استراحت می گذرانند و چون صبح شود راه خویش در پیش می گیرد.
- ص ۱۸۶، س ۸، عَجَلُوا بِالصَّلَاةِ... - بشتابید برای ادای نماز، پیش از آنکه وقت آن فوت شود و بشتابید برای توبه از گناهان، قبل از آنکه مرگ فرا رسد.
- مرحوم فروزانفر به استناد المنهج القوی، این عبارت را حدیث نبوی دانسته اند (احادیث مثنوی ص ۶۴)
- ص ۱۸۶، س ۱۴، لَيْسَ لِلْمَاضِيْنَ هَمُّ الْمَوْتِ... - برای گذشتگان هم و غم مرگ نیست، بلکه آنان را هم و غم فوت است.
- ص ۱۸۸، س ۶، ابْنُ عَبَّاسٍ - عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هشام صحابی ابن صحابی، مکنی به ابوالعباس، معروف به ابن عباس معروف به ابوالخلفا و ابن سید الناس، عالم، فقیه و از اکابر صحابه و جد عالی خلفای بنی عباس بوده است. وی از شاگردان حضرت امیرمؤمنان و موالیان و اخلاص کیشان آن حضرت بوده و به مدلول مجموع چندین حدیث نبوی از طرف پیامبر اکرم ﷺ به دعای نشر اسلام، بنده صالح بودن خدا، زیادتی علم، فقاہت در دین، علم تأویل قرآن و حکمت مفتخر گردیده است. ولادت او سه سال پیش از هجرت در مکه در شعب

بنی‌هاشم واقع شده و وفاتش نیز در حدود سال ۶۸ و یا ۷۴ هجری در طائف اتفاق افتاده است. وی نخستین کسی است که قرآن را تفسیر کرده و به تفسیر ابن عباس معروف است (درباره وی ر.ک: تهذیب التهذیب، ج ۴، صص ۳۵۶ - ۳۵۸. تاریخ بغداد، ج ۱، صص ۱۸۵ - ۱۸۷. معجم المؤلفین، ج ۵ - ۶، ص ۶۶. ریحانة الادب، ج ۷ - ۸، صص ۹۷ - ۹۸)

- ص ۱۸۸، س ۷، روی عن ابن عباس - رضی الله عنهم: «لَمَّا ارَادَ اللّٰهُ ... - همچنانکه از ابن عباس - خداوند از او خشنود باد - روایت شده است: چون خداوند خواست که این عالم را بیافریند جوهری بیافرید و به دیده هیبت در آن نگریست. آنگاه آن را بگداخت و آن از هیبت خدای رحمان به دونیمه بدل شد: نیمی آتش و نیمی دیگر آب، پس آتش را بر آب جاری ساخت و از آن دود برخاست و از آن دود، آسمان را آفرید و از کف آن زمین را.

- ص ۱۹۲، س ۱۱، طَهَّرَ أَيْتِي ... - این بیت از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۲۸، بیت ۴۳۴)

- ص ۱۹۲، س ۱۴، قلب المؤمن بیت ... - دل مؤمن، خانه خداست. این عبارت بدین صورت در شرح فصوص الحکم عبدالرزاق کاشانی، ص ۱۶۶ آمده، نیز به صورت «القلبُ بیثُ الربِّ» هم روایت شده و مؤلف اللؤلؤ المرصوع (ص ۷۵) آن را از موضوعات برشمرده است (احادیث مثنوی، ص ۶۲)

- ص ۱۹۲، س ۱۵، قلب المؤمن عرش ... - دل مؤمن، عرش خداست.

حدیث نبوی است (بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۳۹).

- ص ۱۹۳، س ۱۴، هلك المسوفون، قیل ... - سوف گویان هلاک شوند. گفته شد: سوف گویان چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان که گویند: «سوف أتوب، سوف أتوب» توبه خواهم کرد، توبه خواهم کرد.

- ص ۱۹۴، س ۱۷، بشنوید ای دوستان ... - این ابیات از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر اول، صص ۴، ۹، ابیات ۳۵، ۱۰۷ - ۱۰۸)

- ص ۱۹۶، س ۹، خوشتر آن باشد ... - این بیت از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۰، بیت ۱۳۶)

- ص ۱۹۷، س ۶، مناقب الاولیاء - معلوم نیست که مقصود ظریفی از این کتاب، همان تذکره‌الاولیای عطار نیشابوری است، و یا اینکه گزیده آن که به همین نام مناقب الاولیاء بوده، و نسخه‌ای از آن به شماره H 300 در کتابخانه موزه تویقاپوسرای محفوظ است:
- topkai Sarayi muzesi kutuphanesi farsca yazmalar kataLogue, 1/36.
- ص ۱۹۷، س ۶، نقل است از مناقب اولیا که چون غلام خلیل... - این حکایت در تذکره‌الاولیاء، صص ۴۶۶ - ۴۶۸ نقل شده است.
- ص ۲۰۰، س ۱۰، گفت نوح ای سرکشان... - این ابیات از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر اول، صص ۱۹۲ - ۱۹۳، ابیات ۳۱۲۴ - ۳۱۳۰).
- ص ۲۰۱، س ۵، فاهلکهم الله - تعالی - بدعائه... - پس خداوند متعال به دعای او آن قوم را نابود ساخت مگر کسانی را که از دین او پیروی کردند و با او وارد کشتی شدند.
- ص ۲۰۱، س ۷، یعنی: جعلنا السفينة عبرة للعالمین... - یعنی ما کشتی را برای جهانیان عبرت قرار دادیم، زیرا آن زمان درازی بر کوه جودی باقی ماند، و گفته شده است که عقوبت آن را به سبب غرق شدن عبرت قرار دادیم.
- ص ۲۰۱، س ۹، قال ابن عباس - رضی الله عنهما - بعث نوح... - ابن عباس - که خداوند از او خشنود باد - گفت: نوح برای مدت چهل سال به پیامبری مبعوث شد و او برای مدت ۹۵۰ سال میان قوم خویش برای دعوت آنان روزگار گذراند. او پس از توفان، ۶۰ سال زنده بود، تا آنکه مردم زیاد شدند و گسترش یافتند و عمر او ۱۰۶۰ سال بود.
- ص ۲۰۴، س ۱۰، عالم النحریر مقبول... - دانشمند دانایی که بیان پسندیده‌ای دارد و دل از زخم زبان جریحه‌دار شده است. هیچ کس از طعنه نادانان در امان نیست، اگر کسی در امان باشد پس خداوند بی‌نیاز هم از طعنه آنان در امان می‌بود (حتی خدا هم از طعنه نادانان در امان نمانده است). گروهی گفتند غزیر، پسر خداست؛ گروهی گفتند مسیح پسر اوست، گروهی به گمان نادرست گفتند که فرشتگان، دختران خداوند!
- این ابیات از ابراهیم گلشنی است (المعنوة، برگ ۵۰۶)
- ص ۲۰۴، س ۱۷، مادح خورشید... - این ابیات از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۳،

ابیات ۹ - ۱۱).

- ص ۲۰۵، س ۶، یعنی لمن فی قلبه خشية... - یعنی (تذکره‌ای است) برای آن کس که در قلبش خشیت و نرمشی باشد که از بیم دادن تأثیر پذیرد یا برای آن کس خداوند می‌داند که او از ترسیدن از آن بیمناک می‌شود و از آن سود می‌برد.

- ص ۲۰۵، س ۹، هر چه را خوب و خوش... - این ابیات از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۴۷، ابیات ۲۳۸۳، ۲۳۹۰)

- ص ۲۰۵، س ۱۷، باران که در لطافت طبعش... - این بیت از سعدی است (گلستان، ص ۶۲)

- ص ۲۰۵، س ۷، ابغض الآله عبد... - مبعوض‌ترین معبودی که در روی زمین پرستش می‌شود، هوای نفسانی است.

- ص ۲۰۷، س ۱۵، مادر بت‌ها... - این بیت از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۴۸، بیت ۷۷۲)

- ص ۲۰۸، س ۸، إِنَّ لِلَّهِ سَبْعِينَ... - همانا برای خدا هفتاد هزار پرده از نور و ظلمت است، اگر آن را برگیرد انوار چهره‌اش هر بیننده‌ای را خواهد سوزاند.

حدیث نبوی است (بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۴۵)

- ص ۲۰۹، س ۸، یکی از مریدان ناپخته... - این داستان در اسرار التوحید، ج ۱، ص ۱۹۷ آمده است.

- ص ۲۱۰، س ۱۳، صوفی ار باده به اندازه... - این ابیات مطلع غزلی از حافظ شیرازی است (غزلیات حافظ، ص ۲۲۰)

- ص ۲۱۲، س ۱۱، گر نبودی خلق محجوب... - این ابیات از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۳، ابیات ۳ - ۷)

- ص ۲۱۳، س ۱، و لكل مقام مقال - و برای هر جایی سخنی است.

(مجمع الامثال، ج ۳، ص ۱۴۷. الاقبال بالاعمال الحسنة، ص ۴۹۷. الفضائل، ص ۱۶۳. غررالحکم و

درر الکلم، ج ۵، ص ۱۶. التمثیل و المحاضرة، ص ۱۶. الامثال والحکم، ص ۱۶۱. قرة العین، صص

- ص ۲۱۳، س ۳، درین مشهد که انوار... - این بیت از شیخ محمود شبستری است (مفاتیح الاعجاز، ص ۸۹)
- ص ۲۱۳، س ۱۲، الْعِلْمُ لَا يَجِلُّ مَنَعُهُ - منع از علم، روا نیست.
- حدیث نبوی است (الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۹۳)
- ص ۲۱۴، س ۵، قَالَ إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - يَبْعَثُ... - گفت همانا خداوندی که با عزّت و گرامی است در هر صد سال کسی را برای این امت برمی‌انگیزد تا دین این امت را از نو بسازد.
- حدیث نبوی است (الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۸۲. سنن ابی داود، ص ۹۷۸)
- ص ۲۱۴، س ۶، إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ عَلَى رَأْسٍ... - همانا خداوند هر صد سال کسی را برمی‌انگیزد تا دین این امت را اصلاح کند.
- ص ۲۱۵، س ۱۰، یعنی: مِنْ جُزْءِ عِلْمِ النَّبُوَّةِ... - یعنی جزئی از علم نبوت؛ از آن جهت که در نبوت خبر دادن از غیب است، و نبوت باقی نمی‌ماند ولی علم نبوت ماندگار است.
- ص ۲۱۵، س ۱۶، إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا... - همانا برای خداوند بندگان است که نه از پیامبرانند و نه از شهیدان، اما پیامبران و شهیدان به خاطر نزدیکی ایشان به خدا و نشستن آنان نزد او در روز رستاخیز رشک می‌برند.
- حدیث نبوی است (مقامات زنده پیل، ص ۲۰، مناقب العارفین، ج ۲، ص ۷۵۸).
- ص ۲۱۶، س ۱، قَالَ اَعْرَابِي حَدَّثَنَا... - اعرابی گفت: ای رسول خدا از آنان با ما سخن بگو. آن حضرت - علیه السلام - گفت: ایشان بندگان خدا از شهرهای گوناگون و قبایل مختلف‌اند که هیچ نسبتی با یکدیگر ندارند و هیچ دینی میانشان نیست و به روح خدا عشق می‌ورزند. خداوند چهره‌هایشان را نورانی می‌کند و برای آنان منبرهایی در برابر خدای رحمان در روز رستاخیز قرار می‌دهد. مردم را اندوهگین می‌کنند و مردم آنان را اندوهگین نمی‌سازند و مردم را می‌ترسانند و مردم آنان را بیم نمی‌رسانند.
- ص ۲۱۶، س ۱۶، کار پاکان را قیاس... - این ابیات از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۸، ابیات ۲۶۳ - ۲۶۸)
- ص ۲۱۷، س ۱۲، فتنه و آشوب... - این بیت از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۱،

بیت (۱۴۲)

– ص ۲۱۸، س ۶، لَا يَتَجَلَّى اللَّهُ... - خداوند، دوباره به یک صورت جلوه گر نمی شود و نه برای دوباره در یک صورت.

این عبارت را فخرالدین عراقی به صورت «لَا يَتَجَلَّى فِي صُورَةٍ مَرَّتَيْنِ وَ لَا يَتَجَلَّى فِي صُورَةٍ لَّائِنَيْنِ» از قول ابوطالب مکی (درگذشته ۳۸۶ هـ.ق) صاحب کتاب قوت القلوب آورده است (مجموعه آثار فخرالدین عراقی، ص ۴۶۷).

– ص ۲۱۹، س ۷، أَصْحَابِي كَالنُّجُوم... - اصحاب من چون ستارگانند، به هر یک اقتدا کنید، رستگار می شوید.

حدیث نبوی است (ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۳۴. الافصاح، ص ۴۹. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۸۶. شرح نهج البلاغة، ج ۲۰، صص ۱۱، ۲۳، ۲۸. الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۲۷۲. ج ۲، ص ۲۱. ج ۳، ص ۱۴۶. الصوامر المهرقة، صص ۷۷، ۱۰۰. الطرائف، ج ۲، ص ۵۲۳. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲۰. ج ۲۲، ص ۳۰۷).

– ص ۲۱۹، س ۱۰، گفتم پیغمبر... - این بیت از مولوی است (مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۲۲۵، بیت ۳۶۵۶)

نمایه

- آیات قرآنی
- احادیث و روایات
- اقوال بزرگان و امثال و حکم
- اشعار عربی
- اشعار فارسی
- نمایه‌های عام (نام‌ها، جایها، کتابها)

آيات قرآنى

أَتَسْتَبْدِلُونَ (بقره / ٦١)	١٢٨
أَدْخِلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَاَزْوَاجَكُمْ تُحْبِرُونَ... (زخرف / ٧٥ - ٧١)	١٢٠
إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ (تكوير / ١)	١٧٤
إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ... (مائده / ١١٢)	١٢٩
إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا... (يوسف / ٤)	٦٠
إِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوَّةُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بِصِيرًا (يوسف / ٩٣)	١٧٨
أَفَرَأَيْتَ مِنْ أَتَّخِذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ (جاثيه / ٢٣)	٢٠٧، ١٢١
أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ (بقره / ٨٧)	٢٠٣
أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (محمّد / ٢٤)	٧٣
أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ (الزُّمَر / ٢٢)	١٧٢، ٣٩، ٤١
إِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ (قمر / ١)	١٦٨
إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (علق / ١ - ٢)	١١٩
إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ (الشعراء / ٢٢٧، ص / ١٤)	٤٤
أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (يونس / ٦٣)	٢١٦
الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا... (يونس / ٦٤)	١١٩
أَلَا أَنْ دَعَوْتَكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَاذْكُرُوا أَنْفُسَكُمْ (ابراهيم / ٢٢)	١١١
اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا... (مائده / ١١٤)	١٣٠
أَلَّا خَلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ (زخرف / ٦٧)	١٢٦
الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ (بقره / ٤٦)	٤٩
الَّذِي يُوسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ (الناس / ٥)	٤١
الَّذِي هُوَ أَدْنَى (بقره / ٦١)	١٢٨
أَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بِصِيرًا (يوسف / ٩٣)	١٧٨
أَلْقِيَهُ عَلَى وَجْهِهِ (يوسف / ٩٦)	١٧٩
أَلَمْ تَر إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظَّلَّ وَ لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا... (فرقان / ٤٥)	١١٣
أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ (الزُّمَر / ٦٥)	٧٨
إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيكُمْ (حجرات / ١٣)	١٤٣
إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ (الفتح / ١٥)	٢٩

- إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نَظْفَةٍ أَمْشَاجٍ (انسان / ٢) ٥١
- إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ (توبه / ١١١) ٩٦، ٩٨
- إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ (ابراهيم / ٢٢) ١١١
- إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ (يوسف / ٥٣) ٩٥، ٩٧
- أَنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمْعَزُولُونَ (شعراء / ٢١٢) ٩٣
- أَنْ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٍ (شعراء / ٢٧) ٢٠٣
- أَنْ فَرَعُونَ عَلَا فِي الْأَرْضِ (قصص / ٤) ٧٨
- أَنْ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ... (بقره / ١٦٤) ١٩٠
- أَنْتَ لَمَجْنُونٍ (الحجر / ٦) ٢٠٣
- أَنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمْعَزُولُونَ (شعراء / ٢١٢) ٩٣
- إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فْتَرَتَّبُوا بِهِ حَتَّى حِينٍ (مؤمنون / ٢٥) ٢٠٠
- أَنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيِّدِينَ (صافات / ٩٩) ١٨١
- أَتَى لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُون (يوسف / ٩٤) ١٧٩
- أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ (اعراف / ١٧٩) ٤٤
- أَهْبَطُوا مِصْرًا (بقره / ٦١) ١٢٨
- أَ هَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا (فرقان / ٤١) ٢٠٤
- بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ (بقره / ٦١) ١٢٨
- بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ (انبياء / ٥) ٢٠٣
- بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ (انبياء / ٥) ٢٠٣
- ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (التين / ٥) ١٩١
- ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً (بقره / ٧٤) ١٠٧
- جَاعِلِ الْمَلَائِكَةَ رُسُلًا أُولَى الْأَجْنِحَةِ مِثْنَى وَثُلْثَ وَرُبَاعٍ (فاطر / ١) ٨٥
- جَعَلَهُ ذَكَاً (اعراف / ١٤٣) ٨٠
- جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ (نوح / ٧) ٥٠
- الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ (اعراف / ١٤٣) ١٤٦
- ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ (مائده / ٥٤؛ حديد / ٢١؛ جمعه / ٤) ٥٣
- رَبِّ ارْنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ... (اعراف / ١٤٣) ٧٩
- رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ (سجده / ١٢) ٩٨
- رَبَّنَا آتِنَا لَنَا نُورًا وَغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (تحریم / ٨) ٨٧
- رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ (بقره / ٢٨٦) ٢١٠
- زَيْنٌ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ... (آل عمران / ١٤) ٧٣
- سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ (فصلت / ٥٣) ١٦٦
- سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (فتح / ٢٣) ٢١٦
- صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً (بقره / ١٣٨) ١٦٦
- صُمُّكُمْ غُمِي (بقره / ١٨ - ١٧١) ٤٩
- طه مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى إِلَّا تَذَكِيرٌ لِمَنْ يَخْشَى (طه / ١ تا ٣) ٢٠٥
- فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ فَانجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَ... (عنكبوت / ١٤ - ١٥) ٢٠١

- فَارْتَدَّ بِصِيرًا (يوسف / ٩٦)..... ١٧٩
- فَاسْتَمَعَ لِمَا يُوحَىٰ أَنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا (طه / ١٤)..... ٤١
- فَانْصَرَفَ مَكَانَهُ فَسُوفَ تَرَانِي (اعراف / ١٤٣)..... ٧٩
- فَانْظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا (روم / ٥٠)..... ١٢٤
- فَأَنكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمَعُ الضَّمَّ الدَّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ... (روم / ٥٢-٥٣)..... ٥٤
- فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ (بقره / ٦١)..... ١٢٨
- فَأَنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ اخْفَى (طه / ٧)..... ١٥٧، ٤٤
- فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعْتَ الذِّكْرَى (الاعلى / ٩)..... ٤٦
- فَلَا تُغَيِّرْكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا تَغَيِّرْكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ (لقمان / ٣٣)..... ٣٩
- فَلَمَّا أَفَاقَ (اعراف / ١٤٣)..... ١٨٢
- فَلَمَّا أَتَىٰ جَاءَ الْبَشِيرُ (يوسف / ٩٦)..... ١٧٩
- فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ (اعراف / ١٤٣)..... ٨٠
- فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً (النحل / ٩٧)..... ٨١
- فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ يُخْرَجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ (طارق / ٥-٧)..... ٥١
- فَمَا رَیَحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (بقره / ١٦)..... ٩٦
- فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ وَ حَرِّقُوهُ فَأَنْجِيَهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ (عنكبوت / ٢٤)..... ٢٠٢
- فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ (بقره / ١٠، مائدة / ٥، انفال / ٨ و...)..... ١٤٨
- فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا (بقره / ١٠)..... ٩٧
- فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ (مؤمن / ١١)..... ٩٨
- فِيؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ (الرحمن / ٤١)..... ١٤٠
- قَالَ أَبُوهُمْ (يوسف / ٩٤)..... ١٧٩
- قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (مائدة / ١١٢)..... ١٣٠
- قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ. قَالَ فَاخْرُجْ... (ص / ٧٦ تا ٧٨)..... ١٣٤
- قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَايَ إِلَّا فِرَارًا (نوح / ٥-٦)..... ٢٠٠
- قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ (مائدة / ١١٤)..... ١٣٠
- قَالَ كَبِشْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ (بقره / ٢٥٩)..... ١٨٦
- قَالُوا نَرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا (مائدة / ١١٣)..... ١٣٠
- قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا (يوسف / ٣٠)..... ٤١
- قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَةٍ (اسرا / ٨٤)..... ١٥٠
- قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ... (كهف / ١٠٩)..... ٢١٨، ٤٣
- كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرُونَهَا لَمْ يَلْبِسُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحًى (التَّارِغَاتِ / ٤٦)..... ١٨٦
- كُتِبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ (المجادله / ٢٢)..... ٤١
- كَأَلَّا بَلْ رَأَىٰ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (مُطَفِّفِينَ / ١٤)..... ٨٩
- كَأَلَّا لَنْ لَمْ يَنْتَه (علق / ١٥)..... ١٤٠
- كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ (قصص / ٨٨)..... ١١٦
- كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ (مَذْذَرِ / ٣٨)..... ١٣٢
- كَمْ لَبِثْتَ (بقره / ٢٥٩)..... ١٨٦

- لَا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا (يوسف / ٣) ١٤٧
- لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (التين / ٤-٥) ١٩١، ٤٣
- لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ (آل عمران / ٦٤) ١١٣
- لِنَسْفَعُ بِالْأَنفَاسِ (علق / ١٢) ١٤٠
- لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ (نور / ٥٥) ١٦٥، ٤٦
- لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ (شورى / ١١) ١٥٩
- مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ (ابراهيم / ٢٢) ١١٢
- مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى (النجم / ١٧) ٦٧
- مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ (احزاب / ٤٠) ٢١٥
- مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى (النجم / ١١) ٤٢
- مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا (نوح / ١٣-١٤) ٤٠
- مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرٌ مِمَّا تَالِيَهَا (انعام / ١٦٠) ٨٨
- مَنْ عَمِلْ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (فصلت / ٤٦) ١٣٢
- مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اطَاعَ اللَّهَ (نساء / ٨٠) ٢٩
- نَارُ اللَّهِ أَلْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنَدَةِ (الهمزة / ٦-٧) ٥٩
- نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى... (فصلت / ٣١-٣٢) ١٢٠
- ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ مَا آتَتْ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ (قلم / ١-٢) ٢٠٤
- وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا (يس / ٣٣) ١٢٤، ٦٦
- وَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (عنكبوت / ١٦) ٢٠٢
- وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا (نساء / ١٢٥) ١٥٥
- وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً... (انفال / ٢٥) ١٢٩، ١٢٦
- وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا (الزمر / ٦٩) ١١٣
- وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ (بقره / ١٨٦) ١٥٥
- وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا (اسراء / ٤٥) ٥٠
- وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ (ابراهيم / ٣٥) ٢٠٧
- وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً (بقره / ٣٠) ٣٧
- وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُصِيبَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا... (بقره / ٦١) ١٢٨
- وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ ابْنِ وَاسْتَكْبَرَ (بقره / ٣٤) ١٣٤
- وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا (عنكبوت / ٦٩) ٤٠
- وَ اللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ (يونس / ٢٥) ٢١٤
- وَ إِلَى ثَمُودَ إِخْوَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ... (اعراف / ٧٣-٧٥ تا ٧٧) ٢٠٢
- وَ إِلَى عَادٍ إِخْوَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ أَنَا لِرَبِّكَ فِي سَفَاهَةٍ وَ أَنَا لَنُظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ قَالَ يَا قَوْمِ... (اعراف / ٦٥ تا ٦٨) ٢٠١
- وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (الضحى / ١١) ٢٢١، ١٨٥، ١٨٠، ٤٦
- وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ (طه / ١٣) ٦١
- وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا (الحج / ١٨) ١٩٢
- وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (عنكبوت / ٥٤) ٥٩

و تلك الامثال نُصِّرُ بِهَا لِلنَّاسِ و ما يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ (عنكبوت / ٤٣)..... ٩٣
و تَرِيَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ (اعراف / ١٩٨)..... ٥٤، ٤٩
و تَطْمِئِنُّ قُلُوبُنَا وَ نَعْلَمُ أَنَّ قَدْ صَدَقْتَنَا (مائده / ١١٣)..... ١٣٠
و جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي أَذَانِهِمْ وَقْرًا (اسراء / ٤٦)..... ٥٠
وَ خَرَّ مُوسَى صَعْقًا (اعراف / ١٤٣)..... ٨٠
وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ (ذاريات / ٥٥)..... ٤٦
وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ... (آل عمران / ١٣٣)..... ١٨٦
وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَ انْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوَى كُلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ... (بقره / ٥٧)..... ١٢٧
وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا (بقره / ٣١)..... ٤٢
وَ عَهَدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ (بقره / ١٢٥)..... ١٩٢
وَ فِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زُرُوعٌ وَ نَخِيلٌ... (الرعد / ٤)..... ٢٠٥
وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ (إبراهيم / ٢٢)..... ١١١
وَ قَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنْ الْكَافِرِينَ ذَيَّارًا (نوح / ٢٦)..... ٢٠١
وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ (الحجر / ٦)..... ٢٠٣
وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (اسراء / ٨١)..... ٢٠٨
وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (بقره / ٣٤، ص / ٧٤)..... ١٣٤
وَ لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ... (آل عمران / ١٦٩ - ١٧٥)..... ٨٤
وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ (بقره / ١٥٤)..... ١٥٣، ٨٤
وَ لَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا... (آل عمران / ١٨٥)..... ٢١٣
وَ لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ (بقره / ٢٥٥)..... ٢١٨
وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ قَفَيْنَا مِنْ بَعْدِ الرُّسُلِ (بقره / ٨٧)..... ٢١٥
وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ (إبراهيم / ٤)..... ٢٠٢
وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِتَى لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ
الْيَمِّ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرِيكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَ مَا نَرِيكَ أَتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا أَنْ
يَادَّبُوا الرِّأْيَ وَ مَا نَرِي لَكَ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكَ كَاذِبِينَ (هود / ٢٥ تا ٢٧)..... ١٩٩
وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا (عنكبوت / ١٤)..... ٢٠٠
وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً... (مؤمنون / ١١ - ١٢)..... ٦١
وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ (الملك / ٥)..... ٤٦
وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (الزمر / ٢٧)..... ٩٣
وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ وَ لَيْسَ مَا شَرَوْا... (بقره / ١٥٢)..... ٩٦
وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا (انعام / ١٣٢، احقاف / ١٩)..... ١٩٣
وَ لِكُلِّ وَجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّيْهَا..... ١٥٠
وَ لَكِنْ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ (اعراف / ١٤٣)..... ٧٩
وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ (اعراف / ١٤٣)..... ١٥٥
وَ لَهُمْ أَغْنَى لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا (اعراف / ١٧٩)..... ٤٩
وَ لَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ... (لقمان / ٢٧)..... ٢١٨
وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَاسْمَعَهُمْ (انفال / ٢٣)..... ٩٣

- وَمَا أَتَيْكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا (حشر / ٧) ١٢٦
- وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ (ابراهيم / ٤) ١١٣
- وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى (انفال / ١٧) ٢٩
- وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (نحل / ٣٣) ١٣٢
- وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ (يس / ٦٩) ٢٠٤
- وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (الحجر / ١١) ٢٠٣
- وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَفْعَالِ (فاطر / ٢٢) ٥٤
- وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ (آل عمران / ٧) ١٥٠
- وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى (النجم / ٣ - ٤) ٢٩
- وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (بقره / ١٨٦) ١٥٥
- وَتَكُونُ عَلَيْهِمَا مِنَ الشَّاهِدِينَ (مائده / ١١٣) ١٣٠
- وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْنٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً (اعراف / ١٤٢) ... ١١٢
- وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا... (طه / ٩ - ١١) ٦٠
- هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا (انسان / ١) ٥١
- يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي... (الفجر / ٢٦ - ٣٠) ٤٧، ١٩١
- يَا أَيُّهُ السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبِّكَ (زخرف / ٤٩) ١١٠
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ (مائده / ٣٥) ١٥٦، ٢١٤
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا (بقره / ٢٧٨) ١٣٥
- يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ (فاطر / ٥) .. ١١١
- يَا جِبَالُ أَوْبَىٰ مَعَهُ وَالطَّيْرِ (سبا / ١٠) ١٠٦
- يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى (طه / ١١ - ١٢) ٦١
- يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ وَارَادُوا بِهِ كَيْدًا... (انبيا / ٦٩ - ٧٠) ٢٠٢
- يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَ... (فرقان / ٢٩) .. ١٢٦
- يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ (مائده / ٥٤) ٨٨
- يَسْ وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (يس / ١ تا ٤) ٣٠
- يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ (حديد / ١٢) ٨٧
- يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا (بقره / ٢٦٩) ١٠٩
- يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (شعراء / ٨٩) ٢٢١

احاديث وروايات

- ابغض الآله عُبد في الارض الهوى ٢٠٧
- أبيت عند ربى يُطعمنى و يسقيني ١٨٥
- الإخلاص سر من سرى استودعته في قلب من أحبته من عبادى ٥٣
- اذبنى ربى و أحسن تأديبى ١٢٥
- إذا تحيرتُم فى الأمور فاستعينوا من اهل القبور ١٥٣
- أرحنا يا بلال ١٨٤
- اصحابى كالتنجوم بآيهم اقتديتُم إهتديتُم ٢١٩
- أعددت لِعبادى الصالحين ما لا عين رأت و لا أذن سمعت (حديث قدسى) ١١٢
- ألا طال شوق الأبرار الى لقائى و انا إليهم لأشد شوقاً (حديث قدسى) ٨٨، ٦٦
- اللهم اجعل فى قلبى نوراً و فى سمعى نوراً و فى بصري نوراً و عن يمينى ١٧٣
- أنا عند ظن عبدي بى ٤٩
- أنا عند المنكسرة قلوبهم لاجلى و المندسة قبورهم لاجلى (حديث قدسى) ١٥٢
- انا كلام الله الناطق (حضرت على عليه السلام) ٥٢
- انا من نور الله و الانبياء من نورى و الاولياء من نورى ١٦٥، ١٣٧، ٣٨
- الانسان سرى و انا سره ١٩٦، ٥١
- الانسان و القرآن توأمان ٥٢
- إن الله - تعالى - خلق الارواح قبل الاجساد بأربعة آلاف سنة و فى رواية بالفى سنة .. ٤٣، ١٩١
- إن الله تعالى خلق آدم على صورته ١٦٦، ٣٦
- إن الله خلق آدم على صورة الرحمن ١٦٦
- إن الله يبعث على رأس كل مائة عام من يضحح لهذه الامة دينها ٢١٤
- إن فى جسد بنى آدم مضغة إذا صلحت صلح البدن كله و إذا فسدت فسد البدن ١٤٨، ٩٤
- إن القلوب تضد كما يصد الحديد ٨٩
- إن لربكم فى أيام دهركم نفحات ١٧٧
- إن لله سبعين الف حجاب من نور و ظلمة لو كشفها لأحرقت سبحات وجهه ٢٠٨
- إن لله عباداً خلقهم لمنافع الناس ٣٣
- إن لله عباداً قلوبهم أنور من الشمس ١٧٤، ١٦٤، ١٣٤
- إن لله عباداً قلوبهم أنور من الشمس و فعلهم كفعل الانبياء ١٦٥، ٨٦
- إن لله عباداً قلوبهم أنور من الشمس و فعلهم كفعل الانبياء و هم عند الله بمنزلة الشهداء ٨٦
- إن لله عباداً ليسوا بأنبياء و لا شهداء يغبطهم النبيون و الشهداء بقربهم و ٢١٥
- إن للقرآن ظهراً و بطناً و حداً و مطلعاً (منسوب به پیامبر (ص)) ٥٢

- ١٨١ إِنَّ مِنْ أُمَّتِي رَجَالًا ابْدَانَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ قُلُوبُهُمْ فِي الْآخِرَةِ
 ١٣٧ إِنَّ مِنَ النَّاسِ أَنَاسٌ مَفَاتِيحٌ لِلْخَيْرِ وَ مَغَالِيقٌ لِلشَّرِّ وَ إِنَّ مِنَ النَّاسِ أَنَاسٌ مَفَاتِيحٌ
 ٨٩ إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَذِنَ كَانَ نَقْطَةً سَوْدَاءَ فِي قَلْبِهِ فَإِنْ تَابَ وَاسْتَغْفَرَ صَفُلٌ
 ١٣٠ أَنَّهُ نَزَلَتْ خَبْرًا وَ لَحْمًا وَ قِيلَ لَهُمْ إِنَّهَا مَقِيمَةٌ لَكُمْ مَا لَمْ تَخُونُوا
 ٩٠ أَنَّهُ لَيَغْنَى عَلَى قَلْبِي وَ إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ
 ١٧٧ أَنِّي لَأَجِدُ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ قَبْلِ الْيَمَنِ
 ٤٣ أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ رُوحِي
 ٣٨ أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي
 ٢١٥، ٤٢ أُولَئِئِي تَحْتَ قِبَابِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي (منسوب به پیامبر(ص))
 ٢٠١ بُعِثَ نُوحٌ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - لِأَرْبَعِينَ سَنَةً وَ بَقِيَ فِي قَوْمِهِ يَدْعُوهُمْ أَلْفَ سَنَةٍ
 ٦٧ الْبَلَاءُ مُوَكَّلٌ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ عَلَى الْأَوْلِيَاءِ ثُمَّ عَلَى الْأَمْثَلِ فَلَا مَثَلَ
 ٦٨ تَجَوَّعَ تَرَانِي تَجَرَّدَ تَصِلُ (حديث قدسي)
 ٣٣ تَخَلَّقُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ (منسوب به پیامبر(ص))
 ٩٦ تَعَسَّ عَبْدُ الْهَوَاءِ وَ تَعَسَّ عَبْدُ الدِّينَارِ
 ١٦٢، ١٥٩ تَفَكَّرُوا فِي آءِ اللَّهِ وَ لَا تَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ
 ٨٦ جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تَوَازَى عَمَلُ الثَّقَلَيْنِ (منسوب به پیامبر(ص))
 ٣٥ خَلَقْتُ الْعَالَمَ لِاجْلِكُمْ وَ خَلَقْتُكُمْ لِأَجْلِي
 ٩٩، ٦٢ الدُّنْيَا حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ الْآخِرَةِ وَ الْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَ هُمَا حَرَامَانِ عَلَى أَهْلِ اللَّهِ
 ١٨٥ الدُّنْيَا سَاعَةٌ فَاجْعَلْهَا طَاعَةً
 ٢١٥، ١١٨ ذَهَبَتِ النُّبُوَّةُ وَ بَقِيَتِ الْمُبَشِّرَاتُ
 ١١٧ رَأَيْتُ رَبِّي لَيْلَةَ الْمَعَاجِزِ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ
 ٧٧ رَبُّ زِدْنِي فِيكَ تَحِيْرًا (منسوب به پیامبر(ص))
 ٢١٥، ١١٨ الرَّؤْيَا الْحَسَنَةُ مِنَ الرَّجُلِ الصَّالِحِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَ أَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبُوَّةِ
 ١١٨ الرَّؤْيَا الصَّالِحَةُ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَ أَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبُوَّةِ
 ١٨٨ رَوَى عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضٍ - لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ - تَعَالَى - أَنْ يَخْلُقَ هَذَا الْعَالَمَ فَخَلَقَ جَوْهَرًا
 ٩٨ زَيْنَةُ الدُّنْيَا بِالْمَالِ وَ زَيْنَةُ الْآخِرَةِ بِالْأَعْمَالِ
 ١٦٥ السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ
 ٥٠ طُوبَى لِمَنْ رَأَى
 ١٨٦ عَجَلُوا بِالصَّلَاةِ قَبْلَ الْفَوْتِ وَ عَجَلُوا بِالتَّوْبَةِ قَبْلَ الْمَوْتِ
 ٧٥، ٧٠ عَزَّ مَنْ قَنَعَ ذَلَّ مَنْ طَمَعَ (منسوب به حضرت علی(ع))
 ٢١٣ الْعِلْمُ لَا يَحِلُّ مِنْهُ
 ١٨٠ عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ تَنْزَلُ الرَّحْمَةُ
 ٧٢ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ - رَضٍ - قَالَ: حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ - ص - وَ عَائِشَةَ فَاَمَّا أَحَدُهُمَا فَبَيَّنْتُهُ
 ١٦٨ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ أَهْلَ مَكَّةَ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ
 ١٧٣، ٤٠ فَرَجَ عَنِّي سَقْفُ بَيْتِي وَ أَنَا بِمَكَّةَ فَتَزَلَّ جِبْرِيلُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَقَرَجَ صَدْرِي ثُمَّ غَسَلَهُ
 ١١٥ الْفَقْرُ فَخْرِي
 ٢١٤ قَالَ إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ يَجْدُدُ

- قَرَّبَ مِنِّي قَرَّبَ مِنِّي يَا جِبْرِئِيلُ ١٦٣
- قَلْبَ الْمُؤْمِنِ بَيْتُ اللَّهِ (از موضوعات) ١٩٢
- قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ اللَّهِ ١٩٢
- لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ - تَعَالَى - أَنْ يَخْلُقَ هَذَا الْعَالَمَ فَخَلَقَ جَوْهَرًا فَنَظَرَ إِلَيْهِ بِنَظَرٍ ١٨٨
- كَلِمُوا النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ ٧١، ٧٤، ٢١٢
- كَلِّمْنِي يَا حُمَيْرَاءُ (منسوب به پیامبر(ص)) ١٨٤
- كُنْتُ سَمْعُهُ وَبَصَرُهُ ١١١
- كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَاحْبِثْ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتَ الْخَلْقَ لِأَعْرِفَ (حديث قدسي) ٣٦
- كُنْتُ لَهُ سَمْعًا وَبَصَرًا وَيَدًا وَلِسَانًا وَرِجْلًا فَبِي يَسْمَعُ وَبِي يُبْصِرُ وَبِي يُنْطِقُ ١٦٦
- كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ ٥٢
- كُنْتُ نَبِيًّا وَلَا مَاءَ وَلَا طِينَ ٥٢
- لَا أُحْصِي ثَنَاءَ عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ ١٦٢
- لَا تَسُبُّوا الرِّيحَ فَإِنَّهُ مِنْ نَفْسِ الرَّحْمَنِ ١٧٧
- لَا يَتَجَلَّى اللَّهُ فِي صُورَةٍ مَرَّتَيْنِ وَلَا لَاثْنَيْنِ فِي صُورَةٍ (منسوب به پیامبر ﷺ) ٢١٨
- لَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالتَّوَّافِلِ حَتَّى أَجِبَهُ (حديث قدسي) ١٩٦
- لَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالتَّوَّافِلِ حَتَّى أَجِبَهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ لَهُ سَمْعًا وَ..... ٨٣
- لِكُلِّ شَيْءٍ صَقَالَةٌ وَإِنْ صَقَالَةُ الْقُلُوبِ ذِكْرُ اللَّهِ ٩٠
- لَوْ حَدَّثْتُكُمْ مَا سَمِعْتُ مِنْ فَمِ أَبِي الْقَاسِمِ لَخَرَجْتُمْ مِنْ عِنْدِي وَأَنْتُمْ تَقُولُونَ: ٧٢
- لَوْ خَشَعَ قَلْبُهُ هَذَا لَخَشَعَتْ جَوَارِحُهُ ٩٤، ١٤٨
- لَوْ دُنُوتُ أَنْمَلَةٍ لَاحْتَرَقَتْ ١٦٤
- لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ ذَهَبٍ لَا يَتَغَيَّرُ ثَلَاثًا وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ ٧٥
- لَيْسَ لِلْمَاضِينَ هَمُّ الْمَوْتِ أَمَّا لَهُمْ هَمُّ الْفُوتِ ١٨٦، ١٩٣
- مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ الْمُقَرَّبُونَ بِمِثْلِ آدَاءٍ مَا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِمْ وَأَنَّ الْعَبْدَ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ ١١٠
- مَا عَزَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ وَمَا ذَكَرْنَاكَ حَقَّ ذِكْرِكَ ١٦٢
- مَا وَسِعَنِي أَرْضِي وَلَا سَمَانِي وَلَكِنْ وَسِعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ (حديث قدسي) ١٣٩، ١٩٢
- مِثْلُ الدُّنْيَا كَحِلْمِ النَّائِمِ (منسوب به پیامبر(ص)) ١٨٥
- الْمُسْتَشَارُ مُؤْتَمَنٌ ١٠٠
- مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلْيَقْرَأْ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ١٧٤
- مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ ١٣٣، ١٣٨
- مَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ مَنْزِلَتَهُ عِنْدَ اللَّهِ - تَعَالَى - فَلْيَعْلَمْ مَنْزِلَةَ اللَّهِ عِنْدَهُ فَإِنَّ ٨٥
- مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيَّ مَيِّتٌ يَمْشِي عَلَيَّ وَجْهِ الْأَرْضِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى ابْنِ أَبِي قُحَافَةَ ٦٥، ٨٤
- مَنْ تَقَرَّبَ مِنِّي شَيْبَرًا تَقَرَّبْتُ مِنْهُ ذِرَاعًا وَمَنْ تَقَرَّبَ مِنِّي ذِرَاعًا ٨٨
- مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً سَيِّئَةً فَلَهُ وَزْرُهَا وَوَزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا ١٣٣
- مَنْ صَبَّحَ سُنَّتِي حَرَمْتُ عَلَيْهِ شِفَاعَتِي ١٢٦
- مَنْ عَرَفَ اللَّهَ طَالَ لِسَانُهُ ١٣٨
- مَنْ عَرَفَ اللَّهَ كُلَّ لِسَانُهُ (منسوب به پیامبر(ص)) ٧١، ١٨١
- مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا (منسوب به پیامبر(ص)) ٦٥، ٨٤

- المؤمنُ مرأتُ المؤمن..... ٣٦
- النَّاسُ مَعَادُنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ ٤٠
- نَحْنُ مَرَأَةٌ مَجْلُوءَةٌ رَأَى كُلُّ وَاحِدٍ فِيهَا وَجْهَهُ ٤٨
- وَعَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - أَنَّهَا قَالَتْ: أَوَّلُ مَا بُدِيَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ..... ١١٨
- وَلَا تَطْرَحِ الْجَوَاهِرَ عَلَى أَفْوَاهِ الْكِلَابِ (منسوب به حضرت عيسى) ٧١
- وَلِكُلِّ مَقَامٍ مَقَالٌ (منسوب به پیامبر (ص))..... ٢١٣
- وَ هُوَ مَا أَخْبَرَ اللَّهُ بِهِ نَبِيَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِالْإِلْهَامِ أَوْ بِالْمَنَامِ فَأَخْبَرَ..... ٤٩
- هَلَكَ الْمُسُوفُونَ قِيلَ مِنَ الْمُسُوفُونَ؟ قَالَ هُمُ الَّذِينَ قَالُوا سَوْفَ أَتُوبُ سَوْفَ أَتُوبُ..... ١٩٣
- هَمَّ عِبَادُ اللَّهِ مِنْ بُلْدَانٍ شَتَّى وَ قَبَائِلٍ شَتَّى لَمْ تَكُنْ بَيْنَهُمْ أَرْحَامٌ يَتَوَاصَلُونَ..... ٢١٦
- يَا ابْنَ آدَمَ مَرَضْتُ فَلَمْ تُعِدْنِي، قَالَ: يَا رَبِّ كَيْفَ أَعُوذُكَ وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ؟ قَالَ:..... ٨٤
- يَا عَائِشَةُ دَاوَمِي عَلَى قَرَعِ بَابِ الْجَنَّةِ. قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ بِمَاذَا؟ قَالَ: بِالْجُوعِ..... ١١٢
- يَنْزِلُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِي كُلِّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا وَ يَقُولُ: هَلْ مِنْ تَائِبٍ..... ١٠٦

اقوال بزرگان و امثال و حکم

البيت المحرم هو قلب الانسان الكامل الذى حرم على غير الحق و.....	٢٢٠، ٤٢، ٤٢
اجسادنا ارواحنا، ارواحنا اجسادنا	٥٤
إذا جاء النور ذهبت الظلمة	٢٠٨
الا طال شوق الابرار الى لقائى وانا إليهم لأشد شوقاً	٨٨، ٤٦
ان للقران ظهراً و بطناً و حداً و مطلعاً (منسوب به امام على - ابن مسعود)	٥٢
اوليائى تحت قبائى لا يعرفهم غيرى	٢١٥، ٤٢
تخلقوا باخلاق الله	٣٣
جذبة من جذبات الحق توازى عمل الثقلين (منسوب به بوالقاسم نصرآبادى)	٨٦
رب زدنى فيك تحيراً (منسوب به شبلى - ابوبكر صدق)	٧٧
شكر المنعم على المنعم عليه واجب	١٧٧
عز من قنع من طمع	٧٥، ٧٠
كلميني يا حميراء	١٨٤
لا يتجلى الله فى صورة مرتين و لا لاثنتين فى صورة (ابوطالب مكي)	٢١٨
لا يعرف الله غير الله و لا يذكر الله غير الله	١٦٢
لا يعرف العشق غير العشق	١٦٢
لسان الحال انطق من لسان المقال	١٦٠
ليس فى جنتى سوى الله (منسوب به حلاج - ابوسعيد ابى الخير - بايزيد بسطامى)	٣١
ما كل طالب قابلاً و لا كل قابل طالباً و لا كل طالب صابراً و لا كل صابر واجداً	٣٥
مثل الدنيا كحلحلم النائم	١٨٥
المجاز قنطرة الحقيقة	١٢٠
من عرف الله كل لسانه (منسوب به جنيد بغدادى)	١٨١، ٧١
من عرفنى عرفك فانا لا اعرف و أنت لا تعرف	٣١
موتوا قبل ان تموتوا	٨٤، ٤٥
النفس هى الصنم الاكبر	٢٠٧، ١٢١
وقت بيگاه شد (ضرب المثل)	٤٩
ولا تطرح الجواهر على افواه الكلاب (ضرب المثل)	٧١
و لكل مقام مقال	٢١٣
هر كه گرسنه است روز او را دير آيد (ضرب المثل)	٧٠

اشعار عربى

- أحبّ بحبّها تلعات نجد / و ما شَغَفَى لها لَوْ لا هَواها (الابيوردي) ٤١
- أحسن الأقوال قولٌ للحسن / مايقول إلّا فبى ينطق لها (حسن ظريفى چلبى) ٥٧
- ألا إنّما الدّنيا كمنزل راكب / أراح عشيّاً وَ هو فى الصّبح راحل ١٨٦
- اناالقرآن والسّبع المثنائى / وروحُ الرّوح لا روحُ الاوانى (ابن عربى) ٥٢
- انظروا سُكران حبّ فى الغرام / من هَواهُ قد تحيّر يا كرام (ابراهيم گلشنى) ١٨٣
- أنّهم لله تخدم للأنام / ربّنا! أرسِلْ لهم مِنّا السّلام (حسن ظريفى چلبى) ١٢٣
- ايا شابّ لربّ العرش عاصى / أتذرّى ما جزاء للمعاصى ١٣٢
- أيحسبُ الصّبّ أنّ الحبّ مُنكتمٌ / ما بين منسجم منه و مُضطرم (بوصيرى) ١٥١
- بعد محوى علّم لى آيةٌ / قد قرأت عارياً عنى بها (حسن ظريفى چلبى) ٥٧
- تعالى العشق عن همّ الرّجال / و عن وصفِ التّفرّق والوصال ١٥٨
- تهت من لذاتها عندالكرام / قد سكرنا منه من غيرالمدام (حسن ظريفى چلبى) ١٢٣
- ثمّ مِنّى لا ترى عينٌ أثر / كيف كانت رؤيةً للآلا (حسن ظريفى چلبى) ٥٧
- ثمّ يفنى القلب عن تعيينه / كى ينال السرّ لأدنى منّ ذنا (حسن ظريفى چلبى) ٥٧
- جاء عندالسّكر سكرٌ للحسن / من جناب العزّ قدّوس السّلام (حسن ظريفى چلبى) ١٢٣
- جاء لى معهم هدايا من اله / امتناناً منه من غيرالكلام (حسن ظريفى چلبى) ١٢٣
- حبّذا للتّائهمين من مذاق / فى غرامالسّوق ذوقُ الإعتناق (ابراهيم گلشنى) ١٨٣
- ذاك مَسلوب الحَجبى من جَنّة / كوئُهم من ذّاالمنى فى حَيرة (ابراهيم گلشنى) ١٨٣
- زال عَنّى كلّ شىء من وجود / صرت لا شَيْئاً عديماً فى الفنا (حسن ظريفى چلبى) ٥٦
- سعيّر للعصاة لها ثبورٌ / فويلٌ يوم يؤخّذ بالتّواصى ١٣٢
- سُكّرت أبصارهم من خمرحبّ / أحرقت أحشاءهم من جمرحبّ (ابراهيم گلشنى) ١٨٣
- شربنا على ذكرالحبيب مدامة / سكرنا بها من قبل أن يخلّق الكرم (ابن فارض) ٣١
- طريق الوصل سهلٌ ان تُردّنى / ففى اياك فاطلبنى تجدنى ١٥٦
- صرت ابنا معنوياً للخليل / ابن ابن روشنى باطنا (حسن ظريفى چلبى) ٥٧
- صرتُ منها والهّا حين الوصول / هائماً من شوق فرط الاصطلام (حسن ظريفى چلبى) ١٢٣
- عالمالتحرير مقبول البيان / ذا جريح القلب من طعن اللسان (ابراهيم گلشنى) ٢٠٤
- عباراتنا شتى و حسنك واحدٌ / و كلّ إلى ذاك الجمال يُشير ٣٢

- فإن تصبّر على النيران فاعص / و الآكن عن العصيان قاصي ١٣٢
- فإنني منك اقرب منك حتى / كائنك في اتحاد القرب إنني ١٥٦
- فرقة قالوا بظن الاشتباه / للملائك هم بنات للآله (ابراهيم گلشنی) ٢٠٤
- فرقة قالوا عزيز ابنه / فرقة قالوا مسيح ابن له (ابراهيم گلشنی) ٢٠٤
- فكيف تنكر حباً بعد ما شهدت / به عليك عدول الذمّع و السقم (بوصیری) ١٥١
- قال اطعمني فأنني جانع (مولوی) ١٩٤
- قال لي شيخ كبير في المقام / اطلب الفضل من اوتاد الكرام (حسن ظریفی چلبی) ١٢٣
- قبور الوری تحت التراب و للهوى / رجال لهم تحت الثياب قبور ١٥٣، ٨٤
- قد تجلّی فی فؤادی ربّنا / جاء من ذاك التجلی لی فنا (حسن ظریفی چلبی) ٥٦
- قريب حيث كنت و حيث تغدو / و حيث تروح فاطلبنى تجدنى ١٥٦
- كل شيء هالك إلا وجهه / حى و قیوم هكذا بین بقا (حسن ظریفی چلبی) ٥٧
- لانادیه و لا اذكره / إن ذكری و ندائی یا انا (جامی) ٣١
- لا تلوموا الثّائفة فی حبه شیئه من حبه سهواً به (ابراهيم گلشنی) ١٨٣
- لم أزل من محوٍ محوٍ دائماً / كالذرائر تحت ظلّ أو هبا (حسن ظریفی چلبی) ٥٦
- لم يرد الناس من ابوابهم / غير محصول المنايا و الهيام (حسن ظریفی چلبی) ١٢٣
- ليت لی شكر الهوى من ذوقهم / او غرام هائم من شوقهم (ابراهيم گلشنی) ١٨٣
- ليس من مات و استراح بميت / آنما المیت مئت الأحياء (منسوب به حضرت علی - شریف حسینی) ١٥٣، ٨٤
- ما سلم من طعن جهال أحد / لو سلم كان سلم منهم صمد (ابراهيم گلشنی) ٢٠٤
- متى ما جلّ شيء عن خيال / يجعل عن الاحاطة و المثال ١٥٨
- من يرد منكم اتى مقصودة / فليكثر خدمة هذا العظام (حسن ظریفی چلبی) ١٢٣
- و إن تك قد ظمنت إلى شوقاً / فقاطع كل من تهوى وصلنى ١٥٦
- و إنني و إن كنت ابن آدم صورة / فلی فيه معنى شاهد بأبوتی (ابن فارض) ٥٢
- و فيما قد كسبت من الخطايا / رهنّت النفس فاجهد بالخلاصی ١٣٢
- ولم اك غائباً و تظنّ أني / بعيد منك فاطلبنى تجدنى ١٥٦
- و ما حبّ الذیاری شغف قلبی / و لكن حبّ من سكن الذیاری [١] (مجنون بنی عامر) ٤١
- ها تجلّی الحبّ ذوق الثّائمين / شكرهم من ذا مذاق الهائمين (ابراهيم گلشنی) ١٨٣
- هم رجال الغيب فخر السالكين / منهم اطلب منايا والمرام (حسن ظریفی چلبی) ١٢٣

اشعار فارسی

- ز قومی گری یکی بی‌دانشی کرد / نه کِه را منزلت ماند نه مِه را (سعدی)..... ۱۲۶
- صفاتش را بین امروز این جا / که ذاتش را توانی دید فردا (شیخ محمود شبستری) ۹۸
- گر بدیدی حَسَّ حیوان، شاه را / پس بدیدی گاو و خر، الله را (مولوی) ۵۸
- چو خوردم من شراب بی‌خودی را / رها کردم خیالات خودی را
- شدم بی‌خود صفت اندر دو عالم / ندانستم دگر نیک و بدی را ۳۱
- عشق است طریق و راه پیغامبر ما / ما زادهٔ عشق و عشق شد مادر ما (مولوی). ۶۷، ۷۸، ۱۰۳
- منکری بر انبیا و اولیا / بر نیارد جز ز کوران از عما (ابراهیم گلشنی)..... ۴۶
- هین که اسرافیل وقتند اولیا / مرده را زیشان حیاتست و نما (مولوی)..... ۱۲۵
- از «فبی‌ینطق» چو او ناطق کجا / کز خدا گویا بود نی از هوا (ابراهیم گلشنی) ۹۱
- باز گو، حالی از آن خوش حالا (مولوی) ۱۹۴
- منکران انبیا و اولیا / بی‌سعادت اشقیانند اشقیا (ابراهیم گلشنی) ۴۵
- هر که شد اعدا عدو بر انبیا / بی‌سعادت آن بود از اشقیا (ابراهیم گلشنی)..... ۴۵
- در بشر روپوش کرده‌ست آفتاب / فهم کن والله اعلم بالصواب (مولوی)..... ۱۱۴، ۱۵۰
- عاشق آینه باشد روی خوب / صیقل جان آمد و تقوی القلوب (مولوی)..... ۳۴، ۸۸
- گوش هوشی یابد از بی‌کیف ذات / کاشنود آن مدح بی‌چون از صفات (ابراهیم گلشنی) .. ۹۱
- مدح او حملی بود از مکرمت / آن ثنا پس مولوی را منقبت (ابراهیم گلشنی)..... ۹۱
- آدمی دیدست و باقی پوست است / دید آنست آنکه دید دوست است (مولوی)..... ۵۸
- ذمّ خورشید جهان ذمّ خود است / که دو چشمم کور و تاریک و بد است (مولوی)..... ۲۰۵
- کیف مذّ الظّل نقش اولیاست / کو دلیل نور خورشید خداست (مولوی)..... ۱۶۵
- گوید این آواز ز آواها جداست / مرده زنده کردن آواز خداست (مولوی)..... ۱۲۵
- مادح خورشید، مدّاح خود است / که دو چشمم روشن و نامرّمَد است (مولوی) ۲۰۴
- گفت بوجهل: این دُوم نادرتر است / گفت: آری، حقّ از آن قادرتر است (مولوی) ۱۷۲
- ما را به جز این جهان، جهانی دگر است / جز جَنّت و فردوس، مکانی دگر است
- آزاده‌نسب زنده به جانی دگر است / وان گوهر پاکمان ز کانی دگر است (عین‌القضات) ۵۵
- غیر این جانی که در گاو و خر است / آدمی را جسم و جانی دیگر است (مولوی) ۵۵
- بعد از آن جانت طلسم دیگر است / غیب را جان تو جسم دیگر است (عطار نیشابوری) .. ۵۵

گفت: چون خواهی بگویم کان چهاست / یا بگویند آن که ما حقیق و راست؟ (مولوی) .. ۱۷۲
 مولوی را مثنوی ماح بس است / که ثنا از وی نه کار هر کس است (ابراهیم گلشنی) .. ۹۱
 مقام دلگشایش جمع جمع است / جمال جانفزایش شمع جمع است (شیخ شبستری) .. ۳۷
 عشق کیفیت بلا کیف است / راندن او به هر زبان حیف است (عمر روشنی) .. ۱۶۲
 ای عشق! دریغا! که بیان از تو محال است / حظّ تو ز خود باشد و حظّ از تو محال است
 انس تو به ابرو و به آن زلف سیاه است / قوت تو ز خدست و حیات تو ز خال است (عین القضاة) .. ۱۵۹
 دید از زاریش کو زار دل است / تن خوش است و او گرفتار دل است (مولوی) .. ۱۹۵، ۲۲۱
 در آن موضع که نور حق دلیل است / چه جای گفت و گوی جبرئیل است (شبستری) .. ۱۶۴
 آن دلارامی که قطب عالم است / جانِ جانِ جانِ آدم است (مولوی) .. ۵۵
 قدر زر، زرگر شناسد، قدر جوهر، جوهری / آدمی را آن کسی داند که آدم زاده است .. ۷۲، ۲۱۳
 مادر بتهاب نفس شماس است / زانکه این بت، مار و آن بت ازدهاست (مولوی) .. ۲۰۷
 چون که من من نیستم این دم ز هوست / هر که دم زد پیش این دم کافر اوست (مولوی) .. ۲۰۰
 ای برادر! بی نهایت در گهیست / در هر آنچه می رسی بالله مایست (مولوی) .. ۷۰، ۲۱۹
 کوری ابلیس دون از معجبی ست / کوز استکبار شیخ هر غبی ست (ابراهیم گلشنی) .. ۴۵
 اول آخر منکری از کوری است / کان ز کبر و معجبی مغروری است (ابراهیم گلشنی) .. ۴۵
 کار مردان روشنی و گرمی است / کار دونان، حیل و بی شرمی است (مولوی) .. ۶۸
 طهرا بیتی برای پاکی است / گنج نور است از طلسمش خاکی است (مولوی) .. ۱۹۲
 هر چه غیر از شورش دیوانگیست / اندرین ره، دوری و بیگانگیست (مولوی) .. ۶۸
 درین مشهد که انوار تجلی ست / سخن دارم ولی ناگفتن اولی ست (شیخ شبستری) .. ۲۱۳
 عشقم که در دو کون و مکانم پدید نیست / عنقای مغربم که نشانم پدید نیست
 ز ابرو و غمزه هر دو جهان صید کرده ام / منگر بدان که تیر و کمانم پدید نیست
 چون آفتاب در رخ هر ذره ظاهر / از غایت ظهور، عیانم پدید نیست
 گویم به هر زبان و به هر گوش بشنوم / وین طرفه تر که گوش و زبانم پدید نیست
 چون هر چه هست در همه عالم همه منم / مانند درّ دو عالم از آنم پدید نیست (عراقی) .. ۱۵۷
 عشق را مبداء صفت آغاز نیست / بی نظیر است و ورا انباز نیست (ابراهیم گلشنی) .. ۱۵۹، ۱۷۵
 زانکه این دیوانگی عام نیست / طب را ارشاد این احکام نیست (مولوی) .. ۶۸
 لیک لقمه باز، آن صعوه نیست / چاره اکنون آب روغن کرده نیست (مولوی) .. ۲۱۲
 پس بگفتی آنچه کس نشنیده است / گفتمی اسکندر چنین فرموده است (عطار نیشابوری) .. ۱۱۴
 ظلمتی را کافش بر نداشت / از دم ما گردد آن ظلمت چو چاشت (مولوی) .. ۱۷۸، ۱۶۴، ۱۷۴، ۸۶
 هیچ کس چون چشم اسکندر نداشت / گر بگفت اسکندر، باور نداشت (عطار نیشابوری) .. ۱۱۴
 لا اله گفت و الا الله گفت / گوهر احمد رسول الله شفت (مولوی) .. ۱۷۲
 پس آن گاهی که ببرید او مسافت / نهذ حق بر سرش تاج خلافت (شیخ محمود شبستری) .. ۱۴۳
 گنج یابی چون طلسم از پیش رفت / جان شود پیدا چو جسم از پیش رفت (عطار) .. ۵۵، ۲۰۶

گر خبرداری ز حیّ لایموت / بر دهان خود بنه مُهر سکوت (عطار نیشابوری) ۷۲، ۱۸۲
 گر نباشد اهل این ذکر و قُتوت / پس جواب الاحق ای سلطان، سکوت (مولوی) ۱۵۴
 پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت / آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد (حافظ) ۲۱۱
 صوفی ار باده به اندازه خورد، نوشش باد / ورنه اندازه این کار فراموشش باد (حافظ) ۲۱۰
 ای دریغا! بود ما را بُرد باد / تا ابد و ا حسرتا شد للعباد (مولوی) ۹۴
 چون که موسی اقتباس نار کرد / از تجلی نور نار، اظهار کرد (ابراهیم گلشنی) ۶۲
 شریعت را شعار خویش سازد / طریقت را دثار خویش سازد (شیخ محمود شبستری) ۱۴۳
 بی ادب تنها نه خود را داشت بد / بلکه آتش در همه آفاق زد (مولوی) ۱۲۹
 چو نور حق ملک را پر بسوزد / خرد را جمله پا و سر بسوزد (شیخ محمود شبستری) ۱۶۴
 هر آن کاو خالی از چون و چرا شد / اناالحق اندرو صوت و صدا شد (شیخ شبستری) ۶۴
 اوست دیوانه که دیوانه نشد / این عسس را دید و در خانه نشد (مولوی) ۶۸
 جمله عالم زین سبب گمراه شد / کم کسی ز ابدال حق آگاه شد (مولوی) ۲۱۶
 چون که نارش من نورالله کرد / نور نارآسا نمودش از رصد (ابراهیم گلشنی) ۶۳
 میان هاشق و معشوق رمزیت / کسی داند که اشتر می چراند؟ ۸۵
 چو ممکن گردد امکان برفشانند / بجز واجب دگر چیزی نماند (شیخ محمود شبستری) ۳۱
 هر که را اسرار کار آموختند / مُهر کردند و دهانش دوختند (مولوی) ۷۲، ۱۸۲
 همسری با انبیا برداشتند / اولیا را همچو خود پنداشتند (مولوی) ۲۱۷
 تا قیامت گر کسی مدحش کند / کی تمام مدح درگردش تَند (ابراهیم گلشنی) ۹۱
 مردان خدا، خدا نباشند / لیکن ز خدا جدا نباشد ۳۲
 صد نشان دارند محو مطلقند / چه نشان، بل عین دیدار حقند (مولوی) ۳۲
 درین ره انبیا چون ساروانند / دلیل و رهنمای کاروانند (شیخ محمود شبستری) ۹۵
 آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند / آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند (حافظ) ۱۲۳
 هر چه را خوب و خوش و زیبا کنند / از برای دیده بینا کنند (مولوی) ۹۳، ۲۰۵
 این کسی داند که روزی زنده بود / از کف آن جانِ جان، جامی ربود (مولوی) ۶۴
 خویشتن گم کن که تجرید این بود / گم شدن گم کن که تفرید این بود (عطار) ۷۴، ۱۱۵
 رنجش از صفرا و از سودا نبود / بوی هر هیزم پدید آید ز دود (مولوی) ۱۹۵
 سنگ‌ها اندر کف بوجهل بود / گفت: ای احمد! بگو این چیست زود؟ (مولوی) ۱۷۱
 روی خوبان ز آینه زیبا شود / روی احسان از گدا پیدا شود (مولوی) ۳۵
 نار موسی بُد که از نور و دود / در تجلی مر و را خواهش نمود (ابراهیم گلشنی) ۶۲
 ای دریغا! بهر این مدح و دُود / گوش واعی نیست از بی چون شنود
 گفت حق، بهر چنان عبَد و دُود / حمل او شد مکرمات از من شهود (ابراهیم گلشنی) ۹۱
 نیم جان بستاند و صد جان دهد / آن که در و همت نباید آن دهد (مولوی) ۱۶۷
 رسیدم در بیابانی که عشق از وی پدید آید / بیابد پاکی مطلق درو هر چه پدید آید

- هزاران قفل و هر قفلی چو عرض آسمان باشد / دو سه حرف چو دندانه بر آن جمله کلید آید (مولوی) ۷۳
- کرده حق، ناموس را صد من حدید / ای بسا بسته به جبل ناپدید (مولوی) ۷۳
- عبد مطلق بودنش از بند قید / کرد مستغنی ز مدح عمر و زید (ابراهیم گلشنی) ۹۱
- در تجلی زان نمود آن نور نار / کافتیاس شاهدش بُد اضطرار (ابراهیم گلشنی) ۶۳
- وز ایشان سید ما گشته سالار / هم او اول هم او آخر درین کار (شیخ محمود شبستری) ۹۵
- هر که شد محمول ایزد کردگار / کیست مدّاحش به جز پروردگار (ابراهیم گلشنی) ۹۱
- عقل بند رهروانست ای پسر! / بند بگسل، ره عیانست ای پسر!
- عقل، بند و دل، فریب و جان، حجاب / ره ازین هر سه نهانست ای پسر! (مولوی) ۱۶۱
- گفت نبود مثل تو ساحر دگر / ساحران را سر تویی و تاج سر (مولوی) ۱۷۲
- پیر، پیر عقل باشد ای پسر! / نی سفیدی موی اندر ریش و سر (مولوی) ۱۰۹
- مثنوی که معنی است از وی صور / رمز و ایهام است و ایما سر به سر (ابراهیم گلشنی) ۹۱
- انبیا و اولیا را زان نظر / گشت دشمن هر غبی بی بصر (ابراهیم گلشنی) ۴۵
- چون بمُردم از حواسّ بوالبشر / حق مرا شد سمع و بُد نطق و بصر (مولوی) ۲۰۰
- نیست از عاشق، کسی دیوانه تر / عقل از سودای او کور است و کر (مولوی) ۶۷
- شرح این هجران و این خون جگر / این زمان بگذار تا وقت دگر (مولوی) ۱۸۵
- همه با او، ولی او از همه دور / به زیر قبه‌های ستر و مستور (شیخ محمود شبستری) ۱۴۳
- گفت اینک ما بشر ایشان بشر / ما و ایشان بسته خوابیم و خور (مولوی) ۲۱۷
- سرّ آن نار الهی را ز نور / کس بداند کاو شود ذک همچو طور (ابراهیم گلشنی) ۶۳
- همه ذرات عالم همچو منصور / تو خواهی مست گیر و خواه مخمور (شیخ شبستری) ۶۴
- نگنجد نور ذات اندر مظاهر / که سبحات جلالش هست قاهر (شیخ محمود شبستری) ۱۷۶
- غیر او کوتاه بود او را نظیر / پس که از غیرت نشد شرکت پذیر (ابراهیم گلشنی) ۱۷۵
- کار پاکان را قیاس از خود مگیر / گر چه باشد در نبشتن شیر، شیر (مولوی) ۲۱۶
- هست اندر نقش این روباه، شیر / پیش این روبه نشاید شد دلیر (مولوی) ۲۰۰
- بقایی یابد او بعد از فنا باز / رود ز انجام ره دیگر به آغاز (شیخ محمود شبستری) ۱۴۳
- چون تو اسرافیل وقتی، راست خیز / رستخیزی ساز، پیش از رستخیز (مولوی) ۱۵۴
- نفس را نتوان گشت الا با سه چیز / چون بگویم یاد دارش ای عزیز (عطار نیشابوری) ۸۳
- مرد می باید که باشد شه‌شناس / تا ببیند شاه را در هر لباس (عطار نیشابوری) ۱۱۴
- در همه عالم نمی دانست کس / کاین رسول اسکندر رومیست بس (عطار نیشابوری) ۱۱۴
- باران که در لطافت طبعش خلاف نیست / در باغ لاله روید و در شوره بوم خس (سعدی) ۲۰۵
- معنی قرآن ز قرآن پرس و بس / وز کسی کآتش زده‌ست اندر هوس (مولوی) ۵۲
- نفحه‌ای دیگر رسید، آگاه باش / تا نمانی زین دگر ای خواجه تاش (مولوی) ۱۷۷
- نیستی در هستی بنمودنش / گم نسازد حیرت از افزودنش (مولوی) ۱۱۵
- قدر گوهر چو گوهری داند / چه نهی در دکان خرده فروش (مولوی) ۷۱

- قیمت لعل، چو گوهری داند / چه نهی در دکان خرده فروش ۲۱۳
- مدح او حق می‌کند از بندگیش / بندگی با ثنا پایدگیش (ابراهیم گلشنی) ۹۱
- کاین بیان از رمز «لا اذن سمع» / هست ایما نسبتی، کو مستمع؟ (ابراهیم گلشنی) ۹۱
- خنجر خاموشی و شمشیر جوع / نیزه تنهایی و ترک هجوع (عطار نیشابوری) ۸۳
- به اخلاق حمیده گشته موصوف / به علم و زهد و تقوی بوده معروف (شیخ شبستری) ۱۴۳
- گر نبودی خلق محجوب و کثیف / ورنه نبوی خلق‌ها تنگ و ضعیف (مولوی) ۲۱۲
- سینه خواهم شرحه شرحه از فراق (مولوی) ۳۹
- عدم آینه هستی ست مطلق / کزو پیداست عکس تابش حق (شیخ محمود شبستری) .. ۱۱۵
- بر سین سریر سر، شاه آمد عشق / بر کاف کلاه کُل، کلاه آمد عشق
- بر میم ملوک مُلک، ماه آمد عشق / با این همه یک قدم ز راه آمد عشق (سنایی) ۱۵۸
- خیز در دم تو به صور سهمناک / تا هزاران مرده بر روید ز خاک (مولوی) ۱۵۴
- دو خطوه بیش نبود راه سالک / اگر چه دارد این چندین مهالک (شیخ محمود شبستری) ۶۲
- از میان مشیت او هر پاره سنگ / در شهادت گفتن آمد بی‌درنگ (مولوی) ۱۷۲
- بهر یک معنی ز صورت صد مثل / توی نظم آورده است آن بی‌بدل (ابراهیم گلشنی) ۹۱
- غیر نطق و غیر ایما و سجع / صد هزاران ترجمان خیزد ز دل (مولوی) ۸۱
- هر دوگون زنبور خوردند از محل / لیک شد زین نیش و زان دیگر عسل (مولوی) ۲۱۷
- عدم چون گشت هستی را مقابل / درو عکسی شد اندر حال حاصل (شیخ شبستری) ... ۱۱۵
- بود در ذات حق اندیشه باطل / محال محض دان تحصیل حاصل (شیخ شبستری) ۱۶۳
- اول آخر منکران کوردل / زانگی گمراه و رهزن شد مضل (ابراهیم گلشنی) ۴۵
- گفت چون اسکندر آن صاحب قبول / خواستی جایی فرستادن رسول (عطار نیشابوری) ۱۱۴
- چو نور حق ندارد نقل و تحویل / نیاید اندرو تغییر و تبدیل (شیخ محمود شبستری) ... ۱۷۴
- صد قیامت بگذرد آن ناتمام / ماند از مدّاح خود بین‌الانام (ابراهیم گلشنی) ۹۱
- صمت و جوع و سهر و عزلت و ذکر به دوام / ناتمامان جهان را بکند کار تمام ۸۳
- یک ره از قید تعلق همه آزاد شدم / صنعتم سادگی و در فتم استاد شدم
- تاجم از ترک جهان باشد و تجرید قبا / رستم از عالم کل، بی‌غم و دلشاد شدم
- چون برون آمدم از عالم گیتی کثیف / جان شدم از سر و پا بی‌جهت آباد شدم
- شد تنم روح مجرد ز تجلی خدا / نفخ حق آمده‌ام من نه ازین باد شدم
- روح قدسم ز خدا آمدم این جای لطیف / باز خواهم شدن آن جای که معتاد شدم
- همه ادراک فرو ماند و مرا کس نشناخت / کز تجلی محبت ز چه ایجاد شدم
- هر چه آمد ز خدا با دل و جان کرد قبول / زان سبب گفت حسن بنده منقاد شدم (ظریفی چلبی) ... ۵۷
- دلی پر گوهر اسرار دارم / ولی اندر زبان مسمار دارم (عطار نیشابوری) ۱۸۲، ۷۲
- گفتا، به صورت ار چه ز اولاد آدم / در روی مرتبه به همه حال برترم (فخرالدین عراقی) ۵۳
- گر جهان را پُر دُر مکنون کنم / روزی تو چون نباشد، چون کنم؟ (مولوی) ۲۰۵، ۹۳

- هر که گوید کو قیامت، این صنم؟ / خویش بنما که قیامت نک منم (مولوی) ۱۵۴
- گفت پیغمبر که اصحابی نجوم / رهروان را شمع و شیطان را رجوم (مولوی) ۲۱۹
- بدیدم عشق را سرمست می گفت / بلایم من، بلایم من، بلایم
من آن نورم که با موسی سخن گفت / خدایم من، خدایم من، خدایم
- بگفتم: شمس تبریزی تویی؟ گفت: / شمایم من، شمایم من، شمایم (مولوی) ۱۵۹
- گفت نوح: ای سرکشان، من من نیّم / من ز خود فانی شده وز حق حیّم (مولوی) ۲۰۰
- محمّد را چو جان تن بود و تن جان / سوی معراج شد با این و با آن (عطار نیشابوری) ... ۵۴
- بشنوید ای دوستان، این داستان! / خود حقیقت، نقدِ حال ماست آن (مولوی) ۱۹۴
- تو ببخشا بر کسی کاندلر جهان / شد حسودِ آفتاب کامران (مولوی) ۲۰۵
- ای دریغا! آن من بود این دکان / کُور بودم برنخوردم زین مکان (مولوی) ۹۴
- گر رسولی، چیست در مُشتم نهان؟ / گر خبر داری ز رازِ آسمان (مولوی) ۱۷۱
- حقیقت خود مقام ذات او دان / بود دایم میان نور و ایمان (شیخ محمود شبستری) ۱۴۳
- عشق پوشیده است و هرگز کس ندیده ستش عیان / لاف‌های بیهده تا کی زنند این عاشقان
- هر کسی بر قدر وصفی و لافی می زنند / عشق او پاک است و صافی از چنین و از چنان. ۱۵۸
- اولیا را هم نژاد گمراهان / دشمنند اعدا و از بیگهان (ابراهیم گلشنی) ۴۵
- شرح تو غبن است با اهل جهان / همجو را ز عشق می دارم نهان (مولوی) ۲۱۲
- چون رسولان آخر آن شاه جهان / جامه پوشیدی و خود رفتی نهان (عطار نیشابوری) ... ۱۱۴
- چون نیابم گوش واعی آن چنان / رو بگردانم ازین معنی بیان (ابراهیم گلشنی) ۹۲
- مدح تو حیف است با زندانیان / گویم اندر مجمع روحانیان (مولوی) ۲۱۲
- یک از «های» هویت درگذشتن / دوم صحرای هستی در نَوَشتن (شیخ محمود شبستری) .. ۶۲
- جان‌های مرده اندر گور تن / برجهد ز آوازشان اندر بدن (مولوی) ۹۹
- ازینجا بُرد باید چشم روشن / اگر چشمی بود چون چشم سوزن (عطار نیشابوری) ۵۸
- جان‌های مرده اندر گور تن / برجهد ز آوازشان اندر کفن (مولوی) ۱۲۵
- خاک بر فرقش که بُد کور لعین / چشم او ابلیسی آمد خاک بین (مولوی) ۱۷۲
- گذاری کُن ز کاف کُنچ کونین / نشین در قاف قرب قاب قوسین (شیخ محمود شبستری) .. ۶۲
- چون شنید از سنگ‌ها بوجهل این / زد ز خشم آن سنگ‌ها را بر زمین (مولوی) ۱۷۲
- زان بود بر روشنی اعدا عدو / کو شود تیره نظر از دید او (ابراهیم گلشنی) ۴۵
- قدر نبات یافت چوب از اثر مصاحبت / گِل که شود قرین گِل، گیرد رنگ و بوی او ۱۲۴
- زین نظر از مدح او ختمی معجو / انتها نسبت بری آن عبد هو (ابراهیم گلشنی) ۹۱
- نار بی کیف است از نورِ اله / کز تجلّی شد برای اشتباه (ابراهیم گلشنی) ۶۳
- هر که شد از مطلق عبدِ اله / مطلق از مدحست او بی اشتباه (ابراهیم گلشنی) ۹۱
- فرشته گر چه دارد قرب درگاه / ننگجد در مقام «لی مع الله» (شیخ محمود شبستری) ۱۶۴
- ذره‌ای عشق از همه آفاق به / ذره‌ای درد از همه عشاق به (عطار نیشابوری) ۱۰۳، ۸۶

- هر که دید دوست نبود کور بُه / یار کو باقی نباشد دور بُه (مولوی) ۵۸
- درنگر ای سائل محنت زده! / زین قیامت، صد جهان افزون شده (مولوی) ۱۵۴
- کوری بوجهل نسبت هر غبی / هان ندانی جز ز کبر و معجبی (ابراهیم گلشنی) ۴۵
- گر به صورت آدمی انسان بُدی / احمد و بوجهل خود یکسان بُدی (مولوی) ۵۸
- این بود هستی که اندر نیستی / چون خیال هستی در نیستی ۱۱۵
- گر نبودی نوح را از حق بدی / پس جهانی را چرا برهم زدی؟ (مولوی) ۲۰۰
- چو کردی خویشتن را پنبه کاری / تو هم منصوروار این دم برآری (شیخ محمود شبستری) ۶۴
- اگر با خود بری یک ذره نوری / شود زان نور خورشیدت حضوری (عطار نیشابوری) ۵۸
- مکن بر نعمت حق ناسپاسی / که تو حق را به نور حق شناسی (شیخ محمود شبستری) ۱۶۳
- صفت باده عشقش ز من مست میسر / ذوق این می‌شناسی، به خدا تا نچشی (جامی) ۶۴
- سوی بتان کم نگر، تا نشوی کوردل / کور شود از نظر، چشم سگ مسلخی
- زلف بتان سلسه ست جانب دوزخ کشد / ظاهر او جنتی، باطن او دوزخی
- لیک عنایات حق گشت طَبَق بر طَبَق / او برهاند تراگر تو اسیر فخی (مولوی) ۱۲۱
- عدم در ذات خود چون بود صافی / ازو با ظاهر آمد گنج مخفی (شیخ محمود شبستری) ۱۱۵
- کسی مرد تمام است کز تمامی / کند با خواجگی کار غلامی (شیخ محمود شبستری) ۱۴۳
- در مدیحت داد معنی دادمی / غیر این منطق دری بگشادمی (مولوی) ۲۱۲
- باز غیر جسم و جان آدمی / هست جانی در ولی آن دمی (مولوی) ۵۵
- هر که شد تیره بصر از روشنی / همچو شب پُر ظلمتی شد آن دنی (ابراهیم گلشنی) ۴۵
- تا قیامت هست و خواهد ای سنی! / شب‌پران را دشمنی روشنی (ابراهیم گلشنی) ۴۶
- صد هزار شیر بود اندر تنی / چون برون رفته بُد از ما و منی (مولوی) ۲۰۱
- مستمع باید برم کز معنوی / پی برد سوی بیان مثنوی (ابراهیم گلشنی) ۹۲
- گر ز روی صورتش می‌نگروی / غره شیران ازو می‌نشوی (مولوی) ۲۰۰
- شده او پیش و دل‌ها جمله در پی / گرفته دست جان‌ها دامن وی (شیخ محمود شبستری) ۹۵
- افکند دلم رخت به منزلگاهی / کآنجا نبرد هیچ دلیلی راهی
- چون من دوهزار عاشق اندر ماهی / می‌گشته شود که بر نیاید آهی (عین القضات همدانی) ۱۸۱
- این ندانستند ایشان از عَمی / هست فرقی در میان بی‌متهی (مولوی) ۲۱۷
- ریگ ز آب سیر شد، من نشدم، زهی زهی! / لایق این کمان من، نیست درین جهان زهی (مولوی) ۷۱
- ای نسخه نامه الهی، که تویی / وی آینه جمال شاهی، که تویی
- بیرون ز تو نیست، هر چه در عالم هست / در خود بطلب هر آنچه خواهی، که تویی ۲۳۶
- گر تو سنگ صخره مرمر شوی / چون به صاحب‌دل رسی گوهر شوی (مولوی) ۱۲۴

نمایه عام (نام‌ها، جای‌ها، کتاب‌ها)

آدم: ۳۶، ۴۲، ۵۲، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۶۶	اسمعیل: ۱۹۲
آل عثمان: ۲۸	افلاطون: ۷۸
اباجهل ← ابوجهل	الاحیاء: ۱۲۴
ابراهیم علیہ السلام: ۱۵۵، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۹۲، ۲۰۲	الکواکب الدریه فی مدح خیر البریه: ۱۵۱
ابراهیم ادهم: ۱۹۶	المعنوی: ۹۰، ۱۷۵، ۱۸۳
ابلیس: ۴۵، ۱۱۲	انس بن مالک: ۱۱۸، ۱۶۸
ابن عباس: ۱۸۸، ۲۰۱	انس ← انس بن مالک
ابن عمر: ۱۳۰	اویس قرنی: ۱۹۶
ابن فارض: ۳۱	بشر حافی: ۱۹۶
ابوبکر: ۴۸، ۱۹۸	بلال: ۱۸۴
ابوجهل: ۴۵، ۴۸، ۵۸، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲	بنی اسرائیل: ۱۲۷، ۱۲۹
ابوحمزہ: ۱۹۷	بنی سلیم: ۱۷۰
ابوسعید: ۱۱۸	بوجهل ← ابوجهل
ابوطالب ← ابی طالب	تاج النساء ← زلیخا
ابوکبشه: ۱۶۸	تبریز: ۱۶۱
ابویزید بسطامی: ۱۹۶	ثمود: ۲۰۲
ابی طالب: ۱۶۸، ۱۶۹	جالینوس: ۷۸
ابی قحافه: ۶۵، ۸۴	جامع الازهر: ۱۴۵
ابی مالک اشعری: ۲۱۵	جامع طیلون: ۱۴۵
ابی هریره: ۴۹، ۷۲، ۸۴	جامع مؤیدیه: ۵۶، ۷۶، ۱۴۵، ۱۴۶
احمد ← محمد ﷺ	جامی: ۶۴
اسحق علیہ السلام: ۱۷۸	جبرئیل: ۴۰، ۱۱۳، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۸
اسرافیل: ۱۲۵، ۱۵۴	جلال ← مولوی
اسکندر: ۱۱۴	جنید: ۱۹۷

- جودی: ۲۰۱
حافظ شیرازی: ۱۲۳، ۲۱۰
حافظ ← حافظ شیرازی
حرا: ۱۱۸
حسام‌الدین: ۷۰
حسن الکاتب: ۲۲۲
حسن بصری: ۱۹۶
حسن (ظریفی چلبی): ۵۷، ۱۲۳
حسین منصور: ۶۴
حمیرا ← عایشه
خدیجه بنت خویلد: ۱۱۹
خراسان: ۱۴۵
خضر: ۱۵۷
داود علی‌السلام: ۱۰۶
ذوالنون مصری: ۱۹۶
رقام: ۱۹۷، ۱۹۸
روشنی ← عمر روشنی
روم: ۱۴۴، ۱۴۵
زلیخا: ۴۱
زمزم: ۴۰
زین‌الدین خوافی: ۱۴۴
سدره ← سدره المنتهی
سعدی: ۲۰۵
سلطان کونین ← محمد علی‌السلام
سلطان یعقوب: ۱۶۱
سلیمان علی‌السلام: ۱۱۰، ۱۳۹، ۱۵۷
سلیمان‌خان (قانونی): ۲۸
سیدالقلین ← محمد علی‌السلام
سیمرغ: ۱۵۷
شبلی: ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹
شقیق بلخی: ۱۹۶
شمس تبریزی: ۳۵، ۷۰، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۷،
- ۱۷۶، ۱۷۹، ۲۱۳، ۲۱۷
شمس تبریز ← شمس تبریزی
شیخ ابراهیم ← گلشنی
شیخ‌الاکبر (ابن عربی): ۵۲، ۹۷، ۱۹۱
شیخ‌الکبیر ← شیخ‌الاکبر
شیطان: ۳۷، ۴۱، ۱۲۶
صحرای تیه: ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹
صدیق اکبر ← ابوبکر
صلاح‌الدین زرکوب: ۷۰
طوبی: ۱۷۳
عایشه: ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۸۴
عبدالله بن عمر: ۹۰
عزازیل: ۱۳۴
عزیز: ۲۰۴
عطار ← محمد عطار نیشابوری
علی بن ابی طالب: ۵۲، ۷۲
عمر: ۱۲۲
عمر روشنی: ۵۶، ۵۷، ۹۰، ۱۶۱، ۱۶۲
عیسی علی‌السلام: ۳۴، ۵۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۴،
۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۷، ۱۷۸، ۲۰۴
عین‌القضاة همدانی: ۵۵، ۱۵۸، ۱۸۱
عیون التفاسیر: ۱۱۳
غزالی (محمد): ۱۰۷
غلام خلیل: ۱۹۷
فرعون: ۷۸، ۱۳۵، ۲۰۳
فرقان ← قرآن
فریدالدین ← محمد عطار نیشابوری
فریدالدین ← محمد عطار نیشابوری
قاضی بیضاوی: ۶۱، ۱۰۷، ۱۷۴
قاضی ← قاضی بیضاوی
قاف: ۱۵۷
قاموس المحيط: ۷۹

- قرآن: ۲۹، ۳۰، ۴۰، ۴۳، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۷۳، ۸۸، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۸۴، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۸
- قریش: ۱۶۸
- قسطنطیہ: ۲۲۲
- کاشف الاسرار و مطلع الانوار: ۱۷۹، ۲۲۱
- کاشف الاسرار ← کاشف الاسرار و مطلع الانوار
- کتاب معنوی ← المعنوی
- کوثر: ۳۴
- کوه طور: ۷۹
- گلشن راز: ۶۲، ۶۴، ۹۵، ۹۷، ۱۱۵، ۱۴۳، ۱۶۴، ۲۱۳
- گلشنی: ۵۶، ۶۲، ۹۰، ۱۴۵، ۱۷۵، ۱۷۳، ۲۰۴
- لقمان: ۱۰۹
- مثنوی المولوی ← مثنوی معنوی
- مثنوی معنوی: ۲۷، ۷۰، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۴۴، ۱۷۱، ۲۲۱
- مثنوی ← مثنوی معنوی
- مجنون: ۴۱
- محمد ﷺ: ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۶-۳۸، ۴۰، ۴۳، ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۵۸، ۶۵، ۷۴، ۷۷، ۸۴، ۸۶، ۹۳-۹۵، ۹۸، ۱۰۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۶۲-۱۶۴، ۱۷۰-۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴-۱۸۶، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۳-۲۱۵، ۲۱۹
- محمد خواجه عطار ← محمد عطار نیشابوری
- محمد عطار نیشابوری: ۵۴، ۵۸، ۸۳، ۸۶، ۱۰۲، ۱۱۴، ۱۶۱، ۱۸۱، ۱۹۶، ۲۰۶
- محمد عطار ← محمد عطار نیشابوری
- محمد لاهیجانی
- محمدیہ ← محمد ﷺ
- محمدی ← محمد ﷺ
- مریم: ۱۳۰
- مسلم (صاحب صحیح): ۸۴
- مسیح ← عیسی علیہ السلام
- مصر: ۵۶، ۷۶، ۷۸، ۱۴۵
- مصطفی ← محمد ﷺ
- معروف کرخی: ۱۹۶
- معنوی روشنی ← عمر روشنی
- مکہ: ۱۴۵، ۱۶۸
- مناقب الاولیا: ۱۹۷، ۱۹۹
- مناقب اولیا ← مناقب الاولیا
- منصور ← حسین منصور
- موسی علیہ السلام: ۶۰-۶۲، ۷۹، ۸۰، ۱۱۰، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۵۹، ۱۸۲، ۲۰۲، ۲۰۳
- مولانا جلال الدین ← مولوی
- مولانا جلال ← مولوی
- مولانا خداوندگار ← مولوی
- مولوی: ۲۸، ۳۶، ۵۲، ۵۸، ۶۴، ۷۲، ۹۱، ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۴۴، ۱۵۹
- نجد: ۴۱
- نجم الدین کبری: ۱۰۷
- نمرود: ۲۰۲
- نوح علیہ السلام: ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۴، ۲۱۵
- نوری: ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹
- هود: ۲۰۱
- یعقوب علیہ السلام: ۱۷۷
- یمن: ۱۷۸، ۱۷۹
- یوسف علیہ السلام: ۴۱، ۶۰، ۱۷۸، ۱۷۹

کتابنامه

- احادیث مثنوی: به جمع و تدوین بدیع الزمان فروزانفر، تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۶
- احتجاج: احمد بن علی بن ابیطالب الطبرسی، ترجمه نظام الدین غفاری مازندرانی، تهران، ناشر مرتضوی، ۴ جلد، چاپ اول، بی تا
- الاحتجاج علی اهل اللجاج: احمد بن علی بن ابیطالب الطبرسی، مشهد، نشر مرتضی، ۲ جلد، چاپ اول، ۱۴۰۳ هـ.
- احیاء علوم الدین: تصنیف اللامام ابی حامد محمد بن محمد الغزالی، بیروت، دارالندوة.
- اخلاق محتشمی: خواجه نصیرالدین ابوجعفر محمد بن محمد بن حسن طوسی، با دیباچه و تصحیح محمد تقی دانش پڑوه، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۱
- ارشاد القلوب الی الصواب: حسن بن ابی الحسن دیلمی، قم، انتشارات رضی، ۲ جلد، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ.
- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید: تألیف محمد بن ابی سعد بن ابی طاهر بن ابی سعید میهنی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، مؤسسه انتشارات آگاه، چاپ چهارم، ۱۳۷۶
- اسرارنامه: شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، به تصحیح دکتر سید صادق گوهرین، زوار، چاپ پنجم، ۱۳۸۳
- الاشارات فی معرفة حجج الله علی العباد: محمد بن محمد بن النعمان المفید، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ.
- اشعة اللمعات: شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی، تحقیق هادی رستگار مقدم گوهری، تهیه دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان، انتشارات مؤسسه بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات

- اسلامی حوزه علمیّه قم): ، چاپ اوّل، ۱۳۸۳
- الاعجاز و الایجاز: تألیف ابی منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل الثعالبی النیسابوری، عنی بتحقیقه ابراهیم صالح، دمشق، دارالبشائر، الطبعة الاولى، ۱۴۲۲ هـ ۲۰۰۱ م
- الافصح فی الامامة: شیخ مفید، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، چاپ اوّل، ۱۴۱۳ هـ.
- الاقبال بالاعمال الحسنة: تألیف سید ابن طاووس، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۶۷.
- اصول کافی: محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی، ترجمه محمد باقر کمره‌ای، قم، اسوه، ۶ جلد، چاپ سوم، ۱۳۷۵.
- الامالی: ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین الصدوق، بیروت، ناشر اعلمی، چاپ پنجم، ۱۴۰۰ هـ.
- الامالی (للشیخ الصدوق): ترجمه محمد باقر کمره‌ای، تهران، انتشارات کتابخانه اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۶۲.
- الامالی (للشیخ الطوسی): شیخ طوسی، قم، انتشارات دارالثقافة، چاپ اوّل، ۱۴۱۴ هـ.
- الامالی: محمد بن محمد بن النعمان المفید، قم، ناشر کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، چاپ اوّل، ۱۴۱۳ هـ.
- امثال و حکم: علی اکبر دهنخدا، تهران، امیر کبیر، چاپ دهم، ۱۳۷۷
- الانوار فی مولد النبی محمد (ص): احمد بن عبدالله بکری مصری، قم، انتشارات رضی، چاپ اوّل، ۱۴۱۱ هـ.
- بحار الانوار: تألیف محمد باقر المجلسی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۲
- بصائر الدرجات: محمد بن حسن بن فروخ صفّار، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ.
- بوستان سعدی (سعدی نامه): تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ هشتم، ۱۳۸۴
- البيان والتبيين: ابی عثمان عمرو بن بحر الجاحظ، تحقیق ابراهیم شمس الدین، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، المطبعة الاولى، الجزء الاول، ۱۴۲۳ هـ ۲۰۰۳ م
- پندنامه: شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، تصحیح و توضیح عباسعلی صرافى، زوّار، چاپ اوّل، ۱۳۸۶

- پیام بهارستان: سال هفتم، شماره ۷۷، آبان ۱۳۸۶
- تاریخ امپراطوری عثمانی: هامر پور گشتال، ترجمه میرزا زکی علی آبادی، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران، انتشارات زرین، ج ۲، چاپ اول، ۱۳۶۷
- تاریخ بغداد أو مدينة السلام: تألیف الامام الحافظ ابی بکر احمد بن علی الخطیب البغدادی، دراسة و تحقیقة مصطفى عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیة، الطبعة الاولى، الجزء الاول، ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۷ م
- تاریخ نظم و نشر در ایران و در زبان فارسی: سعید نفیسی، تهران، انتشارات فروغی، ۲ جلد، چاپ دوم، ۱۳۶۳
- التجريد فی کلمة التوحيد: احمد بن محمد الغزالی، تحقیق دکتر احمد مجاهد، دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۸۴
- تحف العقول عن آل الرسول (ص): ابن شعبه حرانی، قم، جامعة مدرّسين قم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ.
- تحفة الفقیر: جبرئیل خرّم آبادی - در شبستان عرفان (مجموعه رسائل فارسی از پیران ایران)، با مقدمه و تصحیح و تعلیقات نجیب مایل هروی، تهران، نشر قطره، چاپ دوم، ۱۳۸۴
- تحقیق در رساله قشیریّه با تأملی در افکار و آثار امام قشیری: تألیف دکتر محرم رضایتی کیشه خاله، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۸۴
- تذکرة الاولیا: شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، بررسی، تصحیح متن، توضیحات و فهرس از دکتر محمد استعلامی، زوار، چاپ پنجم، ۱۳۶۶
- ترك الاطناب فی شرح الشهاب یا مختصر فصل الخطاب: تألیف ابوالحسن علی بن احمد معروف به ابن القضاء، به اهتمام محمد شیروانی، تهران، دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۷
- التصفيه فی احوال المتصوفه: قطب الدّین ابوالمظفر منصور بن اردشیر العبادی، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات علمی، چاپ دوم، ۱۳۶۸
- تفسیرالبیان: شیخ الطائفة الطوسی، تحقیق و تصحیح احمد حبیب قصیر، النجف الاشرف، مكتبة الامین، المجلد الثامن، ۱۳۸۸ هـ. ۱۹۶۸ م
- تفسیرالبیضاوی: المسمی انوارالتنزیل و اسرار التأویل: تألیف امام المحققین و قدوة المدققین القاضي ناصر الدّین ابی سعید عبدالله بن عمر بن محمد الشیرازی البیضاوی، لبنان، دارالکتب العلمیة، الطبعة الأولى، ۱۴۰۸ هـ. ۱۹۸۸ م

- تفسير فرات الكوفي: ابوالقاسم فرات بن ابراهيم بن فرات كوفي، مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت ارشاد اسلامي، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ.
- تكملة حواشي نفحات الانس، شرح حال مولانا جامي: تأليف رضى الدين عبدالغفور لارى، تصحيح و مقابله و تحشيه بشير هروى، كابل، نشرات انجمن جامي، ۱۳۴۳
- تفسير العياشى: محمد بن مسعود عياشى، تهران، چاپخانه علميه، ۲ جلد، ۱۳۸۰ هـ.
- تفسير كشف الاسرار و عدة الابراز: ابوالفضل رشيدالدين ميبدي، به سعى و اهتمام على اصغر حكمت، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۹
- تفصيل وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة: محدث عاملی، قم، تحقيق و نشر آل البيت، ۳ جلد، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ.
- التمثيل و المحاضرة: لابی منصور عبدالملك بن محمد بن اسماعيل الثعالبي، تحقيق عبدالفتاح محمد الحلو. قاهره، الدار العربيّة الكتاب، ۱۹۸۳ م
- تمهيدات: عين القضاة همداني، مقدمه و تصحيح و تحشيه و تعليق عفيف عسيان، انتشارات كتابخانه منوچهرى، چاپ پنجم، ۱۳۷۷
- التوحيد: شيخ صدوق، قم، انتشارات جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ دوم، ۱۳۵۷ ش
- ثواب الاعمال: ابوجعفر محمد بن على بن الحسين الصدوق، قم، انتشارات رضى، چاپ دوم، ۱۳۴۶ ش
- جامع البيان فى تفسير القرآن: تأليف ابى جعفر محمد بن جرير الطبرى، بيروت، دارالجيل، الجزء الثالث و العشرون.
- جامع الاخبار: تاج الدين شيعرى، قم، انتشارات رضى، چاپ دوم، ۱۳۶۳ ش
- جامع الاسرار و منبع الانوار: از تصنيفات شيخ سيد حيدر آملی، با تصحيحات و دو مقدمه و فهرست‌هاى هنرى كربين - عثمان اسماعيل يحيى، تهران، قسمت ايرانشناسى، انستيتو ايران و فرانسه، پژوهش‌هاى علمى، ۱۳۴۷ ش، ۱۹۶۷ م
- الجامع الصغير فى احاديث البشير النذير: للامام عبدالرحمن جلال الدين السيوطى، بيروت، دارالفكر، الطبعة الاولى، ۱۴۰۱ هـ، ۱۹۸۱ م
- جواهر التفسير: ملا حسين واعظ كاشفى سبزوارى، مقدمه، تحقيق و تصحيح دكتور جواد عباسى، ميراث مكتوب، چاپ اول، ۱۳۷۹
- جواهر الستيه (كليات حديث قدسى): تأليف محدث عاملی، تحقيق زين العابدين كاظمی

- خلخال، تهران، انتشارات دهقان، چاپ سوم، ۱۳۸۰
- حذیقہ الحقیقہ و شریعة الطریقة: ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی، تصحیح و تحشیہ مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۸
- خزانة الادب و لبّ لباب لسان العرب: عبدالقادر بن عمر البغدادی، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، القاهرة، مكتبة الخانجي، ط ۳، ۱۹۸۹ م.
- خزينة الامثال (ترجمة منتخب مجمع الأمثال): تأليف حسين شاه متخلص به حقيقت، به اهتمام احمد مجاهد، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۷۹
- الخصال: شيخ صدوق، قم، انتشارات جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ دوم، ۱۴۰۳ هـ.
- دانشمندان آذربایجان: تألیف استاد محمد علی تربیت، تبریز، انتشارات فخر آذر، چاپ دوم، ۱۳۷۳
- دانشنامه ادب فارسی در آناتولی و بالکان: به سرپرستی حسن انوشه، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ج ۶، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۳
- دانشنامه ادب فارسی در قفقاز (آذربایجان، ارمنستان، گرجستان و جمهوری خودمختار داغستان): به سرپرستی حسن انوشه، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ج ۵، چاپ اول، ۱۳۸۲
- دائرة المعارف بزرگ اسلامی: زیر نظر کاظم موسوی بروجردی، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۴ (۱۳۷۰)، ج ۱۰ (۱۳۸۰)، ج ۱۱ (۱۳۸۱)، ج ۱۳ (۱۳۸۳)
- دعائم الاسلام: نعمان بن محمد تمیمی، قاهره، دارالمعارف مصر، چاپ دوم، ۱۳۸۵ هـ.
- دیوان ابن الفارض: شرحه و قدّم له مهدی محمد ناصرالدین، لبنان، دارالکتب العلمیة، الطبعة الثانية، ۱۴۲۶ هـ، ۲۰۰۵ م
- دیوان الابیوردی: ابی المظفر محمد بن احمد بن اسحق، تحقیق الدكتور عمر الاسعد، دمشق، مطبعة زیدبن ثابت، ج ۲، ۱۳۹۵ هـ، ۱۹۷۵ م
- دیوان اشعار ناصر خسرو: تصحیح دکتر مجتبی مینوی - دکتر مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۸
- دیوان البوصیری: شرف الدین ابی عبدالله محمد بن سعید، قدّم له و شرحه الاستاذ احمد حسن بسیج، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۶ هـ، ۲۰۰۵ م
- دیوان جامی: مقدّمه و تصحیح اعلان خان افصح زاد، با همکاری انسیتو شرق شناسی و میراث

- خطی زیر نظر دفتر نشر میراث مکتوب، جلد اول «فاتحة الشَّباب» چاپ اول، ۱۳۷۸
- دیوان حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی: به سعی و اهتمام مدرّس رضوی، تهران، انتشارات سنایی، چاپ چهارم، بی تا
- دیوان حکیم افضل الدین محمد مرقی کاشانی (بابا افضل): تصحیح مصطفی فیضی. حسن عاطفی، عباس به نیا، علی شریف، تهران، زوار، ۱۳۶۳
- دیوان رباعیات اوحدالدین کرمانی: به کوشش احمد ابومحبوب با مقدمه‌ای از دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، سروش، چاپ اول، ۱۳۶۶
- دیوان عطار نیشابوری: به اهتمام و تصحیح تقی تفضلی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۲
- دیوان مجنون لیلی (قیس بن ملوح): جمع و تحقیق عبدالستار احمد فراج، القاهرة، مکتبة مصر، بی تا
- رباب‌نامه: سلطان ولد فرزند مولانا جلال‌الدین مولوی، به اهتمام دکتر علی سلطانی گرد فرامرزی، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک گیل، چاپ دوم، ۱۳۷۷
- رجال آذربایجان (ادب، فرهنگ و هنر): محمد علی تربیت، گردآورنده، غلامرضا طباطبایی مجد، تبریز، نشر ابو، چاپ اول، ۱۳۷۳
- الرسالة القشیریّة: لأبی القاسم عبدالکریم بن هوازن القشیری النیسابوری، تحقیق عبدالحلیم محمود - الذکور محمود بن الشریف، قم، انتشارات بیدار، چاپ الاولی، ۱۳۷۴ ش
- رسائل حضرت سید نورالدین شاه نعمت الله ولی کرمانی: به کوشش دکتر جواد نوربخش کرمانی، تهران، انتشارات خانقاه نعمت اللهی، ج ۵ (۱۳۴۴)، ج ۷ (۱۳۴۸)
- رساله‌های حضرت سید نورالدین شاه نعمت‌الله ولی:
- به سعی دکتر جواد نوربخش، انتشارات خانقاه نعمت‌اللهی، ج ۲، چاپ دوم، ۲۵۳۶
- رشحات عین الحیات: تألیف مولانا فخرالدین علی بن حسین واعظ کاشفی، با مقدمه و تصحیحات و حواشی و تعلیقات دکتر علی اصغر معینان، تهران، انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی، چاپ اول، ۲ جلد، ۲۵۳۶
- روح الارواح فی شرح اسماء الملک الفتّاح: شهاب‌الدین ابوالقاسم احمد بن ابی المظفر منصور السمعانی، به تصحیح و توضیح نجیب مایل هروی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۸۴

- روضات الجنان و جنات الجنان: تألیف حافظ حسین کربلایی تبریزی، معروف به ابن کربلایی، با مقدمه و تكمله و تصحيح و تعليق جعفر سلطان القرائی، به سعی و اهتمام محمد امين سلطان القرائی، تبریز، ستوده، چاپ اول، ۱۳۸۳
- روضة الواعظین و بصيرة المعظمین: محمد بن حسن فتال نیشابوری، قم، انتشارات رضی، ۲ جلد، چاپ اول، بی تا
- روضة اطهار: تألیف ملا محمد امين حشری تبریزی، به تصحيح و اهتمام عزيز دولت آبادی، تبریز، انتشارات ستوده، چاپ اول، ۱۳۷۱
- ريحانة الادب: تألیف علامه محمد علی مدرّس تبریزی، تهران، کتابفروشی خیّام، چاپ چهارم، ج ۷-۸، ۱۳۷۴
- زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی: دکتر محمد امين رياحی، تهران، شرکت انتشاراتی پازنگ، چاپ اول، ۱۳۶۹
- سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر: با تصحيح و مقدمه و حواشی و تعليقات سعید نفیسی، انتشارات سنایی، چاپ ششم، ۱۳۷۶
- سرایندگان شعر پارسی در قفقاز: نگارش عزيز دولت آبادی، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، چاپ اول، ۱۳۷۰
- سنن ابن ماجه: الحافظ ابی عبدالله محمد بن یزید القزوينی، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت، دارالکتب العلمیه
- سنن دارمی: الامام الكبير ابو محمد عبدالله بن عبدالرحمن بن الفضل بن بهرام الدارمی، طبع بعنايه محمد احمد دهمان، نشرید - دار احيا السنه النبویه، ج ۱-۲.
- سنن ابی داود المسمى السنن: للامام ابی داود سليمان ابن الاشعث الأزدي السجستاني، رقم کتبه و ابوابه و فقاً للمعجم المفهرس و تحفة الاشراف و صنع فهارسه هيثم بن نزار تميم، بيروت، شركة دارالارقم بن ابی الارقم، ۱۴۲۰ هـ، ۱۹۹۲ م
- شرح التعرّف لمذهب التصوّف: ابو ابراهيم اسماعيل بن محمد مستملی بخاری، با مقدمه و تصحيح محمد روشن، تهران، اساطير، ۱۳۶۶
- شرح ديوان منسوب به امير المؤمنين علی بن ابی طالب (ع): تألیف قاضي كمال الدين ميرحسين ميدي، با مقدمه و تصحيح حسن رحمانی و سيّد ابراهيم اشك. تهران، مركز نشر ميراث مکتوب، چاپ دوم، ۱۳۷۹

- شرح شطحيّات: روزبهان بقلی شیرازی، به تصحيح و مقدّمه فرانسوی از هنری کرین، کتابخانه طه‌وری، ۱۳۶۰ ش / ۱۹۸۱ م
- شرح غررالحکم و دررالکلم: جمال‌الدین محمّد خوانساری، مقدّمه و تصحيح و تعليق ميرجلال‌الدین حسینی ارموی (محدّث)، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۶۶
- شرح فصوص الحکم: خواجه محمّد پارسا، تصحيح دکتر جلیل مسگرنژاد، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۶۶
- شرح مثنوی معنوی: نگاشته شاه داعی الی الله شیرازی، تصحيح و پیشگفتار محمّد نذیر رانجه‌ا، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ج اول، چاپ اول، ۱۴۰۵ هـ، ۱۹۸۵ م
- شرح مثنوی شریف: بدیع الزّمان فروزانفر، انتشارات دانشگاه تهران، ج اول، ۱۳۴۶
- شرح کبیر افق‌روی بر مثنوی معنوی: ترجمه دکتر عصمت ستّارزاده، چاپخانه ارژنگ، ج اول، ۱۳۴۸
- شرح نهج البلاغة: ابن ابی‌الحدید معتزلی، قم، انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ هـ.
- الشقائق النعمانية فی علماء الدّول‌ة العثمانية ويليهِ، العقد المنظوم فی ذکر افاضل الروم: تألیف طاشکیریزاده، استانبول، درسعادت، چاپ و نشر یوسف ضیاء‌الدین شعبه سی.
- شهاب الحکمة در آداب و اخلاق و حکمت عملی: تألیف شیخ شرف‌الدین یحیی المفتی البحرانی، تحقیق و تصحيح و تنظیم و ترجمه و تعليق عبدالله روشن بین (حکمت)، تهران، برگ رضوان، چاپ اول، ۱۳۸۴
- صحیح البخاری: الامام البخاری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا
- صحیح مسلم بشرح الامام النّووی: بیروت دارالفکر. ۱۳۴۹ هـ.
- الصراط المستقیم الی مستحقّی التقدیم: علی بن یونس نباطی بیاضی، نجف اشرف، انتشارات کتابخانه حیدریّه، چاپ اول، ۱۳۸۴ هـ.
- الصّوارم المهرقة فی نقد الصّواعق المحرقة: سیّد قاضی نورالله شوشتری، تهران، چاپخانه نهضت، ۱۳۶۷ هـ.
- طبقات الصّوفیة: تألیف لابی عبدالرحمن سلّمی، تحقیق نورالدین شریبة، مصر، الناشر جامعة الازهر للنشر و مطابع دارالکتب العربی، محمد حلمی المیناوی، الطبعة الاولى، ۱۳۷۲ هـ، ۱۹۵۳ م

- الطرائف: سید رضی‌الدین علی‌بن موسی‌بن جعفر بن طاووس، ترجمه داود الهامی، قم، نوید اسلام، چاپ دوم، ۱۳۷۴ ش
- الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف: سیدعلی ابن طاووس حسینی حلّی، قم، انتشارات خِیام، چاپ اول، ۱۴۰۰ هـ.
- عبرالعاشقین: تألیف شیخ روزبهان بقلی شیرازی، به اهتمام هنری کرین و محمد معین، انتشارات منوچهری، چاپ سوم، ۱۳۶۶
- عثمانلی مؤلفلری: محمد طاهر بروسه لی، استانبول، مطبعة عامره، ج ۱، ۲ (۱۳۳۳ هـ)، ج ۳، (۱۳۴۲ هـ).
- عدة الداعی و نجاح الساعی: ابن فهد حلّی، قم، دارالکتاب اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۷ هـ.
- العدد و القویة لدفع المخاوف اليومية: رضی‌الدین علی‌بن یوسف بن مطهر حلّی، قم، چاپ کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۴۰۸ هـ.
- العقد الفريد: تألیف احمد بن محمد بن عبد ربه الاندلسی، بتحقیق دکتر عبدالمجید الترحینی، بیروت، دارالکتب العلمیة، الجزء السادس، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۷ هـ، ۱۹۸۷ م
- علل الشرائع: شیخ صدوق، قم، انتشارات مکتبة الداوری، بی تا
- علما و شعرا ی بوسنی و هرزگوین: محمد خانجی بوسنوی، ترجمه علی دوانی، مؤسسه فرهنگي قبله، چاپ دوم، ۱۳۷۴
- عوالی اللالی: ابن ابی جمهور احسانی، محقق: شیخ مجتبی عراقی، قم، انتشارات سیدالشهداء، چاپ اول، ۱۴۰۳ هـ.
- غزلیات حافظ: تصحیح و تعلیقات دکتر بهروز ثروتیان، تهران، نگاه، چاپ اول، ۱۳۷۹
- الفتوحات المکیه: ابن عربی، بیروت، دار صادر، المجلد الاول، بی تا
- فصلنامه سخن عشق: تازه‌های تحقیقات زبان و ادبیات فارسی، سال هشتم، ش ۴ و سال نهم، ش ۱، پاییز و زمستان ۸۵
- فصوص الحکم: للشیخ الاکبر محیی‌الدین بن عربی، والتعلیقات علیه بقلم ابوالعلاء عقیفی، انتشارات الزهراء، ۱۳۶۶
- الفضائل: شاذان بن جبرئیل قمی، قم، نشر رضی، چاپ دوم، ۱۳۶۳
- فهرست کتب خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۲ (سنای سابق): تألیف محمد تقی دانش‌پژوه - بهاء‌الدین علمی انواری، تهران، انتشارات کتابخانه مجلس شورای اسلامی، چاپ

اَوَّل، ۱۳۵۹

فهرست نسخ خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی: تألیف احمد منزوی، تهران، انتشارات کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۱۱، چاپ اَوَّل، ۱۳۴۵

فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه‌های ترکیه: توفیق ه. سبحانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اَوَّل، ۱۳۷۳

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران: نگارش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، دانشگاه تهران، جلد ۱۳ و ۱۵، ۱۳۴۰

فهرست نسخه‌های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی: نگارش سید احمد حسینی اشکوری، قم، مرکز احیاء التراث الاسلامی، ج ۳، چاپ اَوَّل، ۱۳۸۰

فهرستواره کتابهای فارسی: به کوشش احمد منزوی، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، بخش اَوَّل، چاپ اَوَّل، ۱۳۸۲

فیه مافیہ: جلال‌الدین محمد مولوی، تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۰

قاموس المحيط: لمجدالدین الفیروزآبادی، مصر، مطبعة السعادة، الجزء الثانی، بی تا
قانون شاهنشاهی: تألیف حکیم ادریس بن حسام‌الدین بدلیسی، تصحیح عبدالله مسعودی
آرانی، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، چاپ اَوَّل، ۱۳۸۷

قرآن کریم: ترجمه استاد محمد مهدی فولادوند، دارالقرآن الکریم، چاپ سوم، ۱۳۷۱
قرّة العین مشتمل بر امثال و حکم فارسی و عربی و نوادر حکایات: تألیف (?) به اهتمام امین
پاشا اجلالی، تبریز، انتشارات انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی، چاپ شفق، چاپ اَوَّل،

۱۳۵۴

کاشف الاسرار: تألیف نورالدین عبدالرحمن اسفراینی، به اهتمام هرمان لندلت، انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل شعبه تهران با همکاری دانشگاه تهران، چاپ اَوَّل،

۱۳۵۸

الکافی: محمدبن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی، تهران، دارالکتب اسلامیّه، چاپ دوم، ۱۳۶۲
کتاب الاسراء الى مقام الأسرى (عروج روحانی یا سیر و سلوک عرفانی): تألیف محیی‌الدین ابن
عبدالله محمدبن علی بن محمدبن العربی، پیشگفتار از سید جعفر سجادی، کتابخانه طهوری،

۱۳۷۲ ش

کتاب الاغانی: تألیف ابوالفرج الاصفهانی، تحقیق عبدالستار احمد فراج، بیروت، الناشر دارالثقافة، المجلد الواحد والعشرون، ۱۳۷۹ هـ، ۱۹۶۰ م

کتاب الحاوی: تألیف محمد بن زکریای رازی، ترجمه و تنظیم و تحقیق دکتر سلیمان افشاری پور، انتشارات فرهنگستان علوم پزشکی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲۰، چاپ اول، ۱۳۸۴

کتابشناسی مولوی: تدوین و تنظیم ماندانا صدیق بهزادی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۸۰

کتاب الصيدنه فی الطب: ابوریحان بیرونی، به تصحیح و مقدمه و تحشیه دکتر عباس زریاب، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۷۰

کشف الحقایق: عبدالعزيز بن محمد نسفی، به اهتمام و تعلیق احمد مهدوی دامغانی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۸۶

کشف الظنون عن اسامی الكتب و الفنون: مصطفى بن عبدالله القسطنطنی الرومی الحنفی الشهیر بالملا کاتب الجلبی و المعروف بحاجی خلیفه، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۹ هـ، ۱۹۹۹ م

کشف الغمة فی معرفة الاثمة: محدث اربلی، تبریز، ناشر بنی هاشمی، چاپ اول، ۱۳۸۱ هـ.

کشف المحجوب: علی بن عثمان هجویری، مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمد عابدی، تهران، سروش، چاپ اول، ۱۳۸۳

کلیات شمس تبریزی: جلال الدین محمد بلخی، توضیحات و فهرست و کشف الابیات از توفیق ه سبحانی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۶

کلیات قاسم انوار: تصحیح سعید نفیسی، تهران، سنایی، ۱۳۳۷.

کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال: لعلاء الدین علی المتقی ابن حسام الدین الهندی، تصحیح صفوة السقا، بیروت، مكتبة التراث الاسلامی، الطبعة الاولى، ۱۳۹۷ هـ.

کیمیای سعادت: تألیف امام ابو حامد محمد غزالی طوسی، تصحیح احمد آرام، انتشارات گنجینه، ۱۳۷۰

گلستان سعدی: تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی، تهران، خوارزمی، چاپ هفتم، ۱۳۸۴

لطائف الاشارات تفسیر صوفی کامل للقرآن الکریم: للامام القشیری، قدم له و حققه و علّق علیه الدكتور ابراهیم بسیونی، صدر له الاستاذ حسن عباسی زکی، القاهرة، دارالکاتب العربی للطباعة

والنشر.

لطائف الاعلام فى اشارات اهل الالهام: كمال الدين عبدالرزاق كاشانى، صحه وعلق عليه مجيد هادى زاده، تهران، ميراث مكتوب، ۱۳۷۹

مأخذ قصص و تمثيلات مثنوى: تأليف بديع الزمان فروزانفر، امير كبير، چاپ دوم، ۱۳۴۷
مثنوى معنوى: مولانا جلال الدين محمد بلخي رومى، به اهتمام دكتور توفيق ه. سبجاني، تهران، روزنه، چاپ ششم، ۱۳۸۵

مثنوى معنوى: مولانا جلال الدين محمد بلخي معروف به مولوى، به همت رينولد. آلين. نيكلسون، انتشارات مولى، چاپ چهارم، ۳، ج، ۱۳۶۵

مجمع الامثال: تأليف ابى الفضل احمد بن محمد بن احمد الميدانى، تحقيق الدكتور جان عبدالله توما، بيروت، دار صادر، المجلد الثالث، ۱۴۲۵ هـ. ۲۰۰۵ م

مجموعه آثار فارسى احمد غزالى: به اهتمام احمد مجاهد، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۶

مجموعه آثار فخرالدين عراقى: به تصحيح و توضيح دكتور نسرین محتشم (خزاعى)، زوار، چاپ اول، ۱۳۷۲

مجموعه وزام (تنبيه الخواطر): وزام ابن ابى فراس، قم، انتشارات مكتبة فقيه، ۲، جلد، چاپ اول، بى تا

مرآة الافراد: پير جمال الدين اردستانى، تصحيح، تحقيق و توضيح از دكتور حسين انيسى پور، تهران، زوار، چاپ اول، ۱۳۷۱

مرصاد العباد: تأليف نجم رازى، به اهتمام دكتور محمد امين رياحى، شركت انتشارات علمى و فرهنگى، چاپ دوم، ۱۳۶۵

مرموزات اسدى در مزمورات داودى: نجم الدين رازى، مقدمه، تصحيح و تعليقات دكتور محمد رضا شفيعى كذكنى، انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۸۱

المسند: للامام احمد بن محمد بن حنبل، شرحه وضع فهارسه احمد محمد شاكر، مصر، دارالمعارف، ج ۱۲، ۱۳۷۲ هـ. ۱۹۵۳ م

مسند الامام زيد: الامام زيد بن على بن الحسين ابى على بن ابى طالب عليه السلام، جمعه عبدالعزيز بن اسحاق البغدادى، لبنان، دارالكتب العلمية.

مشارك الدّارارى شرح ثائيه ابن فارض: تأليف سعيد الدين سعيد فرغانى، مقدمه و تعليقات سيد

- جلال الدین آشتیانی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۳۷۹
- مشکاة الانوار فی غرر الاخبار: فضل بن حسن حفید شیخ طبرسی نجف اشرف، ناشر حیدریه، چاپ دوم، ۱۳۸۵ هـ.
- المصباح فی التصوف: سعد الدین حمویه، با مقدمه، تصحیح و تعلیق نجیب مایل هروی، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۶۲
- مصباح الهدایة و مفتاح الکفاية: عزالدین محمد بن علی کاشانی، تصحیح جلال الدین همایی، تهران، مؤسسه نشر هما، چاپ سوم، ۱۳۶۷
- مصنّفات افضل الدین بن محمد مرقی کاشانی: به تصحیح و اهتمام مجتبی مینوی و یحیی مهدوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۲ جلد، چاپ اول، ۱۳۳۷.
- معارف: بهاء الدین محمد بن جلال الدین محمد بلخی مشهور به سلطان ولد، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران، مولی، ۱۳۶۷
- معارف: مجموعه مواظ و سخنان سلطان العلماء بهاء الدین محمد بن حسین خطیبی بلخی، مشهور به بهاء ولد، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، کتابخانه طهوری، ۲ جلد، چاپ دوم، ۱۳۵۲
- معجم الادب: لیاقوت الرومی، الدكتور احمد فرید رفاعی بک، مطبوعات دارالمأمون، منقحة و مضبوطة مکتبه عیسی البابي الحلبي و شرکا
- معجم المؤلفین تراجم مصنّفی الکتب العربیّه: تألیف محمد رضا کحّاله، بیروت، دار احیاء التراث العربی، الجزء الحادی عشر.
- معرفی و نقد و تحلیل شروح مثنوی: تألیف رضا شجری، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، ۱۳۸۶
- المعنویة: سروده ابراهیم گلشنی بردعی، نسخه خطی شماره ۵۱۹۵، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز: شمس الدین محمد لاهیجی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، زوّار، چاپ پنجم، ۱۳۸۳
- مفتاح الطب و منهاج الطلاب (کلید دانش پزشکی و برنامه دانشجویان آن): ابوالفرج علی بن الحسین بن هندو، به اهتمام دکتر مهدی محقق و محمدتقی دانش‌پژوه، مؤسسه مطالعات

- اسلامی دانشگاه مک گیل با همکاری دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۶۸
- مفتاح الفلاح فی عمل اليوم و الليلة: شیخ بهایی، بیروت، نشر دارالاضواء، چاپ اول، ۱۴۰۵ هـ.
- مقامات ژنده پیل: سدیدالدین محمد غزنوی، به اهتمام حشمت مؤید، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۸۴
- مقالات شمس تبریزی: تصحیح و تعلیق محمد علی موحد، انتشارات شرکت سهامی خوارزمی، چاپ اول، ۱۳۶۹
- مقصد الاقبال سلطانی و مرصد الآمال خاقانی: تألیف سید اصیل الدین عبدالله واعظ، به کوشش مایل هروی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۸۶
- ملاست و ملامتیان: تألیف عبدالباقی گولینارلی، ترجمه دکتر توفیق هـ. سبحانی، تهران، روزنه، چاپ اول، ۱۳۷۸
- المناقب: ابن شهر آشوب مازندرانی، قم، مؤسسه انتشارات علامه، ۴ جلد، ۱۳۷۹ هـ.
- مناقب العارفين: تألیف شمس الدین احمد افلاکی العارفی، به کوشش، تحسین یازیجی، تهران، دنیای کتاب، چاپ چهارم، ۱۳۸۵
- منطق الطیر: فریدالدین محمد بن ابراهیم عطار نیشابوری، مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن، چاپ اول، ۱۳۸۳
- منارات السائرين ومقامات الطائرين: تألیف ابوبکر عبدالله بن شاهورالرازی، تحقیق و تقدیم: سعید عبدالفتاح، الهیته المصریة العامة للكتاب، ۱۹۹۹ م
- من لایحضره الفقیه: شیخ صدوق، ترجمه علی اکبر غفاری، تهران، نشر صدوق، چاپ اول، ۱۳۶۷ ش
- من لایحضره الفقیه: شیخ صدوق، قم، انتشارات جامعه مدرسین قم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ.
- منهاج الطالبین و سالک الصادقین: نجم الدین محمود اصفهانی، به اهتمام نجیب مایل هروی، تهران، مولی، چاپ اول، ۱۳۶۴
- منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح: علی بن طیفور بسطامی، تهران، حکمت، چاپ ششم، ۱۳۸۴ ش
- منیة المرید: شهید ثانی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۹.

الموطأ: للامام الانمة و عالم المدنية مالکین انس، صححه و رقمه و خرّج احاديثه و علّق عليه محمد فؤاد عبدالباقى، بيروت، دار احياء التراث العربى، ۲ ج، ۱۹۸۵ م. ۱۴۰۶ هـ.

مولویہ بعد از مولانا: نوشتہ عبدالباقى گولپینارلى، ترجمہ دکتر توفیق هـ. سبحانى، تهران، انتشارات کیهان، چاپ اول، ۱۳۶۶

نامه‌های عین‌القضات همدانی: به اهتمام علینقى منزوى - عفيف عسيران، تهران، اساطير، چاپ اول، ۱۳۷۷

نزهة المجالس: تأليف جمال خليل شروانى، به تصحيح و تحقيق و مقدمه و حواشى و توضيحات از دکتر محمد امين رياحى، انتشارات علمى، چاپ دوم، ۱۳۷۵

نفحات الانس من حضرات القدس: تأليف نورالدين عبدالرحمان جامى، مقدمه تصحيح و تعليقات دکتر محمود عابدى، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۷۳

نقدالنصوص فى شرح نقش‌الفصوص: عبدالرحمن بن احمد جامى، تصحيح ويليام چيتيك، پيشگفتار سيد جلال‌الدين آشتيانى، مؤسسه پژوهشى حکمت و فلسفه ایران، چاپ دوم، ۱۳۸۱
نگاهى به روند نفوذ و گسترش زبان و ادب فارسى در تركيه: الهامه مفتاح - وهاب ولى، شوراى گسترش زبان و ادبيات فارسى، چاپ اول، ۱۳۷۴

نهج‌الحق: جمال‌الدين حسن بن يوسف مطهر (علامه حلى)، قم، مؤسسه دارالهجرة، چاپ اول، ۱۴۰۷ هـ.

نمى‌نامه: تحشيه و تعليق از استاد خليل الله خليلى، به اهتمام فقير محمد «خيرخواه»، افغانستان، نشرات انجمن تاريخ و ادب افغانستان اكاديمى جمهوريت افغانستان، ۱۳۵۲

وحيد: سال يكم، شماره ۸ - ۹، ۱۳۴۹.

وفيات الاعيان و انباء ابناء الزمان: لابی العباس شمس‌الدين احمد بن محمد بن ابى بكر بن خلکان، حقه الدكتور احسان عباس، بيروت، دار صادر المجلد الثانى، ۱۹۶۹ م

هدية العارفين (اسماء المؤلفين و آثار المصنفين): اسماعيل باشا بغدادى، استانبول، مطبعة البهيتة، ج اول (۱۹۵۱ م)، ج دوم (۱۹۵۵ م).

هشت بهشت: ادريس بدلىسى، نسخه خطى، شماره ۵۵۴۲، اياصوفيا (استانبول)

Topkai Sarayi Muzesi Kutuphanesi Farsca Yazmalar Katalogue. Hazirlayan Fehmi Edhem Karatay. Istanbul 1961-396pp.